

اسرار الآثار

خصوصي

جلد چهارم

حروف

ر (تا) ق

تأليف

فاضل مازندراني

مؤسسۀ ملي مطبوعات امري
١٢٩ بديع

ر

رابعة النَّهار که رایة النَّهار گویند به معنی قسمت چهارم شب و روز که مقارن ظهر میشود . در خطابی در زیارت آقا سید احمد افنان است:

" واشرقت الشَّمس في رابعة النَّهار "

راح – راحة راح غربی شراب باده و بسا در آثار بر سبیل تشبیه سکرو نشاط روحانی استعمال گردید از آن جمله در خطابی به بهائیان سنگسر و سمنان و شه میرزاد است قوله :

" وانتعشت ارواحهم من اقداح راح دارت في محفل الاجلال " الخ

و در لوح رئیس است :

" طوبی لك بما اخذت راح البیان (باده) من راحة (كف دست) الرّحمن و اخذتك رائحة (بو) المحبوب بحيث انقطعت عن راحة (آسایش) نفسک و كنت من المسرعین الي شطر الفردوس " الخ و قوله :

" باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب راحت و آسایش بیچارگان روزگار است " و در لوح به نصیر قوله :

" وائک لَمَّا وجدت منه روائح البغضاء (جمع رائحه به معنی بو) عن جمال

السَّبْحان " الخ

راح فعل ماضی متد اول در عرف به معنی رفت گذشت .

در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی است :

" وای روح ما راح " .

راسیات جمع راسیه اسم فاعل عربی و در خطابی در دعا و ذکر ملاً عبدالفتاح تا کبری است :
 " بل ثبت ثبوت راسیات الجبال " کوه های محکم و ثابت .

راعی در لوحی است :
 " راعی غنم به نفحات آیات به مقرّ دوست پی برد " الخ
 مراد ابوذر غفّاری از اصحاب النّبی است که راعی غنم و شبان بود .

راق فعل ماضی عربی از مصدر رونق .
 در خطاب معروف به عمّه است :
 " وخضلت ونضرت وراقت من فیض بیانک " از فیض بیان تو صاف و پاک و نیکو و خالص شد .

رام لوحی معروف به لوح رام است که در اصل فارسی به معنی خوش و شاد و خرّم و غیرها آوردند قوله :
 " بسم الله البهی الابهی اتقوا الله یا ملاً لارض ولا تظنّوا فیما ذکرناه فی اللّوح باسم الرّام رام الّذی یشربون منه النّاس ویذهب به عقولهم بل نرید من هذا الرّام رام الّذی یزداد به حبّ الله کوثر الله و فیضه و سبیل الله و تسنیمه و خمر الله و عنایته کما نزل فی الفرقان خمر لذة للشّاربین ایاکم ان تبدّلوا خمر الله بخمر انفسکم وانتم لا تتقرّبوا بها لآنها حرّمت علیکم من لدی الله العلی العظیم "
رایة عربی درفش و بیرق و علم بزرگ در میدان جنگ با فرمانده جنگ همراه و مقاتله در پیرامون آن است . رایات جمع .

در کتاب ایقان حدیث مروی " اذا ظهرت رایة الحق لعنھا اهل تاشرق والغرب "

مسطور میباشد و در روایات "اذا رفعت" هم نوشتند . و حدیث مأثور " روایات السّود" در حق جناب ملاً حسین بشرویه و اصحابش بیان فرمودند .
در تاریخ ابن خلدون است :

" قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم فيقتل عندكم ثلاثة كلهم ابن خليفة ثم لا يصبر الي احد منهم حتى تطلع الرّايات السّود من قبل المشرق فيقتلونهم ثمذكر شيئاً لا اضبط قال فاذا رايتموه فبايعوه ولم حبواً علي التّلاج فانه خليفة الله المهدي عن علي قال النّبي يخرج رجل من وراء النّهر يقال له الحرث علي مقدّمته رجل يقال له منصور يؤطي او يمكّن لألب محمّد كما مكّنت قریش لرسول اللهوجب علي كلّؤمن اذ قال اجابته "

ربّ صفت مشبّه عربي به معني آقا و صاحب و سازنده برپا کننده و مرّبي .
ارباب , ربوب جمع . و نام و صفت خدا میباشد و در مواضع كثره
از قرآن به معاني مذكوره استعمال گرديد و مقام نقطة البيان طبق مواعيد قرآنيه
قوله: " يوم يأتي ربّك " وقوله :

" يوم يقيم النّاس لربّ العالمين " و امثالهما كه در آثار مرويه از ائمّه اهل
البيت تفسير و تأويل به ظهور مظهر اتمّ و لايت كبراي الهي و قائم اهل البيت گرديد
با تطبيق عدد نام علي محمّد بين مؤمنين به نام ربّ مشهور بودند و در مواضع بسيار
از آثار و توقيعات غالباً به طريق استدلال مذكور است از آنجمله در توقيح خطاب به
محدّ شاه است قوله :

"لأنّ عدّة اسمي مطابق باسم الرّبّ الذي قد قال الله سبحانه واذ تجلّي ربّك لجبل"
الخ ودر آثار و افواه اهل بهاء ربّ اعلي خوانده ميشدند . در كتاب اقدس است
قوله:

" هل تعفون من اي افق ينادبكم ربّكم الابهي " ودر لوح خطاب به حاجي
محمّد اسمعيل ذبيح است قوله :

" ومنهم من قال انه ادّعي الرّبوبية قل اي ونفسي وهذا لهو الموعود في الصّحف
والالواح "

رَبَّاتِ الْجِبَالِ جمع ربّه مؤنث ربّ و جمع حمله به معني زنان صاحب

حجله وحجله نشین و عقیفه مستوره . در مقاله سیاح در شأن جناب قرّة العین
است :

" اگرچه ار ربّات حجال بود لکن سبقت را از فحول رال ربوده "

و در خطابی دیگر است :

" این ربّة الحجال به قوّتی ظاهر شد " الخ

رَبَوَات در لوح خطاب به حاجی محمد اسمعیل ذبیح قوله :

" لیستدّف بذلک وراء حبّک فی ملاء الكرّوبین بریوات المقدّسین

ونغمات المقرّبین " و در لوح به نصیر قوله :

" و اذا شربوا اخذهم جذبات الرّحمن ونفحات السّبحان ونطقوا فی اعلي الفردوس

بریوات الانس " جمع رَبَّو ؟ به معنی صدای بلند تنفّس .

رَبِي در خطاب معروف به عمّه است :

" فهطلت الغیوث علی التّلؤل والرّبی جمع رَبَوَة به معنی تپّه

یعنی بارانها بر تلهای و تپه های فرو ریخت .

رِتاج عربی در بزرگ و بسته در لوح به ناصر الدّین شاه است :

" سوف تشقّ یدالبیضاء جیباً لهذه اللّیلة الدّلماء ویفتح الله لمدینته

باباً رِتاجاً یعنی آید هنگامی که دست توانا این شب تاریک را گریبان بگشاید و
خدا برای شهر خود دری بزرگ و بسته باز نماید .

رَتَع در لوح خطاب به سلمان است :

" قل ان ارتعوا یا قوم فی تلك الايام فی ریاض المکاشفة والشّهود "

خروش و خوشی کنید در این روزان در بساتین کشف و شهود .

رُجّ اُرْتَجّ و اِرْتَجّ جنبید و لرزید . در کتاب ایقان در نقل از انجیل متّی

است :

" وقوات الارض ترتجّ "

رَجَاء عربی به معنی کناره . آرجاء جمع به معنی کناره ها و نواحی و اطراف . در خطابی در ضمن طلب مغفرت برای زین المقرّبین در وصف کربلاء است :

" وتَعَطَّرَ ارجائها بنفحات رائحة طيبة انتشرت من ثارسيد الشهداء "

ملاّرجبعلی اصفهانی برادر حرم منقطعه باب اعظم ملقب به قهیر بابی ازلی.

رَجْرَج عربی مضطرب و لرزان .

از غصن اعظم عبدالبهاء در افلاکیه است قوله :

" وجعل اجسام هذه الافلاك الرّوحانية لطيفة لينة سيالة مایعة موّاجة رَجْرَاجَة "

که متداولاً رَجْرَاج هم استعمال کنند یا از اشباع فتحه راء ثانی الف پدید آید تا توازن دو کلمه حاصل شود .

رَجَعَت به معنی بازگشت نفوس بشریه به این عالم بعد از موت. از عقاید شهیره امامیه و مآثور در آثار مرویه از ائمه خاندان پیمبر و خصوصاً در کتاب بیان و آثار این امر به تفصیل میباشد . در لوح خطاب به نصیر است:

" نقطه اولی روح من فی الملک فداه به محمد حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده اند که مضمون آن این است که به لسان پارسی ملیح مذکور میشود که ما مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را به الواح مبین به سوی تو فرستادیم و اگر تو عارف به او میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هر آینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده ای و از حرف اول تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد و لکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم به آنکه سزاوار بود انتهی. حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علی که فرستاده اند نزد شیخ مذکور ملاّ علی بسطامی بوده "

رَجَم در لوح رئیس است قوله :

" وکان القوم ان یرجعوه فی المراصد والاسواق در تقدیر "وکان

القوم یکادون" یا "یؤدون" یا "بقرب" یعنی مردم نزدیک به آن بودند و خوش

داشتند که وی را در کمینگاه‌ها و بازارها سنگسار کنند .

رَحَبَة عربی زمین گشاده و میدانگاهی .

در مناجاتی از غصن اعظم عبدالبهاء است :

" وَأَمْرٌ جَبِينِي بْتَرَابِ رَحَبَةِ فِرْدَانِيَتِك " پیشانیم را به خاک میدان درگاه تنهائی و یکتائیت میسایم و میمالم.

رَحِي (رحا) عربی آسیا. باب الرَّحِي مرکزی برای بابیان و بهائیان از

عصراول در اردستان ضمن آن نام ذکر است .

رَحِيق عربی شراب ناب اعلی. در قرآن در وصف خوشی اهل بهشت است:

" يَسْقُونَ مِنْ رَحِيقِ الْمَخْتومِ خَتامه مسك " یعنی از شراب مهر کرده عنبرین نوشانده میشوند و در آثار این امر به سبیل تشبیه به کثرت استعمال یافت از آن جمله در کتاب اقدس است :

" فَتَحْنَا خَتَمَ الرَّحِيقِ الْمَخْتومِ بِاصَابِعِ الْقَدْرَةِ وَالْاِقْتِدَارِ "

و در لوح نصیر قوله :

" اَي نَصِيرِ اَي عَبْدٍ مِنْ تَاللهِ الْحَقِّ غَلَامِ رُوحِي بَا رَحِيقِ اِبهيِ دَر فَوْقِ كُلِّ

رؤوسِ الْيَوْمِ نَاطِرٍ وَوَأَقْفٍ " و در لوحی دیگر قوله :

" جَمِيعِ عِلْمَاءِ وَفُقَهَاءِ وَرِجَالِ اَرْضِ ذِكْرِ رَحِيقِ رَا شَنِيدِه اَنْدِ وَهَمچَنِينِ ذِكْرِ كُوْثَرِ وَسَلْسَبِيلِ رَا وَلَكِنْ دَر اَيْنِ اَيامِ كِه مَكَلَّمِ طُورِ بَرِ عَرشِ ظُهْورِ مَسْتَوِي وَ فِرَاتِ رَحْمَتِ وَ سَلْسَبِيلِ بَيانِ وَ كُوْثَرِ عِرْفانِ اَز يَمِينِ وَيسارِ جاريِ وَ رَحِيقِ عِلْمِ اَز قَلَمِ رَحْمَنِ ساريِ اهلِ اَرْضِ اَز اَنْ مَمْنوعِ وَ بِي نَصيبِ اَلّا مِنْ شِئَاءِ اللهُ "

رَحِيم صفت از رحمت به معنی راحم و از اسماء الله شد و اشخاص کثیره

از مسلمین بدین نام و به نام عبد الرَّحِيم مسمی بودند و از مؤمنین

این امر بسیاری که در تاریخ ظ ح ق نام برده گشتند در آثار طرف خطاب و نام برده گردیدند چنانچه در آثار و توقیعات ضمن لغت حیات و خلیل ذکر آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی به نام رحیم ثبت مییابد و در لوحی است قوله:

" وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَظِيمُ الْعَلِيُّ فَجِذَاكَ اللهُ يَا رَحِيمًا جِزَاءً حَسَنًا وَبَعْدَ

آنچه از بَأْسَاءِ وَضِرَّاءِ وَفِرْحِ وَرِضَا كِه دَر سَبِيلِ الْهِي بَه اَنْ عَبْدِ دَر اَيْنِ اَمْرٍ " الخ

و نیز آقا سید عبدالرحیم اصفهانی که شرح احوالش در ظهور الحقّ به تفصیل مسطور گردید در الواح بسیار مذکور منها قوله :

" هو العلي الارفع الامنع الاعلي ان يا رحيم مرّ علي العباد كنسائم الرّوح ليجدد بك هياكل العباد بطراز الله المهيمن العزيز القدير و اذا وردت ارض الالف (اردستان) فاحضر بين يدي اسمنا الذي سمّيناه بفتح الاعظم ... نكّر بين يديه ما ورد علي نفسي المظلوم و كن من الذاكرين اياك ان لاتزد ولا تنقص وتكلم بالصدق الخالص لعلّ يؤثّر قولك في صدور المقرّبين ويخلصهم عن حجابات الوهم " الخ و در ضمن فتح نیز ذکر است .

رَخَاء عربي گشایش و سهولت در زندگانی . در لوح حکما است :

" انّ بعد كلّ شدّة رَخاء "

رَخِيم عربي صفت به معنی نرم و خوش و گوارا .

در خطابی در مناجاتی است :

" ربّ اجعل يومهم هذا سعيد الأناء رَخيمة الصّبا "

رَزِيَّة رَزِيَّة . رُزء . مَزْرئة عربي منقصت و مصيبت بزرگ آرزاء

رزياء جمع در لوح اتحاد است :

" مقصود از حمل این رزيایي متواتره " الخ و در شعر مشهور منتبّي است :

فؤاد في غشاء من نبال
تکسّرت النّصال علي النّصال

رمانی الدهر بالأرزاء حتّي
فصرت اذا اصابتني سهام

که مرکز عهد و میثاق به آن تمثّل می‌کردند.

رَذَان نم باران . در لوح خطاب به میرزا بدیع الله است قوله :

" لِلارض الطيبة رَذاناً "

رَذِيَّة صفت پست و ناپسند . رذائل جمع . در لوح حکما است :

" قل يا قوم دعوا الرذائل و خذوا الفضائل "

رِسَالَة (رِسَالَة) عربي پیام و نامه و صحیفه . در خطاب شفاهی غصن اعظم

عبدالبهاء برای جمعی در توصیف نامه های ابھی است :

" رسالات النَّبِي للملوك توجد في الاحاديث البخاري كلَّ واحدة لا تزيد عن

اربعة اسطر "

رَسُوْل و مُرْسَل عربي به معنی فرستاده از خدا . در لوح رئیس است :

" هذا يوم لو أدركه محمد رسول الله لقال قد عرفناك يا

مقصود المرسلين " و در لوح به عبدالوهاب است :

" انبياء و مسلمين محض هدايت خلق به صراط مستقيم حقّ آمده اند "

و در لوحی است :

" و همچنین در ظهور رسول رُوحی فداه " الخ که مقصود حضرت رسول

عربی است . و در مناجاتی در ایام صیام :

" الي ان انتهت الكتب الي البيان والرّسول بالذّي سمّيته بعلي (حضرت نقطه) "

و از مشاهیر مؤمنین به این امر رسول و عبدالرّسول نامانی را در تاریخ ظهور الحقّ

شرح احوال داده شده و در ضمن نام بهنمیر نیز ذکر آقا رسول است و لوح فارسی

معروف :

" انا الَّذي قد كنت مخزوناً في قباب الدّنيا ان يا رسول اگر از سماء شمس معنی

پرسی در کسوف حسد مکسوف " الخ خطاب به آقا عبدالرّسول (شهید) شهیر قمی

است .

رَشَّ مصدر عربي به معنی پاشاندن آب و مانند آن . در کتاب اقدس است :

" رُشّ علي الامم " بر ملل و اقوام بیپاشان .

رَشَح دَمَة اولاً . ترشیح مصدر عربي به معنی نم آب زدن و پاشیدن .

در لوح رئیس است :

" قد رشّحنا منه علي القبور وهم قيام ينظرون " و در سورة الدّبح است :

" ان يا جمال الاولي رشّح علي الممكنات من طمطام فيض فضلك "

رَشْت شهر معروف و کرسی حکومت ولایت گیلان در ایام ابھی مرکزی از مراکز این امر در ایران شد و در الواح و آثار بسیار ذکر یافت از آن جمله از مرکز عهد ابھی است قوله:

" بدایت این فتنه از جهلاي امّت و علماء در ایران در ولایت رشت در ماه مارس ۱۹۰۳ که مطابق محرّم ۱۳۳۱ واقع برپا گشت " الخ راجع به فتنه اصفهان و یزد است که تفصیل آن واقعه و کیفیت آغاز رشت در تاریخ ظهور الحقّ ثبت میباشد .

رَشک فارسی غیرت بر نعمت و صفت خوب دیگری . در لوح معروف به مانکچی است :

" بگو ای مردمان تاریکی از و رشک روشنائی جان را بیوشاند چنانکه ابر روشنائی آفتاب را "

رَصاص (رصاص) در لوح خطاب به نصیر است :

" تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و به رصاص غل و بغضاء مجروح ساختند " رصاص رصاصه البندقیه به معنی گلوله تفنگ متداول میباشد .

رَصد در مثنوی ابھی است :

پاک کن این قلبهای پر حسد نقد کن این قلبهای بی رَصد
به معنی دیدبان گنج و قلب به معنی سیم و زر مغشوش یعنی سیم و زرهای
ناسره بی گنجینه و دیدبان .

رَضا در لوح رئیس است:

" نسأل الله ان یوفّقک علی حبّه و رضائه ارض بما جری
من مُبرم القضاء وکن من الصّابرين " و در مناجاتی است :
" و انت تعلم یا محبوب البهاء و مقصود البهاء انه ما اراد الا حبّک و رضائک
(شاید اصل نسخه ها رَضا رَضاک بود) "

ومقام رضا مقامي روحاني و اخلاقي است و در آثار اين امر رتبه بس ارجمند دارد حتّي در لوح رساله جواهر الاسرار بعد از مقام فناء از ما سوي و بقاء بالله ذکر شد . و از الواح شهيره است :

" هذا مدينة الرضا فادخلوها يا ملأ الرّاضين فاعلموا انّ للرّضا مراتب ما لا نهاية له وانا نعلّمكم بما يجري من قلّمي وهذا يكفيكم من ملل الاوّلين والآخرين ومن يريد ان يسألک سئل الرضا ينبغي له ان يكون راضياً عن الله بارئه فيما قدر له وعمّا جري من قلم علي بالحق وبكلّ ما ورد من عنده علي الواح قدس حفيظ وان يكون راضياً عن نفسه وهذا لم يكن لاحد الا بعد انقطاعه عن كلّ من في السموات ان كنتم من العارفين لانّ الانسان لو ترتكب في نفسه اقلّ من ذرّ من الفحشاء لن يرضي عن نفسه وهذا ما اشهدناكم بالحق لتكوننّ من الرّاضين وبان يرتقي الي مقام يكون الشّهد والسّم عنده سواء .. لانّ رضاء العبد عن بارئه لن يثبت الا برضائه من احبّاء الله " الخ ومشاهير عظامي به القاب و اسماء اعلام از اين ريشه در اين امر شهرت يافتند وسيد محمّد رضا نام والد اعلي ضمن علو ذکر است و:

حاجي ميرزا رضا قلّي برادر پدري ابهي که ضمن نام داهيه ذکري از او است و او به سال 1305 هج.ق. به عزم معالجه چشمش به اروپا وارد شد و بعد از معالجه به طهران برگشت و حديث کساء معروف نزد شيعيان را به نظم آورد که آن رساله به سال 1315 به اقدام ابراهيم خان معين نظام بن محمود به طبع رسيد و حاجي در طهران به سال 1311 درگذشت و در نجف مدفون گشت .

خطاب به او در لوحی است قوله :

" هو الله تعالي اگر چه دفتر عاشقان به بيان طي نشود و نامه مشتاقان به قلم امکان نپذيرد " الخ ديگر:

رضا قلّي تفرشي راجع به او و همرهانش در لوحی است قوله :

" اين ارض (عكا) بسيار مضطرب است و اين مظلومين مابين حزبين مبتلي (مسلمين و بابيين) اين معلوم است که با هفتاد نفس در سجن اعظم چه وارد شده و ميشود تفکر نما در نفوسي که مع نقطه در ساعات محبوس بوده اند و همچنين که در طبريه مع حبيب جمع شدند (مجتمعين در قلعه طبرسي با حضرت قدّوس) اذا اشتدّ الامر اشتدّوا و ارتكبوا ما ارتكبوا كذلك قضي و يقضي ان ربك لهو القائم

المقتدر الذي لا يمنعه شيئي عما ارادته لهو العليم الحكيم قد ظهر ما نزل في الالواح التي نزلت في العراق وفي ارض السر وفي اول ورودنا في السجن الاعظم (ظهور ناعقين و دعات و انقلابات داخله و بلايا) ان ربك لهو الخبير ثم اعلم ان الرضا قبل قلبي قد بغى علي الله المقتدر العزيز " ودر خطابي شفاهي براي جمعي از دوستان است :

رضا قلبي ازلي از جمال مبارك چيزي خواست و چون قبول نشد جميع احبارا تحريك و افساد كرد به درجه اي كه خواستند با غداره هجوم كنند و جمال مبارك را العياذ بالله با مكر گرفته از بالاي خانه به زير اندازند و من آگاه از مكر آنها بودم ولي سكوت و صبر كردم و چون به غايت در جه جسارت رسيدند خدا آنها را با شش تن به قتل آورد " ودر بياني ديگر است :

رضا قلبي ازلي سبب در قتل هفت نفر شد كه خود از آن جمله است آيا سم پاشي در اجسام بي تاثير ميشود " الخ و تفصيل احوال حاجي ميرزا رضا قلبي و ميرزا رضا قلبي تفرشي م همراهانش در ظهور الحق شرح و بسط يافت .
و ميرزا محمد رضا منشادي ملقب به رضي الروح در لوح به آقا سيد عبدالرحيم اصفهاني در حق او است :

" وان توجهت الي ديار اخري ورأيت زين المقربين ثم رضي الروح ذكرهما بذكر الله ثم انشر هذا اللوح لهما ليطلعنا بما ورد علينا من عبادنا الذين غرتهم الاسماء (بابيه كه فريفته نام ازل شدند) " واز الواح خطاب به او است :

" هو العلي الاعلي ذكر الله في شجرة الفردوس لملا العالين و منطق الحق في جبروت الامر بعد الناس الي مناهج الحق لسالكين " الخ
و استاد غلام رضا شيشه گر عارف معروف كه رابطه اش با بعضي از اجله مؤمنين و مساعدتهايش با اين طائفه در تاريخ ثبت است به سال 1301 درگذشت و:
آقا سيد محمد رضا شهميرزادي از مؤمنين ايام بيان كه سرو كار با اصحاب قلعه داشت و به تعلق مخصوص قدوسي ممتاز بود در دوره ابهي از مبلغين و بزرگان روحاني اين امر شد و لوح عدل به نام و خطاب به او صدور يافت و افتخاراً به مقام و نام بقيه السيف قلعه طبرسي رسيد ودر حق او است قوله الجليل :

" ان يا قلم الاعلي فابتعث عندالذي سمّي بالرّضا بعد نبيل من مظاهر العدل في ملكوت الانشاء وانّ عدله ايمانه بالله ولا يعادله عدل السّموات والارضين "

و ملّا رضا يزدي در لوحی راجع به او است قوله الجميل :

" اگر چه یک نفر از دوستان قدری خارج از حکمت تکلم نمود و لکن عفا الله عنه فضلاً من عنده " الخ که بیان حبشش در سجن طهران به سال ۱۳۰۰ هج.ق. و تکلم مذکورش با شهزادگان در ظهورالحق ثبت است . و در سفرنامه به غرب خطابی از مرکز میثاق در خصوص آقارضا قنّاد شیرازی چنین مسطور است :

" ذکر صعود حضرت آقارضای قنّاد مهاجر روحی لتربته الفداء و علوّ مقام ایشان میفرمودنداینکه من باید خود به ارض مقدّسه برسم به دست خود قبر نورانی او را تعمیر نمایم و زیارت بخوانم " الخ و خطاب به:

آقا محمّد رضا بیرجندی عنقریب ذکر است و دیگر نام :

حاجی محمّد رضا شهید در عشق آباد ضمن نام عشق آباد زیارت است.

رِضام عربی جمع رَضَم تخته سنگ بزرگ. در لوح سلطان به ناصر الدّین شاه است :

" لو ينظر احدٌ في الذين ناموا تحت الرّضام (که مراد تخته سنگهای موضوعه بر قبور است) و جاوروا الرّغام (به فتح راء به معنی خاک و مراد خاک قبر میباشد) هل يقدران يميزَ رَمَمَ (به کسر راء و شاید هم به ضمّ راء جمع رُمّة به کسر یا ضمّ راء و شدّ ميم به معنی یک قطعه کهنه پوسیده) جماجم الملوک عن براجم (بندهای انگشتان دست و پا) المملوک " یعنی هرگاه کسی به آنان که زیر لوحه سنگهای بزرگ غنوده و به جوار خاک آسوده اند بنگرد آیا تواند تگّه پوسیده های کله ها ایشان را از استخوانهای بند انگشتان دست و پای بندگان تمیز دهد؟

رَضراض عربی سنگ. در لوح به شیخ سلمان است :

" در رضراض ساقیه ابن العرب مشی نمودند " الخ ساقیه به معنی نهر کوچک و ابن العرب شیخ محیی الدّین شهیر. مراد از این که بر سنگ نهرچه ابن العرب مشی نمودند این است که به ذوق و عرفان و طریق

او گرویدند و در ترجمه به هامش نسخه خطیه قدیمه از لوح مذکور ساقیه نزدیک مشاهده شد .

رضوان اصلاً مصدر به معنی خوشنودی و پسند و قبول و در عرف اسلامی

به معنی جنت متداول و شایع گردید . در کتاب اقدس است قوله :

" انه اراد ان يراكم علي آداب اهل الرضوان في ملكوته الممتع المنيع "

و در کتاب ایقان قوله :

" هرگز به رضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود "

و در کلمات مکنونه است :

" اي بندگان من شما اشجار رضوان منيد "

و در سورة القميص است قوله:

" و علي باب هذا الرضوان ملائكة الامر لموقنون "

و در لوحی به حرف البقاء که در نام حور ثبت است قوله:

" واخذت كؤوب الحمراء بيدها اليميني لتسقي من رضي بهذا الرضوان في جنة

الرضوي فسبحان من خلق فسوي " و مراد رضوان امر ابهي است.

و نام رضوان در اصطلاح این امر برای باغ معروف خارج بغداد علم بود که جمال

ابهي با عائله در آنجا نقل مکان داشتند و بر آن عيد دوازده روز نیز نام گردید و در

خصوص آن ایام در لوح حجّ بغداد چنین مذکور است :

" ايربّ هذا بيتك التي فيه هبت نسّمات جودك و عنایتك و فيها تجلّيت في سرّ

السربكلّ مظاهر اسمائك و مطالع صفاتك و ما اطّلع بذلك احد الاّ نفسك العليم

... ايربّ هذا مقام الذي كان فيه امرک في سرّ السرّ و ما تحرّک فيه شفتاک علي ما

اردت و سرّت فيه و جهک المنير و کنت فيه في غيب الغيب و سرّ السرّ بحيث ما عرف

نفسک احد من العالمين اي ربّ هذه بيتک التي عرّوها بعدک عبادک " الخ

و در یکی از آثار به امضاء خ ا د م 66 چنین مسطور است :

" حبيب روحاني آقا محمّد رضا ابن من فاز و هاجر عليهما بهاء الله ملاحظه

فرمایند بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلي الابهي حمد مقدّس از بحر موج زد

و عنایت حق جلّ جلاله به کمال اوج ظاهر مخصوص هریک از اولیاء مذکور بحر

بیان ظاهر و کتاب مبین نازل از حق تعالی شأنه میطیبیم به قرائتش مؤید شوند و بر

خدمت امر موقّق انه هو القادر المهيمن المختار در يوم اوّل كه جمال قدم بر عرش اعظم در بستاني كه به رضوان ناميده شد مستوي لسان عظمت به سه آيه مبار كه نطق فرمود يكي آن كه سيف در اين ظهور مرتفع است و آخر هر نفسي قبل از الف سنه ادّعانمايد باطل است و سنه سنه كامل است تفسير تأويل در اين فقره حرام است وثالث حق جلّ جلاله در آن حين بر كلّ اشياء به كلّ اسماء تجلّي فرمود و اين فقره از بعد نازل ولكن فرمودند اين فقره هم با آن سه دريك مقام است و آن اينكه آنچه از اسامي تلقاء وجه ذكر شود كلّ حياً ميتاً به ذكر مالك قدم فائز ميشوند طوبي للفائزين "

و الواحي كه در سنين متماديّه بعد در شأن آن دوازده روز صدور يافت بسيار و كثيري متداول است كه در آن روزها تلاوت کرده ميشود از آن جمله خطاب به سيد حسن در تفرّيش قوله :

" هو العليّ العالِيّ القيوم قد ارتفع نداء الله عن يمين الرّضوان نداء الذي يسمعه حقائق كلّ الاشياء بين الاض والسّماء بانّي انا الله لا اله الا انا الواحد الوتر؟ الاحد انتم يا ملاً الارض لا تمنعوا آذانكم عن اصغاء كلمة الله في هذه الايام و توجّهوا الي شطر القدس بقلب طاهر ممرّد ان اخرجوا من مدينة الوهم والتقليد ثمّ الدخلوا رضوان التوحيد وانّ هذا ما امرتم به في كلّ الالواح من لدي الله العالم الفرد الصّمّد قدسوا انفسكم عن حجابات الهوي لتسمعوا نداء الله عن الشجرة المرتفعة لدي الباب بانّ هذا لجمال السّبْحان وسرّ الرّحمن قد ظهر علي هيكل الانسان وينطق بما كنز في البيان من لدن عزيز معتمد ان اشهدوا يا قوم بانّه لا اله الا هو و انه لهو المختار في كلّ ما يشاء و لا يمنعه شئ مما خلق بين الارض والسّماء و ينزل الرّحمة علي من يشاء من عباده من غير حدّ ولا عدّ قل انت السّماء بدخان الافتتان وغشّت النّاس حجاب الامتحان و بقي الملك يومئذ لله الذي بيده ملكوت كلّ الاشياء وما اتّخذ لنفسه شريكاً ولا ولد قل اصل العرفان في تلك الايام هو عرفان الله ومظهر نفسه ومن فاز بهما فقد فاز بكلّ الخير ومن اعرض عنهما انه لن يذكر عند الله ولن يعدّ و هذا عرفان الذي لن يتغير بدوام الله ومن ذلك يتغير بمشيئة الله وامره كذلك نطق الورقاء ثمّ اغرّد " الخ و مقداري در ذكر عيد رضوان ضمن نام عيد ذكر

است و نیز نام رضوان در الواح و آثار این امر لقب شهر نیشابور میباشد و برقریه ای نیز در فرب خونیک بیرجند متعلق به بهائیان اطلاق گردید .
و لقب ورقة الرّضوان در الواح بسیار به خواهر دوّم جناب ملاً حسین بشرویه و نیز به شاهزاده خانم شاعره مسمّاة به شمس جهان و متخلّص به فتنه اطلاق شد و لوح "هذه ورقة الرّضوان" خطاب به ملاً یحیی د شهمیرزاد میباشد و نیز باغ رضوان واقع در دو کیلومتری شرقی عکا مرتبط به این امر معروف است که در ضمن نام رئیس در لوحی نام برده شده .

رَعْدَةٌ رَعْدَةٌ عربي به معني اضطراب و لرزش . در لوح رئیس است :
" ايربّ قد اخذتنا رعدة الظّماء "

و در صورت زیارت حاجی ذبیح کاشانی :

" و شربت رحیق الاستقامة في يوم فيه ارتعدت (لرزید) فرائص الاسماء (یالهای؟ نامها) " مراد آنکه نامداران بیانی مانند میرزا یحیی ازل و غیره در جنبش شک و اعراض افتادند .

و در مناجاتی در خطابی است :

" ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً مُرْتَعِدًا (لرزان) من سَخَطْكَ "

رَعْنٌ عربي. در سورة الاستقلال است قوله:

" ان ارتقبوا يوم الذي فيه يأتي الله علي غمام العزّ كما اتى بالحقّ و تقرّ فيه عيون المخلصين و تتغير وجوه المشركين و تنفطر فيه السّماء و تندك الرّعن " رَعْنٌ = کوه کشیده ممتدّ و دماغه کوه است و محض تطبیق با اسجاع جمل به فتح عین فرمودند .

رَغَائِبٌ جمع رَغِيبة عربي به معني بخششهای فراوان .

در خطابی در وصف شهداء خراسان است قوله :

" ولم يعاشروا يا محبوبي الشعوب والقبائل الا بكلّ عطاء و رغاب " .

رَغَامٌ عربي خاك و رمل . در لوح سلطان است :

" لو ينظر احدٌ في الذين ناموا تحت الرّضام و جاوروا الرّغام "

الخ که در رضام شرح است .

رَغْدَ عربي گشایش و فراخي و فراواني . در خطابي و مناجاتي است:
 " وترکوا رَغْدَ العیش والرِّخاء " هرگشایش و آسایش را وا گذاشتند.

رَغْمًا لِأَنفِهِ در لوح رئیس در شأن فرعون است :
 " انا اظهرنا الکلیم من بیته رَغْمًا لِأَنفِهِ (به خوارکردن بینیش
 و اذلالش) انا کنا قادرین "

رُفَاتَ عربي شکسته خورده و مندرس و جَنَّةٌ میت . در لوحی است :
 " لا تنظر الي الارض و من علیها الا کُرُفَاتٍ اخذتها الاریاح من
 کلّ الجهات "

رَفْرَفَ مخدّه بالش, مسند . در قرآن در وصف اهل جَنَّت است :
 " مُتَّكِنِينَ عَلِي رَفْرَفِ خُضْرٍ وَعَبْقَرِي حَسَانٍ " ولی در اصطلاح
 شیخ احسائی "ررف رف اخضر" نام و مقام طبقه ای از طبقات و مقامات جنان میباشد
 و در شرح ها است قوله:

" یري السَّالک فی ارض الرِّفْرِفِ کلاً مقامه و یشاهد نِعَمَ الآخرة " و در
 صحیفه العدل در حقّ شیخ احسائی این عبارت است قوله:
 " بل آن مستقرّ کرسی وحدت در جَنَّت ررف رف بین یدی الله " الخ
 در کتاب ایقان است قوله :

" عَلَمٌ انقطاع بر ررف رف امتناع بر افراشته اند " وقوله :
 " زیرا که آن حضرت همیشه حی است به حیات الهی و در ررف رف امتناع قرب
 و سدره ارتفاع وصل ساکن " وقوله:
 " بر ررف رف غناء طائرند " و در کلمات مکنونه است قوله:

" ای پسر حبّ از تو تا ررف رف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله"
 الخ و در لوحی است :
 " جمیع اهل ملاء جَنَّت اعلی و سگان ررف رف بقامتحریر گشتند "
 و در خطابی است قوله:

" فوربّی انّ طیر الرّوح یررف رف فی هواء التّقدیس " یعنی مرغ روح در هواء
 تقدیس پر میزند .

رفسنجان شهري معروف و مرکز قديم بهائي در قسمت کرمان در دوره ابهي تأسيس يافت و اوضاع و رجال و واقعاتش در ظهور الحق ثبت است.

و آناني که در آثار غصن اعظم عبدالبهاء طرف خطاب واقع شدند قوله:
 "رفسنجان جناب آقا احمد و آقا محمدعلي آقا ابوالقاسم حسن آبادي جناب آقا علي اکبر جناب آقا محمد صالح آقا طاهر حسنخان حاجي ميرزا محمد خان کربلائي يوسف آقا ميرزا محمد طبيب آقا سيد کاظم محمد ابراهيم آقا عبدالرحيم" و قوله :

"رفسنجان جناب آقا محمد حسن بن مير عليقي و آقا حسن اخوي آقا محمد علي و ابراهيم بن آقا محمد حسن" و نیز :
 "رفسنجان جناب آقا ميرزا عبدالله قنّاد" قوله :
 "رفسنجان جناب آقا محمد نوقي بايد در هر دمي صدهزار شکرانه نمايد که مانند حضرت مسيح اورا بارخي صبيح و مليح در سبيل جانان بر آن حيوان سوار نمودند و در کوچه و بازار گردانند" الخ .

رفع رَفَع مصدر عربي به معني از جاي برداشتن .

در کتب اقدس است قوله :

" و رفعنا عنه حکم الحدّ في الكتاب " و قوله :

" قد رُفِعَ حُكْمَ الجماعة " و قوله :

" كذلك رفع الله حکم دون الطّهارة عن كلّ الاشياء "

و در برخي از آثار ذکر "رفع القلم" در بعضي ايام مهمّه شد چنانچه همين کلمه "رفع القلم" در آثار اسلاميه در موارد ديگر استعمال گرديد مانند :
 " رفع القلم عن ثلاثة عن الصّبي حتّي يبلغ وائام حتّي يستيقظ و المجنون حتّي يفيق " و نیز :

رفع به معني بالا بردن . در لوح رئيس است :

" وقد اظهرنا الامر في البلاد و رفعنا ذكره بين الموحّدين "

و در کتاب اقدس :

" لعلّ بذلك امر الله ترفعون " و قوله :

" قد صرّح نقطة البيان في هذه الآية بارتفاع امري قبل امره " وقوله :

" سوف يرتفع النعاق من اكثر لبلدان " و قوله:

" واهل هذاالمقام الذي باسم الله مرفوعا " و نام مرفوع كه در اصطلاح بيان بر متوقّي اطلاق ميشود اسم مفعول از همين معني است يعني مقامش بلند گرديده است .

رُفَاعِي طائفه و طريقي از تصوّف منسوب به احمد بن ابي الحسن علي رفاعي از اولياء قرن ششم اسلامي . در لوحى است قوله:

" وهمچنين جمعي هستند به رُفَاعِي معروفند آن نفوس به قول خود در آتش ميروند و در احيان جذبه سيف بريكديگر ميزنند به شأني كه ناظر چنين گمان ميكند كه اعضاء خود را قطع نموده اند كذا لك حيل و مكر و خدع من عند انفسهم ألا أنّهم من الخاسرين " و در ضمن نام اردستان ذكر رفيعا نام است . و در ضمن نام امريكا ذكر رفيعا كليمي مصري مترجم حاجي عبدالكريم طهراني ميباشد و در نام صعود هم ذكرى است .

رَفُوسٌ عربي به معني لگد زن . در ذيل نام كرمان ذكر است .

رَفِيقٌ عربي به معني مصاحب و همنشين همراه و مهربان و انباز و در قرآن اطلاق بر جماعت انبياء و صلحاء و مقرّبين درگاه الهي گرديد . قوله:

" و من يطع الله والرّسول فاولئك مع الذين انعم الله من النّبیین والصّدّيقين والشّهداء والصّالحين و حسنّ اولئك رفيقا " و آورده اند كه پيمبر در حال احتضار نگاه كنان به آسمان " الرّفيق الاعلي " " الرّفيق الاعلي " به تكرر امي فرمود و در ضمن دعا هاي اسلاميه است :

" ألحقتي بالرّفيق الاعلي " يعني مرا به برترين همنشين بپيوند كه به جماعت انبياء تفسير شد . و در لوح خطاب به عبدالوّهّاب است قوله:

" تا در حين صعود با كمال تقدّيس و تنزيه و انقطاع قصد رفيق اعلي نمايند تا آنكه روحم به رفيق اعلي راجع شد " و در لوح خطاب به رئيس قوله:

" دو نفر از این عباد در اوّل ایام ورود به رفیق اعلی شتافتند "

و در کلمات مکنونه است قوله:

" به ابریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشتند " الخ چنانکه در آیه مذکوره قرآن دو رفیق مفهوم است رفیق ادنی برای اهل نار و رفیق اعلی برای اهل جنت و مراد آنکه صراحی از می زائل ناموافق طبع به دست گرفته از امواج رفیق اعلی و انهار من خمردۀ للشاربین گذشته از کف دادند . و در زیارت مریم قوله:

" فلما ارتفعت الي الرفیق الاعلی کشف الله الحجاب " و بالجمله در آثار این امر چنان است که گویا کلمه رفیق اعلی به معنی بهشت برین و جهان جاوید معانی اطلاق میشود چنانکه در یکی از آثار غصن اعظم عبدالبهاء در وفات متوفی چنین مسطور است قوله :

" و از ضیق خاکدان نجات یافت و به رفیق اعلی شتافت "

رَقّ - رَقِيت رَقّ رَفِيق عربي = بنده رَقِيت = بندگی در اثری از

رَفِيق - اَرَقّ غصن اعظم عبدالبهاء است :

" ائنّی انا عبد البهاء وابن البهاء و رفیق البهاء " و قوله :

" مقام این عبد عبودیت است نه ولایت رَقِيت است نه خلافت "

رفیق نیز لطیف و نرم و نازک و آبکی . در لوح طبّ است :

" بادر اولاً بالرّقیق قبل الغلیظ " که مقابل غلیظ به معنی سخت و

درشت میباشد.

اَرَقّ رقیقتر لطیفتر در لوح رئیس است :

" انّها ارقّ من نسیم الصّبا "

رَقَبه - رِقَاب رَقَبه به معنی گردن . رِقَاب = جمع و استعمال به معنی

رَقِيب - مُرْتَقِب بنده و بندگان کثرت و شیوع دارد . در قرآن است :

" من قتل مؤمناً فتحریر رقبة مؤمنة " و قوله:

" والمؤالفة قلوبهم وفي الرّقاب " و در کتاب اقدس است قوله :

" من لدن مالک الرّقاب "

رَقِيب به معنی مراقب و نگهبان و بازرس و مُرْتَقِب به معنی منتظر و مترصد در

لوح رئیس است قوله:

" ان ربك يؤيدك في كل الاحوال انه معك رقيب وبات فيها في العشي مرتقباً فضل ربّه "

رَقْد - رُقَاد رَقْد رُقَاد مصدر به معنی خوابیدن وافتاده نمودن. در لوح رُقْدَاء اشرف است قوله:

" ليقومنّ عن رقدهم " ودر لوح به عبدالوهاب :
" قوموا هن رقدالهوي مسرعين الي الله العليم الحكيم " ودر خطاب معروف به عمّه است :

" يا عمّتي الي متي تستغرفي الرقاد وتضطجمعي في المهاد "

رُقْدَاء در کتاب اقدس است قوله :

" اذ كنتم رقداء " به معنی خوابیده ها و ظاهر رُقْدَاء به شدّ قاف بدون مدّ میباشد و شاید رُقْدَاء به وزن علماء جمع رُقُود به فتح راء و یا جمع رُقْدَة به ضمّ اوّل و وفتح دوّم صیغۀ مبالغه باشد .

رَقَشَاء عربي مار با خطّ و خال سیاه و سفید . وجمال ابهي در الواح و

آثار خود مير محمد حسين امام جمعه اصفهان را به این نام خواندند که باشیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی سبب شهادت ميرزا محمد حسن و ميرزا محمد حسين سلطان الشهداء و محبوب الشهداء از مشاهير بهائیان گرديد و لذا لقب و شهرت وي نزد بهائیان قرار گرفت . در لوح برهان است قوله :

" يا قلم الاعلي دع ذكر الذنب واذكر الرقشاء التي بظلمها ناحت الاشياء و

ارتعدت فرائص الاولياء ... انصفي يا ايتها الرقشاء باي جرم لدغت ابنا الرسول " الخ وقوله :

" از ظهور یک عمل از اعمال رقشَاء عبید الله ثانی ظاهر شد و ارتکاب کرد

آنچه را که عبیدالله اوّل از آن اجتناب نمود الا لعنة الله علي القوم الظالمين " الخ مقصود از عبیدالله کرد طاغي و مهاجم بر سرحدّ ایران است که در قتل و غارت و غیرهما فجایعی بیش از عبید الله زیاد معروف در واقعه کربلا به عمل آورد و آن

جزاء متولد از جنایت و قساوت مذکوره امام جمعه اصفهان بود و در ضمن حرف
ص نیز شمه ای در وصف آن امام جمعه در الواح ثبت میباید .

رَقْطَاء در لوحی در وصف میرزا یحیی ازل است قوله :

" مثله کمثل الحیة الرّقطاء تلدغ وتصیئی " لدغ به معنی
گزیدن و صیئی صدائی مانند جیک جیک مرغ با جوجه هایش ورقطاء در مؤنث
به معنی زمینه سفید و دارای نقاط سیاه یا بالعکس یعنی چون مار با نقش است
میگزد و صوت میدهد . و در مصیبت سلطان الشّهءاء و ظلم امام جمعه اصفهان
است قوله :

فاه آه انّ الرّقطاء لدغ الحبيب " الخ

رَقْم مصدر عربی نوشتن . راقم= نویسنده مرقوم مرقومه رقیمه نوشته
در ادبیات فارسی و آثار مرکز میثاق ابھی بسیار است .

رُكَام عربی چیز انبوه شده و برابر اطلاق میشود که در قرآن است :

" ألم تر انّ الله یزجی سحاباً ثمّ یؤلف بینہ ثمّ یجعلہ رُكاماً " ودر

لوحی است قوله :

" هو الَّذی خلق السّموات بامرہ والارضین بساطانہ وسخر الرّكام و اخرج الثّمار
من الاکمام " الخ اکمام جمع کَمّ به کسر اوّل و شدّ ثانی به معنی غلاف
شکوفه و ثمر است .

رِکْز عربی آواز ضعیف به گوش نرسیدنی . در لوح سلطان است قوله:

" لا یسمع الیوم منهم ذکرٌ ولا رِکْزٌ "

رَکْض در لوحی است :

" کم من احبّائک یا الهی یرکضون فی برّ الشّام شوقاً للقائک "

در بیابان شام به شوق دیدارت میدوند .

رَکْعَة مصدر به معنی یک بار خم شدن و در اصطلاح اسلامی هر قسمتی

از صلوة که یک خم شدن دارد . رَکعات= جمع . در کتاب اقدس است:

" کُتِبَ علیکم الصّلوة تسعُ رَکعاتٍ " الخ .

رُكْن عربی مایه و پایه استقرار و نیز جزء اصلی و زاویه و امر عظیم و عز و امتناع. آرکان = جمع در لوح رئیس است :
 " اسس ارکان البیت من زبرالبیان " (ستونها و پایه ها) و ایضاً :
 " لو تقطعون ارکاننا لن یخرج حبّ الله من قلوبنا (اعضاء مهمه بدن).
 و رکن رابع در اصطلاح شیخیه کارفرمای عالم انسانی و هستی عصر. در مقاله سیاح است :

" رکن رابع و مرکز سنوح حقایق دین مبین شمردند "

رِمَاح جمع رُمح = نیزه ها

در لوح به نصیر است :

" اذاً ینطق الرّأس علی الرّماح بان یا ملأ الاشباح فاستحبوا عن جمالی " الخ

رَمَد- رَمَاد رَمَاد عربی = خاکستر . در کلمات مکنونه است :

" ای پسر رماد به راحت یومی قانع مشو "

رَمَد بهم خوردگی و درد چشم . در لوح به نصیر است :

" طهّروا رمد عیونکم ثم افتحوا بحبی " .

رَمَز عربی پوشیده و نهان و اشاره و کنایه و صفت . رمز مخزون در آثار این

امر غالباً بر مقام الهی اطلاق گردید که ضمن نام سر ذکر است .

رَمَس عربی قبر مساوی با کف زمین و نیز خاک آن . در صورت زیارتی

است :

" سبحانک اللهم یا الهی اسألك بامرک المبرم واسمک الاعظم وبهذا الرّمس

الاطهران تقدّر لی " الخ

رَمَشَة در خطابی در حقّ زین المقرّبین است قوله:

" فلم یفتّر یا الهی رَمَشَة عین فی خدمتک " به معنی بهم

گذاشتن چشم.

رَمیم- رِمَم رَمیم عربی کهنه پوشیده . در لوحی است :

" يا زبيح قد أقبل اليك مقصود العالم ويذكرك بما حي به
 كلّ عظم رميم " و رِمَمَ در لوح سلطان :
 " هل يقدر احدٌ ان يميّزَ رِمَمَ جماجم المالك عن براجم المملوك "
 درضمن رضام ثبت است .

رُواق (رواق) مسقف مقدّم بر ورود به حجرات خانه ومدخل بيت . در لوح
 حجّ بيت شيراز است :
 "فاحضُر في رُواق الاوّل تلقاء باب الحرم " الخ .

روح عبارات شيخ احسائي در ملحقات شرح الزيارة چنین است :
 " الرّوح الّتي هي النّفس و يقبضها ملك الموت وهو الانسان
 مركّبة من سنّة اشياء مثال و هيولا وطبعة و نفس و روح و عقل واذا اخذها ملك
 الموت ارسلها في ذلك العالم وتبقي ساهرة الاتنام الي ان ينفخ في الصّور فاذا نفخ
 في الصّور نفخة الصّعق جذب بنفخته الارواح كلّ روح الي ثقبها الّذي خرجت منه
 من الصّور حين نفخ الحياة في الدّنيا في ذلك الثّقب سنّة بيوت يدخل في الاوّل
 المثال و في الثّاني جوهر الهباء الّذي هو المادّة والهيولي وفي الثّالث الطّبعة وفي
 الرّابع النّفس وفي الخامس الرّوح وفي السّادس العقل فتبطل الارواح فاذا نفخ
 اسرافيل في الصّور نفخة البعث رفعت النّفخة العقل حتّي دخل في الرّوح ورفعتهما
 حتّي دخلا في النّفس و رفعت الجميع حتّي دخلت في المثال فقامت سوّية و طالت
 حتّي دخلت الرّوح في الجسد ومجموع هذه السنّة ثلاثة منها هي جسم مجرّد وهو
 مجموع النّفس والطّبيعة والمادّة والمثال صورته والعقل روحه وهذا الجسم اللطيف
 يلحقه بعض التّصفية في جهة الطّبيعة والمادّة فيلحق منها عند النّفخة الثّانية الجسم
 الثّاني بالتّصفية لانّها بشرية برزخية لا تلحق بذات المكلف لانّها من احكام الرّتبة
 كما انّ الجسد العنصري من احكام الدّنيا ولوازمها فانّ الجسد جسدان جسد بشري
 عنصري مركّبة من العناصر الاربعة الّتي تحت فلک القمر و هذا يفني و يلحق كلّ
 شيئي الي اصله ويعود اليه عود ممازجة واستهلاك فيعود مائه الي الماء وهوائه الي
 الهوا وناره الي النّار وترابه الي التّراب ولارجع لانه كالثّوب يلقي من الشّخص
 والثّاني جسد اصلي من عناصر هورقلييا وهو كما من في هذا المحسوس وهو مركب

الرّوح وهو الباقي في قبره مترتّب الوضع كترتّبه في الشّخص حال حياته مثلاً اجزاء الرّقبة بين اجزاء الرّأس واجزاء الصّدر واجزاء الصّدر بين اجزاء الرّقبة واجزاء البطن واجزاء البطن بين اجزاء الصّدر واجزاء الرّجلين وهكذا الاجزاء في انفسها مرتبة فاذا كان يوم القيمة الفّ اجزاء هذا الجسد الّذي بدئه اول مرّة حتّي يكون بصورته في الدّنيا ثمّ تتعلّق به الرّوح فيقوم للحساب وهذا الجسد هو الّذي يتألّم ويتنعم وهو الباقي و به يدخل الجنّة او النّار وان كان له تصفية ثانية للأخرة لانه ظاهراً من جنس البرزخ وهو جسدك هذا وقشره كثافة وهو الجسد العنصري الفاني واما الرّوح البرزخي بين النّفس والعقل قد اختلف العلماء في معرفة حقيقتها اختلافاً كثيراً ربّما عدّها بعضهم الي اربعة عشر قولاً واكثر والحقّ انه جسم لطيف مركّب من مادّة وهو النور الاصفر وصوره شكلها المعنوي قائم الزاوية وهو في غيبي الانسان كالصّفة في الوجود الجسماني شكلاً ورتبةً ولا يفني بالجسم الا المركّب من مادّة و صورته فانه تلزمه الابعاد الثلاثة في كلّ شيئي بحسبه وايضاً لها حيز من نوعها وارض الورق الاخضر ولها وقت من نوعها وهو الدّهر في وقتها و مكانها كفلك الثّوابت المعبر عنه بالكرسي في زمانه و مكانه والرّوح ليست مفارقة كالعقل بل متعلّقة بالعقل ولها نظرٌ الي الاجسام لفعالها وهي مجردة عن المادّة العنصرية والمادّة الزّمانية لا عن مطلق المادّة ومطلق الصّورة كما قال علي علي ما رواه الشّيخ عبد الواحد بن محمّد ب

ودر كتاب ايقان به مواضعي ذكر نفس وروح وعقل وصدرو قلب وفؤاد شد. قوله:
 " قلب را از ظنون متعلّقه به سبحات جلال و روح را از تعلّق به اسباب
 ظاهره " وقوله :

" پس بايد صدر را از جميع آنچه شنیده شد پاک نمود و قلب را از همه تعلّقات
 مقدّس فرمود " الخ و توان بدین طریق توضیح داد که تمامت تعبيرات و
 اصطلاحات مذکوره راجع به مراكز قواي نفس انساني ميباشد و او حقيقت واحده
 جامعه و هويت انسانيه است و روح مرتبه تجرّد آن و عقل مرتبه درک و
 کشف حقايق و صدر مقام وسعت و گشايش ادراک و قلب مرکز عواطف و محبّت
 و درک عالم روحاني و فؤاد مرتبه عاليه عواطف و ادراکات عاليه است و تفصيلي
 از هريک جدا جدا ضمن نامهايشان مذکور ميباشد

روحانی در نسبت به روح است . در سفرنامه امریکا از غصن اعظم عبدالبهاء این بیان مسطور میباشد :

"عالم مادی ظاهری دارد و باطن زیرا موجودات مانند سلسله بهم مرتبط است تا به روحانیات میرسد و آخر منتهی به حقائق مجرد می شود امیدواریم این روابط روحانی روز به روز محکمتر گردد و آن مخابره قلبی که آن را به الهام تعبیر نمایند مستمر ماند " الخ

و در آثار این امر عده ای مسمی ویا ملقب به روحانی امثال :
شاعره بشرویه ای و غیرها مذکورند و نیز :
محافل شور بهائی به عنوان روحانی موسوم گردیدند و نیز :
عیسای مسیح در عالم اسلام نظر به جهت نوع تولد معروف و مذکور در قرآن :
قوله :

" فنفخنا فیها من روحنا " و نظریه محوظت؟ حیات و تعلیماتش به نام روح الله مشهور است . و در آثار این امر بسا به کلمه حضرت روح تعبیر گردید چنانچه در لوح برهان است قوله :

" استدللّ به اليهود وافتوا به علی الرّوح " و در کتاب اقدس است قوله :
" والرّوح ینادی من الملکوت هلّموا و تعالوا یا ابناء الغرور " و در لوح به شیخ نجفی است قوله :

" حضرت خاتم روح ما سواه فداه و من قبله حضرت الرّوح الی البدیع الاوّل " الخ و در خطابی مندرج در نام مریم قوله :

" بعد از صعود روح وجود به مقام محمود " الخ و از مسمیان شهیر به این نام :
روح الله شهید پسر و رقاء شهید است . و در لوحی خطاباً له قوله :

" روح الله علیه بهائی و رحمتی و عنایتی هو السّمیع البصیر طوبی لک انت الّذی فی صغرک اعترفت بکبریاء الله و عظمته طوبی لامّ رضیتک و قامت علی ما ینبغی نسأل الله بان یکتب لک من قلمه الاعلی ما ینبغی لجوده و کرمه و فضله انه جواد کریم و الحمد لله ربّ العالمین " و به اصطلاح شیعیان ایران به اظهار شدت تعلق و ایمان هنگام ذکر نام امام حسین یا ذکر نام صاحب الزّمان موعود به کلمه :

"يا ليتنا كنا معك فنفوز فوزاً عظيماً" با جمله: "بابي و امي" ويا جمله " ارواحنا فداه" تکلم میکردند و متدرجاً نسبت به سادات و علماء دین خصوصاً در اول مکاتیب " فداک رُوحی" ویا "جعلنا الله فداک" میگفتند و در آثار این امر اولاً در آثار بیان مانند شرح سوره بقره نسبت به حجت غائب "روحي ومن في ملكوت الامر والخلق فدا" است. و در توقيح به محمد شاه قوله:

" حجة الله رُوحی ومن هو في علم الله فداه حجت خداوند صاحب الزمان رُوحی وما هو في علم ربّي فدا تربت محضر قدسه" و در توقيح به حاجي ميرزا آقاسي در حق حضرت پيمبر "روحي ومن في ملكوت الامر والخلق فداه" است و در لوحی راجع به مقام نقطه است قوله:

" آنچه نقطه اولي روح ما سواه فداه به آن امر فرمودند " الخ متدرجاً نسبت به مقامات مقدسه بزرگواران و در آغاز مکاتیب براي اظهار ادب نسبت به يکديگر به مبالغه و تأکید معمول شد و ملاحظه نظائر بيانات منقوله ضمن نام بديع و اثر خادم ضمن نام آقا در این قسمت از آداب کافي است. و در قرآن است:

" تنزل الروح" و " الروح فيها باذن ربهم" و تفسيري از آثار نقطه براي آن در ضمن نام قدر ثبت میباشد. و در توقيحي در اثناء سفر مکه خطاباً لوالده است قوله: " تنزل الروح في كل حين علي قلبي ليتلوا كتاب ربك في ما يشاء بلسان عربي فصيح" که ظاهر در روح القدس و فرشته و الهام میباشد. و نیز کتاب الروح از آثار باب اعظم در اثناء سفر مذکور صادر شده در توقيحي در شأن آن است قوله: "واعمل كتاب الروح فانه اعظم الكتب ثم بلغ الي كل العلماء ان فرغت ولا تغفل من هذا الامر" و نیز قوله:

" كتاب العدل سبعمة سورة ثم شاهد نور الله في آياتها" و از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به نصير است قوله:

" فيا روحاً لمن يتوجه اليه بقلبه ويستظل في ظله" و در لوح رئيس است قوله:

" الروح لك ول من انس بك" الخ و نیز قوله:

" يا روحاً لمن شرب حميا المعاني" الخ و نیز در لوح بشارات است قوله:

" بشارت دوّم اذن داده شد احزاب عالم با يکديگر به روح و ريحان معاشرت

نمايند عاشروا يا قوم مع الاديان كلها بالروح والريحان كذلك اشرق نيرا الاذن

والارادة من افق سماء امر ربّ العالمين " يعني با همه ملل و ادیان و طوائف با حیات روحانی و گشایش و شادمانی به صفت اهل جنّت معاشرت کنند و مراد از معاشرت با ادیان مانند " فاسأل القرية " مذکور در قرآن معاشرت با متدینین است و کلمه مع زائد و اشاره به این میباشد که از کلمه ادیان اهل آنها اراده شد و یا آنکه مفعول عاشروا مقدّر و معلوم یعنی عاشروا الاقوام والملل مع تدینهم بالا دیان المختلفة "

روزنامه فارسی و متداولاً همان جریده معروف در عرف عربی است و فیما بین بهائیان شرق و غرب روزنامه های بسیار دائر گشت و از مرکز میثاق در خطابی راجع به اصل آن چنین مسطور است :

" اگر چنانچه ممکن باشد که نسبت هر روزنامه از امر منقطع گردد که مردم بدانند ما را ابدأ با روزنامه تعلّقی نه و در تقاریر تعلّقی به افکار ما ندارند بسیار خوب بود کار به جایی رسیده که من اسم روزنامه نمیخواهم بشنوم از بس که به مشکلات افتاده ام و حال آنکه ابدأ تعلّقی به این امور ندارم احباء در هندوستان خواستند روزنامه تأسیس نمایند منع نمودم در قفقاز خواستند تأسیس نمایند منع نمودم ولی در طهران متحیرم زیرا اگر منع نمایم شاید نپذیرند و الاً حکماً منع مینمودم وظیفه ما ترویج نور مبین است یعنی آنچه سبب حصول کمالات و فضائل عالم انسانی و راحت و آسایش عالم وجود است به آن تشبّث کنیم نه به افکار و اندکاري که به هیچ وجه در مشرق ثمری ندارد علی الخصوص که ما تعلّقی به آن نداریم ما را روش مسلکی دیگر حال اگر نفسی از احباء بخواهد در امور سیاسی در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلّق به این امر ندارد خود میداند و الاً عاقبت سبب مضرت عمومي گردد یعنی مسلک روحانی ما را بهم زند و احباء را مشغول به اقوالی نماید که سبب تدنّی و محرومی آنان گردد "

رؤس نام ملّت و دولت و کشور معروف که روابط آن با امر بدیع در ایام حضرت بهاء الله و بعد نیز روابط نمایندگانشان در ایران در الواح و

وآثار و به تفصیل در ظهور الحقّ ثبت است . در لوح خطاب به امپراطور است
 قوله :

" يا ملك الروس قد نصرني احد سفرائك اذ كنت في سجن الطاء تحت
 السلاسل والاغلال " الخ اشاره به واقعه 1268 در طهران است كه مفصلاً در
 تاريخ ذكر ميباشد .

رَوَشَنكُوه دامنه كوه به قرب ساري مازندران تقريباً 24 خانوار بهائي در
 آنجا ساكن اند كه اصلاً در شبهه مغاره كوه كلكنار بودند و اهالي
 آنها را بيرون نمودند. اعرف واسبقشان شيخ حسن معروف كلكناري فارغ التّحصيل
 در عراق عرب و از علماء بيان بود و آثار و الواح بسيار از دوره بيان و دوره ابهي در
 تركه اش باقي بود در حدود سال 1300 هج.ق. به عراق عرب رفته آنجا در
 گذشت . ديكر از معاريف بهائيان كلكنار آقا شيخ آقا بود.

رَوْضَة عربي باغ و بستان و چمن و مرغزار و در قرآن بربهشت اطلاق
 شد و "روضه مقدسه" در عرف مسلمانان قبر النبي است. و
 روضه در عرف اهل بهاء نام محلّ استقرار هيكل حضرت بهاء الله كه غصن اعظم
 عبدالبهاء برقرار کرده و به اين نام خواندند و ذكري از آن ذيل نام قصر ميباشد

رُوع عربي قلب و عقل و ذهن . در لوحی در شأن بدیع شهید است :
 " قد نفخنا في رُوع احدٍ من عبادنا روحَ القوّة والقدرة وارسلنا اليه "
رُوم خطاب كتاب اقدس قوله :

" يا معشر الروم انا نسمع فيكم صوت اليوم " به عثمانيان است
 و به اعتبار مركزيت در اسلام كه قبلاً بدین نام شهرت داشتند و در ضمن بيان حرف
 الف و نیز نام رئيس ذكري ثبت است و در قرآن است قوله :
 " الم غلبت الروم في ادني الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون " كه راجع به
 محاربات جاريه فيما بين دولت روم شرقي با دولت ايران ميباشد . و در لوحی است
 قوله :

" دیگر از آیه مبارکه الم غلبت الروم سؤال نموده بودید در این مقام ذکری از سلطان مذکور از قبل نازل تفحص لتجد وتكون من العارفين ولكن به غصن اعظم امر فرمودیم مجدداً این آیه مبارکه را تفسیر نماید و ارسال دارد " الخ
رؤیاء در ضمن نام بقره رؤیائی از باب اعظم ثبت است. ولوح رؤیا از الواح شهیره ابھی است قوله :

" بسم الله الذي ينزل الآيات بالحق وكلّ كان عنه محروماً ونستعين برّبنا العلي الاعلي فسبحانك اللهم يا الهي انكرک حين الذي استشرق شمس الوهيتک وطلعت حورية التي في ازل الأزال في سراق القدس فاعبروا لي ان كنتم لرؤيا الروح تعبرون " ودر لوحی دیگر قوله :

" بسمه المغرّد علي الافنان ان يا اسمي ان استمع ندائي من حول عرشي.... انا كنا مستویاً علي العرش دخلت ورقة النوراء اللابسة ثياباً رفیعاً بیضاء تعالی الله موجدھا لم تر عين بمثلھا " الخ وتفصیل مقام رؤیا در ادیان و فلسفه های روحانی و امر جدید در کتاب امر و خلق ثبت است . فردوسی گفته :

نگر خواب را سرسری نشمري یکی پایه دانش ز پیغمبری

رؤية در تویق شرح هاء در بیان رؤية الله تعالی است قوله :

" كما اشار الصادق : وحين قال الست برّبکم في قوله نفسه عزّ ذكره وحين سئل عن رؤية الله في دارا لآخرة قال بل يروه المؤمنون قبل يوم القيمة قال فكيف ذلك قال ؟ حين قال الست برّبکم ثم كشف الغطاء قال او لست تراه في وقتک هذه ... كما ادب محمّد کلّ الناس بقوله اللهم ارني حقایق الاشياء كما هي " الخ ودر ضمن نام بغداد ذکری از رؤیت است .

رَهَبَة - رَهَابِين رَهَبَة جمع راهب دیر نشین زاهد مسیحی . در لوح بشارات است :

" بشارات هفتم اعمال حضرات رهبه و خوریهایی ملت حضرت روح " الخ
رَهَابِين جمع رُهَبَان به معنی راهب است . در مفاله سیاح است :
 " اقتدار رؤساء دین و رهابین در جمیع اقطاع مکمل بود "

ریاسة - رئیس در آثار و الواح ابھی ناصرالدین شاه به عنوان رئیس یا رئیس العجم مذکور است از آن جمله در لوحی قوله الاعلی :
 " ای طبیب قبل از ارسال بدیع حجّت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نشد چه که رئیس از تفصیل به تمامه مطّلع نبوده " که مراد از آن دیار ایران و رئیس ناصرالدین شاه است که لوح معروف را بامیرز ابزرگ بدیع برایش ارسال داشتند.
 و در لوح مشهر رئیس قوله الاعلی :

" واتّحدت مع رئیس العجم " نیز مراد او است و در لوحی قوله الاعلی :
 " قل یا ملأ الارض تفکروا فیما نزلنا فی اللّوح لرئیسکم بان یجمعنا و علماء العصر " الخ که ضمن نام سحاب ثبت میباشد . و نیز در لوحی دیگر قوله الاعلی
 " هذا کتاب من لدنا الی الذی فاز بانوار الایمان من شرب هذا الرّحیق لا یخوفه ظلم الذین ظلموا ولا شوکة رئیس المشرکین یراه احقر من النّقطة انّ ربّک هو القوی ذو القوّة المتین " هم او مراد میباشد و در ضمن نام سجن و سلطان هم ذکر است . و نیز در برخی از آثار و الواح سلطان عبد العزیز پادشاه عثمانی به عنوان رئیس ذکر گردید از آن جمله مخاطب در لوح :

" یارئیس اسمع نداء الله الملک المهیمن القیوم " الخ که ورود حاجی محمّد اسمعیل ذبیح کاشانی با همراهانش به ادرنه در حال مقدمات نفی آن حضرت و اصحاب مشروح است و قوله الاعلی : " ذکر علیاً " اشاره به حاجی میرزا علی اکبر نراقی است و این لوح بعد از خروج از ادرنه و نزول به شاطی گالی بولی صادر شد او میباشد . و در آن ضمن است قوله الاعزّ :

" واتّحدت مع رئیس العجم (ناصرالدین شاه) فی ضرّی " و خطاب " یا رئیس قد تجلّینا علیک مرّة فی جبل التّیناء و اخری فی الزّیتاء و فی هذه البقعة المبارکة " اشاره به تجلّی روح ولایتی سبحانی از مقام ابھی سابقاً و نیز لاحقاً در همینجا است چنانکه در لوح مشهور به شیخ محمّد باقر مجتهد اصفهانی ذکر فرمودند قوله الاعلی :
 " اغرّتک الرّیاسة ان اقرء ما انزله الله للرّئیس الاعظم ملک الروم الذی حبسنی فی هذا الحصن المتین لتطلع ما عند المظلوم من لدی الله الواحد الفرد الخبیر " و در لوحی دیگر قوله الاعلی :

" انّ الرّئيس اراد ذلّتي وضرّي وسجني ولكن الله اخذه بسُلطان من عنده انّه لهوالمقتدر القدير قد ظهر ما نزل في لوح الرّئيس انّ ربّك يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد" انا خرجنا من السّجن بقدره من عندنا رغماً لانفه ثمّ رجعنا اليه انّ ربّك لهوالمعلم الخبير اي كريم جمال قدم به سجن انس گرفتة گاهي قصر وگاهي رضوان موطنّي قدم حضرت رحمن واقع شد ولكن در هر حال رجوع به سجن را اختيار فرمود" الخ ودر لوحی خطاب به ذبيح مذکور است :

" ان اذکر ان انزل الرّحمن لک ما سمّي بلوح الرّئيس وانزل فيه ما کان مکنوناً في علمه المهيم علي الآفاق لامر الله قد ظهر کلّ ما نزل من قلّمي الاعلي ان اقرء وقل لک الحمد يا منزل الآيات " ونيز در اثری به عنوان خ ا د م ۶۶ است قوله :

" بنام دوست بي نام و نشان نفحات محبوب نزد محبّين محبوب لذا ارسلنا ها بهذه الكلمات العاليات و فوحات حبّ قاصدين لدي العرش مطلوب هذا ما اشهد به منزل الآيات الحمد لله که ابواب ظاهره هم مفتوح است ونفحات از شطرش در هبوب و مرور نسأل الله بان يعذبّ الذين حالوا بيننا وبينكم كما عذبّ الذين كانوا من قبل انّه لهوالمقتدر القدير مكتوبي که احبّاي ارض الف ارسال داشتند لدي الوجه حاضر و از اخبار جديده استفسار نموده بوديد اين ايام چنين مذکور شد که رئيس مدينة کبيره استماع نمود که نعلي از حضرت رسول روح ما سواه فداه در ديار بکر نزد شخصي از اشراف موجود است لذا صدر الحکم من الدولة باحضاره وشخص مذکور مع نعل رسول به شاطئ بحر اسود واصل وبعد مخصوصاً از مدينة کبيره سفائن متعدده به استقبال فرستادند که امانت را حمل نمايند وعند تقرب به مدينة کبيره زوارق متعدده اخري فرستادند وشخص حامل را مع امانت در زورق منزل داده توجه به مدينة نمودند وحين وصول به شاطئ بحر صدراعظم وجميع وكلاء و وزراء به استقبال آمده ومنتظر بودند بعد از ورود صدراعظم تقرب جستند و امانت را اخذ نمود و در کالسکه بسيار ممتاز گذارد وحامل امانت خلف کالسکه براسب بسيار ممتاز راکب وخلف او جميع وزراء و وكلاء توجه به محلّ مخصوصي که معين شده بود نمودند واز يمين ويسار کالسکه جمعي از علماء مع قماقم بخورش مينمودند و به تهليل و تکبير ناطق تاآنکه به مقام معلوم وارد شدند

و بعد از ورود رئیس و سائر ناس تا سه یوم فوجاً فوجاً به زیارت فائز حال جایی تفکر و تنبّه است مشاهده نمائید که به فرع چگونه متشبّث و از اصل غافل لم یزل چنین بوده و چنین خواهد بود چنانچه در این ایام احدی اعتناء آن اسراء الله نداشته و ندارد و لکن عنقریب به ذکر جزئیات ما ورد علیکم ناطق خواهند شد زیاده از این تفصیل در این مقام جائز نه دوستان را تکبیر برسانید و الحمد لله اولاً و آخراً "

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی :

" چنانچه در کتاب اقدس و الواح حضرات ملوک و لوح رئیس و لوح فؤاد از قلم اعلی اکثر اموری که در ارض واقع از قبل جاری گشته "

و در لوح دیگر است قوله الاعلی :

" در رئیس دوّم از قبل و طائفان حولش تفکر نما قد اخذهم الله اخذ عزیز مقتدر چه که من غیر جهت آل الله را به سجن اعظم فرستاد "

و اما لوح معروف قوله الاعلی :

" هو المالک بالاستحقاق قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را اعلی الخلق دیده ای " الخ خطاب به صدر اعظم عثمانی عالی پاشا است و در سجن اعظم عکا صدور یافت که ذکروفات دونفر معین متوفی در سجن نمودند و تفصیلی از آن در ضمن نام علّو و فؤاد ثبت میباشد . و از غصن اعظم عبدالبهاء خطاب به میرزا فضل الله خان بنان شیرازی است . قوله العزیز :

" سؤال از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده بودید این رئیس عالی پاشا است که سبب نقل از عراق به حدود ایفلاق و از آنجا به سجن عکا شد "

و رئیس در کتاب اقدس قوله :

" قد ظهر سر التّنکیس لرمز الرّئیس " که ضمن نام نکس و تنکیس به تفصیل ذکر میباشد . مراد رئیس الطّائفه و عقیده الشّیعه مظهر سلسله الولاية صاحب الامر منتظر موعود میباشد . و نیز در لوحی خطاب به نصیر است قوله الاعلی :

" باری به هیچ رئیسی تمسک مجووبه هیچ عمّامه و عصائی از فیوضات سحاب ابهی ممنوع مشو "

و به فارسی رأس به معنی راه و جاده

رياضة عربي . در لوح طبّ است :

" نعم الرّياضة علي الملاء " ورزش در حال خلأ معده نيك است

و در كتاب اقدس :

" كم من عبد اعتزل في جزائر الهند و منع عن نفسه ما احلّه الله وحمل الرّياضات والمشقّات ولم يذكر عند الله منزل الآيات " منظور نهي از عزلت و تحمّل اعمال شاقّه و رياضات مشهوره مرتاضين هندوان و امثال آنان است .

ريان عربي درمذگر

ريا در مؤنث به معني سيرآب و پر شيره و پر عصاره . در خطاب معروف حضرت عبدالبهاء به عمّه است :

" واجعلها ريانة بمياه الجود " ظاهر در جمله استعمال ريا است ولي طبق مستعمل در عرف فرمودند . و در خطاب وصاياي عهد است :

" اول غصن مبارك خصل نضر ريان " به معني شاداب .

رين نام نهري واقع در منتهاي شمال شرقي فرانسه كه در خاك آلمان و

بلژيك ميگذرد . در كتاب اقدس خطاب به آن حدود است :

" يا شواطئ نهر الرّين قدر ايناك مغطّاة بالدماء " راجع به محاربه سال

1870 ميلادي بين فرانسه و آلمان و اخبار از وقوع محاربه ديگر كه منجر به شكست آلمان شود مينمايد و در ضمن نام ناپليون ذكر است .

حرف "ز"

ز و ارض الزّاء در آثار اين امر اشاره و شهرت شهر زنجان است كه

منفرداً مذكور ميباشد . در لوحی است :

" طوبي يا ارض الزّاء بما استشهد فيك اولياء الله واصفيا نه الذين بهم ظهر

حكم الوفاء " الخ و نيز : زاء زوزوا رمز از زواره اصفهان است كه ضمن

آن نام درج میباشد . و نیز : اسم الله زاء زين المقربين است که در نام زين مذکور میباشد . قوله :

" في جواب ما سأله اسم الله زاء في حكم الرباء هو الابهى اينکه سؤال از منافع ربح ذهب وفضّه شده بود چند سنه قبل مخصوص اسم الله زين المقربين عليه بهاء الله الابهى اين بيان از ملكوت رحمن ظاهر " الخ

زاد عربي خوراک آذوقه و توشه سفر . در خطابي است :

" جناب اسم الله آنچه مرقوم نموده بودند ملاحظه گرديد زاد اخروي و توشه راه ملكوات الهي طلب گرديده در نزد آن جناب واضح است که اليوم زاد و توشه ثبوت ورسوخ دادن نفوس ضعيفه است بر عهد و ميثاق و نشر نجات الله و صون حصن امر الله و حفظ معالم دين الله "

زاكُون متداول الاستعمال در عرف عربي و فارسي به معني قانون . در رساله سياسيه است :

" زاكون ممالک اروپ في الحقيقة نتايج افکار چند هزار سال علماي نظام و قانون است "

زاوَه قريه اي تقريباً در سه فرسنگي شرق تربت حيدريه که در سنين ابهي مركزي در امر بهائي ورجالي داشت که در الواح و آثار مذکورند .

زائر عربي اسم فاعل زور، زيارة وآنکه به قصد دیدار وزيارت اشخاص و اماکن مقدّسه روان است واطلاق نام زائر درحقّ آنانکه به عکا و حيفا وغيرهما براي زيارت ميرفتند شايع بود . در لوح رئيس است قوله :

" لك الحمد علي ما اريتني جمالك وجعلتني من الزائرين " الخ

زائر اسم فاعل زار به معني غرّيدن . در خطابي و مناجاتي درحقّ بهائيان است :

" اللهم اجعلهم طيوراً صادحةً في الرياض واسوداً زائرةً في الغياض "

زائف عربي پول قلب اسم فاعل از زيف .

زبانية عربي شرطه ها پليسها مأمورين انتظامي مفردش زبنيه . در کتاب اقدس است :

" الي ان اخذته زبائية العذاب " ودر لوح به شيخ سلمان است :
 " فسوف يأخذهم زبانية القهر "

زَبْرَجَد مستعمل در عربي و فارسي نام سنگ با ارزش معروف که اشهر انواعش سبزرنگ میباشد و در آثار این امر بسبیل تشبیه تکرار ذکر یافت از آن جمله در لوحی به حرف البقا است قوله:
 " ثم بعد ذلك اخرجت عن خلف شعرها لوحاً من الزبرجد الخضراء " الخ
 ودر لوحی دیگر قوله :

" درالواح زبرجدیه از قلم سلطان احدیه نصرت امر به حکمت و بیان مرقوم شده به آن ناظر باشید " ودر کلمات مکنونه است :
 " قسم به جمالم که درالواح زبرجدي از قلم اعلي جميع اعمال شما ثبت گشته " الخ
 ودر لوح حکماء در حق سقراط ضمن وصف حال بلینوس حکیم است :
 " ثم اذکر ما تکلم به بلینوس الذي عرف ما نکره ابو الحکمة من اسرار الخليفة في الواحد الزبرجدیه " و مقصود از آنها آثار مخصوصه بدین نام یا منقوش بر زبرجد نیست بلکه مراد تجلیل و تشبیه آنها در درخشندگی و جلب توجه به زبرجد میباشد .

زبل عربي سرگین در لوح به سلمان است :

" شکر به طوطي دادند و زبل به جُعَل "

زَبُور- زُبُر عربي ودر قرآن , کتاب حکیم و کتب و صحائف محکمة .
 در کتاب اقدس است :

" هذه حدود الله التي رُقت من القلم الاعلي في الزبر والالواح "

و در لوح رئیس است :

" أُسِرَّ اركانُ البیت من زُبُر البیان "

رُجَاجَة (زَر) عربي شیشه . در قرآن است :

" المصباح في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري "

در لوح به محمد کریم خان است :

" وكذلك نشهد انّ كلّ حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج العلم والحكمة ولكن ما استضاء منه احد" ودر لوح به سلمان است :

" در شمس ملاحظه نما که به یک تجلی در مرایا وزجاجات تجلی مینماید و لکن در هر زجاجی به لون او در او جلوه مینماید .

زَحَفَ در لوح رئیس است :

" زحف الناس حول البيت وبكى علينا الاسلام والنصاري " مردم اطراف خانه هجوم کردند.

زُخْرُفٌ - مزخرف زخرف عربي زر زخارف = جمع.

در کتاب عهدهی است :

" اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالی است " الخ ودر لوح سلمان :

" برای جلب زخارف از ناس " الخ .

مزخرف زرکشیده زرق و برق داده ظاهر فریب در لوح به صدر دولت عثمانی است " و به اشیاء مرخرفة دنیای دنیه از حق ممنوع نگردند "

زُرَابِي عربي جمع زُرَبِي به معنی پشتی و مسند . در کتاب اقدس است :

" و طُوبیت زرابی الافراح " مسندهای شادمانی در هم پیچیده و برداشته شد . کنایه از حلول اجل و مرگ میباشد.

زَرْدُشْتِيَان زردشتیان ایران متدرجاً به عده کثیر در پیروان این امر منسلک گردیدند و هوشیدرو بهرام دین آور را شناختند و از بهائیان اولیه شان در یزد شاهپور، استاد جوانمرد پورشیرمرد، کیخسرو خداداد، دینیار کلانتر و مهربان کاوس بودند . و از اهل قریه مریم آباد ملاً بهرام بهمن، رستم خرسند، نوشیروان خرسند، مهربان رستم، مهربان بهمان، رشید ماهیار، سروش خرسند، کیومرث بهمن، خداداد رستم، و ذکری از زردشت و ملاً بهرام ضمن نام بهرام و رستم است .

زَرَقَاء عربی مؤنث **أَزْرَق** به معنی کبود . **زرقاء الیمامه زنی مشهور**

به تیز چشمی و دوربینی در یمامه بود . **درلوح به حاجی محمد**

کریم خان است قوله :

" كما يضربُ بزرقاء الیمامه في حدّة البصر " ونیز :

زرقاء نام و شهرت شراب گردید . درلوح مذکور است :

" کم من بیت ارتفع في العشي فيه القهقهة وشدو الزرقاء وفي الاشراف

نحیب البكاء " الخ شدو مصدر به معنی میگساری است یعنی چه بسا خانه

ها که شبانگاهان در آنها آواز خنده و میگساری بلند بود و صبحگاهان فغان گریه در

آن بر خاست .

زَعْفَرَان درلوح حکماء است :

" علي ارض الزعفران " مراد محض اعتبار لون صفراء و

رنگ زرد است که در رموز مصطلحه شیخ احسائی هریک از الوان سبعة متعلق

به عالمی از عوالم هفتگانه وجود میباشد چنانچه بیضاء عالم مشیت صفراء عالم

اراده حمراء عالم قضاء الخ ونیز تلویح به قائل ارض الزعفران وطن آقا محمد

قائینی نبیل اکبر فاضل شهیر مخاطب این لوح دارد . و در کتاب شرح الزيارة

شیخ مذکور وصف جنت و اهل جنت است :

" فقيل اول مقام لهم مقام الزعفران ثم ينتقلون منه الي مقام الكتيب الاحمر

وارض الزعفران " الخ که ضمن نام رضوان ثبت میباشد .

زَفْرَة عربی تنفس ممتد رقیق . زَفْرَات = جمع در لوحی است :

" ان اصحاب الشمال في زَفْرَة و شهيق " ودر اذکار صلوة است :

" ترانی عبراتی و زفراتی " و شهیق صدای ممزوج با گریه است .

زَقُوم عربی گیاهی در بیابان عربستان با شکوفه مانند یاسمین . در قرآن :

" ان شجرة الزقوم طعام الاثیم " ودر خطابی است :

" حنظل و زقوم به تعلیم و تربیت شجره مبارکه نگرند " .

زُلَال عربی آب صاف خوشگوار خوشگذار . در کتاب اقدس است :

" اياكم ان تمنعكم سبحات الجلال عن زلال هذا السلسال " و
در کلمات مکنونه است :

" يا بن الانسان اصعد الي سمائي لكي تري وصالي لتشرب من زلال خمر لا
مثال " ودر سورة رئيس :
" وَعُلِّلَ مِنْ زَلَالِ هَذَا الْخَمْرِ "

زَلْزَال زُلْزَال زلزال مصدر عربي به معني لرز و اضطراب وزمین لرزه ودر
ترس وهراس ومحنت استعمال میشود. در لوح رئيس است:
" ويظهر الزلزال "

زُليخا نام زن عزيز مصدر آثار مسلمين وقصّة مشهور يوسف معروف
ميباشد در لوح به حاجي محمد كريم خان است :
" و همچنین در حکايت زليخا که ميفرمايد " واستغفري لذنبك اّتك كنت من
الخاطئين" اعتراض نمودند "

زَمَاجِير عربي جمع زَمَجَرَة به معني فرياد و فغان گروه انبوه .
در لوحی است :

" اياكم ان يحجبكم زماجير اهل النّعاق " ونيز:
" طوبي از براي نفوسي که زماجير قوم ايشان را از حق منع نموده "

زَمَان نام قُبّة الزّمان در کتب و آثار تکرار ذکر يافت ودر کتاب شرح
القصيدة حاجي سيد کاظم رشتي در شرح وحلّ رمز آن چنين مسطور
است :

" ثم انّ هنا قُبّة اخري وهي قُبّة بلعيان بن جور و تسمي ايضاً بقُبّة الزّمان وهذه
القُبّة لها ظاهر ولها باطن واما ظاهرها فاتي اروي عن مولاي وسيدي وشيخي و
استادي وسنادي وعمادي اعلي الله مقامه و رفع في الدارين اعلامه انّ بلعيان بن
جور كان حكيماً من الحكماء الكاملين نوباع طويل في العلم و رسوخ في اليقين
فكان في عهد نبي الله صلّي الله عليه نوح فلما سمع بالطوفان وانّ نوحاً دعا علي
قومه و وعده الله بان يهلكهم بالطوفان فقال السلطان ما الحيلة فقال اتي ابن قُبّة
بالارصاد والعزائم واحكمها بالاسماء وبالروحانيات وامزج بين العلويات والسفليات

وارتّب تلك القبّة المحيطة بالبلدة ترتيباً طبيعياً لا يدخل فيها الطّوفان وتسلم البلدة من الغرق ما منع الله سبحانه بلعيان بن جور عن ضرب تلك القبّة علي المدينة لتسلم من الغرق لانه تعالي كما اراد ان يري الخلق قهره بالطّوفان اراد ان يريهم حكمه بما اودع حقايق الاشياء فحفظت تلك البلدة بتلك القبّة عن الغرق و عمّ الطّوفان وشمل البلاد والعباد ولم يسلم الا اهل السفينة والبيت المعظم والحرم الامن مكّة ولذا سمّاه الله بالبيت العتيق .. فلما نجت تلك البلدة اخفاها الله سبحانه عن اعين الخلق كما فعل بجنة عاد لحكم و مصالح لا نضيق بذكرها المقال وسمّيت تلك القبّة بقبّة الزّمان لبقائها واستمرارها مع الزّمان فهي لم تزل معمورة مخفية كالبلاد الآخر المخفية مثل جابلسا وجابلقا والبلاد التي وراء جبل القاف من القباب المذكورة و هكذا الي ظهور المهدي عجل الله فرجه في آخر الزّمان فيظهر تلك القبّة والبلدة و جنة عاد والجنتان المدهامتان عند ظهوره فتعمر البلاد والعباد " الخ ودر شرح كوثر از باب اعظم است :

" وهو الذي ظهر نوره علي جبل فاران بربوات القدس وعلي جبل حوريب بجنود ملائكة العرش والسّموات والارضين وعلي قبّة الزّمان بنبا الاولين والآخرين وعلي الطّور بشجرة المباركة ان يا موسي بما صاح ديك البهاء علي قبّة الزّمان " ودر دعاء روز يكشنيبه :

" واسئلك اللهم بحقه ان تسلّم علي القائم بامرّه في مقامه في الاداء في عوالم الانشاء والمطاع في افلاك الصّفات والاسماء الذي قدتفرّد في مقام طاعته عن ابناء الجنس وتعالى في مقام رضائه عن ابناء المثل اشبه نور طلعتك في جبل فاران و ظهور مهيتك علي قبّة الزّمان " ودر مناجاتي است :

" اللهم اني اسئلك ان تصلي علي محمّد وآل محمّد في جبل حوريب ثمّ في قبّة الزّمان " وقوله :

" ثمّ علي كاظم من شجرة الطّور علي قبّة الزّمان من طلعة الاحدية " واز مقام ابهي در لوح حروفات مقطّعات است :

" وهذا ما قضي علي موسي بن عمران في قبّة الزّمان ان انتم تعلمون كذلك شهد فاران الحبّ هند فوران النار في حوريب القدس وسيناء القرب " ودر لوعي ديگر :

" ان يا محسن كلما اضرنا عليك النار اترك لا تشتعل اذا بعثنا نار الخلد علي
 هيكل اللوح وارسلناها اليك لعل تشتعل في نفسك وتشتعل بك الموجودات ليظهر
 عن كل شئني ما ظهر لموسي بن عمران علي سيناء القدس وقبة الزمان ان انتم
 تعلمون نفس السبحان لتكون من القائمين " ودر كلمات مكنونه است :
 " ياد آوريدآن عهدي را كه در جبل فاران كه در بقعه زمان واقع است با من
 نموديد " الخ ودر ضمن شرح نام قبه وكلمه كن شرحي ثبت است .

زَمَزَمَة به فارسي اوستا خواندن زردشتيان در نيايش آتش و هنگام غسل
 وتناول اكل وشرب . در مكالمات و ادبيات فارسي به معني ترنم به
 آهستگي وزير لبي كثير الاستعمال ومتداول بود . در لوحه است :
 " تا از اين زمزمه ايزدي افسردگان را بر افروزي " ونيز :
 " تا زمه سروش ايزدي بشنوي " ونيز
 " زمزمه اي از آوازي خوش جانان آورديم " .

زَنَجان واقعات زنجان واحوال آحاد مشاهير مؤمنين آن قسمت در بخشهاي
 تاريخ ظهور الحق تفصيل داده شد و سورة زيارت در حق جناب
 ملا محمد علي حجت شهيد و ديگر شهداي آنجا است قوله :
 " رحمة التي ظهرت ولاحت من افق فضل مالك اليجاد عليك يا هادي الانام
 وهادم الاصنام " الخ

زَنُوز از معمورات شهير آذربايجان كه واقعات اين امر در آنجا در ظهور الحق
 ثبت ميباشد .

زَنِيم عربي لنيم و دني و بيگانه بيسود خود را در گروه بجا کرده .
 در قرآن :

" عُنل بعد ذلك زنيم " ودر خطاب معروف به عمه است :
 " واقتني كل غافل زنيم " ودر صورت زيارت عمه طلان خانم قوله "
 " وسلطة الزنماء "

زواره قصبه اي در حوالي كاشان واصفهان مركز قديم مؤمنين اين امر

مذکور در تاریخ و آثار است والواح بسیار راجع به آنجا میباشد

منها قوله :

" يا احبّاء الرّحمن في الزّاء والرّاء ان استمعوا نداء المظلوم ان انظروا
ثمّ الذكروا اذا قصد الذّبيح مقرّ الفداء الخ که مراد آقا سيد اسمعيل ذبيح سابق
الذّکر است . و قوله :

" زاء هوالمهيمن علي ما يشاء " الخ "جناب آقا محمّد رضا زواره اي "
الخ زوا جناب آقا سيد يوسف " الخ " زو جناب ملاً رضا " الخ " زوا
جناب آقا سيد ابراهيم اخ من استشهد في سبيل الله بسمه العزيز الكريم ان يا
ابراهيم ان استمع نداء ربّك الكريمانظر ثمّ الذکر از توجّه من سمّيناه بمحبوب
الشّهداء الي مشهد الفداء لذلك اختصناه فضلاً من عندنا وآثرناه علي اكثر
الخلق " الخ

زُؤان زؤانة , زؤان , عربي تلخدانه . در لوح حکماء است :

" اياكم ان تشرعوا زؤان الخصومة بين البرية " .

زُوبَعَة عربي گردباد , زوابع جمع . در خطاب مشهور به بهائيان
خراسان است قوله :

" وزوابع الشّدائد احاطت " ودر خطاب معروف به عمّه است :

" واشتدّت عليها الزّوابع من سائر الانحاء "

زهر - زهراء در لوح به ناصرالدّين شاه است :

" ويرزق العباد من روض عنايته زهراً ومن افق الطافه

زُهرأ " اوّل به فتح و سکون جمع زهرة به معني شکوفه ودوم به ضمّ و
وسکون جمع زهراء که مراد ستارگان است .

زهراء مؤنث ازهر سفيد درخشان نوراني. در صورت زيارت ملاً علي باباي
صغير " البقعة المقدّسة الزّهراء "

زُوج زوجة = زن , ازواج زوجات جمع . وازواج اعلي و ابهي و مولي

الوري در بخشهای ظهور الخقّ ودر کتاب راههای بزرگ تفصیل داده شد. و در خطابی از بیان شفاهی مرکز میثاق برای جمعی ازدوستان راجع به کیفیت ازدواج عرب است قوله :

"عرس العرب في البادية بسيط جداً العرس يقف علي حجر والعروس تقف علي حجر امامه و هو يقول انا علي حجر وانت علي حجر والله هو الشاهد الاكبر بانك الانثي لي وانا الذکر لك و تقول وانا علي حجر وانت علي حجر والله هو الشاهد الاكبر بانك لي الذکر وانا لك الانثي "

زوراء صفت مؤنث عربي به معني کژو منحرف ونام وشهرت بغداد قرار گرفت وباني آن منصور خليفه عباسي بر قسمتي که در محلّ عربي آن بنا نهاد و منحرف از مستقيم جنوب بود اطلاق نمود.
در لوح به ناصرالدين شاه است :

" أين من حكم في الزوراء " که مراد بغداد و حکام و خلفاي عباسي در آنجا میباشد . ودر ايقان است :

" چنانچه در روضه کافي در بيان زوراء مي فرمايد عن معاوية بن وهب عن ابي عبدالله قال أ تعرف الزوراء قال جعلت فداك يقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الرّي قلت نعم قال اتيت سوق الدواب قلت نعم قال رايت جبل الاسود عن يمين الطريق تلك الزوراء يقتل فيها ثمانون رجلاً من ولد فلان كلهم يصلح للخلافة قلت من يقتلهم قال يقتلهم اولاد العجم حال ملاحظه فرمائيد که زوراء موافق اين روايت ارض ري است و اين اصحاب را در آن مکان به بدتریت عذاب به قتل رساندند و جميع اين وجودات قدسي را عجم شهيد نمودند چنانکه در حديث مذکور است و شنیده اند وبر همه عالم واضح ومبرهن است " انتهى
و در الواح و آثار بغداد به نام زوراء کثرت ذکر یافت از آن جمله در لوحی نازل لجناب طيب :

" ان يا طيب كبر من قبلي غلي اهل الزوراء الذين ركبوا فلك الحمراء باذن الله مالک الاسماء طوبي لهم بما هاجروا في سبيل الله فاطر الارضين والسموات في خروجهم من الزوراء لايات لاولي النهي وفي رجوعهم لبينات للذين غفلوا عن ذکر ربهم " الخ

زیادة

حروف زیادة و کلمه مجرد و مزید فيه در علم صرف معروف است .
 و در آثار نقطه البیان چنین مینماید که باب استَفَعَلَ بر ابواب افعال
 مزید فيه اضافه شده چنانچه در شرح کوثر و غیرها است د
 " تَلَأَتْ و استلأَتْ تلجلجت و استلجلجت و تبلبلت و استبلبلت " و اما قوله:
 " باکت و استباکت " به قلب و نقل لام الفعل به جاي عين الفعل میباشد .

زیارت

مصدر عربي به معني دیدار و نزد شیعیان شهرت در دیدار مقابر
 متبرکه اولیاء و تلاوت اذکار و ادعیه در حقشان یافت و صور زیارات
 فیما بینشان برای قبور متبرکه نبویه و ائمه و اخلافشان تقرّر حاصل نمود و در این
 امر نیز صور زیارت بسیار که خطاب به مقامات روحانیة اسلامیة و یا این امر است
 از مقام اعلی و ابهی و مولی الوری صادر گردید از آن جمله زیارت جامعه از مقام
 اعلی است قوله:

" بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ الْمَكْنُونِ الرَّبِّ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ...
 و بعد فاذا اردت زیارة حبیب الله او احداً من ائمة الدین طهر اولاً جسمک من کلّ ما
 یکرهه ثم اغتسل بسبعة ماء کفّ علی الرأس ثم علی الیمن باربعة کفّ ثم علی
 الیسار بست کفّ فاذا فرغت البس احسن ثیابک و استعمل العطر ثم اجلس تلقاء
 الکعبة و استغفر الله ربک اثنین و مأتین مرّة ثم امش بالوقار و السکينة و کبر الله فی
 سبیلک الی ان تصل الی باب الحرم هنالك ذکر الله ربک اثنین و مأتین مرّة ثم
 ادخل بلا ان تقرء حرفاً و امش بالسکون الی ان تصل بسبعة اقدام تحت الرّجل
 هنالك قف و قل اشهد الله فی مقامي هذا عرش الرّب بما شهد الله لنفسه من دون ان
 یقدر دونه انه لا اله الا هو العزیز الحکیم ثم التفت الی المستوي علی عرشه و المستقرّ
 علی کرسیه و قل اول جوهر طرز و اشرق ثم طلع و علا من ساحت قرب الازل
 علیکم یا محالّ الوحي " الخ .

دیگر زیارت علی امیر المؤمنین قوله :

" بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدَّجَلِّيْ بِنَفْسِهِ عَلِيَّ اَهْلَ الْعَمَاءِ .. فاذا وردت
 ارض النّجف جفّف نفسک بنار تلك الارض المقدّسة كالقصبه المربّية بشمس
 السّماء فاذا خفّفت عن کلّ الاشارات فاغتسل بماء الطّهور نفسک و ماء البحر جسّدک

ثمّ البس نفسك قمص الباب علي سرّ التراب والبس علي ظاهرک من لبس ما لا تجدونه اطهر نقياً ثمّ استعمل من العطر الخالص و خذ الخاتم نفسك ثمّ امش علي التراب مستكناً علي غير النّعلين فاذا وصلت باب البلد قف واشهد لنفسك وللخلق بالعبودية في ذلك الباب وقل اللهمّ انت السّلام ومنك السّلام و اليك السّلام حتّي اتّصلت الي الباب ثمّ كبر الله اربعة عشر مرّة واذا طلبت الدّخول بعد الاذن قل بسم الله ثمّ قف لدي الرّجل ثمّ قل السّلام من الله علي محمّد و علي و فاطمه والحجّة المنتظر هنالك لدي القبر كهيتتک في الصّلوة واستقرّ بانّك قائم بين يدي الله علي العرش السّلام من العبد الدّليل عليك يا مولي الجليل " الخ

ديگر زيارت فاطمة بنت النّبي قوله :

" بسم الله الرّحمن الرّحيم فاذا قمت بين يدي الله عند مرقد فاطمة سلام الله عليها صلّ في مقام الذي صلّي رسول الله في بيت فاطمه وانّ الآن معروف في المسجد ذلك المحلّ الاكبر فاذا فرغت فمّ ثمّ قل اشهد ان لا اله الا الله ثمّ قل السّلام عليك يا ايتها الشّجرة الالهيهالتي تجلّي الله لك بك ... فوعزّتک ما اخترت ارض السّجن في وسطالجبال الا لفناء حضرتک " الخ ومراد از ارض السّجن في وسط الجبال قلعة ماكو است ونيز در زيارت و ذکر امام حسين متعدّد ميباشد ودر ضمن نام باب ذکري است . قوله :

" وسلّم علي الحسين في يوم عاشوراء وسمّه بهذه الآيات لتكوننّ من اهل الحضور لمسطور بسم الله الرّحمن الرّحيم شهدالله لعبد وبشهادة نفسه انه لا اله الا هو الحي القيوم اللهمّ انت السّلام ومنك السّلام و اليك السّلام وحدک لا شريك لك واشهد انّ اليوم هذا يومک والمقام هذا مقامک والشّهد في حجّتک وابن حجّتک ... السّلام عليك يا ابا عبدالله ورحمة الله و بركاته اشهد يا مولاي لديک بانّک وان قتلت لن تمت وبحياتک حي افئدة الخلق " الخ

ايضاً خطبة قد انشأها علي البحر في ذكر الحسين قوله :

" الحمد لله الذي قد شهد لذاتيته بالاحدية القديمة لمّا علم بانّ الحسين يشهد لنفسه بنفسه الا اله الا هو الا يا ايها المألّو لا يقتل الحسين في مشهد الاوّل بشهادة نفسه لربّه لم يستقرّ الابداع في ابداعها ولا الانشاء في انشائها ولا الاختراع في

اختراعها ان اعلموا فضل البكاء فان ذلك حكم ما اختر علي قلب بشر من قبل ولا ينزل لاحد من بعد فاه آه لواجتمع كل الخلق علي ان يعرفوا عطش علي بن الحسين في يوم الحرب لن يقدرُوا " الخ
ديگر زیارة الحروف است قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم هو العلي المتكبر الرفيع بسمه المكنون الرب العظيم جوهر مجرد طرز كافور اطر اظهر انور الذي طلع و اشرق ثم قلع و ابرق " الخ. و صورت زیارت صادره از مقام ابهي در حق امام حسين و بعضي نیز از آثار اعلي در آن باب ضمن نام حسن ذکر است و از مقام اعلي زیارات متعدّد در حق قدّوس و شهداء قلعه و غیرهم نیز صدور یافت که بعضي از آنها در ظهور الحق ثبت گردید و لوحی که شامل و مبين صورت زیارت ابهي متداول بين اهل بهاء و معلق و منصوب در روضه مبارکه و مقام اعلي میباشد چنین است :

" هذه زیارت لربنا البهي الابهي بسم الله العلي الاعلي سبحان الذي نزل الآيات بالحق و يجذب بها قلوب من يشاء و انه كان علي ما يشاء قدیرا سبح له ما في السموات و ما في الارض و كلّ عنده في اللوح مذکوراً ان يا عبد ان احرم في قلبك الكعبة الحرام و ثم زرها بخضوع مبينا فلما سدّ السبيل الي ربك قدر للزائرين بان يتوجهوا بقلوبهم الي مقرّ عرش عظيم لانّ الناس قطعوا السبيل و منعوا العباد عن الورد علي شاطئي عزّ منيعا لذا قبل الله عنهم توجههم الي شطر البيت بقلب طاهر منيرا و اذا اردت الزيارة توضحاً كما امرت في الكتاب ثم ولّ وجهك الي شطر العرش و قل الثناء الذي ظهر من نفسك الاعلي و انك كنت علي كلّ شئي مهيطاً كذلك امرناك يا ايها العبد قم ثم اعمل بما امرت و انه يكفيك عن كلّ من علي الارض جميعاً " الخ

و لوحی دیگر شامل ذکر زیارت در حق ملا حسين بشرويه باب الباب است قوله :
" هذه سورة الزيارة قد نزلت من جبروت الفضل لاسم الله الاول ليزور به قانتة الكبرى و الذين هم آمنوا بالله و آياته و كانوا من الفائزين انك انت ياورقة الفردوس زوريه من قبلي ثم قولي اول روح ظهر من مكن الكبرياء و اول رحمة نزلت من سماء القدس عن يمين العرش مقرّ ربنا العلي الاعلي عليك يا سرّ القضاء و هيكل الامضاء و كلمة الاتم في جبروت البقاء و اسم الاعظم في ملكوت الانشاء اشهد

بذاتي ونفسي و لساني بأنك انت الذي بك استوي جمال السبحان علي عرش اسمه
الرحمن وبك ظهرت مشية الاولية لاهل الاكوانواشهد انك كنت اول نور
ظهر عن جمال الاحدية واول شمس اشرق من افق الالهية لو لاک ما ظهر جمال
الهوية وما برز اسرار الصمدية " الخ

ولوحى ديگر زيارت آقا سيد يحيي وحيد دارابي و شهداء نيريز است قوله :
" هذا ما نزل لحضرة الوحيد الذي فاز بلقاء الله الحميد ولذنين استشهدوا في

سبيله اول موج علا من بحر رحمة ربك " الخ
ديگر زيارت جناخت 66 خواهرشان كه در ظهور الحق تفصيل داده شد قوله:

" اول ذكر خرج من لسان العظمة والكبرياء عليك يا ايها الورقة المباركة
العليا والمشرقة من افق الامر في ايام الله مالك الاسماء اشهد انك اقبلت الي الافق
الاعلي وفزت بما لافاز به اكثر الوري واشهد انك حملت الشدائد والبلايا في سبيل
الله فاطر السماء وكنيت في الامر علي شأن ما اخذتك في الله لومة اللائمات و
الاعراض المشركات طوبي لك ولمن حضر مقامك وزار بما ظهر من قلم الله العلي
الابهي الذي حبسه الظالمون في حصن عكاء اشهد انك اسلمت الروح في الفراق
بعد ما كنت مشغلة بنار الاشتياق في ايام الله مالك يوم الطلاق سح ؟ القوم ما
عرفوا شأنك و ما شربوا ذكرك و نعيماً لمن يذكرك بما ذا؟ به الله في الكتب
والالواح "

ونيز زيارت عبدالعظيم حاجي ميرزا مسيح عليهما بهاء الله :
" هوذا ذكر العظيم النور المشرق من افق سماء العطاءيا مسيح عليك ذكري

وثنائي وبهائي انت سكنت في ارض ري " الخ
ونيز زيارت حرم نقطه قوله :

" البهاء المشرق من افق عزتي الغراء والنور الظاهر اللائح من سماء اسمي
الابهي ليك يا ثمرة سدرة المنتهي والورقة المباركة النوراء نشهد ان فيك
اجتمعت الايتان قد احيتك آية الوصال في الاولي وماتت آية الفراق في الاخري "
الخ . وديگر زيارت مريم است قوله :

" هذا زيارة التي سميت بمريم انها اشتعلت بنار حب ربها قبل ان يمستها وانا
سترنا شأنها في حياتها فلما ارتفعت الي الرفيق الاعلي كشف الله الحجاب وعرفها

عباده ومن اراد ان يزور الطّاء الّتي استشهدت (قرّة العين) فليزر بهذه الزّيارة
 أوّل رحمة نزلت من سحاب مشية ربّك العلي الاعلي و أوّل ضياء اشرق من افق
 البقاء و أوّل سلام ظهر من لسان العظمة في ملكوت الامضاء عليك يا آية الكبرى
 والكلمة العلياء " الخ

ديگر زيارت سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء و ملاً كاظم شهيد :

" أوّل نور اشرق من افق ظهور وجه ربّكم فاطر السّماء عليكم يا مظاهر الوفاء
 و مطالع الاسماء في ملكوت الانشاء اشهدانّ بكم ظهرت رايات النّصرة وارتفعت
 اعلام الهداية و انارت افق الاستقامة " الخ ايضاً :

" هذا لوح الزّيارة قد نزل من ملكوت القيوم لاسم الله الّذي سمّي بالحسن أوّل بهاء
 ظهر و اشرق من مشرق البقاء " الخ
 ايضاً قوله :

" عليك البهاء يا مشرق الوفاء من لدي الله مالک الاسماء و فاطر السّماء اشهد بك
 تزينت مدينة العبودية " الخ

ديگر زيارت حاحي عبدالمجيد شهيد نيشابوري ابا بديع و پسر شهيدش آقا بزرگ
 بديع قوله :

" اذا قصدت ارض الخاء و تقرّبت اليها و وجدت نفحاتها قم تلقاء رأ س المجيد
 و زُر بما ذكره العزيز الحميد و قل جوهر عرفٍ تَضَوّع من قميص رحمة ربّنا العلي
 الاعلي عليك يا ايها المقبل طوبي لك يا ابا بديع و لابنك الّذي به تزلزلت
 اركان الجبّيت ؟ و انكسر ظهر الاصنام الّذين يمشون باثواب العلماء بين ملاً النشاء
 نعيماً لك و لابنك طوبي لكما بما فرتما بشهادة الله في هذا اللّوح " و قوله :

" عليك يا فخر الشّهداء ذكر الله و ثنائه و ثناء اهل الجبروت و ثناء اهل الملكوت
 و ثناء كلّ الاشياء في كلّ الاحيان قد كتب الله علي كلّ نفس ان يتوجّه بوجهه
 الي شطر الطّاء و يقول ما تكلم لسان الكبرياء " الخ

و نيز زيارت فتح اعظم :

" البهاء عليك يا من اقبلت الي الوجه في يوم فيه ارتعدت اكثر العباد " الخ

و زيارت ملاً عليجان شهيد مازندراني :

" هذه ما نزل للعلي الاعلي الّذي استشهد في ارض الطّاء عليك يا سرّ الاسماء

ومستسرّ الامر في ملكوت الاسماء " الخ ايضاً قوله :
 " من اراد ان يزور عليا في ارض الميم الذي انفق ما له وما عنده في سبيل الله
 مولى الوري فليزر بما نزل من سماء مثنية الله العلي العظيم هو المعزّي من افقه
 الاعلي اوّل نور ظهر واشرق و لاح ورق من فجر المعاني عليك يا حفيف سدره
 المنتهي في ملكوت الاسماء " الخ
 وزيارة حضرت النّصير عليه بهاء الله ونوره :

" اوّل ذكر اشرق من افق الكتاب واوّل نوراً لاح بنور الحق وتوجّه في المآب
 عليك يا ايها المقبل الي الله " الخ وزيارة آقا محمّد حسن :
 " اوّل سلام نطق لسان العظمة قبل خلق الارض والسماء " الخ
 وزيارة امّ الاولياء :

" الذّكر اللّاح من افق الملكوت والثور الساطع من افق سماء الجبروت عليك
 يا امتي وورقتي والنّاطقة بذكري والمقلة الي افقي والطائرة في هوائي والتمسك
 بحبلي " الخ
 ولوحي ديگر در ذكر وزيارة غصن اطهر :

" جناب حاجي ميرزا ج اني الاقدس الابهي هذا حين فيه يغتسلون الابن امام
 الوجه بعد الذي فديناه في السّجن الاعظم بذلك ارتفع نحيب البكاء من اهل سرادق
 الابهي ونوح الذين حبسوا مع الغلام في سبيل مالك يوم المعاد في مثل هذه الحالة
 ما منع القلم عن ذكر ربّه مالك الامم يدعوا الناس الي الله العزيز الوهاب هذا يوم
 فيه استشهد من خلق من نور البهاء اذ كان مسجوناً بايدي الاعداء عليك يا غصن
 الله ذكر الله وثنائه يا اهل الارض لا تجزعو بما يرد عليكم من القضاء بل
 تذكروا كذلك امرتم من لدن ربكم العزيز العلام " الخ
 وزيارت آقا ميرزا موسي كليم :

" هو الذّاكر العليم يا قلّمي قد اتت المصيبة الكبرى والرّزية العظمي ذكر من
 صعد الي الاعلي والافق الابهي قل يا اوّل بهاء ظهر واشرق طوبي لك يا
 اخي نعيماً لك يا كليم بما فزت بانوار القديم "
 وزيارت والده غصن اعظم :

" اوّل ذكر خرج من لسان العظمة والكبرياء عليك يا ايتها الورقة العلياء "

الخ زیارت پیر روحانی در درخش :
 " اَوَّل نور سَطع ولاح من افق سماء المعاني عليك يا پيرروحاني
 اشهدانك اقبلت الي الله " الخ

و در لوح ذکر زیارت حاج محمد رضا اصفهانی شهید :
 " يا قلم دع الازكار متوكلًا علي الله المهيمن القيوم ثم اذكر من سعد الي الرفيق
 الاعلي بالوجهة الحمراء واشتعل بنار العشق في مدينة العشق وقل اَوَّل نفحة فاحت
 من مسك المعاني والبيان عليك يا من انفتحت روحك في سبيل الرحمن " الخ .
 و در زیارت حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشاني :
 "يا ذبيح يذکرک مولاک بما ورد عليك في هذا السبيل اشهد انک آمنت بالله" الخ
 زیارت میرزا غلامعلي بن حاجي محمد اسمعيل ذبيح :

" اَوَّل نفحة تَضوّعت من الوحي واول نور سَطع من افق الوجه عليك يا من فزت
 بايام المظلوم وما نزل فيها من سماء مشية الله رب العالمين يا غلام نشهدانك اجبت
 مولي الوري اذا ارتفع النداء بين الارض والسماء واعترفت بظهوره وسلطانه و
 استوائه علي العرش و نشهد انك تركت الوطن قاصداً وطن الله وقطعت البر
 والبحر شوقاً للاقائه " الخ

وامثال اين صور زیارات صادره ابهي يا به دستور واجازه شان بسیار است
 از آن جمله لوحی شامل زیارت جامعه کبیره برای کلیه شهداء في سبيل الله میباشد
 قوله: " يا اسمي يا ايها الناطق بذكري فاعلم من اراد ان ايستنير بنور البقاء
 ويتشرف بزيارة احد من اهل البهاء المستقرين علي الفلك الحمراء والمتوجهين الي
 الارض الاعلي ينبغي له ان يطهر قلبه يقول بجوهر الخشوع ومنتهي
 الخشوع يا الهي قد قصدت الذين سفكت دماهم في سبيلك " الخ
 واز مرکز عهد و میثاق در زیارتنامه ملا نصرالله شهید شهمیرزادی مورخه 12
 رجب 1338 است :

" فهجم عليه ضواري الفلافي ليلة ليلاء ورموه برصاص خارق للقلوب والاحشاء
 رب انه كان آية من آياتك وكلمة ناطقة من كلماتك " الخ وقوله :
 " زيارة من استشهد في سبيل الله جناب آقا سيد مهدي يزدي عليه بهاء الله الابهي

التَّحِيَّةُ الَّتِي فَاحَتْ نَفَحَاتِ قَدْسِهَا " الخ ودر زیارت آقا میرزا موسی حرف بقا
الَّذِي صَعَدَ إِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ بِهَاءِ اللَّهِ الْإِبْهِي :

" هو الله النور الساطع من ملكوت الابهي تحف روضتك الغناء " الخ
وقوله: " باید احبای الهی در روز بیست و هشتم شعبان که یوم شهادت حضرت
اعلی روحی له الفداء است در نهایت روح وریحان و تضرع و ابتهال قصد زیارت
مرقد آن نورین نیرین (ورقاء و روح الله) نمایند و از قبل عبدالبهاء زیارت مرقومه
ای که از پیش ارسال گشته تلاوت کنند " وقوله:

" باید انجمن شور روحانی در طهران نفوسی را تعیین نمایند که بالتیابه
از عبدالبهاء به کمال روح وریحان درینجم جمادی الاولی یا در بیست و هشتم
شعبان یوم مقدس بروند و آن مرقد معنبر را (قبر آقا علی حیدر شیروانی) زیارت
کنند و زیارتنامه بخوانند و همچنین به جهت بیست و هشتم شعبان نه نفر انتخاب
کنند که از طهران به نهایت خضوع و خشوع عزم مدینه قم کنند و حضرت امیر
جلیل معتمد الدوله منوچهر خان مرحوم را از قبل من زیارت کنند " الخ

و صور زیارات متعدّد از مرکز عهد ابھی در حقّ طلان خانم عمه ایشان که ضمن
نام طلان ذکر است و نیز در حقّ امثال شهداء یزد و خراسان و آذربایجان و ملایر
و اراک و آقا محمد نبیل اکبر فاضل قائینی و حاجی میرزا محمد تقی افغان و میرزا
باقر افغان و حاجی محمد اسمعیل ذبیح و آقا محمد کریم عطار و آقا محمد رضا محمد
آبادی و حاجی میرزا عبدالله سقط فروش و حاجی صدر همدانی که فرمودند روز
مخصوص در مرقدش جمعی بخوانند و میرزا یعقوب متحدّه شهید غیر هم بسیار است

زِیَارِکَلَا نام قریه ای به قُرب شاهي مازندران که الحال عدّه ای از بهائیان
از احفاد ملّا آقاجان ولوجائی در آنجا سکونت دارند.

زَیْتَاء نام کوهی در اراضی مقدّسه فلسطین قُرب بیت المقدّس در لوح
رئیس است :

" ومرة في الزيتا " ودر ضمن نام تین ثبت میباشد .

زَیْرَک فارسی به معانی معروف و نام قریه تابعه بشرویه خراسان
ملقب در آثار این امر به نام " خیر القری " سکنه اش بهائی و نیز

قریه ای از توابع بیرجند معروف زیرک خونیک و در لوحی خطاب به اهالی آنجا است قوله :

" هوالمستقرّ علي عرش البيان انا تذكر العباد بالذكر الاعظم الذي جعله مبدء ذكر العالمين انه لهو الذي دعا الناس الي الله وهداهم الي الصراط المستقيم ان الذين اتبعوا اوامر الله و سننه اولئك اهل هذا المنظر الاكبر يشهد بذلك مالک القدم ولكنّ اليوم اكثرهم من الغافلين " .

زَیغ عربی به معنی انحراف و شک و اعراض از حق.

در لوح حکماء :

" اجعلوا اقوالکم مقدّسة عن الزیغ والهوي "

زَیْن المُقَرَّبِیْن زین المقربین لقب و شهرت

ملاً زین العابدین از اهل قصبه نجف آباد اصفهان که به این نام در الواح و آثار و خطابه‌های کثیره ابھی و مرکز عهد و میثاق و در تاریخ این امر مذکور و شرح حالش در ظهور الحقّ به تفصیل مسطور میباشد . در لوحی است : " بسم الله الامنع الارتفاع الاقدس الابھی شهد الله انه لا اله الا هو وانّ علیاً قبل نبیل (علیمحمد حضرت نقطه) عبده و بهائه و انک آمنّت یا زین البقاء لا تحزن عن هؤلاء ای زین المقربین حقّ جلّ ذکره هیچ ملأئی مثل ملأ بیان ظاهر نفرمود " الخ و در لوحی دیگر :

" طوبی لک یا زین بما ارسلت الي آثاری "

(الواح را به خط نسخ زیبای خود نوشته فرستاد) قبلناه و وهبناه الي الغصن فضلاً من لدنا علیک ان اکتب فی ایام ربّک آثار ربّک لینشر بک ذکره فی الدّیّار " الخ و لذا او در تمام ایام حیاتش الواح و آثار به خط و ورق زیبا نوشته به مؤمنین میداد . و در لوحی دیگر : " الاعظم الاقدم کتابت به منظر اکبر وارد و آنچه از آیات الهیه سؤال نموده بودید (الواح و آثار خواست که کتابت نماید) عبد حاضر لدي الوجه ارسال میدارد ان یا زین تعویق جواب ما سألته فی الآیات حفظ تغییر بوده چه که در اوایل ابداً در حین نزول ملاحظه قواعد قوم نمیشد و این ایام نظر به حکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی از

قبل تلقاء وجه قرائت شود ينزل في بعض المقام بغير ما نزل من قبل اين نظر به ظاهر عبارت است و في الحقيقة آنچه نازل همان صحيح بوده و خواهد بود در ارض سرّ اراده چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کلّ مطلع باشند نظر به احزان وارده و اشغال متواتره و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد دیگر سبب اعظم آنکه هر مجهولي کلمات مجعوله ترکیب نماید و ناس نظر به آن قواعد صحيح دانند مع آنکه اگر از خود اوسؤال شود عالم به حرفی نبوده چنانکه در يحيي و اتباعش مشاهده مینمایند العلم في قبضته يقاب كيف يشاء مثلاً در بعضي مقام آیه بر حسب قواعد ظاهر باید مرفوع و یا مجرور باشد منصوب نازل شده در این مقام یا کان مقدر است و یا امثال آن از حروف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامي مجرور نازل شده و بر حسب ظاهر بین قوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جرّ و یا مضاف که علت جرّ است و حذف و این قاعده را در کلّ جاری نمائید و همچنین در بعضي مواقع به طراز آیات است لا نصب ان نذكر القافية في هذا المقام و همچنین نزد ائمه نحو فعل لازم در سه مقام به طراز متعدّي ظاهر بالتکریر و الباء و الهمزة و این در نزد قوم معتبر است و لکن در علم الهی به قرینه مقام فعل لازم متعدّي و فعل متعدّي لازم میشود طوبی للعارفين و طوبی لمن کان موقناً بان العلوم کلّها في قبضة قدرة ربّه العليم الخبير و همچنین فعل متعدّي رفّع ارفع نازل امثال آن در کتب سماویه از قبل هم بوده و این در مقام تأکید است لابس باری ای زین المقربین جمال مبین بین حزین مبتلا اگر آفرینش مطلع شوند که صریر قلم اعلی در چه حالتی مرتفع است و لسان عظمت در چه بلائی ناطق کلّ لباس هستی را خلع نمایند و طراً نیستی طلب کنند هزار سنه و ازید مابین علمای اسلام نزاع و جدال بود که واضع الفاظ حقّ است یا غیر او حال مع ظهور حقّ در ما نزل من عنده اعتراض نموده و مینمایند چنانچه کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لا تحصي در کلمات الهی نموده اند و شنیده اید اگرچه از قبل این مطالب مذکوره نازل و لکن المسک کلاً يتکرر يتضوع و اکثري از الواح در ایامی نازل که مجال رجوع به آن نشده آنچه از قلم عبد حاضر تلقاء وجه جاری شده همان به اطراف منتشر شده لذا احتمال آنکه در بعضي مواضع سهو شده باشد و یا زیاده و کم می رود چه که احدي قادر

نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود به تمامه تحریر نماید آنچه در این مقامات سؤال شود محبوب بوده و خواهد بود اگرچه در نزد مسجون تنزیل احب است از رجوع بما نزل من قبل والتوجه الیه اولی ومالک العلل" ونیز قوله :

" یا زین مظلوم خود را انفاق نموده و بلا یای ارض را قبول فرموده شاید آفاق به نور اتفاق منور گردد و به طراز اتحاد مزین تا حین رائج اتفاق و اتحاد مابین اولیاء متضوع نه تا چه رسد به غیر لزال ظهورات نالایقه وامورات غیر مرضیه مشاهده شده و میشود " ونیز قوله :

" هوالمبین القائم القیوم ان یا زین المقرّبین فاعلم کلّ ما سمعت من هذا الامر قد ظهر باسمی العزیز المقتدر القیوم وبذلک ابتلیت تحت سیوف الحسد والبغضاء ولا یعلم ذلک الا الله العلیم الخبیر " ونیز قوله :

" بسم الله الاقدس الارفع قد ظهر عبد الحاضر لدي الوجه ؟ ان یا زین نحمد الله بان قدسک من شین المشرکین قد قبل الله عملک فی منامک " وقوله :

" هو الله تعالی شأنه العظمة والاقتدار ... یا زین علیک بهائی وعنايتي مكتوب شما واسم کریم علیه بهائی.... " الخ ونیز از آثار خادم است قوله :

" واما درباره کتاب و اختلاف نسخ مرقوم فرموده بودند هذا ما اشرق من افق البیان فی الجواب یا زین آیات الله به شأني نازل که احدي قادر بر ثبت آن در حین نزول نبوده و آنچه در عراق وادرنه نازل ابدأ مراجعه نشده بسا شده که عبد حاضر لدي العرش به قدر قوه مراعات نموده ولكن معذک در بعض مواقع سهو شده و آنچه کتاب استنساخ نموده اند بسیار مخالف بوده حال عندالناس معلوم نیست که کدام از ساحت اقدس مغایر قوم نازل و کدام از عدم توجه کتاب معلوم است که آنچه از نزد حق نازل شده حق لاریب فیه ولكن چون جناب ناظر علیه بهاء الله اراده نمودند بعضی از کتب را طبع نمایند لذا به غصن اکبر و عبد حاضر امر نمودیم که مطابقه نمایند و آنچه مغایر قوم باشد معروض دارند چه که ناس اکثری عارف نبوده و نیستند وبر کیفیت تنزیل مطلع نه این مراعات به واسطه آن شده که سبب هلاکت نفوس نگردد اگرچه لا یزید الظالمین الا خسارا وسوره هیکل در ارض سرّ

نازل وبعد در این ارض تجدید شد هذا ما رقم من قبل انه لهوالمجدد العليم الخبير " و نیز در سؤال و جواب است :

" سؤال: آیات منزله بعضی با هم فرق دارد جواب: بسیاری از الواح نازل شد و همان صورت اولیه من دون مطابقه و مقابله به اطراف رفته لذا حسب الامر به ملاحظه آنکه معرضین را مجال اعتراض نماند مکرر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم در آن اجراء گشت و حکمت دیگر چون درقاعده جدیده به حسب بیان حضرت مبشر روح ما سواه فداه قواعد بسیار وسیع ملاحظه شد لذا به جهت سهولت و اختصار نازل آنچه با اکثر مطابق است " انتهى و ذکری از زین مخصوصاً ضمن نام اقدس ثبت مییاشد .

و از جمله مسمیان به نام زین العابدین مذکور در آثار :

میرزا زین العابدین کاشی شاعر شباهنگ تخلص که در سجن طهران به فتنه سال 1300 هج.ق. مسطور در ظهور الحق از بیم جان تبری کرد ولی حسب حکم شاهی فرّاشان وی را بسیار زدند و رها و تبعید به عراق کردند و در بغداد و بعداً در موصل بماند و بعد از صعود ابھی و مخالفت آقا جمال بروجردي با غصن اعظم عبدالبهاء که در ضمن نام جمال بیان است او نیز ثبوتی نداشته فیما بین ثابتین در عهد و میثاق بی احترام بود و در واقعه فتنه مذکوره شیخ طهرانی نیز که به علت اقامتش در کربلا شیخ عرب میگفتند و به مطالعه الواح کیمیا ایمان بهائی یافت تبری نموده سخنان ناشایسته گفت .

حرف (ژ)

ژاپان کشور ژاپن در اواخر ایام میثاق مؤمن به ایمان بهائی پیدا گردو در آثار ایشان مذکور آمدند و نام: مستر توکو جیرای ترای رایکوموشزدکی ذکر یافت.

حرف (س)

س در آثار باب اعظم س و حرف سین غالباً رمز از جناب ملاحسین بشرویه مییاشد . در بیان است قوله :

"وهمچنین مبدء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن به باء (باب) احدی نبود و کم کم هیاکل حروف بسمله (19 نفوس اولیه) قصص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده میکنی تا امروز که چقدر مکتّر شده این واحد " الخ و در ضمن بیانی دیگر است :

" وانّ اول ما اظهرني الله علي حرف السّين ما اجبت ان أعرف نفسي نفساً بل اخذت عهداً من حرف الحي ان لا يعلموا النّاس بذكر اسمي لئلا أجد في سبيل الله من حزن ويبلغ آيات الله الي كلّ نفس من يكن في طينة العليين لا بدّ ان يهتدي بهدي الله و ليكوننّ من المهتدين ومن لم يكن من طينة العليين بمثل ما قد شهدت بعد ما غاب آخر شهداء الله (امام دوازدهم) كيف قد اظهروا حبّهم ونسبوا انفسهم اليه و ارادوا ان يتقرّبوا بهم بارتفاع قبورهم و امتناع ذكرهم و علوّ قدرهم و لو انّ من يوم محمّد الي ما غاب الآخر قد قُضي من عند هؤلاء ما قد قضي ذلك امر الله انا كنا بكاشّشي عالمين وانّ ذا يومئذ كلّ يفتخرون باسم الحقّ ولو يظهر الحقّ بنفسه لم يكذبه من احد بمثل ما قد وجدتم كلّما قالوا و يقولون بانّا بمحمّد المهدي المؤمنون ولكن اذا اظهره الله بالآيات البينات التي ثبت بها بينهم من قبل فاذا تري ما هم يكسبون فلما علمنا حدّ ذلك الحقّ ما اجبنا ان يعرفنا من احد لان لا يظلم علينا او علي احد ينسب الينا قدر خردل حتّي قُضي ما قضي و ظهر اسم الله بما ظهر فاذا كلّ مبتلون وانّ بعد ما قد ظهر قد دبّرت بان اصبرنّ فيما نزل علي لان كان لا يحزن في سبيلي حتّي قد رضيت علي ذلك الجبل (كوه ماکو) الذي لم يكن فيه يغلق باب حصنه و كلاب يحرسون عند الباب حتّي لم يؤذ احد في سبيلي و كان الكلّ في ايام الله ساكنون " و نیز در ضمن نام صحیفه از صحیفه العدل منقول است .

و در آثار ابهی حرف س رمزاز شیخ سلیمان پیک معروف آن حضرت میباشد از آنجمله در لوحی است قوله الاعلی :

" همین سؤال را در سنین قبل نفسی از مشرک بالله نموده و جوابی به خط خود نوشته نزد حرف سین است " الخ مراد جوابی است که میرزا یحیی ازل در تبیین شعر شیخ سعدی نموده نزد شیخ سلمان به عینه موجود میباشد و نیز در خطابی به فتح اعظم است :

" قد ارسلنا الیک بیدالسین کتاباً کریماً " که در ضمن " فتح " ثبت میباشد و نیز در عده کثیر از الواح و آثار حرف س رمز سمنان و قصبه سنگسر و نیز " س " و " سی " رمز سیسان قرار گرفت که شرح اوضاع و احوال همه به تفصیل در ظهور الحق ثبت گردید .

ساذج در عرف عربی معرب ساده فارسی به معنی خالص و بسیط و سلیم النیة . و سذاجة به معنی بساطة استعمال کنند و در آثار و الواح بسیار مذکورند . در کلمات مکنونه :

" ای ساذج هوی " و در لوحی است :
 " از کدورات عوالم ملکیه ساذج و منیر گردانید " و در ضمن نام اسم خطاب به منیر کاشی مسطور است :
 " یا ساذج الروح " و در ضمن نام آسیه ذکر ساذجیه است .

ساری نام شهر معروف مرکز حکومت مازندران که در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت گردید و از بهائیان نامی آنجا آقا شیخ هادی که به واسطه ملاً علیجان ماهفروزکی (شهید) ایمان آورد از طبقه علماء و عرفاء و منتقدین بود و در روز شهادت شهید مذکور به خانه وی نیز تاختند و برخی از ملاًها تکفیرش کردند و فاتهمس به سال 1316 هج.ق. در همان شهر واقع گردید دیگر :
 میرزا عنایت علی آبادی شهیر ساکن آن بلد که در تاریخ آورده شد . دیگر :
 غلامحسین خان شاپور مقتدر السلطان کرمانی که به واسطه او هدایت گردید . دیگر :
 درویشی به نام کر بلائی یوسف کرمانی الاصل با شهرت حق مطلق ، که در همان شهر وفات یافت دیگر طبیبی به نام شاهزاده حکیم طبیب بسیار معروف بلد بود و

جسدش در باغش مدفون گشت و چون باغ را اخلافش فروختند زنی که خریده بود جسد را از زیر خاک بیرون آورده افشاء نمود . و شرح احوال :
 میرزا علی اکبر حافظ الصّحّه و اسکسی علی آبادی که به واسطه دکتّر محمد خان تفریثی در ساری بهائی شده نزدش تحصیل طبّ نمود و خواهرش را ازدواج کرد خانواده دوستدار از او باقی ماند و تقریباً در سال ۱۳۱۳ در ساری وفات یافت دیگر میرزا محمد حمزه معروف به پیشنماز و میرزا فضل الله سنگ و میرزا فتح الله حمزه و آقا سید حسین حاجی مقدّسی و آقا سید مرتضی حافظ الصّحّه و سردار جلیل کلبادی و مجدالاطباء و غیرهم در تاریخ ثبت است و از حافظ الصّحّه آقا سید آقا بزرگ و خاندان حافظی و از آقا سید حسین خواهرزادگانش و از مجد پسرش باقی ماند .

ساعة در عرف عربی و عرف فارسی آلتی که به آن اوقات شناخته میگردد .

ساعات ساعتها = جمع در کتاب اقدس است :

" بالساعات والمشاهص التي منها تحدت الاوقات "

ساعیر در خطابی از مرکز عهد و پیمان است قوله:

" در خصوص ساعیر مرقوم نموده بودید ساعیر محلی است در

جهت ناصره در جلیل واقع "

سام سامخان ارمنی سر تیپ فوج مسیحی مأمور هدف کردن هیکل نقطه

در تبریز شد که به تصریح ناسخ التواریخ گلوله ها به هدف نخورد

و او در مشهد تصادف ملاقات بابیان یافت

سامری داستان سامری در سوره طه از قرآن به عنوان مؤسس فتنه مبتدعه

گوساله پرستی بنی اسرائیل در ایام موسی به نوعی عجیب الظاهر

مذکور و مشهور است قوله :

" و اضلّهم السّامریولکنّا حُمّلنا اوزاراً من زینة القوم فقد فناها فکذلک القی

السّامری فاخرج لهم عجلًا جسداً له خوار فقالوا هذا الهکم واله موسیقال فما

خطبک یا سامری قال بصرت بما لم تبصروا به فقبضت قبضةً من اثر الرّسول

فنبذتها وكذا سولت لي نفسي قال فاذهب فان لك في الحياة الدنيا اتقول لا مساس وان لك موعداً لن تخلفه " وچنانچه معلوم است آن فتنه كه اصلاً در تورات مسطور ودائر فيما بين هارون وبني اسرائيل مذکور ميباشد در قرآن به شخصي با عنوان سامري نسبت يافت وتفصيلي در اسرار الآثار عمومي مذکور است . ودر آثار اعلي و ابهي سامري برسبيل تشبيه و اشاره به واقعه مذكوره بر كساني چندان مدعيان مهم مخالف اطلاق شد از آن جمله در بيانات شكوائيه باب اعظم است :

" واتبعوا ما القى السامري بينهم و سجدوا العجل " الخ وقوله :

" اللهم عذب العجل وجسده و خواره " كه مراد از سامري و عجل و خوار ميرزا جوادولياني برغاني وميرزا عبدالعلي وميرزا ابراهيم مشروح الوصف در ظهور الحق اند و شمه اي در ضمن نامهاي جواد و خوار ثبت ميباشد . واز مقام ابهي در لوحى به شيخ سلمان است :

" در حين خروج از عراق لسان الله جميع را اخبار فرمود كه سامري ظاهر خواهد شد و عجل به نداء آيد و طيور ليل بعد از غيبت شمس البتّه به حركت آيند آن دو كه ظاهر شدند " ودر سورة الصبر است :

" ثم اعلموا يا ملاء لاصفياء بان الشمس اذا غابت تتحرك طيور الليل في الظلمة اذا انتم لا تلتفتوا اليهم وتوجهوا الي جهة قدس محبوبا اياكم لا تتبعوا السامري في انفسكم ولا تتبعوا العجل حين الذي يتنعر بينكم وستسمعون نداء السامري من بعدي ويدعوكم الشيطان " الخ كه مراد از سامري سيد محمد اصفهاني ومراد از عجل و شيطان ميرزا يحيي ازل واز طيور ليل معارضين ديگرند ودر ضمن نام ابليس ذكرى است . ودر كتاب ايقان است قوله :

" و از موسي علم و عدل اعراض نموده به سامري جهل تمسك جسته اند " .

سامسون به صامسون مراجعه شود .

سان تركي به معني شمار و در فارسي عرفي دوره قاجار به متداول بود كه ميگفتند لشكر را سانديد يعني شماره كرد . ودر لوح به رئيس و صدر دولت عثماني است :

" سان عسكر ديده " يعني شماره كرد .

سَاهِرَة

در قرآن از القاب روز قیامت میباشد . قوله :

" فاذا هم بالسّاهرة " ودر لוחی است :

" قد جائت السّاهرة "

سَائِع

عربی گوارا . در کتاب اقدس است :

" قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السائغة " .

سَبَا

سبا نام ناحیه ای از یمن مرکز ش مَآرَب واقع در جنوب شرقی

صنعا پایتخت سلطنت بلقیس ملکه آن کشور که قصه

مشهور راجع به سلیمان و هد هد و بلقیس در قرآن مسطور میباشد . در سوره سبا

قوله : " لقد كان لسبأ في مسكنهم آية جتّان عن يمين و شمال كلوا من

رزق ربكم واشكروا الله بلدة طيبة " ودر سوره نمل قوله :

" وتفقّد الطير فقال ما لي لا اري الهدهد أم كان من الغائبين لأعدّبه

عذاباً شديداً اولاً ذبحنه اولياً تيّني بسطان مبین فمكث غير بعيدٍ فقال احاطت بما لم

تحط به و جئتک من سبأ بنياً يقين اتي و جدت امرأة تملكهم و اوتيت من كلشيئي

ولها عرش عظيم " و بر سبیل تشبيه و تلويح به آن قصه از آن جمله در کلمات

مکنونه است: " وای هد هد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن

مگیر " ودر اسرار الآثار عمومی تفصیلی ذکر است .

سَبَب عربي به معني علّت و باعث و اصل . اسباب =

طبّ است :

جمع درلوح

" قد قدرنا لكلّ شيئي سبباً " وقوله :

" قابل الامراض بالاسباب " .

سَبَبَت

مشهور به معنی روز شنبه . در ایقان است :

" حکم طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم

موسی است نسخ نموده " .

سَبَحَ

در رساله افلاکیه است قوله :

" بحيث تسبح تلك الدراري الدرية في

دائرة محیطها وتسبّح في فضاء " الخ اوّل به معني شناوري و دوّم به معني تسبیح گفتن است . سُبْحان مصدر عربي به معني تسبیح و تنزیه و بیایي از نقیصه ستودن . و در خطب و ادعیه و مکالمه به عنوان تنزیه و تقدیر خدا کثرت استعمال دارد و نظائر این عبارت در در مناجات :

" سبحانک اللهم یا الهی تشهد و تری کیف ابتلیت بین عبادک " الخ و نیز ذکر کلمه " سبحان الله " به معني تنزیه و تقدیس و تقدیس خدا از وقوع چنین مفتری و عمل در ضمن مفاوضات بسیار است و تدرّجاً کلمه سبحان از اسماء الله شده و در اثار این امر به لقب تجلیلی بر خدا متداول گردید و مانند این عبارات و جمل در فارسی یا عربی قوله:

" از مشرق بیان سبحان " وقوله :

" انک لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال السّبْحان " کثرت استعمال یافت.

سُبْحَة عربي جلال و دور باش . سُبْحَات = جمع سُبْحَات وجه الله = انوار روي خدا . سبحات الله = جلالات و انوار خداوندي . در حدیث مشهور از حضرت علي امير المؤمنین است :

" قال کمیل بن زیاد یا امیر المؤمنین ما الحقیقة قال امیر المؤمنین مالک والحقیقة قال کمیل بن زیاد اولست صاحب سرک قال امیر المؤمنین بلی ولكن یترشّح علیک ما یطفح منی قال کمیل بن زیاد او مثلک یخیب سائلاً قال امیر المؤمنین الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشارة قال کمیل بن زیاد یا علی زدنی بیاناً قال امیر المؤمنین محو الموهوم وصحو المعلوم قال کمیل بن زیاد یا علی زدنی بیاناً قال امیر المؤمنین هتک السّتر عند غلبة السّر قال کمیل یا علی زدنی بیاناً قال امیر المؤمنین جذب الاحدیة بصفة التّوْحید مع غلبة السّر قال کمیل یا علی زدنی بیاناً قال امیر المؤمنین نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التّوْحید آثاره قال کمیل یا علی زدنی بیاناً قال امیر المؤمنین اطف السّراج

فقد طلع الصّبح " ودر کتاب ایقان است قوله :
 " تا جمیع اسرار حکمت روحانیه بی سبحات جلال از خلف سرادق فضل
 و افضال ظاهر و هویدا شود " ودر کتاب اقدس است قوله :
 " ایاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن زلال هذا السّلسال ". در لوح ناصر
 الدّین شاه است قوله :

" سبحات البشر " و نیز قوله :
 " هل حملت الارض بالذی لا تمنعه سبحات الجلال " الخ و این استفهام
 در ضمن انکار آرزورا هم دربر دارد یعنی کاش بر روی زمین کسی بود که
 سبحات جلال مانعش نمیگشت یا اینکه اکنون وجود ندارد .
 ودر لوحی دیگر است :

" لعمری ایشانند (ملاها) حجابهای بزرگ و سبحات مجلّه که سبب منع
 ابصار خلق بوده و هستند " و بر این طریق شروع از آثار باب اعظم اصطلاحی
 بر ملاهای در سبحات به معنی شئون جلالت و عظمت ملّائی برقرار شده س
 متنقذ و مرجع انام و بر بدع و اوهام اطلاق گردید چنانچه در اول کتاب ایقان است
 : " یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلّقه به
 سبحات جلال " الخ ودر لوحی است :

" درین ایام روانی باید کلّ به طراز بدع رحمانی فائز شوند
 مقدّساً عن کلّ ما فی ایدی التّاس و عن کلّ ما سمعوا تا چه رسد به خلافت
 مجعوله که از ناحیه کذب ظاهر شده امثال این اذکار سبحات مجلّه بوده که اکثر
 بریه از خرق آن عاجزند و لکن از برای حقّ عبادی است که به قدرت الهیه کلّ
 را خرق نموده اند " و نیز در کتاب ایقان است :

" و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از
 سبحات مجلّه است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج رعاع و جمیع به
 این حجابات محدوده و سبحات عظیمه مجلّه محتجب مانده اند " الخ
 ودر لوحی به میرزا ابوالفضل گلپایگانی است :

" به نام یکتا خداوند بیهمتا حمد و ثناتمغمّسین بحر تجرید را لایق و سزا که
 در ظلمت ایام و اعتساف انام و احزان وارده و هموم و غموم نازله از توجّه به

بحر اجدیه و شمس ابدیه محروم نماندند سبحات اسماء ایشان را از مالک اسماء منع نمود اسماء را گذاردند و به بحر معانی توجّه نمودند آنهم عباد شربو اباسمی القیوم رحیق المختوم ما سوی الله در نظرشان به مثابه کفی تراب و قبضه رماد بوده و هست به اسم از مالک آن محروم نشدند به استقامتی در امر قیام نمودند که فرائض معرضین بیان از آن مضطرب " الخ و مراد از سبحات اسماء اسم ازل و غیره میباشد .

سِبَط عربی نوه و نبیره . اسباط = جمع و دوازده قوم بنی اسرائیل که از دوازده فرزند یعقوب به عمل آمدند به نام اسباط و سبطی خوانده میشوند . در ایقان است :

" هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد "

سبع - سَبْعین عربی شمار هفت و هفتاد است و نقطه اولی خود را در کتاب ر رمزاً ذات حروف السبع خواند چه نام علی محمد شامل هفت حرف است . قوله : " منوط است به معرفه نقطه بیان الّذی قد جعل الله ذات حروف السبع فیه " و جمال ابهی را نیز نام حسینعلی چنین میباشد قوله : " یا ملأ البیان فاقتبسوا من هذه النّار الّتی اشتعلت فی هذه العراء و ظهرت علی هیکل التّربیع هیأه التّثلّیث " و نیز رساله در سیرو سلوک به نام هفت وادی از جمال ابهی معروف میباشد . و در لوحی ذکر هفتاد نفس همسجنان ابهی است و در ضمن نامهای حب رضا سجن و سماء ذکر است و نیز در ذیل نام الف بیان موارد استعمال اعداد بافاده صرف کثرت نه مرتبه عددی میباشد .

سبع دلائل رساله دلائل السبع از نقطه بیان در سجن ماکو صادر گردید و در نسخ موجوده به خطوط مختلف در بعضی خطبه مفصل عربی : " بسم الله الفرد الفرد " الی آخرها ثبت است و بعضی از اشتقاقات و هیئات تعدد به ابتکار و ابتداع یا وجدیات عرفارا به نظر میآورد و نسخه اصلیه و یا معتمد بدست نیست قوله : " و بعد لوح مسطوره را مشاهده نموده هرگاه خواسته شود به تفصیل ذکر ادله در اثبات ظهور گردد الواح اکوانیه و امکانیه تحمل نتواند نمود " الخ و اینکه ملاً

محمد تقی هروی معروف و مؤمن به امر بابت وی بعد از ملاحظه امر قائمیت و استقلال از اصفهان عریضه نگار شده دلیل و حجت خواست و با دریافت ادله سبع ایقان نیافت در متن رساله مذکور تصریح و زکری از آن نیست . وقوله :
" نظر کن "

در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه به کمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلیلی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کلّ مابین خود و خدا خود را محقّ میدانستند این بود که میخواستند مکابره با حقّ کنند " الخ .
و نظیر و قریب

آنچه برای داود از رسالت و کتاب مستقلّ و امت بیان نمودند در قرآن هست و مسلمانان هم چنین گفتند ولی مخالف تاریخ مقدّس عهد قدیم و منافی ضرورت عقیده یهود میباشد و ما فوق آن در قرآن برای یوسف رسالت عظیمه و آئین منفرد و ملت ممتازه بیان مینماید قوله :

ولقد جائکم یوسف من قبل بالبینات فما زلتم؟ فی شکّ ممّا جائکم به حتّی اّنه هلك قلتم لن یبعث الله من بعده رسولاً و شاید با عقاید سبط بنیامین و بنی یوسف معاصر با آن حضرت در مدینه و حوالی و نیز با مسطورات بعضی کتب روا یتیه انطباق مینموده ولی با تاریخ عهد قدیم متداول در دست موافقت ندارد . و اما مقدّم گرفتن داود بر موسی را هم توان گفت که مانند اسلوب مذکور قرآن طبق عرفی است که در آن ایام به اثر استنباط از قرآن و غیره وجود داشت چه همانطوری که گروهی از امثال آیه قرآن :

" لقد فصلّنا بعض النّبین علی بعض و آتینا داود زبوراً " عقیده مذکوره سابقه را در حقّ داود گرفتند شاید از امثال آیه " و هبنا اسحق و یعقوب کلاً هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من ذرّیه داود " با اینکه در این آیه نظر به ترتیب تاریخ نبود عقیده تقدّم داود بر موسی را پذیرفتند . و از مرکز عهد و پیمان و حجت و بیان بیانی در توضیح آن دقیق و مستدلّ است قوله :

" در الواح حضرت اعلی ذکر داودی است که پیش از حضرت موسی بود بعضی را گمان چنانکه مقصود داود بن یسا است و حال آنکه حضرت داود بن یسا بعد از حضرت موسی بود لهذا مغلّین و معرضین که در کمین اند این بهانه را

نمودند و بر سر منابر استغفرالله ذکر جهل و نادانی کردند اما حقیقت حال این است که دو داود است یکی پیش از حضرت موسی دیگری بعد از حضرت موسی چنانکه دو اسمعیل یکی اسمعیل بن ابراهیم و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است اما در این عبارت که مرقوم نمودید مقصود داود بن یسا است و تقریباً دو هزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلی بود ظهور خامس که میفرماید یکی خود حضرت داود است دیگر حضرت مسیح دیگری حضرت رسول دیگری حضرت اعلی و خامس جمال مبارک زیرا در ایام حضرت اعلی روحی له الفداء مشهور آفاق گشتند . و در خطابی از آن حضرت به میرزا غلامحسین طبیب بانی است قوله :

"حکایت حضرت داود را جوابی مفصل به شخص دیگر مرقوم گردید صورت آن جواب در ضمن این مکتوب است و اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلی منصوص است از غلط کاتب است اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح هزار و پانصد منصوص باری همیشه اینگونه مغرضین بوده اند بل اشدّ از این چنانچه در زمان حضرت رسول علیه السلام از جمله عاص بن وائل وقتی شنید که این آیه مبارکه نازل "انتم وما تعبدون حطب جهنّم" گفت والله انّ محمّد اسقط بقوله زیرا به صراحت در قرآن میفرماید که حضرت مسیح پیغمبر عظیم بود و به صراحت میفرماید که مسیحیان عبادت مسیح میکنند و معتقد به الوهیت او هستند و در این آیه منصوص است که عابد و معبود هر دو در نارند پس حضرت مسیح نعوذ بالله حطب جهنّم است و حال اینکه مقصود آیه مبارکه معبودهای حیوانی و نباتی و حجری بود نه معبود انسانی و از ذوی العقول . باری در جای دیگر در حضور حضرت رسول حاضر شد عرض کرد که اگر حیوانی از کوهی بیفتد و بمیرد کی او را کشته فرمودند خدا عرض کرد گوشت او آیا حلال و پاک است فرمودند حرام و نجس است عرض کرد این گوسفندی را که تو سر میبری و میکشی لحم او چگونه است فرمودند پاک و حلال است فریاد برآورد که ای مردمان ملاحظه کنید و انصاف دهید گوسفندی را که خدا بکشد نجس است و حرام است و گوسفندی را که او بکشد پاک است و حلال است این چه بی انصافی و بی عقلی است باری این قبیل

اعتراضات بسیار اما فرمایش مبارک فی الفرقان قال اني انا الحي الذي لا اموت كلمه فرقان بر جميع كتب الهي وارد چنانکه بر تورات نیز اطلاق شده هر کلمه اي که فارق بين حق و باطل است بر آن فرقان اطلاق میشود باري اي حبيب روحاني اسم واحد بر انبياي متعدّد واقع گشته حتّي در قرآن اسمعيل دو اسمعيل است يکي ابن ابراهيم عليهما السلام و اسمعيل ديگر از انبياي بني اسرائيل است و هر دو در قرآن مذکور مراجعت کنید خواهيد يافت چه بسيار انبياء که در انجيل و تورات مذکور نبودند ولي در قرآن مذکور شدند مثل نبي الله صالح صاحب ناقه مثل نبي الله هود و همچنين انبياي کثيري در تورات مذکور ولي در قرآن غير موجود و همچنين انبيائي به اشاره مذکور من دون تصريح اسم چنانچه اصحاب رسّ مي فرمايد انبيائي بودند که در کنار رود ارس مبعوث شدند و اسمایشان نه در تورات و نه در انجيل و نه در فرقان مذکور " الخ و ايضاً از بيانات نقطه در دلائل سبعة است قوله :

" خداوند عزّ و جلّ از حکمت بالغه خود در ظهور محمّد رسول الله حجّت را قرآن قرار داده و اين موهبت بوده که در حقّ هيچ امّتي قبل از امّت رسول الله نشده که آيه اي از کتاب الله حجّت باشد بر کلّ ما علي الارض و از يوم نزول فرقان تا يوم ظهور نقطه بيان هزار و دويست و هفتاد سال طول کشيد ... و کلّ را منتظر فرموده از براي ظهور قائم آل محمّد و خداوند اين حضرت را ظاهر فرموده به حجّتي که رسول الله را به آن ظاهر فرموده نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمين واسع فرموده تا اينکه آنها را نجات بدهد مقامي که اول خلق است و مظهر ظهور انّبي انا لله چگونه خود را به اسم بابيت قائم آل محمّد ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول (تفسير سورة يوسف) حکم فرموده تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جديد و امر جديد و ببينيد اين مشابه است با خود ایشان لعلّ محتجب نشوند و بدان که در اين مقام آن جسد جوهری (محمّد بن الحسن در غيبت و عالم مثال) به عينه اين جسد است و هرگاه خداوند خواهد هزار سال متجاوز عمر (1260) به سنّ سي يا چهل (در اين هنگام سنّ آن حضرت سي تمام نبود و از تحوّل شايد بيش از آن به نظر مي آمد) ظاهر فرمايد غير از اين اسباب از براي اظهار آن در امکان ممکن

نبوده واگر ذکر خضر نمائی آن هم به همین قسم بوده عندالله لم یزل از برای او عرش حیات بده و همچنین در ذکر شیطان شنیده ای که ظلّ نفي درمقابل ظلّ اثبات باشد " وایضاً: " سید محمد اخلاطی استخراج نموده :

لیحي الدین بعد الرّاء وغین	يجئي ربّا لكم في النّشأتين
بائي ما كتمت السرّ عيني	وان زیدت عليه الهاء فاعلم
فهذا اسم قطب العالمين	فاضرب عدّوه في عدّ نفسه

وایضاً در دیوان مسطور است :

ولاته مهدي يقوم و يعدل	بُنّي اذا ما جاشت الترك فانتظر
و بویع منهم من یلذّ و یهزل	وذلّ ملوك الارض من آل هاشم
ولا عنده جدّ ولا هو یعقل	صبي من الصّبيان لا رأي عنده
وبالحقّ يعطيكم وبالحقّ يعمل	فتمّ يقوم القائم الحقّ منكم
فلا تخذ لوه يا نبئي و عجلوا	سمّي نبي الله نفسي فدائه

س ازباب اعظم در بیان هیکل ودوائر سبع است. قوله:

وهيكل " اذا نزل بك حاجة او اراد ان يحشر احد من اهل الحقيقة
فاصنع علي لوح قرطاس بيض سبعة دوائر التي كان عرض كلّ
خطّين بحدّ سواء بماء الاصغر سواء كان ذهباً او زعفراناً واجعله علي تسعة عشر
قسمة الذي لا ينقص قسمة عن قسمة قدر شعر بذلك الماء المنير ثمّ اكتب باحسن خط
نسخ في الدائرة الاولى المحيطه تسعة عشر كلمة العلية من اول الله لاله الا هو الحي
القيوم الي و هو العلي العظيم ثمّ في الدائرة الثانيه اسماء النورانيه احرف البسملة
وهي هذه برّ سلام ملك الله لطيف لطيف هبة الله ثمّ الله ثمّ لطيف ثمّ رحمن ثمّ حامد
ثمّ محمود ثمّ نور ثمّ الله ثمّ لطيف ثمّ رحيم ثمّ حليم ثمّ يدالله ثمّ مقصود وزد علي

اوائل تلك الاسماء عدّة سرّها الذي هو ماء في الدائرة الثالثة شكل اسم الاعظم
 تسعة عشر عدّة ثمّ في الدائرة الرابعة حروف الكونية و سنذكرها انشاء الله في
 هيكلها ثمّ في الخامس احرف بسمله ؟ بشكل المعروف ثمّ في السادسة حروف
 اسماء الستة التي عدتها تسعة عشر وهي اسم الله الفرد الحي القيوم الحكيم العدل
 القدوس ثمّ في الدائرة السابعة اخري كلّ آية قرآن تشابه معناها لما انت اردت
 و لقد اخترت لمن اراد ان يبتغي الي ذي العرش سبيلا و هي ان اردت ظهور ما
 انعم الله عليك فاكتب الحمد لله ربّ العالمين ثمّ للخلاص من كلّ ضيق اياك
 نعبد و اياك نستعين ثمّ لطلب الهداية اهدنا الصراط المستقيم ثمّ للعزة يعزّ من يشاء
 و يذلّ من يشاء ثمّ للتقرب الي من تشاء عنت ؟ الوجوه للحي القيوم ثمّ لطلب
 الاحسان ممّن تحبّ احسن كما احسن الله اليك ثمّ للشدة سيجعل الله بعد عسر يسراً
 ثمّ لهلاك العدو مع شرط رضاء الله و حكمه و يأتيه الموت من كلّ مكان ثمّ لشدة
 بلية مستهم البأساء والضراء ثمّ للافتراق بين اهل الظلم والعدوان قال هذا فراق بيني
 وبينك ثمّ لعلو المقام فتعالى الله الملك الحق المبين ثمّ لطلب الرحمة و انّ الله
 كان غفوراً رحيماً ثمّ لطلب الحكمة و انّ الله كان عزيزاً حكيماً ثمّ لرفع الحزن لا
 يحزنهم الفزع الاكبر ثمّ لبسط الرزق فرحين بما آتاهم الله من فضله ثمّ للفتح انا
 فتحنا لك فتحاً مبيناً ثمّ للنصرة علي الاعداء و ينصرك الله نصراً عزيزاً ثمّ للغلبة
 علي الخصماء و انّ جندنا لهم الغالبون ثمّ لطلب العلم و البلاغ الي مركز الحلم و
 يعلمكم الكتاب و الحكمة ثمّ لكلّ بركات الدنيا و درجات الآخرة صغيرها و كبيرها
 سرّها و علانياتها و طلب الولد و لسوف يعطيك ربك فترضي تلك آيات تسعة
 عشر طبقاً لحديث بسم الله لكلّ ما اراد الله اسماء لوجه الله و ينبغي للمؤمن ان يقرء
 كلّ ذلك في عمره ليبلغه الله الي ذروة الدين و الدنيا لفضله انه هو المقتدر المتكبر
 الجواد الوهاب و شرطه اذا اردت العمل به ان تبتدء من يوم الحادي عشر من كلّ
 شهر و تجعل دائرة المشيرة بما تحفظها في جيبك و تقرء بعد كلّ صلوة المفروضة
 اسماء الستة بقولك بسم الله الرحمن الرحيم فرد حي قيوم حكم عدل قدوس ثمّ
 الآية التي كتبتها في الدائرة السابعة ما يناسب مرادك ان اردت ظهور النعم مثل
 قول الذي اشرت الحمد لله ربّ العالمين تسعة عشر مرّة لا يزيد ولا ينقص ثمّ اذا
 فرغت قل ربّ صلّ علي محمّد و آل محمّد و شيعة محمّد ثمّ ابسط كفّيك و تنظر

الي وسط السَّماء اي سماء الفضل وتقول بسم الله الرَّحمن الرَّحيم اللَّهُمَّ أَنِّي اسئلك
بفاء الفردانية وراء الربوبية ودال دوام الديمومة وحاء الحياة السَّرمدية وياء ينابيع
الحكمة وقاف القدرة وياء اليقين و واو الوجود وميم الملك وعين العناية ودال
الدَّلالة ولام اللُّطف وقاف القيوم ودال الدَّيان و واو الولاية وسين السَّكينة ان تصلِّي
علي محمَّد وآل محمَّد وشيعة محمَّد ان تقضي حاجتي ثمَّ قل اقسمت عليكم ايها
الارواح الرَّوحانية النَّورانية خدام هذه الحروف والآيات العظام والاسماء المشرفات
الكرام الا ما اجبتم دعوتي وبررتم قسمتي وامثلتم؟ في قضاء حاجتي ثمَّ اذكر حاجتك
وقل بحقَّ نور وجه الله العظيم الاعظم وكبريائه وعظمته عليكم اذ لا يصف الوا-
صفون كنهه فبحقَّه عليكم وبحرمته و قدرته لديكم بارك الله فيكم وعليكم و قالوا
سمعنا واطعنا غفرانك ربِّنا واليك المصير حسبنا ونعم الوكيل نعم المولي ونعم
النَّصير ولا حول ولا قوَّة الا بالله العلي العظيم وصلِّي الله علي محمَّد وآله وشيعتهم
الطيبين فما من احد يعمل هذا الا ويبلغ مراده ويوصل بمقصوده ولا يرد عنه دعائه
وانَّ ذلك حكم ؟ ؟ ضامن به وانَّ كلَّ من ملكه فهو خير له من ان يملك شرق
الارض وغربها وما ذلك علي الله بعزيز انَّ الذين يتَّبعون ذلك النَّور السَّاطع حقَّ
مئِّي عليهم باعظم حق بان يصنعوا؟ ويعملوا ما امرت به ولا يتركوا يوماً و
لا ليلةً فانَّ في ذلك انوار القدس مكنونة وانوار الانس مخزونة وظهورات حضرة
القدس مكشوفة وحقَّ ان يكتب في وسط الدائرة السَّابعة ذلك الشَّكل المربَّع
ويملأ بطونه بتلك الرِّقوم المسطورة هكذا 1114 في كلَّ بيت صورة من
ذلك مع النَّقاط المحتاجة به في الرِّقوم الهندسية فانَّ ذلك سرٌّ ودوائر السَّبعة تمام
نور ليلة القدر لانَّ هندسة شكل القدر هي هكذا 304 و انهما اذا اجتمعا يظهر عدَّة
السَّبع ما سطرهنالك هو ما قدر هيهنا تلك ابواب الخير لانَّ احرف السَّبع قد
نزل في كلمات الاربع واذا اقترنته تظهر عدَّة حروف هو لانَّ ذلك ذكر ختم النَّقطة
من اوّل سرِّها في الحروف البسملية الي آخر نزولها علي مركزها الَّذي هو النَّقطة
..... وائي ما أعدَّ رجلاً من شيعتي الا وكان في جيده بمثل ما امرت به لانَّ التَّارك
هو تارك الخير كلَّه والعامل هو عام الخير كلَّه وانه اعزَّ لدي من كبريت الاحمر و
النَّور الاصفر بلِّغ الي الاطراف من اخوانك واحببتك حتِّي لا يترك صغيراً
وكبيراً من ذكروانثي ويدخل في تحت تلك الرَّحمة انَّ ذلك حرزٌ من امرنا

لشيئتنا عن كلِّ سوءٍ وشرِّ وبلوغ الي؟ كلِّ خيرٍ وبركة فمن اخذه اخذ حظاً وافراً و نصيباً اكبر وان ذلك لهو الفوز الكبير ."

سبع مراتب و عرفاء وحكامي الهي دائره وجود را باصطلاحات و انواع عوالم سبه وجود مختلف برمراتب سبعة صعودية ونزوليه توضيح و تفصيل دادند واسلوب شيخ احسائي درآثارش و آثارخليفه اش حاجي سيد كاظم رشتي مذکور و مسطور ميباشد ودرآثارباب اعظم نيز برنهج آثار شيخ بسيار است منها قوله :

" فاول ما ذكر بدع الاول بنفسه لنفسه لا من شيئي بنفسه وسماء المشية وخلق بها كل ما شاء وجعل بظهورها في نزولها محال محدود وايام ستة معدودة والارادة اذ اعينت المشية ثم القدر اذا حدت الارادة ثم القضاء لظهور الامضاء والاتقان بحكم البداء في كل ما قدر وقضي قبل ان يمضي ثم الاذن والاجل والكتاب تلك القصابات جودت من جوهر شجرة الاولى واذا كررت وجدت مبادئ اسماء الاربعة يدالله ثم وجهه ثم اسم الجواد ثم الوهاب كل واحد من تلك الاجزاء الاربعة كلمة تاممة قد جعلها الله علة مستقلة بقدرته لظهور الابداع تلك قصابات مثلث اربعة واثنين بعد حروف لا اله الا الله في ظاهر ظاهر تلك الكلمة وفي باطن الباطن سر تلك الكلمة واذا كررت السبعة في عالم الغيب والشهادة لمن اراد ان يطالع بمبادي الامر وشهد بمكامن الغيب "

وقوله :

" مراتب سبعة كلية الاولى رتبة الجماد فاذا استخرج رتبة الحدودية عن مقام المعدنية هنالك يتصل الي مقام النبات واذا استخرج الموت من رتبة النباتية يتصل الي رتبة الحيوانية واذا اتصل الي مقام النفس والروح والعقل هنالك بحسب رتبته له موت لا بد ان يفني كل الجهات العدمية حتي اتصل الامر الي رتبة الفؤاد لجة البقاء وحياة الصرف عند مالك الانشاء هنالك لم يزل كان العبد ناظراً الي الله "

وقوله :

" ذكر من ثناء شجرة البهاء حيث يعرف اهل القضاء بحكم البداء في ركن الجمرات؟ انه هو سر الانشاء لانه عنصر النار في عالم الابداع ... وان اسماء تلك

الثلاثة في بدء الفصل هي المشية والارادة والقدر الذي يعبر اهل البيان عند التبيان بالانشاء والابداع والاختراع دون الامكان لا يمكن الا بزوجين اثنين ولما ثبت ذكر الاثنية يتسهل ذكر الشئون الي ما لانهاية بما لا نهاية لها و ان عنصر التراب الذي عبر في رتبة المشية هو كان من جنس عالمها الذي هو كان نفس قبول نار اليجاد بعد هواء الانوجد وماء المداد انظر الي ارادة التي هي هواء آدم الاولي و عرش التي عليها استوت المشية بشأن الرحمن كيف قد خلق الله باركان اربعة ركن منها رتبة القضاء وهو عنصر النار وظهور علة الاولي وان لونها البيضاء و ركن منها رتبة الاذن وهو عنصر الهواء وظهور علة المادية وان لونها الصفراء وان حامل هذا الركن هو العلي و ركن منها رتبة الاجل وهو عنصر الماء وظهور علة الصورية وان لونه الاخضر و ركن منها رتبة الكتاب وهو عنصر التراب وظهور علة الغائية في عالم الاسماء والصفات وان لونه الاحمر ومنه احمرت الحمرة في كل شيئي وذوتت الهندسة في كل شيئي وعينت في كل شيئي وان به يحيي الارض بعد موتها ويشرق الارض بنور ربها وان يومئذ تحدث الناس اخبارها بان ربك اوحى لها وان به يحيي الله في مشهد ذر الرابع افئدة المستنيرة والقلوب المتينة والنفوس الطيبة والاجساد الطاهرة وان اليوم اراد الله ذلك الامر للناس لان الركن الفانية التي هي ثمرة الابداع وسر الاختراع وظهور علل الثلاثة في الانشاء قد ظهر مثل بعض الشئون اركان الثلاثة بالحجج العلية الكبرى " الخ ودرضمن لغات سفينة حمراء وعرش وعلم و كتيب نيز بياني مفصل از آن حضرت ثبت ميباشد .

سَبَقُ سُبُقَة عربي آنچه كه مسابقه كاران بر آن گرو بندگان .

درخطابي :

" در دبستان الهي درس و سبق داد كه بعد از صعود جمال منيرش بر روش و سلوك اهل وفاق قيام نمائيم " ودر رساله سياسييه است :

" ونوع انسان در دبستان آفاق كودكان سبق خوانند "

سُبُوقُ در نسخه مناجات وطلب مغفرت براي صحيح فروش در خطابي است :

" وسبوق رحمتك بين العالمين "

سپهر فارسي آسمان و تخلص شعري و شهرت ميرزا تقی خان لسان الملك کاشي صاحب ناسخ التواريخ بوده . آنچه او در جلد قاجاریه از آن تاریخ در ذمّ امر جدید نوشت که البته تطیب خاطر شاه را در نظر داشت نسبت به اغراق گوئیهایش در مدح شاه و سعی در تبدیل و آرائه مساوي اعمالش به مناقب و حسن خصال و نشان دادن شکستها و ایران بازیش به فتح و جهانگیری عجیب نیست ولذا در حقّ وي در آثار این امر است قوله :

"و همچنین سپهر صاحب تاریخ نوشته آنچه که قلم از شرّش به حق پناه میبرد"

ستر عربي پرده و آنچه با آن ستر شود . در لوح حکماء است :

" و هتک ستر العقل " و در لوح به عبدالوهاب است :

" این مظلوم از اوّل یوم الي حین من غیر ستر و حجاب کلّ را بما اراده الله

دعوت نموده "

ستین عربي شمار شصت و محض آنکه اظهار امر باب اعظم برای ملاً

حسین بشرویه در شیراز به سال 1260 هج.ق. شد اصطلاح در آن

سنه گشت و به این معنی در مواضع بسیاری از آثار مذکور میباشد از آن جمله در توفیق به محمد شاه است قوله :

" در سنه ستین قلب مرا مملوّ " الخ حدیث معروف مفصل را در

توفیق مذکور و مقام بهاء الله در کتاب ایقان برای استدلال و حجّت آوردند ولی در

توفیق جمله " في شبهة لیستین امره ویعلو ذکره " و در ایقان " في سنة الستین

یظهر امره ویعلو ذکره " نقل فرمودند و در نسخ حدیث مذکور ه ردو نوع دیده شد.

سجّاده عرفی عربي قالیچه و مانند آن که بر آن نماز هم میخواندند و

در لوح به صدر دولت عثمانی است :

" تا آنکه بالاخره سجّاده برده در بازار حراج نموده و وجه

آن را تسلیم نمودند "

سجین عربي محبس و زندان . مسجون سجّین زندانی و بندی . سجّین

زندان شدید و عظیم و دائم و در قرآن اطلاق بر دارالعذاب و دفتر

اعمال معدّبین گردید و نام سجن در آثار این امر دربارهٔ محبس ماکو و چهریق و آمل و طهران و ادرنه و عکا به کزّات ذکر یافت و شمّه ای در ضمن حرف ت و نام عکا ثبت میباشد و جمال ابھی خود را به عنوان مسجون در بسیاری از الواح نام بردند . در لوح به ناصرالدین شاه است :

" ان اذکر فضل الله علیک اذ کنتَ فی السّجن مع انفس معدودات " مراد زندان ناصرالدین شاهی طهران است که در سال 1268 هج.ق. با گروهی از بابیان محبوس بودند و مدّت چهار ماه امتداد سجن شد و در این جمله من باب التفات خطاب به نفس خود فرمودند . و در لوح دنیا است :

" حمد وثنا سلطان مبین را لایق و سزا است که سجن متین را به حضور علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود " که در ضمن نام علی ثبت میباشد و در لوحی دیگر است :

" قل ان یا احبّائی ثمّ یا اصفیائی اسمعوا نداء هذا الحبيب المسجون في هذا السّجن الکبری ان وجدتم من احدٍ اقلّ من ان یحصی روائح الاعراض فاعرضوا عنه ثمّ اجتنبوه هذا ما وصّیناکم به فی کلّ الالواح ویشهد بذلک کلّ الاشیاء من الغیب والشّهود ومن ورائهم جمال عزّبدیع لآتهم مظاهر الشّیطان الیوم لم یجراسم الله علی السنهم الا بان ینصرف به عباد الرّحمن عن شاطئی عزّمنیر ایاکم یا احبّاء الله لا تتقرّبوا الی هؤلاء ولا تجتمعوا معهم علی مقرّ وکونوا من المعتصمین بحبل الله المقتر العزیز العظیم قدّسوا انفسکم عن حبّ غیر الله ثمّ انقطعوا عن الذین هم لا یسلکون الا سبل المتوهّمین " مراد از سجن کبری ادرنه و مقصود منع بهائیان از معاشرت با ازلیان است . و نیز قوله :

" بسم الله البهی الابھی هذا کتاب من لدنا الی الذی اخذته نفحات آیات ربّه الرّحمن وفاز بانوار الهدی فی هذا الفجر المنیر ان استمع ندائی عن شطر الایمن من العرش فی هذا السّجن المبین انه لا اله الا هو العظیم الحکیم اتکون صامتاً وقد جاء یوم النداء قم بامری علی ذکری بین عبادی ولا تکن من الرّاقدین قد قدر لکلّ نفس تبلیغ هذا الامر من القلم الاعلی ان اتّبع ما امرت به من لدن مقتر قدیر لا یحزنک ما ورد علینا من الذین کفروا بالله ان الغلام قد قبل البلیا کلّها لِحیة العالمین لا یحزننی اعراض الذین ظلموا ولا یسرّنی اقبال من علی الارض ندعوا

النَّاسِ الي اللهُ مالِكِ يَوْمِ التَّنَادِ وَلَا يَمْنَعُنِي الْبَلَايَا عَمَّا أَمَرْنَا بِهِ مِنْ لَدُنِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَا تَنْظُرَ اليِ الْعِبَادِ وَأَعْرَاضُهُمْ كَنْ نَاطِرًا اليِ مَنْظَرِ الْأَمْرِ بِمَا أَمَرْتَ بِهِ كَذَلِكَ يَذْكُرُ لِسَانَ الْعِظْمَةِ فِي هَذَا السَّجْنِ الْبَعِيدِ " .
و نيز قوله :

" بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْدَسِ الْأَعْلِيِّ هَذَا ذَكَرَ مِنْ لَدِي الْمَسْجُونِ اليِ الَّذِي آمَنَ بِاللَّهِ الْمَهِيمِ الْقِيَوْمِ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ هَذَا كِتَابُ كَرِيمٍ أَنَّهُ يَنَادِيكَ فِي السَّجْنِ حِينَ الَّذِي مَنَعَ عَنِ الدَّخُولِ وَالْخُرُوجِ فَسَوْفَ يَفْتَحُ بَابَ السَّجْنِ كَذَلِكَ أَمَرَكَ لِسَانُ الْوَحْيِ مِنْ هَذَا السَّجْنِ الْبَعِيدِ "

و همچنین در لوح به حاجي محمد كريم خان است قوله :
" الي ان سُجْنِ فِي هَذَا السَّجْنِ الْبَعِيدِ " كه مراد از سجن بعيد ادرنه ميباشد
و در لوح ديگر :

" أَنَا وَرَدْنَا السَّجْنَ الْأَعْظَمَ فِي الْمَدِينَةِ كَانَ أَهْلُهَا أَشْرَ الْعِبَادِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَالِكُ الْإِبْرَاهِيمِ فِي كِتَابِ مَبِينٍ " و در لوح ديگر :
" هَذَا كِتَابُ كَرِيمٍ إِذَا دَخَلْنَا السَّجْنَ بَلَّغْنَا الْمُلُوكَ رِسَالَاتِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ كَانَ مُقْتَدِرًا عَلَيَّ مَا أَرَادَ وَلَمْ يَمْنَعَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ "

و در لوح ديگر :
" بِهِ نَامُ يَكْتَا أَي كُنِيذِ خَدَا جَمَالِ قَدَمِ دَرِ سَجْنِ اعْظَمِ مُسْتَقَرِّ وَعَشْرِينَ نَفْسِ مِنْ أَمَاءِ الْهَيْ حَبًّا لِلَّهِ بِأَمْظَهْرِ نَفْسِ رَحْمَانِي دَرِ أَيْنِ حَبْسِ وَارِدِ وَهَمْجِنِينَ جَمْعِي مِنْ رَجَالٍ "

" فَأَعْلَمُ بَأَنَّا وَرَدْنَا مَعَ سَبْعِينَ نَفْسٍ فِي حَصْنِ الْعِكَاءِ " و در مناجاتي است :

" قَدْ حَبَسْتَنِي مَعَ سَبْعِينَ نَفْسٍ مِنْ عِبَادِكَ " مراد از سجن اعظم و حبس
مذكور در اين الواح سربازخانه عكا است و مفاد آنكه هم حبسان آن حضرت در
سجن عكا هفتاد نفر بودند و در بعضي از بيانات غصن اعظم عبدالبهاء شمار كل
محبوسين با اشاره به خودشان هفتاد و دو نفر است و در ضمن نام حب و رضا نيز
ذكري ميباشد . و در اثري ديگر است :

" أَنَا إِذَا وَرَدْنَا السَّجْنَ أَرَدْنَا أَنْ نَبْلِّغَ الْكُلَّ رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ الْبَلَاءَ مَا مَنَعَ

البهاء عمّا اراد الله مالک الرّقاب کلّ شؤن درآن لوح امنع نازل از نصائح محکمه ومواعظ متينه وآيات ومناجات وشؤن امریه لعمرک أنّه یکفي العالمين لویکوننّ من المنصفين طوبی لمن تفکّر في تلویحاته وتصریحاته وعرف قدرة الله وحکمه التي احاطت العالمين في الحقيقة تا حال تبليغ کامل نشد وحبّت الهیه به تمام ظهور وبروز ظاهر ولائح نه چنانچه رؤساء هیچکدام از تفصیل امر مطلع نبودند حضرت اعلي روهي فداه دو لوح به رئیس قبل ارسال فرمودند ولكن در آن دو لوح ذکر شهادت و مظلومیت بود این بود که درست ملتفت نشدند که في الحقيقة بیان حقّ چیست و مقصود چه (شاید مراد آنکه توقيع دعوتی قائمی و استقلالی نقطه اولی به محمد شاه دو عدد بود) لذا در سجن اعظم مخصوص هر یک از رؤسای ارض لوحی بدیع نازل ومن غیر ستر و کتمان امر رحمن درآن الواح مذکور بعضی ارسال شده وبعضی هم انشاء الله میشود حامل یکی از آنها بدیع بوده چنانچه مشاهده نمودید این است که از مشرق امر نازل انا انزلنا اللّوح وجعلناه الصّیحة بین السّموات والارضین (مراد لوح سلطان مشهور است) ولكن الواح سائرین محکّمتر نازل شده یا لیت رأیت حضرتک وتشرّفت و قرأت و قلت لک الحمد یا من في قبضتک زمام العالمين ابدأ به هیچیک مداهنه فرموده امرالله درهریک از آن الواح نازل حتّی احکام بدیعه را ذکر فرمودند در این صورت معلوم است که چه شده و میشود بعد از لوح بسیاربراین عباد سخت شده از هر جهتی شدّت نمودند ولكن ربّک لا تمنعه الشّدائد عمّا اراد دیگر چه عرض کنم که برجناب رسول علیه بهاء الله چه وارد شده وازظلم ظالمین چه واقع گشته نفسی لاحتراقه الفداء " الخ ودر ضمن نام سحاب نیز ذکرى است .

ودرلوحی دیگر است :

" فاعلم انا سمّينا هذا السّجن بالسّجن الاعظم یا طوبی للمتفرّسين وفي الطّاء کنا تحت اسلاسل والاغلال و ما سمّيناه بالاعظم تفکّر في ما جري من لسان القدم انّ ربّک لهوالناطق علي ما يريد "

ودر لوحی دیگر :

"ثمّ اعلم انّ في ورودنا هذا المقام سمّيناه بالسّجن الاعظم ومن قبل کنا في ارض اخري تحت السلاسل والاغلال وما سمّی بذلك "

و در کتاب اقدس است :

" يا ملأ الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انّه يناديكم من شطر سجنه الاعظم
 انّه لا اله الاّ انا " و در نام امانت و بقعه نیز ذکر سجن اعظم است و در نام يحيي
 از غصن اعظم عبدالبهاء خطابي مفصلّ در ابلاغ و انشاء امر در سجن اعظم و
 تحت سلاسل و اغلال منع و ستم ميباشد . و نیز در کتاب اقدس است :
 " كان مطلع نور الاحدية في سجن عكا اذ قصدت مسجد الاقصي مررت وما
 سألت عنه " آن ايام در عكا بخانه معروف عبود اقامت داشتند . و در لوح خطاب
 به مانكجي پارسي هندي است :

" نامه شما در زندان به اين زنداني روزگار رسيد و ياد روزگار پيشين را زنده
 نمود سپاس داراي جهان را كه دیدار را درخاک تازي روزي نمود دیديم و گفتيم
 و شنيديم " الخ مانكجي جمال ابهي را در راه آمدنش از هند به ايران در بغداد
 ملاقات كرد و نامه اش از طهران در عكا رسيد . و در نامه‌هاي رئيس و رضوان
 و غيرهما نیز نبذه اي ذکر سجن است و بالجمله مراد از سجن اعظم مذکور در آثار
 همان سجن سربازخانه عكا است ولي دنباله اش در طول مدّت توقيف در شهر عكا
 كشيده تا آنكه خروج از سجن اعظم به تاريخ 1294 واقع شد كه در اثري از خ ا د
 م 66 در همين تاريخ 1294 چنين مسطور است :
 ديگر از اخبار اين ارض بخواهيد جمال قدم از سجن اعظم خارج و مقرر عرش بستان
 واقع شد و بعد از آن قصر معروف "
 و در توقيع به محمد شاه است :

" ومن جهاني ورائه السّجين " و در لوح صورت زيارت ذبيح كاشاني است :
 " انت الذي اخذت الكتاب بقوة ربك وتركت كتاب السّجين في اسفل الجحيم "
 كه اشاره به كتاب ميرزا يحيي ازل ميباشد .

سَجِيَّة عربي خوي و سرشت انساني . سجايا = جمع .
 در لوح اتّحاد است :

" كلّ سجايي حق را به چشم خود ديده ايد .

سَحَاب سَحَابَة عربي ابر . سَحُب سَائِب = جمع و سحاب در آثار اين

امر به نوع استعمال در معانی تشبیهی و استعاره کثرت و وفور دارد . في المثل در لوح دنیا است :

" امروز از سحاب رحمت رحمانی امطار حکمت و بیان نازل "

و در لوحی دیگر :

" و سحاب تیره مظاهر ظنون و او هامند یعنی علمای عصر " و لوح سحاب از الواح معروف ابھی میباشد ابتدا بقوله الاعزّ :

" هذا كتاب من لدي الرحمن " الخ و صدور الواح ملوک در سجن سرباز خانه عکا و مخصوصاً عظمت لوح مشهور سلطان در آن بیان گردید از آن جمله قوله :

" قد نزلنا فيه من كلّ شأن بياناً شافياً طوبى لمن يقرؤه ويتفكر في اشاراته لعمرى انه يكفي العالمين قل يا ملأ الارض تفكروا انا نزلنا في اللوح لرئيسكم بان يجمعنا و علماء العصر ليظهر امر الله و حجّته لكم انه ارتكب ما ناح به سگان الملكوت انتم بعد ذلك باي امر تتمسكون و الي من تذهبون ان انصفوا ولا تكونن من الظالمين و كذلك اردنا في العراق ان نجتمع مع علماء العصر لما سمعوا فرّوا وقالوا ان هو الا ساحر مبين "

سحابان وائل سحابان بن زفر بن اياذ الوائلي خطيب بليغ ضرب المثل معروف است . در لوح خطاب به حاجي محمد كريم خان قوله :

" وفي الخطبة بسحابان بن وائل " .

سحر عربي آخر شب نزدیک به صبح . اسحار = جمع در لوح خطاب به سلمان است :

" بسا اسحار که تجلی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمود و شمارا به دون خود مشغول یافت " و در لوحی است :

" ظلم مستبدين به مقامي رسیده که ناس را از قرائت دعای سحر منع کرده اند " انتهى مراد از دعای سحر دعای مخصوص وارد از ائمه اهل بیت پیمبر است که شیعیان در اسحار ماه رمضان میخواندند و اولش " اللهم اني اسئلك من بها نك به ابهاء " بود و شیخ نجفی اصفهانی منع از آن نمود که با توجه به جمله اولی به

این امر توجّه ننمایند . واز حاجی محمد کریم خان کرمانی رساله ای در شرح آن دعا است که به سال 1274 هج ق. تألیف نمود.
 سحر به معنی فریب و نیرنگ و دلربائی و افسون و جادوگری . سُحُور أسحار = جمع
 سُحْر سَحْر به معنی ریه . سُحُور أسحار = جمع در لوح خطاب به ناصر
 الدّین شاه است :

" آيَن سُحُورِهِم المَفْتِرَة وَتُغُورِهِم المُبْتَسِمَة " سُحُور جمع سِحْر مُفْتِرَة اسم
 فاعل از باب افعال به معنی مُسَكِر . تُغُور جمع تُغِر به معنی دهان و دندان .
 یعنی چه شد سخنان عقل ربای سُکر آور و دهانهای خندانیشان . و ممکن است
 سُحُور جمع سَحْر به معنی ریه و یا به معنی نُحْر و گودی بالای سینه و زیر
 حلقوم و مُفْتِرَة به همان صیغه و یا اصلاً مُفْتِرَة باشد یعنی چه شد ریه ها و نور
 پر باد و مغرورشان که از کثرت و شدت ضحک و سرور سست شده بودند .

سُدّه عربی در خانه و آنچه برای نشستن بر آن است مانند منبر و تخت و
 آنچه در جلودکان بنا میکنند . و در جمل ادبیه فارسیه " سُدّه سنیّه
 ملوکانه " مراد تخت پادشاهی است که در مقاله سیاح است قوله :
 " آنچه سز اوار سُدّه ملوکانی و بر از نده دیهیم جهانبانی آن است که جمیع رعایا
 از هر فرقه و آئین " الخ

سِدْرَة المُنْتَهی سِدْر سِدْرَة عربی و کُنار به فارسی در قرآن و آثار اسلامیّه
 به عنوان درخت بهشتی و مخصوصاً سِدْرَة المُنْتَهی با
 تجلیل بسیار مذکور است . و در سوره والنّجم در توصیف بسیار بلیغ و جلیل رؤیت
 فرشته وحی است . قوله :

" ولقد رآه نزلة اخري عند سدره المنتهي عندها جنة المأوي اذ يغشي السدره
 ما يغشي " مفاد آنکه پیمبر باری دیگر نیز نزد آخرین سدر که باغ مأوی و
 مسکن آنجا است و آن درخت را فرا گرفتنی ها فرا گرفته بودند فرشته را دید .
 و این در نظر تفسیر و تأویل معنوی و رمزی مستقرّ بر بنیاء تشبیه مظاهر مقدّسه
 الهیه با اشجار میباشد چنانکه در اصطلاح رمزی تشبیهی شعرا و عرفای ایران
 تعبیر به سرو میگردد و بالجمله اصطلاح سدره و سدره المُنْتَهی در آثار جدیده

به کثرت و وفورت استعمال رسید از آن جمله در لوح رئیس در وصف نفس است
 قوله : " وانها لهي النار المشتعلة الملتهبة في سدره الانسان "

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" وحضرت علي بن ابيطالب در جواب اعرابی که سؤال از نفس

نموده : ثالثها اللاهوية الملكوتية وهي قوة لاهوتية وجوهرة بسيطة حية بالذات....

الي ان قال عليه السلام شجرة طوبي وسدره المنتهي وجنة المأوي "

و در زیارت امام حسین سید الشهداء است :

" وبه نادت سدره البيان في ملكوت العرفان " و در کتاب اقدس

است : " اسمعوا ما تتلوا السدره عليكم " و در لوح حکما است :

" يا محمد اسمع النداء من شطر الكبرياء من السدره المرتفعة علي

ارض الزعفران انه لا اله الا انا العليم الحكيم " و در لوحی دیگر است :

" ان اقصدوا مقرّ الاقصي انه لسدره المنتهي لو انتم من الموقنين

" وقوله: " در ظلّ سدره امر ساکن گردد..... و در سایه سدره فضل ساکن

شود" وقوله: " ونفوسي که به سدره منتسبند " الخ که مراد منتسبین ابھی

میباشد . و در لوحی دیگر :

" قدارتفع النداء عن يمين البقعة المباركة النوراء من

السدره الابهي بندا تسمعه حقايق الاشياء انه لا اله الا هو العزيز الحكيم "

و در خطاب وصایای عهد است :

" اول غصن مبارک خضلی نضری ریان من السدره

المقدسة الرحمانية و افنان سدره الحق " الخ و در ضمن اسماء آدم، آیه

, شجر, غصن, ذکری است سُدس عربی یک ششم اَسَداس = جمع .

در لوح طبّ است :

" قل بما بیّناه لا يتجاوز الاخلاط عن

الاعتدال ولا مقاديرها من الاحوال يبقي الاصل علي صفاته والسُدس وسُدس

السُدس علي حاله ويسلم الفاعلان والمنفعلان" غذا دردهان با اختلاط با بزاق

ومضغ هضم مختصر مییابد و در مری تا ورود به معده هضمی دیگر و در معده

هضم کامل حاصل میشود و خارج میگردد و حاصل اصل غذا است که به

صفایش میرسد و سدس از آن خون و باقی بلغم و سوداء و صفرا میگردد و خون

درورید و شریان هضمی دیگر نیز حاصل کرده از آن سدس سدس حاصل میشود و اعتدال اخلاط اربعه مذکوره به کمیت معینه و حسب نسبت میباشد و مقادیرشان صفات و احوال مخصوصه از حیث لون و هضم و غیرهما دارند و تجاوز از آن نشان بیماری است. و مراد از فاعلان حرارت و برودت و منفعلان رطوبت و یبوست است. (1) بر طبق

سَدِير

مصطلحات طبّ قديم بيان شده است (ناشر)

کاخ معروف ساخت نعمان پادشاه عرب حیره در آنجا برای بهرام گور.
 در لوح به حاجی محمد کریم خان است : " این من
 بني الخورنق والسدير وأین من اراد أن يرتقي الي الاثير " و در لوح به
 ناصرالدین شاه است : " وای
 سریر ما کسیر وای سدير ما فقر " و فقر یا افقار به معنی خلوّ مکان از سکنه
 میباشد و ترجمه چنین میشود : کدام تخت شکسته نشد و کدام کاخ سديري
 خالی از سکنه نگشت . و در نام خورنق هم ذکر است . سِرّ -

أساریر - سِرّ عربي راز و چیز نهانی و نهان داشتنی . أسرار = جمع

سَريرة - سریر در لوح رئیس است قوله ج و ع :
 " في اللوح الذي فيه رقمت اسرار ماكان " و سرّ در
 اصطلاح ائمه اهل البيت پيمبر و شيعيان که به عنوان سرّ آل محمد معروف گردید
 مقام عظيم الهي و معارف مکنونه مکتوه ایشان که موافق عقاید اکثریه نبود .
 و سرّ در اصطلاح عرفا لطيفه اي است در قلب مانند روح در بدن که محلّ کشف
 و شهود میباشد .

سِرّ السّرّ باطن و جوهر سرّ است و در آثار این امر و عرف بهائیان متداول الاستعمال
 گردید . در کتاب اقدس خطاب به کرمان است :

" ونجد ما يمرّ منك في سرّ السّرّ " اگر جارّ و مجرور في سرّ السّرّ متعلّق به
 نَجْدُ باشد تقریباً به همان معنی عرفانی مذکور است . و اگر متعلّق به يمرّ باشد
 مراد نهایت اختفاء و پوشندگی آن امر جاری نامرزی است که اقدامات بابیان بود
 و به بروز حاجی میرزا احمد ناطق و مانند آن مکشوف گردید . و در بیان حقیقت

سرّ در شرح هاء است :

" انّ السرّ لم يزل لم يكشف وان يكشف لم يكن سرّاً " ونيز رساله اي از نقطة البيان در تفسير بسم الله الرحمن الرحيم وشرح مراتب چهار گانه اسرار است قوله :

" بسم الله الذي جعل طراز مشيته جلال ازليته انّ الله قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار اليها والمرموز عنها في كلمات آل الله سلام الله عليهم بالاسرار السرّ والسرّ المستتر والسرّ المقنع بالسرّ " الخ ودر لوح تجليات است :

" شهد الله انه لا اله الا هو والذي اتى انه هو السرّ المكنون " الخ وچنانچه ضمن لغات ادرنه و استانبول وخضراء ثبت است در الواح و آثار اين امر نام ارض السرّ بر ادرنه شد و فيما بين بهائيان مصطلح گرديد و از آن جمله در لوح رئيس سابق الثبّت است :

" سوف تبدل ارض السرّ و ما دونها الي ان دخلتم ارض السرّ في يوم فيه اشتعلت " الخ ونيز در دوره بعد از صعود ابهي خصوصاً در سنين اوليه آن مركز عهد و پيمان ابهي را جمع ثابتين بر عهد و ميثاق به لقب سرّ الله تعظيم و تشهير کردند .

اسارير كه جمع اسرار و آن جمع سرّ و سرّ و سرار است به معني خطوط كفين و جبهة ونيز به معني زيبائيتها ي روي آدمي ميباشد . در لوحي است :

" لو ينظرني احد يجد من اسارير جبهتي فرح الله ومن وجنتي نور الله المقدر العظيم " .

سريرة به معني سرّ و مكنون در خاطر و نيت . سرائر = جمع به معني نوايا و ضمائر و بواطن . در قرآن است :

" يوم تُبلي السرائر " .

سرير تخت جلوس و تخت خواب . سرور اسيرة = جمع در قرآن است :

" اخوانا علي سرور متقابلين " ودر كتاب اقدس است :

" قد احبّ الله جلوسكم علي السرور والكراسي " ودر حقّ قاري آثار جديدة براي جمع است :

" فليقعد علي الكرسي الموضوع علي السرير " وبه عنوان نقل از بيان است:
 " لِيْمُنَّ عَلَيْكُمْ بِاسْتِوَاءِهِ عَلِي سِرَائِرِكُمْ " و توان گفت جمع سرائر براي اين آوردند
 تا مفهوم گردد که استقرار حق بايد بر قلوب و ضمائر باشد.

سَرَاب اصل کلمه فارسي است و بر کوير هم اطلاق ميگردد و عربي شده در
 قرآن هم ثبت شده مذکور است :

" كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً " وقوله :

" وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا " . و در لوح خطاب به نصير است :

" اي عباد از سراب وهم كدره به منبع معين يقين رب العالمين بشتابيد " .

سُرَادِقُ شايد معرب و مغير سراپرده فارسي است و پرده نخي که بالاي
 حياط خانه افرازند و هر خيمه و اطاق از بافته پنبه اي را گويند
 . در قرآن است:

" اَنَا اعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا احاط بهم سرادقها " و در آثار اين امر به نوع تشبيه
 و استعاره مانند " سرادق عظمت " " سرادق جلال " و امثالهما به كثر
 استعمال گرديد . در اول كتاب ايقان است :

" و تدخلن في سرادق جعله الله في سماء البيان مرفوعا "

و در كلمات مكنونه است :

" يابن الوجود استشهد في سبيلي راضياً عني وشاكراً لقضائي "

لتستريح معي في قباب العظمة خلف سرادق العزة " و در لوحي است :

" وناديناك في كل حين في سرادقات القرب خلف قاف الهوية "

سِرَاج عربي چراغ . در لوح به شيخ سلمان است :

" در كل حين شياطين بر اطفاء سراج الله و اخماد "

نار او مشغولند " الخ. و در بعضي آثار و صورزيارت خصوصاً سراج الشهداء مذکور
 است که در بخشهاي ظهور الحق مسطور گرديد .

و سراج لقب ملا علي محمد اصفهاني برادر حرم منقطعه باب اعظم

بود و او مخالفت با مقام ابهي داشت و لوحي مشهور خطاب به او و نیز تفصيل
 احوالش در تاريخ ثبت ميباشد.

سرایان قریه ای از توابع بیرجند . در لُوحی است :

" انا نریدان نذکر اولیائی فی سرایان الذین آمنوا
 بالرّحمن اذ اتی من سماء المشیة برایات الآیات...یا محمّد طاهر قد حضر اسمک
 لدي المظلوم..... یا محمّد علی هل تعرف من یذکرک یذکرک مولی العالم فی
 السّجن الا عظم" الخ سرچاه معموره ای در خراسان که در سنین اولیة این
 امر موطن جمعی از بهائیان بود از آن جمله ملا ابوالحسن که
 در آنجا درگذشت پسرانش ملا محمّد حسن ملا نجفعلی ملا محمود ملا احد آقا
 علی اکبر حاجی محمّد حسین عبدالله حبیب ودختری هم داشت. و از جمله
 میرزا محمّد علی نبیل از اهل قائن دیگر ملا محمّد مقدّس و غیر هم که در الواح
 مذکورند . قوله الاعزّ: " جناب ملا آقا بابا علیک بهاء الله یا
 علی قبل اصغر یا محمّد قبل حسن انکر من سمّی بمحمّد قبل حسین "
 ایضاً : " جناب ملا محمّد حسن علیه بهاء الله
 هو النّاطق من الافق الاعلی " ایضاً: " یا احبّائی فی سرچاه یذکرکم مولی
 العالم فی سجنه الاعظم و یبشّرکم بما نزل لکم فی کتاب الله ربّ الارباب " ایضاً:
 " سرچاه جناب ملا احمد بسمه
 المتعالی عن ذکر ماکان وما یكون " ایضاً : " سرچاه جناب ملا علی اصغر
 علیه بهاء الله هو المقتدر العلیم الحکیم " ایضاً : " جناب ملا محمّد حسین
 هو المشرق من افق سماء الجیروت " ایضاً : " سرچاه همشیره جناب
 نبیل قبل علی علیه بهاء الله الاقدس الابهی ایضاً : " اخت من فاز و طاف "
 ایضاً " " سرچاه جناب آقا
 محمود باسم ربّنا الاقدس الاعظم العلی الابهی " ایضاً : " قد اراد مالک
 الوجود ان یذکره عبده المحمود " ایضاً : " یا قلم القدم
 و مبشّر العالم و لّ وجهک شطر احبّائک فی سرچاه یا اولیائی قد فتح باب
 الکرّم علی وجه العالم و نذکر فی هذا المقام من اقبل الی افقی و فاز بایامی
 نسئل الله تعالی ان ینزل علی رمسه امطار رحمته " . و از آنان
 ملا علی اکبر آقا محمّد رضا آقا علی ملا جعفر ملا محمّد حسین جرم

مالي داده مشقات بسيار از مخالفين تحمل کردند . و در ضمن نام نبيل نیز شمه اي است .

سُرگون ترکی به معني اخراج ونفي و تبعيد . در خطاب وصايای عهداست:
 " عاقبت سرگون به مدینه کبیره گشت چهارمرتبه از شهري به شهري سرگون گردید "

سَر وِستان در معجم است " بلد من فارس بين شيراز و فسا " محلّ جمعي سکنه بهائي مذکور در تاريخ .

سُرياني کشور و زبان و قوم باستاني به نام سوريه . در لوحی است :
 " وبعد لسان سرياني مابين ناس نشر کرده و کتب الهي از قبل به آن لسان نازل .

سَطَع برآمد هویداشد درخشید و زيد . در لوح زیارت امام حسين است :

" اسألک بهذا النور الذي سطع من افق سماء الاتقطاع " و در لوحی دیگر است :

" شاید نفحات قميص رحمانيه را که اليوم ساطع است بياييد "

سَطَوَة قهر و غلبه و بطش به شدت . سَطَوَات = جمع در مناجاتی است:
 " علي شأن لا يمنعني اعراض المعرضين عن اداء حَقِّك ولا سطوة الظالمين عن تبليغ امرک " و در لوحی به عبدالوهاب است:
 " وما منعتم سطوة الامراء عن التوجه اليک "

سَعَسَع از کبرسن لرزان و فاني شد . در خطابی در حق آقا سيد احمد
 تَسَعَسَع افنان است :
 " وتوسع اجزائه "

سَعِيد در بیانات شفاهیه مرکز عهد ابهي عبدالبهاء قصه سعيد نام ندیم سلطان محمود است که چون سلطان در حین غضب نفوسي را به قتل میآورد وزراء به او متوسل میشدند که سلطان را بخنداند و به آرامش آرد و

نوبتی سلطان چنان به غضب شد که سعید نتوانست او را تغییر حال دهد و ناچار اسباب فراهم آورد که با سلطان به بیرون شهر رفت باز هم به مقصود نرسید و بالاخره به قبرستان رفتند و شیخ کوری در حُفْرَةُ قَبْرِي دیدند و سعید کوروار خود را به وی کشاند و به شیخ اصدام کرد و عذر کوری خود آورد و بحثها کرد و بعد از لمحہ ای کیسه زر از جیب درآورده مشغول به امتحان و رسیدگی با دست شد و به شیخ اظهار کرد و خواست مگر اورسیدگی کند و به دست او همه را داد و او پس از امتحانی کم کم خود را وا کشید و در رفت و به حُفْرَةُ قَبْرِي جا کرد و سعید هر چند صدازد جوابی از شیخ نیامد پس سنگی برداشته با توسل به خدا بردستش انداخت و سنگی دیگر بر سرش و سنگی بر سینه اش به سختی زد و عاقبت کور فریاد بر آورد که والله تو بینائی و اوزرها از شیخ بستاند و سلطان از شدت خنده به رو افتاد و تغییر حال حاصل کرد. **سَعْب** عربی گرسنگی. در لوح به ناصرالدین شاه است: "لو يَنْهَكُنِي اللَّعْبُ وَيَهْلِكُنِي السَّعْبُ" يَنْهَكُ مضارع مجرد به فتح هاء از نهک به معنی خسته و ناتوان کردن و لاغر و بیمار کردن. لَعْبُ از حال افتادن به علت شدت خستگی و فرسودگی. يَهْلِكُ مضارع باب افعال از هلاکت یعنی گرچه مرا رنج و کوفتگی ناتوان و گرسنگی بی روان سازد. **سَفْحُ الْجَبَلِ** کوهپایه و دامنه کوه. **سَفِينَةُ حَمْرَاءَ** سفینه

عربی و کشتی فارسی در اصطلاح عرفاء به اقتباس از قصه نوح مفصل در تورات و قرآن نام و لقب طریقه هدایت و آئین گردید و در ادبیات عربی و فارسی به تشبیه و استعاره با تلویح به قصه مذکوره همی اطلاق بر اموری مانند آن شد و روایت مأثوره نبویه "مثل اهل بیته کمثل سفینه نوح من ركبها نجي و من ترکها غرق" به منزله ضرب المثل گشت و بدین طریق ذکر سفینه و خصوصاً سفینه حمراء به دلالت بر محل توجه و درخشندگی بودن و طریق انقطاع و فداکاری پیمودن در آثار این امر به غایت کثرت گردید از آن جمله در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است: "قد احاطت ارياح البغضاء سفينة البطحاء" و در صورت زیارت برای امام حسین

است :

"من اهل سرادق الابهي واصحاب السفينة الحمراء التي قدرها لاهل البهاء وانها تمر علي البر والبحر من دخل فيها نجي ومن اعرض هلك" وقوله :

" هرقائلي را از اهل سفینه حمراء نشمرند " ودر لوحی دیگر که ذیل زیارت ثبت است قوله :

" اهل البهاء المستقرين علي الفلك الحمراء " و در لوحی دیگر :

" من تشبث بذيلي انه من اهل السفينة التي نزل ذكرها في لوح المحفوظ " و در ذیل نام کتیب نیز شمه ای ذکر است .

سقراط حکیم بزرگ شهیر قدیم یونان . در لوح حکما است :

" وبعده سقراط انه كان حكيماً فاضلاً زاهداً اشتغل بالرياضة ونهي النفس عن الهوي واعرض عن ملاذ الدنيا واعتزل الي الجبل واقام في غار و منع الناس عن عبادة الاوثان وعلمهم سبيل الرحمن الي ان ثارت عليه الجهال واخذوه و قتلوه في السجن كذلك يقص عليك هذا القلم السريع ما احد بصر هذا الرجل في الفلسفة انه ؟ الفلاسفه كلها قد كان علي جانب عظيم من الحكمة نشهد انه من فرارس مضمارها واخص القائمين لخدمتها وله يد طولي في العلوم المشهورة بين القوم وما هو المستور عنهم كانه فاز بجرعة اذ فاض البحر الاعظم بهذا الكوثر المنير هو الذي اطلع علي الطبيعة المخصوصة المعتدلة الموصوفة بالغلبة وانها ؟ الاشياء بالروح الانساني قد اخرجها من الجسد الجواني وله بيان مخصوص في هذا البنيان المرصوص لو تسأل اليوم حکماء العصر عما ذكرهم لتري عجزهم عن ادراكه ان ربك يقول الحق ولكن الناس اكثرهم لا يفقهون " ودر بیانات شفاهیة مرکز میثاق عبدالبهاء برای جمعی است :

" سقراط كان من جملة الذين حضروا في الارض المقدسة وساحوا بارضها وسمائها ورجع ناشراً بوحدانية الله وفردانيتها ومقراً ببقاء الروح بعد الموت "

سُقْلَاب سُقْلَاب و سَقْلَب و سَقْلَبِي و سَقَالِبِه در نسبت و جمع همان قوم صرب

و صربستان شعبه ای از اسلاو میباشد . در خطاب معروف به عمه

است قوله العزيز :

" باري بعد از مدینه کبیره به بلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا این نداء بکلی منقطع گردد : و در ضمن خطابی معروف این این مصراع است :
" نور به بلغارده روح به سقلاب بخش "

سگَر در قرآن است :

"انما سگرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون " و در لوح حکماء است:
" اولئك ما بلغوا الدرّوة العليا والغاية القصوي لذا سگرت ابصارهم " چشمان
شان خیره و بی دید گشت .

سُلاله عربي فرزند و نسل و عائله و جوهر و شیره شیئی و "سلاله طيبه "
و " سلاله سلطنتي " مشهور است و ذکر سلاله فلان در آثار این
امر بسیار و در نام سلیل هم ذکر است .

سلسال عربي مشروب زلال خنک گوارای مرغوب . در کتاب اقدس است
" اياكم ان يمنعكم سبحات الجلال عن زلال هذا السلسال " و در لوح
حکماء است :

من النَّاس من فاز بزلال سلسال بياناتهم "

سلسبيل عربي به معنی مشروب پاکیزه و نرم و گوارای در حلق و در قرآن
در وصف آشامیدنیهای اهل جنت است :

" ويسقون فيها كأساً كان مزاجها زنجبيلا عينا فيها تسمي سلسبيلا " و این
کلمه مذکوره در قرآن با تلمیح به رمز معنی اش در آثار عرفانیه و اشعار معنویه
بزرگان علم و ادب در معانیی مانند چشمه لبان الهام خیز شکر ریز معشوق کامل
و غیره مصطلح و متداول گشت . حافظ گفته :

اي رخت چون خلد ولعت سلسبيل سلسبيلت کرده جان و دل سبيل
سبز پوشان خطت بر گرد لب همچو مورانند گرد سلسبيل
وبه کثرت در آثار این امر بر معانی عديده معنويه به سبيل تشبيه و تلميح اطلاق
گردید . از آن جمله در لوح رئیس است :

" جري من معين قلبك سلسبيل الحكمة والبيان " ودر کلمات مکنونه است
 : " اي فرزند کنیز من از لسان رحمن سلسبيل معاني بنوش
 " ودر لوح به نصير است :

" يا قوم فاعرفوا قدر تلك الايام لانّ فيها جري السلسبيل والتّسنيم ثمّ
 هذا الكوثر المقدّس الاطهر " ودر ايقان است :

" چنانچه همه انبياء به اذن و اجازة علماي عصر سلسبيل شهادت را نوشيدند "
 ودر نامه‌اي رحيق وبقعه هم ذکري است .

سلطان لوح شهير خطاب به سلطان ناصر الدين شاه شاه ايران که شمه
 اي و وصف آن ذيل نامه‌اي سجن
 سحاب صيحه و غيرها ثبت است در

حدود اواخر سال 1283 و اوایل سال 1284 هج.ق. در ادرنه صدور یافت چنا
 نکه در موضعي از آن پساز ذکر دوازده سنه اقامت در بغداد که مراد با ضميمه
 دوسال اقامت آن حضرت در کردستان میباشد اين عبارت مسطور است :

" قريب پا نزده سنه ميشود که کلّ ناظراً الي الله وکتمگلاً عليه ساکن اند
 " وقوله :

" فسوف يخرجننا اولوالحکم والغناء من هذه الارض التي سميت بادرنه الي
 مدينة عكاء و گویا عزم و خبر خروج به عکا در سال مذکور واقع شد و عبارت:
 " اين طایفه بيست سنه متجاوز است " مراد از سال 1264 میباشد که آغاز
 شروع تضيق و مقاتله با بابیان بود . و شرح حال حامل آن لوح معروف به
 ميرزا بزرگ بن حاجي عبدالمجيد نيشابوري و کيفيت ارسال و ايصال به واسطه
 او در ايام سجن اعظم عکا و شهادتش در سال 1284 که نبذه اي در ذيل نامه‌اي آقا
 و بدیع و سجن و غيرها اشاره شد و در تاريخ ظهور الحق مفصلاً مسطور است
 ودر لوحي پس از تفصيل حکمت صدور لوح مذکور و بيان حال بدیع چنين
 مسطور میباشد : " ولو انا ما وجدنا منه (ناصر الدين شاه) رائحة الاقبال

ولكن بلغناه لاعلاء كلمة ربك بين السموات والارض و ليعلم باننا لو اردنا ما كان الامر كما كان قد نفخنا في روح احد روح القدرة والقوة وارسلناه اليه ان ربك لهو العزيز الحكيم ومن قبل ما تمت حجة الله عليه وما بلغه احد حق التبليغ فلما جاء الوعد وتم الميقات نزلنا له آيات بينات واتمنا عليه حجة ربك " ودر لوشي ديگر:

" هذا كتاب من لدنا الي الذي استقام علي امر ربه انفقنا احداً من عبادنا بعد الذي بعثناه بقدرة من لدنا وارسلناه الي فم الثعبان ليوقنن الكل بان ربك الرحمن لهو المهيم علي الاكوان انه لهوالمقتدر القدير ومعه كتاب وفيه اظهرنا الامر واتمنا الحجة علي من في الارض اجمعين نزعنا عنه ثوب الخوف والاضطراب و زيناه بطراز القوة والاطمينان و اوقدناه بكلمة من لدنا وارسلناه ككرة النار في حب ربك المختار ليبلغ كتاب ربه فسوف يبلغه بسلطان من لدنا ان ربك لهو العليم الخبير " ودر لوشي ديگر :

" هذا كتاب من لدنا الي الذين لا يهجعون ثم اعلم باننا حررنا ارض الجزرة بقدرة من لدنا ان ربك لهوالمقتدر القدير وبعثنا احداً بسلطان القدرة والقوة وارسلناه الي مسجود المشركين " و قوله

" اذكر البديع اذ خلقناه بدعاً وارسلناه الي رئيس الظالمين " ودر ضمن نامهاي نصر و علم و حرف هاء نيز شمه اي راجع به ناصر الدين شاه ثبت است . ودر لوح رئيس است قوله الاعز :

"هل الفرعون استطاع ان يمنع الله من سلطانه اذ بغى في الارض وكان من الطاغين "

واز جمله مذکورين در آثار و الواح به نام سلطان :

شيخ سلطان كربلائي مشهور در امر اعلي وابهي وموصوف در تاريخ است ودر لوشي خطاب به او ميباشد :

" ان يا ايها المسافر الي رفر ف البيان والمتساعد الي ملكوت الايقان والساكن في فردوس الرضوان والموسوم باسم السلطان و معذلك قد مضي اياماً وما سمعنا من احد من الاحباء العروج الي عرش البقاء ثم اعلم باننا نأمرهم حينئذ بان يتبعوك في قولك من امر البيان وغيرها ولا يخالفونك في شيئي

ثم ارفع الاختلاف بينهم " و نیز در مقام تجلیل آقا سید اسمعیل ذبیح زواره ای و آقامیرزا محمد حسن اصفهانی شهید مشهور لقب سلطان الشهداء در الواح ذکر گردید چنانچه ذیل نام اسمعیل و حیدر و غیرهما مسطور میباشد . و نیز : سلطان آباد عراق ایران که رضاشاه پهلوی به مناسبت قرب جوارقریه اراک به آن نام مسمی و مشهور کرد و در تاریخ بناء این شهر گفتند که در حدود سال 1223 هج. ق. به واسطه یوسف خان گرجی سپهدار تأسیس یافته به نام سلطان آباد خوانده شد و مصراع : نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید" را اهالی ماده تاریخ میدانند و شاید در آن تاریخ 1231 به کمال و تمام رسید و در آن شهر و توابعش از سنین اولیه این امر جمعی از مؤمنین برخاستند و شرح اوضاع و احوال مشاهیر پیروان این امر و شهداء در بخشهای ظهور الحق ثبت و اکنون در اراک و قریه شاه آباد واقع در تقریب هفت فرسنگی آن و در خلج آباد عده ای از بهائیان موجودند و نیز در مشهد زلف آباد و حسین آباد و ورقاء و آمره و ده فول و گلپایگان و چند قریه دیگر معدودی بودند که شاید همه را توان متجاوز از

چهارصد نفر گفت . **سَلَّمَ** عربی نردبان . در

لوحی است قوله :

بأنّ نصب بیننا و بین العباد سلّم و له ثلاث درجات الاولي تذكر الدنیا وزخرفها والثانية تذكر بالآخرة وما قدر فيها الثالثة تذكر بالاسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه يصل الي ملیک الاسماء والصفات اقرب من حين ایاکم یا اهل البهاء لا تعطّلوا انفسکم علی هذه المواقف ثم مرّوا عنها کمر السحاب کذلک ینبغي لعبادنا

المقربین " . **سلمان**

شیخ سلمان از اصحاب ابهی که در ظهور الحق تفصیل حیاتش ثبت گردید و در آثار بسیار مذکور میباشد منها لوحی مصدر : "بسمی

المخزون از شهرجان " الخ صادر در ادرنه و خطاب به شیخ مذکور است و بنا بر عبارت :

. " بیست سنه شربه آبی به راحت ننوشید " که در آن به وفق لوح سلطان مسطور است در سال 1284 صدور یافت و تفصیل عقیدت وحدت وجود و افکار

وآثار عرفا ونیز فساد احوال و اعمال و حکایت قیام میرزا یحیی ازل بر قتل ابھی و عرض حال دادنش به حکومت عثمانی که قسمت وی را از شهریه مقررہ نمیدهند در آن مسطور کہ شیخ را اطمینان و عرفان بخشید "

دیگر قوله :

" هو الاقدس الاطهر الابهي هذا كتاب نزل بالحق من سماء التي كانت علي العالمين محيطا ان يا سلمان تالله الحق قد ظهر جمال السبحان ثم استوي علي عرش اسمه الرحمن و انك بشر اهل الاكوان بما اشرفت شمس جمال ربك المنان " ونیز قوله :

" هو الله تعالی شأنه الكبرياء اي سلمان در هر امور اقتداء به حق کن " الخ و لوحی دیگر خطاب به وی ضمن نام حدباء ثبت است و در بدایع الآثار سفرنامه اروپا بیاناتی از غصن اعظم عبدالبهاء در وصف او و وطنش هندو جان میباشد و در ذیل نام محمد نیز ذکر وی از سلمان است .

سُلوَة : عربی تسلی و آرامش خاطر . در خطابي و مناجاتي است در حق ورثه حاجي ميرزا عبدالله صحيح فروش :

" واجعل لهم الطافك سلوة في هذا المصاب العظيم "

سُلوک : از آثار اولیه باب اعظم قبل از وفات حاجي سيد كاظم رشتي و شاید اولین آثار موجوده آن حضرت است قوله تعالی :

" في السلوك الي الله استقم يا سائل التقي في مقام التوحيد وان الدين ستقوم باركان اربعة التوحيد والنبوّة والولاية والشّيعه وما لمحبة الله غاية ولا نهاية و ذلك قطب السلوك وان الشريعة كلّها سبيل السلوك العبد لمولاه و ذلك المقام للمبتدئين مشروط بنهي النفس عما تهوي و حملها علي ما تكره ولا تغفل عن الاجتهاد ولا تحرم نصيبك عن الدنيا واحسن كما احسن الله اليك ولا تخف لومة لائم وفرّ كلّ الفرار عما يشغلك عن الله فانّه سمّ قاتل يحرّمك و لا تشعر ولا تقف في سيرك في مقام لانّ كلب اليهود خير من اهل السوق و اهل السوق اهل الوقوف و اصل المانع الغفلة عن الله فانّ الدنيا و الآخرة حالتان ان كان توجّهك بالله فانّت في الجنّة و ان كان

نظرتك الي نفسك فانت في النار و افهم الاشارات و اقطع عن نفسك العادات والشهوات واحتمل جفاء الخلق وملامة القرين وشماتة العدو ومن اهل الولد فاذا سلكت هذا المسلك قد فتحت علي نفسك باب الله ورجوت ان تدخل علي ملك الكريم و علي التفصيل قد كتبها سيدي ومعتمدي ومعلمي الحاج سيد كاظم الرشتي اطال الله بقائه " وقوله :

" هو العلي الاعلي وان اول السلوك في سبيل المحبوب ان لا تحزن بشيئي ولا تفرح عن شيئي و كن لكل شيئي كما كان الله ربك ستاراً عن كل شيئي فان العبد لم يكمل في مراتب الايمان الا وان يتصف بصفات الرحمن او صل الي من قطعك واحسن لكل من اسائك و استعزل عن كل ما لا يقوم بحق الله في ثنائك وكن في جميع اوقاتك ذاكر الله في سرّك دون الجهر بالقول فان ذكر الله يعول سبعين مرّة كما نطق به اهل العصمة صلوات الله عليهم . وايضاً :

" الباب الخامس في الآية الخامسة واما ما قد سألت من لذي؟ نفسك

من سبل السلوك والدعوات المدعوة في ايام الصعود الي ربك علي الصراط الموحددين و اقرء بعد الصلوة هذا الدعاء لتكون من المفلحين بسم الله الرحمن الرحيم يا من حكم علي الصباح بنور الضياء وراقب الزوال في قربها لئلا تحتجب بنفسك في بعدها فان كل ذلك الحين قد كان خطياً مكتوباً و اقرء بعد فراقك من صلوة الظهر كلمة التوحيد اربعة عشر مرّة وراقب حالاتك في كل المقام " الخ وشمّه اي ضمن نام حسن ذكر است .

سَلِيل سلية عربي پسر ودختر و سليل دوده و خاندان است و استعمال كلمة سلاله و سليل به عبارت " سلاله يا سليل فلان " در آثار اين امر بسيار است و در نام سلاله هم ذكر ميباشد .

سَلِيم ذكر سلطان سليم عثماني در آثار والواح ابهي بسيار است از آن جمله در لوح به صدر دولت عثماني :
 " امروز بازي شاه سلطان سليم است " و در لوحي راجع به مباحله در ادرنه است :

" انا نذهب الي بيت الله بناه احد من الملوك وسمي بالسليم واتي وحده قد

جنتکم" الخ و جمله ائی وحده از باب النفات از تکلم به غیبه است و یا آنکه ضمیر غائب را جمع به ذات غیب مییابد و تقدیر چنین است : ائی مصاحباً متکلاً معه وحده . سلیمان حاجی سلیمان خان افشارصائن قلعه ای در توقیعی در حق وی است : " بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب قد سطرت من يد الذکر هذا علي حکيم " الخ دیگر :

سلیمان خان تبریزی شهید و در تاریخ فاضل قائینی چنین مسطور است :

" حاجی میرزا جانی نوشته است که حاجی سلیمان خان فرموده بودند مأذون نیستی پاکت را باز کنی زمانی که بر تو مصیبتی وارد شود که مافوق آن متصور نباشد آنوقت باز نموده آنچه نوشته است عمل نما تا اینکه از چهریق سفر ثانی به تبریز تشریف آوردند شرفیاب شدم فرمودند تو برو به خانه ابداً بیرون میا آمدم تا روزی شنیدم صدای شلیک زیادی سه مرتبه بلند شدم و به طور حکمت از حال حضرت آگاهی داشتم یقین نمودم که کار گذشته هم و غم بر من مستولی شد که مافوق نداشت آنوقت مضمون توقیع به نظرم رسید با خود گفتم وقتی از حالا بدتر نیست پاکت را باز نموده دیدم مرقوم فرموده اند از تاریخ حال تا شش ماه دیگر مرا شهید مینمایند باید شکیبائی نمائید و با احدی مجادله ننمائی میروی جسد مرا با جسد آقا محمد علی میخری و شش ماه در قور خانه نگه میداری پس از آن روی مرا با روی آقا محمد علی گذارده و در جوف صندوق محکمه گذاشته عریضه به حضور مبارک حضرت بهاء جل کبریائه معروض نموده با صندوق ارسال دار دیگر بر تو نیست همین لباس من خلعت تو است چون ملاحظه تاریخ کاغذ را نمودم دیدم همان روز شش ماه است " و در خطابی است قوله العزیز :

" مرقد جناب سلیمان خان بعد کشف خواهد شد " الخ و شرح احوال هر دو سلیمان خان صائن قلعه و تبریزی در تاریخ ظهور الحق ثبت است . و سلیمان خان جمال افندی که در آثار و الواح بسیار مذکور است در نام جمال مذکور مییابد .

و سلیمانیه ایالتی از کردستان و مرکز آن محل هجرت ابھی از بغداد . شرح آن هجرت و اوضاع و احوال در تاریخ ظهور الحق ذکر است و راجع به آن مهاجرت در لوحی و مناجاتی در ایام صیام چنین مسطور :

" واخذه (میرزا یحیی ازل) حبّ الریاسته الي مقام منعك دم الذي اختصصته (دیان که ذیل نامش ثبت میباشد) وانک عصمتنی بقدرتک وحفظتني بجنود غیبک الي ان خرجت عن بینهم بمشیتک وقضائک " ودربیانات شفاهیة مرکز عهد و پیمان است :

. " کَلَّمَا نَزَلَتْ فِي السَّلِيمَانِيَةِ كَانَتْ بِالْخَطِّ الْمُبَارَكِ " ونیز در بیانات و قصص شفاهیة مرکز میثاق ابھی قصّة سلیمان مردی ساده و صادق است که شخصی در حال بیم و خوف به او پناه آورد و او وی را در زنبیلی بزرگ جای داده و بر سر خود نهاد تصادفاً دشمنان آن مرد رسیده خبر و نشان او پرسیدند سلیمان گفت همین است که در زنبیل و بر سر من میباشد و آن دشمن استهزاء پنداشت و گذشت پس سلیمان به آن مرد خبر داد که دشمن رفت و از زنبیل پائین آورده به او گفت که مدت العمر سخن دروغ نگفتم و النّجاة في الصّدق و اگر نه راست گفته بودم تو مرا هم میکشت و شاید از اشتباه و انحراف این قصه است که در خصوص سلمان فارسی و پیمبر به غلط و نادانی نقل میکنند .

سَمَّ الْإِبْرَةَ عربی سوراخ سوزن که در قرآن به لفظ سَمَّ الخياط ذکر است .
سِمِّ سَمِّ در کتاب اقدس است :

" علي قدر سَمَّ الابرة " ودر لوحی است :

" لعمر من ينطق بالحق في السجن الاعظم اگراقلّ از سَمَّ ابرة از مقامات تقدیس و تنزیه براهل عالم تجلّی نماید کلّ از جمیع ما عندهم فارغ و آزاد گردند و بما عند الله و ما حکم به متمسک و عامل شوند " .

سَمَاء در آثار این امر کلمه سماء به مناسبت جهت علوّ به تشبیه و استعاره بر معانی رمزیة نامعدودی اطلاق گردید ودر لوحی است :

" انا ما اردنا من السّماء الاّ جهة العلوّ والسّموّ و منتهی مقام الاشیاء ان انتم من العارفين انا نذكر لكلّ شئی سماءً نعني ؟ به جهة علوّه و سموّه و منتهی مقامه ان انتم من البالغين " ودر کتاب ایقان است :

" و تدخلنّ في سِرادق جعله الله في سماء البيان مرفوعا " که مراد امر و آئین و آثار حضرت نقطه میباشد . ودر کتاب اقدس است :

" قل يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالي و سترت سماء هيكلي لا تضطربوا
" وقوله :

" ينزل من سماء الوحي " وقوله :

" انظروا بعين الانصاف الي من اتي من سماء المشية والاقنتار " ودرلوحی
" سماء القدس " خطاب به منیر کاشی گرید که ضمن اسم ثبت میباید .

سیمات جمع سِمَة به معنی نشانه و علامت . ودعاء السِّمَات معروف نزد
شیعیان که بعضی فقرات در آثار به نوع استشهاد ذکر شد . تفصیلی
در اسرار الآثار العمومیة ذیل لغت و س م ذکر است .

سَمَاوَر متداول و مستعمل در فارسی که برای جوش آوردن آب و طبخ
چای از لغت روسی واطریشی آمده . درلوحی مسطور ذیل نام
جمال است قوله :
" ودرصف نعال سماور واسباب حاضر "

سَمَحَاء عربی به معنی سَمَحَة = سهل وروان . در وصایای مولی الوری
عبدالبهاء است :

" و حَمِي حَمِي شریعتہ السَّمَحَاء " الخ

سَمَرَّ از غصن اعظم عبدالبهاء در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقو
است قوله العزیز:

" طوبی لک بما سَمَّرُوا جبهتك الباهرة " پیشانی درخشانت را

میخکوب کردند

سَمَرَاء اَسْمَر سَمَرَاء عربی به معنی تیره رنگ در مذکر و مؤنث در
لوح به ناصرالدین شاه :

" اَيْنَ صَاحِبِ الكَتِيبَةِ السَّمَرَاءِ وَالرَّايَةِ الصَّفَرَاءِ " مراد از سپاه با

شعار سیه فام وگندم گون بنی العباس واز لشکر با شعار زرد و سرخ بنی امیه است.

سَمَرَقَنْد شهر شهیر در ماوراء النهر در اواخر ابھی به طریق مهاجرت و

تجارت محلّ محفل و اجتماع بهائیان گردید. و در آثار غصن اعظم
عبدالبهاء ذکر آنجا و خطاب به بهائیان آنجا متعدّد است منها قوله العزيز :
" سمرقند هو اي احبّاي الهي ظهور جمال قدم واسم اعظم روي لاجبائه
الفدا" الخ وقوله :

" سمرقند عطاء الله خان عليه بهاء الله الابهي هو الله الحمد لله الذي اشرفت
ارض بنوره و اضاء افق الوجود بظهوره" الخ

سمنان شهر معروف ايران واقع در 148 كيلومتری شرقي طهران بیشتر
ذکرش در تاریخ به واسطه واقعات مربوط به قصبه سنگسر
و شه میرزاد از توابع آن میباشد و شرح واقعات آنجا و حاجی ملا علی مجتهد متنفذ
در ظهور الحق ثبت است

سمندر مرغ و جانور افسانه آتشی مرموز . در لوحی است :
" سمندر ناری شنیده شد که آتش علت و سبب ظهور او گشته
من لدن حکیم خبیر " الخ و شیخ کاظم قزوینی شهیر بهائی را به آن لقب خواندند
که باتمامت اعضاء خاندانش به این نام معروف گشتند و در الواح و آثار بسیار مذکور
و در تاریخ به تفصیل مذکور است :

سَمُور به فتح اول و ضمّ و تخفیف دوّم فارسی و با شدّ دوّم عربی جانورکی
غالباً در ترکستان شرقی که از پوستش بالا پوشی با ارزش میکنند
در کتاب اقدس است :

"البسوا السّمور كما تلبسون الخزّ و السنّجاب"

سَمُوم در لوحی است :

" ایاک ان تجلس مع الذین تجد آثار غلهم کاتر الحرارت فی الصّیف
او اثر البرودة فی السّموم و اتک فرّ عنهم " ظاهر این است که به فتح سین و مراد
باد بسیار سرد زمستانی باشد و بر سبیل تشبیه در تأثیر بدی به باد گرم سمّی اطلاق
گردید چنان که در متعارف نیز به همین گونه استعمال کنند.

سَمُوئِل شخصی در عرب معروف و مشهور به وفاء در خطاب به حاجی

محمد کریم خان است : "والفاء بالسّمونیل"

سَمِير عربي همسخن وهمگفتار درشب.

از حضرت عبدالبهاء است :

"انت نصيري ومجيري ومغيثي وسميري فاحفظي يا الهي بعين عنايتك"

سِنَان – اِسْتِنَان سِنَان عربي پيكان تيز نوک نيزه اَسِنَّة = جمع

در لوح خطاب به نصير است :

"وانّ هذا لحسين....ثمّ قطعوا رأسه بسيف البغضاء

ورفعوه علي السّنان بين الارض والسّماء". استنان مصدر عربي جَوْلَان

وزهاب و اياب به شتاب . در کتاب اقدس است :

" هل يقدر احدٌ ان يستنّ معي في ميدان المكاشفة والعرفان " که ميتواند با من

در ميدان مکاشفه و عرفان جَوْلَان نمايد ؟

سنائي شاعر شهير ايراني . در لوح به رئيس است :

" حكيم سنائي عليه الرّحمة گفته :

پند گيريد اي سياهيتان گرفته جاي پند پند گيريد اي سفيديتان دمیده بر عذار"

سُنْبَلَة خوشه سنبلات = جمع . در کلمات مکنونه است :

" تا سنبلات حکمت الهي از دل برآيد نه از گل "

سِنَجَاب فارسي . سَنَجَاب و سِنَجَاب نيز عربي . جانورکي مانند موش واز آن

بزرگتر وبا موي بسيار نرم که غالباً از بيم بر درختان برآيد واز

پوستش بالا پوش براي سرما کنند . در کتاب اقدس است :

" البسوا السّمور كما تلبسون الخزّ والسّنجاب "

سُنْدُس مذکور در قرآن و مستعمل در عربي بافته ابريشمين لطيف و ظريف.

در سورة القلم است :

" زينوا انفسكم من حرير الايقان ثمّ اجسادكم من سندس الرّحمن " . سَنَگِلاخ

فارسي سنگستان . در خطابي است :

" کلّ راههاي سنگلاخ را هموار کرد "

سواد المدينة ضواحي ونواحي شهر . در لوح حجّ شیراز :
 " واذا هاجرت عن نفسك وعن الدنيا واهلها وسافرت الي
 الله ربّك وبلغت مقاماً رأيت سواد المدينة فا نزل "

سؤال مصدر عربي پرسش و طلب وخواست وچيزخواست .
 در لوح رئيس است :

"نسأل الله ان يشرح من ندائك صدورعباده " الخ .

ورسالة سؤال وجواب فراهم شده از پرسشهاي زين المقرّبين راجع به فروع احكام
 وجوابهاي صادر خادم از مقام ابهي كه حاوي احكام تغيير داده ظواهر آيات كتاب
 اقدس نيز هست . شايد اولين نسخه منتشره آن به خط ملا ميرزا محمد خوانساري
 خوانسالار شايد در حدود سال 1317 هج. ق. در طهران است درظهر نسخه:
 "هو الله العلي الابهي قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون اين موجز نفحه اي از
 نفحات حيات ربّ البيّنات است كه از آيات واحكامات قسطاس اعظم كتاب اقدس
 مليك قدم سؤال نموده از مقرّ امر جواب نازل " ودر آغاز رساله است :

"هو العلي الابهي سؤالاتي كه در احكام الهيه نموده بودند از مطلع عنایت اين
 اجوبه مشرق ولائح قوله جلّ كبريائه : جناب زين المقرّبين انشاء الله به عنایة
 الهيه در كلّ عوالم فائز باشيد سؤالات شما لدي العرش مقبول چه كه منفعت كلّ
 خلق دراواست وبخصوص امر نموديم ترا كه در احكام وآيات الهيه سؤال نمائي
 انا جعلناك مطلع الخير للعباد بايد در كلّ احيان ناس را به احكام الهيه امر نمائيد
 كه شايد بما امر به الله وبما ينتفع به انفسهم فائز شوند اگرچه نفوسي كه تابع اوامر
 الهي باشند كم مشاهده ميشوند چنانچه حال جمعي در بلدان به نور ايمان فائزند ولكن
 به عمل ما نزل من عنده هنوز فائز نگشته اند مگر قليلي واز قبل به آن جناب
 نوشتيم كه اگر حقوق الله را ادا مينمودند عباد آن ارض آسوده بودند قبل از حكم
 نفسي مكلف نبوده وقلم اعلي در سنين معدودة در انزال احكام واوامر توقّف نموده
 واين نظر به فضل الهي بوده واگر اهل امكان به ثمرات ما انزله الرحمن عارف
 شوند كلّ به امرش قيام نمايند وبه آنچه فرموده عامل شوند ولكن نظر به حكمتي
 كه در الواح الله نازل شده بعض احكام كه اليوم سبب ضوضاء ناس وعلت احتجاب

خلق است اگر ترک شود لا بأس و اما اعمالی که سبب اعراض و اشتها نیست مثل انکار و ادای حقوق و امثال آن البته کلّ باید به آن عامل شوند و در باره زکوة هم امر نمودیم کما نزل في الفرقان عمل نمایند انشاء الله در این ایام بعضی از آیات کتاب اقدس به لسان پارسی بیان میشود و در ضمن بعضی از احکام که نازل نشده ذکر خواهد شد ان ربك في كل الاحوال اراد خيرا حباؤه ويعلمهم سبيله الحق الواضع المستقيم " الخ و در قرب آخر نسخه مذکوره رساله و هم در اواخر آن قسمتهائی از الواح ابھی و هم از آثار مولی الوری عبدالبهاء را منظم کردند . و در خاتمه است: "نمّقه الدر المقصر في عبودية الابرار المفتخر بخطاب خوانسالار مائدة السماوي للاخيار ميرزا محمد خوانساري " و خط با جوهر و ژلاتین نوشته گردید.

سورة الله در ضمن نام بیت ذکر است .

سُورُمَقّ دهی از توابع آباده که در دوره ابھی و مرکز میثاق مشتمل بر جمعی از بهائیان و مذکور در آثار بود و اصل سورمق معرب سرمه فارسی میباشد.

سُوسَن بهائیه شهیره سوسن باجی اهل شه میرزاد مقیم طهران که با برادرانش در عصر ابھی در جمع بهائیان معروف بودند و از وی قوت ایمان و شهامت و خدمتی مخصوص بروز کرد و از آن جمله اقدام به در بردن جسد مطروح ملا علیجان شهید مازندرانی که در میدان مشهدش تحت مراقبت سربازان و حمله دشمنان بود بنمود و با اینکه مورد حمله فرّاشان و سربازان و انبوه ارادل معاندان قرار گرفت با شجاعت کار از پیش برد و کفن و دفن به عمل آورد . در یکی از الواحش به طهران است :

"یا سوسن و یا امتی این مظلوم در این حین از افق اعلی به تو توجه نموده ترا ذکر مینماید لله الحمد فائز شدی به آنچه شبه و مثل نداشته و ندارد قلبت به نور عرفان الهی منور و به حبش مشتعل " .

سَوَفَ عربی حرف استقبال است و اختصاص به ورود بلا فصل بر فعل مضارع دارد و تخصیص به استقبال دور میدهد . در لوح رئیس است: "فسوف یحیط ؟ الارض ومن علیها فسوف یغلب ما اراد الله"

سَوَّلَ در دعاء معروف يدعوه محيي الانام في الايام درحق بابيان است:
 "فوعزّتک کَلّما دعوت عبادک زادت شقوتهم وکَلّما تلوتّ عليهم آياتک
 الکبري اعترضوا وقالوا افتريت علي الله کذلک سَوَّلت لهم انفسهم " آنان را
 نفوسشان چنين اغوا کرد ودر انظارشان خوب جلوه داد

سَوِّيَ در لوح خطاب به هاجي محمّد کریمخان است
 " خَفَ عن الله الَّذي خلقک وسوّاک " خدا که تو را آفرید ودرست و مرتّب کرد
 سِهَامَ عربي جمع سَهْم به معني تير. دروصايای مولي الوري عبدالبهاء است
 "حمداً لمن صان هیکل امره به درع الميثاق عن سِهَام الشّبّهات" که برسبيل تشبيه
 اطلاق گرديد

سَهْلٌ مُّمْتَنِعٌ به اصطلاح ادبي بر نوعي از گفتار اطلاق ميشود که روان
 و آسان باشد وهرکس گمان برد که مثل آن را تواند آورد اما
 غير مقدور و ناممکن باشد. واز بيانات شفاهيه مولي الوري عبدالبهاء پس از
 استماع يکي از مناجاتهاي جمال ابهي است :

" چقدر ساده و لطيف است که انسان گمان میکند مانند آن را تواند نوشت
 هيهات هيهات که کلمه اي از آن را بتواند اين اسلوب همان است که سهل ممتنع
 گفته ميشود ابن قريه ملک الشعرا بود ونوبتي با تمام شعراء نزد خليفه حاضر
 شد وهر یک قصيده مدحيه خود خواندند و خليفه تحسين ميگفت ولکن ابن قريه
 پشت سر همه بود و به کلمه اي نفوه نکرد پس خليفه پرسيد که قصيده ات چه شد
 جواب داد که قصيده اي به نظم نياورد وخليفه گفت عيبي نيست همین الآن بالبديهه
 ولو دوبيت باشد به نظم آر و او مرتجلاً اين دوبيت خواند :

انتک الخلفة منقادة تجرد ورائها انها لها

فلم تک تصلح الا لک ولم تک تصلح الا لها

و با همه حسدي که شعراء به او ميبردند همه نسبت به آن دوبيت اظهار خضوع
 کردند با انکه به غايت بساطت وسادگي ميباشد و همين طور است نامه مأمون به
 حاکم مصر: قد کثر شاوک وقلّ شاکروک فلتعدل ام فلتعزل وقول صاحب

بن عباد :

رقّ الزّجاج ورقّت الخمر فتشاكلا و تشابه الامر
فكائما خمر ولا قدح وكائما قدح ولا خمر

وهمه اينها سهل ممتنع خوانده ميشوند .

سياح درالواح و آثار اين امر و هم درتاريخ آن معدودي از معاريف به نام
سياح مذکورند . درلوحی است :

" سياحي امرعظيم است عظيم لا يمنعه جنود السموات والارضين " الخ که
خطاب به ميرزا علي معروف مراغه اي از اصحاب اعلي وابهي ميباشد . ومقاله
شخصي سياح مطبوع اولاً در بمبائي که در پايان است : " به تاريخ جمعه 26
شهر ربيع الثاني 1308 " و در همه نسخ مختلف الطبع و نیز در نسخ خطي آن
در ظهر کتاب به همین عنوان " مقاله شخصي سياح " ثبت است و مطابق اين
عبارت که درموضعي از آن ميباشد :

" چنانچه در اصفهان ده دوازده سال پيش واقع شد که دو برادر از سادات
طبا طبائي سيد حسن وسيد حسين از اهالي اصفهان فتوي برقتل دادند " الخ
بايد تاريخ تأليف کتاب همان سال 1308 هج.ق. باشد . درخطابي از مرکز ميثاق
ابهي به آقا ميرزا لطف الله حکيم در لندن است :

" اما در خصوص تاريخ امر رساله سياح ترجمه شده درشیکاگو طبع ميشود
وارسال ميگردد آن را انتشار دهيد زيرا مختصر است ومفيد " ودر ابلاغيه از
مقام ولي امرالله چنين مسطور است:

" سؤال ازکتاب مقاله سياح نموده بوديد که از قلم اعلاي جمال مبارک نازل
ويا از حضرت عبدالبهاء است فرمودند بنويس از قلم حضرت عبدالبهاء صادر "
وديگر حاج سياح محلاتي که درآثارو تاريخ مخصوصاً در قضيه رفتنش از جانب
ظلّ السلطان به عکا ويأسش مذکوراست واوميرزا محمد علي بن ملا محمدرضاي
محلاتي معروف به حاجي سياح ميباشد که درحدود سال 1252 هج.ق. در
محلات متولد شد ودر سال 1344 درطهران وفات يافت او درس 22 سالگي از
ايران به سيرو سياحت رفت زبان ترکي و ارمني وروسي وفرانسه بياموخت ودر

اروپا و امریکا و چین و ژاپون و هند و ترکستان روسیه و افغانستان و در مصر و مکه سفر کرد و با سید جمال الدین افغانی در اسلامبول ملاقات کرده پیرو او شد و به سال 1295 به ایران برگشت و باز بعد از سه سالی دیگر به هندوچین و امریک سفر کرد و به ایران باز آمده ازدواج نمود و چون ناصرالدین شاه از معاشرت وی با سید جمال الدین سوء ظنّ حاصل کرد وی را به خراسان تبعید نمود و مدت چهارده ماه در آنجا تبعید بود پس به اجازه شاه به طهران آمد و در آن اوقات نوشته های میرزا ملکم خان به ضدّ دولت و خصوصاً به ضدّ میرزا علی اصغر خان صدر اعظم به توّسط او منتشر میشد و سید جمال الدین هم در آن ایام مجدّداً به ایران مراجعت کرده بود و باز موجب سوء ظنّ ناصرالدین شاه شد که او را به عراق تبعید کرد و نیز مدت 22 ماه در قزوین حبس نمود که با میرزا رضا کرمانی معروف همزندان گشت و چون مطالبی از میرزا رضا در زندان شنید و محرمانه به اتابک راپورت داد لذا در واقعه قتل شاه بیگناهی او ثابت گشت.

سَیَارَة عربی غافله را گویند . در قرآن در قصّه ورود غافله ای از مصر و بیرون کشیدن یوسف از چاه است :

" و جئت سیارة فارسلوا واردهم فأدلى دلوة " و از اینجا اصطلاح عرفانی رمزی خصوصاً در روش شیخیه گرفته شده . در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان است :

" نشهد ان كلّ كلمة من هذه الكلمات الدّریات لبئر معطّلة فیها ماء الحیوان و ستر فیها غلام المعانی و البیان و ما ورد علیها سیارة الطّلب لیدلوا دلوهم و یخرجوا فیها غلام العلم " تلویح به همین آیه از قرآن میباشد .

سِیَاط عربی جمع سَوَط تازیانه ها . در کتاب اقدس است :

" انا ربّیناکم بسیاط الاحکام "

سَیِد که در اصل عربی به معنی آقا و بزرگ میباشد . در السن شیعیان در افراد خاندان پیمبر اصطلاح شد و در عرف بابیان حاجی سید کاظم رشتی و حضرت نقطه را به عنوان مطلق سید متداول میداشتند و در آثار حضرت بهاء الله امام حسین به لقب سید الشّهداء مذکور است و از آن جمله در ضمن وصف

زين المقرّبين مسطور ميباشد :

" فاضطرّ الي الهجرة والجلء الي ارض الطّف ارض احمرّت بدماء المطهّرة من الاصفياء وتعطرّ ارجائها بنفحات رائحة الطيبة انتشرت من ثار سيد الشّهداء امام حسين و در ضمن نام حسين هم ذكري از سيد الشّهداء امام حسين ميباشد . ودر لوح حكماء سقراط را سيد الفلاسفه نام بردند و در اثري به امضاء خادم در جواب آقا ميرزا ابوالفضل گلپايگاني است :

" واينكه در باره سيادت مرقوم فرموديد اين بسي معلوم واضح است نفوسي كه از كوثر ايقان نوشيده اند قسم به بحراعظم آن نفوس سيد قوم بوده وهستند اگر در فضل الهي ورحمت نامتناهي اين مقام درباره شخصي محقق شود از نسبتش به حق جلّ جلاله است " الخ ودرذيل نام استمساك ذكري است .

سياسان ازقراء تابعه تبريز و از معمورات پر جمعيت بهائي كه در ايام ابهي چنين شد ودر الواح و آثار بسيار مذكور ميباشد ودر تاريخ ظهور الحق به تفصيل بيان است .

سياسي در آثار و الواح اين امر مخصوصاً درمقام منع ونهي از مداخله در سياسيات تكرار ذكر يافت ومراد اين است كه عامه انام و توده مردم مداخله در امور سلطنتي ودولتي نكنند وزبان به اعتراض ونقادي اراداره حكمراني نگشايند . ورساله سياسيّه صادر از غصن اعظم عبدالبهاء است ودرحق آن خود چنين فرمودند :

" طهران جناب ناظم الحكماء آقا سيد محمد افنان باري رساله سياسيّه كه بيست سال پيش تاليف شده در بدایت سلطنت مظفرالدين شاه به خط مشكين قلم در بمبئي طبع ونشر گشته البته آن رساله را مطالعه فرمائيد " انتهى و اين خطاب را بعد از مراجعت از سفر غرب صادر فرمودند . و درخطابي ديگر است :
" رساله سياسيّه كه چهارده سال قبل تاليف شد وبه خط جناب مشكين قلم مرقوم گرديد ودر هندوستان طبع شد وانتشار داده گشت آن رساله البته درطهران هست ويك نسخه ارسال ميشود به عموم ناس بنمائيد 11 ج 1 سنه 1325 "

قوله : " در سنه 1311 به خط جناب مشكين قلم در بمبئي طبع ونشر شد

قوله :

" حتّي در زمان مظفرالدین شاه مرحوم رساله سیاسیه مرقوم شد و به خطّ مشکین قلم در هندوستان طبع گشت خلاصه ان این است که مداخله علماء در امور سیاسیه منتج مضرات عظیمه میگردد " و قوله :

" رساله سیاسیه که در سنه 1310 در بدایت انقلاب مرقوم گردید و یک سال بعد یعنی در سنه یازده به خط مشکین قلم و تاریخ آن سال در بمبئی طبع و تمثیل شده در آفاق منتشر گشت .

سیناء که سیناء و سینا نیز خوانند نام شبه جزیره در منتهای شمالی بحر احمر مرتبط به سوریه و فلسطین و مصر که در قسم جنوبیش کوه طور سیناء واقع و صحراء تیه معروف در شمالی آن و کوه مذکور به ارتفاع 2602 متر میباشد و آنجاها به نام سیناء و طور سینا و طور سنین و کوه سیناء نام برده شد و در ذیل نام طور نیز شرحی ثبت میباشد . در قرآن است قوله تعالی :

" وشجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ اللاکلین " و قوله :

" والتّین والزیتون و طور سنین و هذا البلد الانیت " و به مناسبت و تشبیهات شبه جزیره و کوه سیناء که محلّ نزول وحی بر موسی بود در آثار این امر مکرراً ذکر یافت . در لوحی است :

" تلك آیات الكتاب نزلت بالحق من جبروت الله العلی العظیم و اصدّق ما عندکم من سنن الله و شراره ؟ و قد جنّتکم عن سیناء بندااء الله العلی الغالب القدير " و در مناجات طلب مغفرت در حق حاجی ذبیح کاشانی است قوله العزیز :

" و اشتعل بنار الحبّ المودّة فی سدره سیناء "

و سینا نیز تخلّص شعری مبلّغ و شاعر معروف بهائی که خود و خانواده اش در آثار و افواه بدین نام شهرت دارد .

سینکه که سیخ نیز میخوانند نام قومی معروف در هند مؤمنین به گرونانک هندی مشهور که در کتاب رهروان و رهبران بزرگ به تفصیل ثبت است و بعضی از آحاد این طائفه خصوصاً بریتیم سینکه در آثار مرکز ابهی و در تاریخ مذکورند .

حرف - ش

ش در الواح و آثار این امر رمز شیر است از آن جمله در لوحی است که در ضمن حمد ثبت میباشد قوله الابهي :

"به شرافت آن دونفس (شیخ احمد احسائي وسيد كاظم رشتي) نفوسي مقبلة به شطر شین توجه نمودند " الخ مراد آنکه کسانی از پیروان آن دو به شیراز رفتند و به لقاء باب اعظم رسیدند و در صورت زیارت صادر از غصن اعظم عبدالبهاء در حق آقا سید احمد افغان است قوله العزيز :

" مُرّ؟ علي اقليم الشّين من ايران " و رمز از شاهرود در الواح "ش ه" و یا "شاه ر" بود و نیز در مقام رمز از قصبه شه میرزاد در بسیاری از الواح "ش" بود و در بعضی دیگر از الواح "ش ه" و در برخی "شهر" و در معدودی "شهر" است . و نیز در لوحی به شاه محمد امین البیان مسطور ضمن امین و شاه است: " ان يا حرف الشّين اسمع ما تغنّ به حمامة الرّوح ويلهمك من اسرار عزمّنيع " و در بعضی از آثار رمز از شمر بن ذی الجوشن قاتل امام حسین در صحرائی کربلا "ش" مذکور است .

شاخن قریه ای از توابع بیرجند که در اوائل این امر برخی از مؤمنین سکونت داشتند و از آن جمله ملا علی بن اللهدار بود و در الواح نام برده شدند .

شارع عربی و به معنی خیابان . شوارع = جمع در لوح به ناصر الدین شاه: " نحن الشّوارع " ما جاده های الهیه ایم .

شاطئ عربی ساحل . در کتاب اقدس است :

" انّ العباد لن يصلوا الي شاطئ بحر العرفان الا بالانقطاع الصّرف "

و در لوح به رئیس است :

" اشكر الله بما وردت في شاطئ البحر الاعظم و ارادوا ان يفرّقوا بيننا في

شاطئ البحر الاحمر".

شام در سنين اقامت ابهي در عكا آن بلد جزء قلمرو حكومت بيروت بود و فلسطين را از شام و سوريه ميخواندند و در لוחي است قوله الاعزّ :
 " هذا لوح قد نزل من لدن عزيز حكيم قد تشرف برّ الشّام بقدم ربّك
 العزيز العلام هذه عرش فيها ارتفع نداء النّبیین والمرسلين انا خاطبناها طوبي لك
 بمافرت بلقاء ربّك هل الذين سكنوا فيك يقبلون الي الله مالك الاسماء او ينكرونه
 كما انكروه اول مرّة اذا نادت و قالت انك انت العليم الخبير " و قوله :
 "يا برّ الشّام قد تشرفت بقدم الرّب هل وجدت عرف الوصل او تكون من
 الغافلين قد تحرّكت بيت لحم من نسمة الله يا بيت لحم قد ظهر هذا النور من
 المشرق وسار الي المغرب الي ان اتاك في آخر ايامه فاخبريني هل الانبا يعرفون
 الاب " و در لوح معروف " قد احترق المخلصون " است :
 " وتري المظلوم في حجاب الظلام بين اهل الشّام اين اشراق انوار صباحك يا
 مصباح العالمين "

و در الواح ابهي ضعف توجهات دينيه و فقدان قوّه ملكوتيه و محاسن اخلاقيه آن مردم
 تکرار ذکر يافت چنانچه شمّه اي ضمن نام نبيل ثبت است .

شان عربي حال و کار و مايحتاج و منزلت و اهميت . شؤون = جمع درلوح
 به حا جي ذبيح قوله الاعزّ :

" اياك ان تحجبك شؤونات الامكان عن البيان " الخ كه به همين معاني است.
 و عبارت شؤون الامكانيه در آثار بسيار است و در لوح رئيس است :
 " ويتغير الحكم ويشتدّ الامر علي شأن ينوح الكتيب في الهباب؟ وبيكي الاشجار
 في الجبال " و در لوح به نصير است :

" ان استقم علي حبّ مولاك علي شأن لن يزلّك من شبيئي عن سراطه " وقوله:
 " هيچ شأني از شؤون او بدون او مشتبه نگردهد . و در لוחي است :

" جناب علي عليه بهائي و عنائتي را تكبير ميرسانم فانّ له شأناً عند ربّك ان
 اعرف وكن من الشّاكرات في لوح مبين " و ذكر شؤون خمسه در نام خمس ميباشد

شاه شاه محدّ منشادي ضمن نام امين ذكر است . شاه خليل در لוחي مذکور

و ضمن نام خلیل ثبت میباشد . شاه میرزا کاشی از ستمدیدگان خاندان بابی کاشان که به مقاومت با ناصرالدین شاه مدّتی قیام داشت احوالش در ظهور الحق ثبت است و در لوحی به حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی میباشد
 قوله الاعزّ :

" ای ذبیح از شاه میرزا نوشته بودی این فقره نزد آن جناب معلوم است که از شطر قدم حکم محکم مرّة اخری نازل جمیع امم را از نزاع و جدال و سفک دماء و امورات منهیة و ما یکرهه عقوله نهی فرمودیم به شأنی که در اکثری از الواح تصریحاً نازل معذک عباد غافل متنّبّه نشده در کلّ احیان متعرّضسدره رحمانیه و اغصان و افنان و اوراق و اثمار او بوده و هستند در این صورت نفس اعمال این قوم سبب ظهور شاه میرزای کوچک و شاه میرزای بسیار بزرگ و امثال این عباد بوده و خواهد بود تا فی الجملة مرهمی شود بر جراحت قلوب مظلومین "

شهر شاهرود در سنین اواخر دوره ابهی مرکزی شده جمعی از بهائیان در آنجا گردآمدند و در سنین دوره مرکز عهد ابهی فتنه و هیجان و تعرّض بر بهائیان رخ داد و بالجمله در تاریخ و آثار تکرار ذکر یافت و در ضمن نام شرف بیانی درخور توجه است . در لوحی میباشد قوله الاعزّ :

" یا قلم مالک قدم اراد ان یذکر اولیائه فی الشّین و الها لیجذبهم الذّکر الی اعلی المقام " و قوله : " شاه ر جناب میرزا نصرالله علیه بهاء الله هو الناظر العلیم یا اولیائی الرّحمن فی البلدان یذکرکم القلم الاعلی فی المقام الاعلی " و قوله : " شاه ر جناب عبدالکریم " و نیز " جناب غلامرضا حاجی محمد باقر آقا محمد ملاً حسین حاجی محمد رضا و یکی از خطابهایی مرکز عهدوپیمان به میرزا عبدالله ساروی در آنجا است و در این سنین اخیر جمعی از بهائیان مهاجر و ساکن در آنجا اجتماع روحانی کرده به تبلیغ پرداختند و هیجان تعرّض قاسی عمومی برخاست نخست در چهارم مرداد ماه 1322 هج.ش. در حظیره القدس را آتش زدند و به دکان ولی سبحانی حمله برده به قصد کشتن ضرب وارد آوردند و او گریخته به شهربانی پناهنده گشت و شکایت نمودورئیس شهربانی به وی چنین گفت من منتظر بودم نعشت را بیاورند و نیز خیرالله از آنان مورد تعرّض قرار گرفت ولی از چنگ مهاجمین فرار کرد و رئیس شهربانی باز هم اقدامی ننمود تا در شب

هفتم جمعی بابل و کلنگ به خانه طبیبان نام ریخته خواستند عمارت را خراب کنند ساکنین خانه دفاع نمودند و کاری نشد و رئیس شهربانی به آن جمع چنین خطاب نموده گفت شما بی غیرتان بی عرضه نتوانستید یک خانه را بکوبید و در آن مدت شکایات بسیاری شده به ظاهر غائله آرام گرفت و چند تن جوانان بهائی سنگسری که از قصبه خود برای محافظت بهائیان و مدافعت از دشمنان به آنجا آمده پی دفاع سنگسری بسته بودند غافل گشته به سنگسری برگشتند تا در روز شانزدهم به خانه یکنفر هجوم بردند و در روز هفدهم انبوهی کثیر به خانه و دگان هجوم نمودند و مظلومان به شهربانی پناهنده گشتند ولی رئیس عتاب کرده گفت چرا اینجا آمدید و آنان را خارج نمود و ناچار به خانه خود پنهان شدند و اسدالله نادری که در تنور خانه خود مخفی گردید ظالمین ریخته سرش را به ضرب چوب و غیره شکافتند و مغزش را فروریختند و موهای سر را گرفته بیرون کشیدند و به چوب همی نواختند و کف زدند تا گشته گردید و به غارت پرداختند و محمد جذبانی را در خیابان به حال عبورش گرفته همی زدند و او گریخته به بالاخانه منزل طبیبی پنهان شد هجوم برده او را از حجره بیرون انداختند و به قدری سنگ زدند که تحت احبار پنهان ماند آنگاه سنگها را پس کرده پاهای کشته را به طناب بسته آویزان کردند و حسن مهاجر را نیز به همین کیفیت ها گشتند و تقریباً پنج میلیون ریال غارت کردند و برخی را گلو به قصد بریدن مجروح ساختند و عده ای را مجروح نمودند و بهائیان از آن شهر گریخته به طهران رفتند و در حظیرة القدس جمع شدند و به اقدامات محفل ملی بهائیان ایران رئیس مذکور شهربانی را به طهران کشیدند و چند تن از افسران بهر رسیدگی به شاهرود رفتند و نامه های شرح واقعه و طلب اقدام برای جلوگیری از نظارت آن از طرف محفل ملی به تمامت مراکز و مراجع ملی و دولتی پی در پی رفت ولی معاندین نیز به جدیت و اهتمام اقدام کردند و بالاخره نگذاشتند که مجازات و قصاص صورت گیرد بلکه در نشریات به ضدّ بهائیان واقعه را به عکس وقوع شهرت دادند .

(شاهی) در این

عصر رضاشاه پهلوی علی آباد مازندران را تعمیر و تجدید کرده بدین نام خواندند و قریه دیگر نیز به نام بندر شاه به ساحل بحر خزر احداث نمودند و هر دو

محلّ جمعی از بهائیان شدند.

شائبه عربی آلودگی و نقص و عیب . در کلمات مکنونه است :
"قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد " .

شبر عربی وجب . در لوح رئیس است قوله :
" قامتشان به قدر شبری به نظر میآمد "

شَجَرَة اصطلاح شجره خبیثه مذکور در قرآن نسبت به تریاک در این امر
وتأویل آیات قرآنیه : " انّ شجرة الزقوم طعام الاثیم كالمهل یغلی
فی البطون كغلی الحمیم خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم ثم صبوا فوق رأسه من
عذاب الحمیم ذق انك انت العزیز الکریم " قوله :
" انا جعلناها فتنه للظالمین انّها شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعتها كأنّها
رؤوس الشیاطین " به حاجی محمد کریم خان کرمانی که محض شدت اعتیاد به
دخان تنباکو نام شجره زقوم و کریم تناسب حاصل نمود کثرت و شدت یافت و در
کتاب ایقان به نوع اکید و شدید مذکور میباشد . و در آثار باب اعظم اصطلاح شجره
اثبات و ایمان و شجره نفي و کفر به غایت کثرت است و جمله : " اللهم العن شجرة
الکفر و اصلها و فرعها " که در واقعه ملا جواد برغانی صدور یافت ذیل نام جواد
ثبت است . و نیز عبارات : شجره ظهور شجره طوبی شجره انیسا
شجره عهدوميثاق و امثالها در آثار مکرر ذکر یافت .

شحناء عربی دشمنی و کینه ورزی . در آثار مرکز عهد ابهی است :
" قابلوا کلّ مغرض بالاقبال و کلّ مبغض بالوداد و کلّ جفاء بالوفاء
و کلّ شحناء بالولاء "

شخص - شاخص " ملا محمد علی زنجانی که شخص شاخص بود و
صاحب قول نافذ " شخص به معنی فرد ممتاز
شاخص به معنی بلند مرتبه و مشهور عموم . در خطاب به بهائیان خراسان است :
" والاعین شاخصه غائرة " شاخص به معنی نگران و خیره .

شَدَاد- اِشْتِدَاد

شداد جمع شدید به معنی سخت و پرزور و در آثار ابھی به

تکرار اخبار و انداز به مجیی ایامی شداد شد از آن جمله

در لوح به نصیر است قوله الابھی :

" قل یا ملاً البیان تالله الحق تأتيكم صواعق يوم القهر ثم زلازل ایام الشداد ثم

هبوب اریاح کره عقیم " و در لوحی دیگر :

" جمیع ناس را از قبل به ایام شداد و فتنه آن اخبار نمودیم که شاید درحین

احتزاز اریاح قضا از توجه به شطر دوست محروم نمانند و سراج حبّ الهی را به

زجاجات توگل و انقطاع از اریاح مختلفه حفظ نمایند معذک درحین نزول اکثری

از ناس غافل الا من شاء ربک به شانی که زجاجات مکسور و سرخ مخمود و قلوب

مضطرب و نفوس متزلزل مشاهده شد . و در لوح به آقا محمد جواد قزوینی است :

" در این سنه شداد که ذکر آن در الواح سداد از قبل شده فتنه کبری و بلیه عظمی

البته رخ گشاید به قسمی که اطفال رضیع از ثدی امهات منقطع شوند و عشاقان از

مدائن معشوق ممنوع گردند که شاید در این ایام و آن احیان آن عبد به عنایت حق

متمسک شود و به ذیل رحمت او متشبث و به امر محبوب چنان ثابت و مستقیم شود

که اگر جمیع هیاکل بغضیه و نفوس منهیه اراده نمایند که او را از صراط منحرف

سازند قادر نباشند و قدرت نیابند " و قوله :

" ای جواد این سنه شداد است للعباد و سنه قضا است لأجلنا إن ورد علينا

فأنا خير راض و إن يدفع عنا فأنا خير شاکر " و در اثری به امضاء خادم مورخ

1283 هج.ق. سنه شداد ذکر است و مراد از آن ایام مخالفت و مقاومت میرزا یحیی

ازل و اتباع او میباشد . و نیز از مرکز عهدوميثاق خطاب به احبای الهی در عشق

آباد است قوله العزیز :

" و لوح سنه شداد که سنه صعود است نازل گشت و در جمیع اطراف منتشر شد

و بیان شدت امتحان و کثرت افتتان را واضح و شهود فرمودند تا چون

دریای امتحان و افتتان سنه شداد به موج آید نفسی سرگردان نگردد و مضطرب و

حیران نشود " و نیز در خطابی مورخ 1327 هج.ق. است قوله العزیز :

" في الحقيقة در این سنین خمس شداد " که مراد سنین حرب عمومی میباشد

وقوله :

" در این سنین متتابعه انقلاب شدت اضطراب جمیع خلق را احاطه نموده " الخ
 ودر ذیل نام یقین نیز شمه ای راجع به ایام شداد ثبت است .
 اشدّاد سخت و پرزور و شتاب شدن . ودر لوح رئیس است :
 " ویتغیر الحکم ویشتدّ الامر "

شذا عربی تندی و تیزی بوی . در مناجاتی و خطابی در حق بهائیان
 است قوله العزیز :

" ربّ اجعل یومهم هذا سعید الّاناء بدیع الّالاء ساطعة الشّمس لا معة الانوار
 طیبة الشّذاء "

شِراع عربی بادبان کشتی . در خطابی به صدر فریدنی است قوله العزیز:
 " والتّحیة والبهاء علی السّفینة الحمراء والرّایة البیضاء والشّراع
 الاعلی " ودر مناجاتی در حق بهائیان است :

" وینشروا شراع الاتفطاع علی سفینة النّجاة "

شُرْب الدّخان در عرف متداول عربی به معنی دود کشیدن .
 در کتاب اقدس است :

" قد حرّم علیکم شرب الافیون والّذی شرب انه لیس منّی "

شَرَح صدر گشایش سینه و عقل و فهم . در قرآن است :

" ربّ اشرح لی صدري " ودر لوح رئیس است :

" نسأل الله ان یشرح من ندائک صدور عباده " واز آثار اعلی شرحی بر آیه

" الم نشرح لک صدرك " از قرآن است .

شِرْذِمَة دسته کمی . در قرآن است :

" انّ هذه لشردمة قلیلون " ودر لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :

" اخذه الرّعب بما عسّمت؟ شردمة من الدّئاب "

شُرْک عربی دام صید شُرْک اشراک = جمع

در کتاب اقدس است :

" لا تجلوا الاعمال شَرَكَ الآمال " رفتار و هنجار دینی را دام صید آمال و امانی دنیوی قرار ندهید.

شِرک عربی تعدّد آلهه. شِراک = شریک برای خدا قائل شدن. مُشْرک قائل به شریک خدا و بت پرست و در اصطلاح قرآن و اسلام به همین منوال در مقابل موحد و به معنی معتقد به خدایان متعدّد میباشد. در لوح رئیس است :

" ودعاه الي الله ونهاه عن الشّرک " و در آثار شیخ احسائی و سیدرشتی منکرین مقام حضرت علی امیر المؤمنین و سائر ائمه اهل بیت نیز مشمول آنند و در آثار اعلی منکرین آن دو و منکرین مقام باب اعظم نیز مشمول میباشد و در آثار این دور بدیع عنوان منکرین مقام وحدانیت و تفرّد مرکز ابهی میباشد. در لوح به نصیر است قوله الاعزّ:

" ویا تیکم هیکل النار بکتاب فیہ ردّ علی الله وانا قدرنا لكلّ مؤمن..... یکتب فی ردّ من ردّ علی الله وکذلک یجزی جزاء المشرکین " و قوله :
" انّ هذا لحسین بالحق قد ظهر بالفضل فی جبروت العدل وقام علی المشرکون " و قوله :

" انا امددنا المشرکین باسباب الارض کلّها لذا فتحت علی وجوههم اسباب الخیرات سوف یأخذهم بقهر من عندنا ان ربّک لهوالمقتدر القدير " و در دعاء "یدعوه محیی الانام فی الايام " در وصف اهل بیان است قوله :
" ارتفع ضجیح المشکرین و صریخ المنکرین واذاً تراهم یا الهی اتّخذوا العجل لانفسهم ربّاً سواک و یعبدونه فی العشی والاشراق من دون بینة ولا کتاب " و در ضمن نام آل ذکری است .

شِرکة به کسراوّل و سکون دوّم به معنی هم سهمی و عرفاً جمعیت که شرکت تجاری گزینند . از شرکتهای تجارتی بهائی در قرن اوّل که ضمناً خدماتی به آئین هم نمودند و در بخشهای ظهور الحق مسطور است :
شرکت پارسیان در طهران به سال 1327 به همت رشید هزاری تأسیس شد و

سرمایه سیصد تومان بود و شرکت پیمان چند سالی بعد از آن شد. و جمله: " او
الی محلّ شراکه به وزن خطابه در کتاب اقدس شاید به مراعات شهرت عرفی ویا
به زیاده الف در اصل ویا نسخه باشد .

شَریان عربی رگ جهنده معروف . شرائین = جمع

در کتاب اقدس است:

" آن یكون نباضاً كالشَریان "

شَریف صفت عربی به معنی والا و گرامی . در عرف مسلمانان لقب

تجلیلی خاندان نبی قرار گرفت . و شریف رئیس مگه به نام شریف

سلیمان بن عون در سال 1260 هج.ق. از باب اعظم در سفر حجّ توقیعی دریافت
کرد که نسخه آن رقیمه کریمه در دست میباشد .

شَطَاه عربی جوانه درخت خرما و کشت و برگ آن . در لوحی است قوله

الاعزّ :

" هذا ذکر الله الی الذین هم کسروا اصنام انفسهم ... و اذا اخرج شطائه؟ فاستغظ "

شَطَر عربی سوی و جانب . در لوحی است قوله الاعزّ :

" هو الشاهد السّمیع یا ایها الناظر الی شطری والمقبل الی افقی "

و در لوحی دیگر:

" هر هنگام به روح وریحان واقع شود و به حکمت موافق توجّه به شطر الله

بأسی نبوده و نیست " الخ که مقصد اجازت رفتن به حضور در محضر عکا
میباشد .

شَعْب عربی قوم بزرگ .

در لوحی که ضمن نام اورشلیم ثبت است قوله الاعزّ:

" امروز روزی است که کرسی ربّ مابین شعب ندا میکند " الخ که مراد قوم

بنی اسرائیل میباشد .

شَعَث انتشار و پراکندگی.

از مرکز عهدوپیمان در مناجاتی است قوله العزیز:
 " اللّٰهُمَّ يا اِلهي و جذبة فؤادي تراني و تشنتي و تفرقي و توجّهي و شعني
 و اغبراري " .

شعر عربی گفتار موزون مقفای معروف . اشعار = جمع و در این امر
 اشعار پر اعتبار بسیاری مسطور در آثار و غیرها از جمال ابهی و مرکز
 عهد و میثاق ابهی و قرّة العین و غیرها به طریق غزل و مثنوی و قطعه بدست
 است که بسیاری به اسلوب اشعار و جدیه عرفا مانند مولوی و غیره و محض تأکید
 عشق و ایمان صدور یافت و به مقدار کافی و نمونه در بخشهای ظهور الحق ثبت
 گردید غالباً نزد اهل بهاء متداول میباشد . و از مقام نقطه نیز چند بیته عربی به
 نوع رجز و افتخار مسطور و این غزل نمونه ای از اشعار مرکز عهد ابهی است.
 قوله العزیز:

ای بلبان ای بلبان فصل گل و گلزار شد
 ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد
 ایعاشقان ایعاشقان معشوق رخ بنمود عیان
 ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد
 صبح جمال حق دمید انوار مطلق شد پدید
 از حبس تن باید رهید تا در هوا سیار شد
 آن دلبر پرده نشین و آن خسرو چرخ برین
 چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد
 آن غیب در قاف بقاء پوشیده بد صد دهرها
 اینک چو خورشید سماء بردشت و برکھسار شد
 بازار جمله عاشقان از زلف مشک تر فشان
 واز شکر لعش عیان چون دگّه عطار شد
 خُمها همه در جوش شد عشق و نهی مدهوش شد
 زهر کشنده نوش شد تا جام حق سرشار شد
 تسبیح ز نار آمده تزویر سر بار آمده

زاهد ز عشق روي او در کوچۀ خمّار شد
 تقوي به يکسرشد نهان سالوس آمد لب گزان
 تاسرو قدش درجهان چون کبک در رفتار شد
 کنز خفي ظاهر شده سيمرغ جان طائر شده
 کشف همه اسرارشد خرق همه استار شد
 بلبل به شاخ گل پريد عاشق به بحر دل رسيد
 طوطي به هندوستان پريد اغيار جمله يار شد

و نمونه اي از غزليات حضرت بهاء الله است. قوله الاعزّ :
 " نزل من لسان الله عزّ وجلّ :

بت آمد با بطني باده بارخي چون آفتاب با دلي ساده" الخ

شَعِيرَة - شِعَار در تاريخ ظهور الحق تفصيل شعائر سبعة بابيه و نيز
 شعائر بابيان در جنگهاي مازندران و غيره و در کتاب امر
 و خلق تفصيل تحيتهاي بديعه و نگين اسم اعظم ثبت است .
شَغَف عربي عشق و دلباختگي . در لוחي است :
 " ليملاً قلبك من وله الامر وشغف النور وجوهر السرور و
 رشحات الظهور"

شَفَا عربي کناره و لبه گودال و غيره . در لوح به حاجي محمد کريم خان
 است قوله الاعزّ :
 " يا ايها المعروف بالعلم والقائم علي شفاعرة الجهل".

شَفَاعَة مصدر عربي و به معني وساطت و اصطلاحاً میانجی شدن پيبران
 و مقرّبان از گنهکاران در محضر الهي است . و در مناجاتي در لוחي
 جمله : " بان ترزقني شفاعة سيدالرسل و هادي السبيل " الخ ميباشد که ظاهراً از
 سيد رسل پيمبر هاشمي گهر است و شفاعت رسولان , امم خود را نزد خدا توان به
 سبب امرشان براي نجاتشان از جحيم حرمان و بُعد و فقدان تفسير نمود . و در
 سفرنامه امريکا بيان مرکز ابهي است قوله العزيز :
 " رفع گناهان به عمل به وصايای آن حضرت است و شهادت مسيح براي
 حصول اخلاق و مقامات عاليه بود " انتهى .

شِقْشِقَة

عربی کف خارج از دهان شتر در حال هیجانش و خطبه منسوب به علی امیرالمؤمنین خطاب به عبدالله بن عباس قوله :
 " هیئات یابن عباس تلك شِقْشِقَة هَدَرَت " این مقاله و گفتار شِقْشِقَة ای است که به حال هیجان و جوش از دهان افتاد و سکون گرفت به نام خطبه شِقْشِقَة است .
 و کلمه شِقْشِقَة مأخوذ از همین خطبه در آثار علی به کرات ذکر یافت از آن جمله در شرح کوثر قوله :
 " شِقْشِقَة اللّاهوتیات ثم شِقْشِقَة الجبروتیات "

شِقْوَة

عربی شقاوت و بدبختی به مقابل سعادت. شقی بدبخت و بدروزگار
 اشقیاء = جمع دردعاء "یدعوه محیی الانام فی لایام" است
 قوله ج ع :
 " کَلَّمَا دعوت عبادک زادت شقوتهم " و در لوح الامر است :
 " قد غابت علیهم شقوتهم وهم الیوم فی بیداء الضلال یهرعون " و در لوح به
 شیخ سلمان است :
 " نسألك اللهم بالذین جعلهم الاشقیاء أساری " .

شَلِیک

در عرف فارسی به یکبار توپ و تفنگ انداختن صف اسلحه داران.
 در خطابی است :
 " شلیک وحدت عالم انسانی برخاست "

شَمَاتَة

عربی اظهار خوشحالی و سرزنش و نکوهش به احوال و اعمال. در
 لوحی در صورت زیارت حاجی ذبیح کاشانی است قوله الاعزّ :
 " قد سمعت فی الله شماتة کلّ ظالم " و در لوح به حاجی محمد کریم خان است
 قوله ج ع : " ولا تشمت الذین آمنوا و انفقوا اموالهم و انفسهم فی سبیل الله "

شَمَائِل

عربی به معنی شکل و صورت و عرفاً به نوع تجلی بر صورت
 و رسم و عکس انبیاء و اولیاء اطلاق میگردد و مابین بهائیان و صور
 و عکوس مقدسه این امر استعمال میکنند و تفصیل آنها در بخشهای ظهور
 الحق مسطور است و رسم قلمی علی را محمد علی دهجی در سال 1306
 هج.ق. به عکا برده تقدیم نمود و از مقام ابھی خلعت برای نقاشباشی ارومیه ای
 آورد . و رسم قلمی ابھی در حمّام را درویش علی با قلم برداشت و تصویری در
 بغداد کشیدند و اما عکس فتوغرافی در ادرنه برداشته شده .

شمس - شَمُوس در آثار این امر به مواضع کثیره تشبیهاً و استعاراً به عنوان شمس غیب شمس ذات شمس الوهیت و غیرها بر ذات الهی و به عنوان شمس حقیقت و غیرها بر مظاهر کلیه الهیه و به عنوان شمس مشیت و شمس علم و شمس حکمت و غیرها به کثرت لاتحصى استعمال گردید از آنجمله در کتاب اقدس است قوله ج ع :

" وعند غروب شمس الخقیقة والتبیین " و قوله :

" اذا اشرفت عن افق البیان شمس الاحکام " و قوله :

" یا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی " و قوله :

" قل به اشرفت شمس الحجّة و نیرالبیان لمن فی الامکان اتقوا الله یا اولی الابصار ولا تنکرون " و در این جمله و لا تنکرون ممکن است نون را نون وقایه و یاء متکلم وحده مفعول به محذوف مقدر با دلالت کسره نون دانست و یا آنکه جمله نفی و در محلّ حال شمرد و یا آن که برای ابقاء نون و توازن رؤوس آیات لاء نهی عمل جزمی نکرده باشد . و ایضاً قوله :

" لو عرفتم الافق الذی منه اشرفت شمس الاحکام " و در لوحی مشهور است قوله :

" باسم الذی کلّ عنه لغافلون حمد مقدّس از السن ممکنات و بعد سؤال از شمس حقیقت و مرایاء مستحکیه از او شده " الخ و در تفسیر سوره والشّمس از قرآن قوله الاعزّ :

" هذا ما نزل لاحد من علماء قسطنطنیة الذی سأل عن تفسیر سورة المبارکة والشّمس بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد لله الذی انطق ورقاء البیان " الخ و در ضمن نام اسم , شمس احدیه بر منیر کاشی اطلاق شد . و در ضمن نام تاکر ذکر شمسیه خانم است . شَمُوس به معنی رمنده در ذیل نام کرمان ذکر است .

شَمَن فارسی بت پرست از حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا اسحق خان حقیقی کرمانشاهی است قوله العزیز :

" وطن را اوّثن میگفتند و خود را شَمَن میشمردند "

شَنَف در مناجاتی از حضرت عیدالبهاء در حف بهائیان قوله العزیز :

" و شَنَف آذانهم باستماع اذکارک و انطق لسانهم بالثناء علیک "

گوشها یشان را زیور کن و باهتزاز آر

شهادت کشته شده در راه دین و شهید کشته در راه دین — شهید

که گواه بردین است . شهداء = جمع و در این امر لوح الشهادة
 عدّه ای به نامهای سلطان الشهداء و محبوب الشهداء
 سراج الشهداء و غیره مذکور در آثار شدند که غالباً
 تحت اسامی مربوطه ثبت میباشند و برخی افتخاراً مقام شهادت و لقب شهید را دارا
 شدند چنانکه در لوح به غلامعلی بن حاج محمد اسمعیل ذبیح کاشی است قوله
 الاعزّ :

" یا غلام انّ اباک فاز بالاقبال فی اوّل الایام و شرب رحیق المختوم باسمی
 القیوم انّه ممّن اقبل و آمن و قام علی خدمة الامر الی ان استشهد فی سبیل الله ربّ
 العالمین قد رقم اسمه من قلمي الاعلی من الشهداء فی صحیفة الحمراء و سمّیناه
 بالذبیح فی کتابی المبین علیه بهائی و بهاء من فی السموات و الارضین "

و در لوحی دیگر است :

" همچنین شهادت حسین بن علی را سبب ارتفاع امر رسول روح ما سواه فداه
 دانسته و میدانند سبحان الله در این ظهور جذب آیات الهی افنده را به شأنی مشتعل
 فرمود که باجنحه اشتیاق قصد فدا نمودند و ارواح را بر قدوم نیر آفاق نثار کردند
 این الابصار لتشهد " الخ و در ضمن نام حیدر اقتباس از لوح راجع به شهادت ثبت
 میباشد و نیز در یکی از آثار مقدّسه است قوله الاعزّ :

" فرداً و تراً واحداً بعيداً از بیت عظمت و جلال خارج شده و در محلّ وحدت
 و خفا مسکن فرمودند و ابواب لقاء را بکلی مسدود فرموده لوحی که در ایام

خروج به هیکل قطعه ای از قمیص مطهر و رشحات دم اطهر ظاهر گشته در جبروت الله به لوح شهادت نامیده شده نزد آن حبیب ارسال شد بر اهل حب و وفا بخوانند و هریک به خط احمر جلی مسطور نموده در بیت خود تلقاء منظر دارند و در هر یوم نظر در او نموده وبالحان حزن ملیح قرائت نمایند و به مظلومی این جمال فرید در سجن غربت گریه نمایند زیرا که در این ایام جمیع عیون مقدره در عوالم غیب و شهادت و عیون مکنونه در حجابات غیب مکنون که الی آخر الّذی لا آخرله ظاهر شود بر این جمال مبارک گریه میکند بلکه به بصر الله مشاهده میشود ذره ای در عالم وجود مشهود نمیشود مگر اینکه او را در حق این مظلوم محزون و نالان بینی " الخ و قوله :

. " هذا لوح الشهادة قد نزل من سماء مشية ربنا الرحمن فليقرء اهل سفينة الحمراء في كل صباح ومساء هو الابهي قد تجلي الرحمن علي طور الاكوان وتنطق سدرة السبحان فطوبى لمن سمع نغما لها " الخ ودر تفسیر سورة والشمس است قوله الاعز:

. ز " يا ايها السائل اذا قصدت حظيرة القدس وسيناء القرب طهر قلبك عن كل ما سواه ثم اخلع نعلي الظنون والاهام لتري بعين قلبك تجلّبات الله رب العرش والثري لانّ هذا اليوم يوم المكاشفة والشهود قد مضى الفصل واتي الوصل قل يا قوم قد فصلت النقطة الاولى و تمت الكلمة الجامعة وظهرت ولاية الله المهيم القيوم " الخ .

شهمیرزاد قصبه شهیره از توابع سمنان که سکنه آنجا از آغاز طلوع

این . امر عده ای از پیروان شدند و معدودی به شهادت رسیدند

و نام آنجا به رمز "ارض ش" در الواح بسیار مذکور و تفصیل اوضاع و احوال مؤمنین این آئین خصوصاً اخلاف آقا محمد علی و کربلایی خانلر و غیرهم در بخشهای ظهور الحق ثبت میباشد و در یکی از الواح متعلق به آنجا است :

" قد نزل البیان و جعلناه مبشراً لهذا الظهور الذی به جرت الانهار " الخ و شمه ای از تفصیل واقعات اولیه آنجا را چنین نوشتند :

"در حدود سنه 1263 هج.ق. آقا میر محمد علی که یکی از علماء مرتاضین و به اصطلاح صاحب کشف و کرامت بود و مفصلاً خدمت شیخ احسائی رسیده بود بزرگترین پسر خود آقا سید احمد در اثنائی که دستور سفر به خراسان داده بود و جمعی مهیا گشتند امر به حرکت برای کربلا نمود و چند نفری هم از اهالی با ایشان میروند و از آن جمله دو پسرش آقا سید احمد مذکور و آقامیر ابوطالب بودند و در همدان چون بعضی از همراهان میخواستند چند روزی بمانند تعجیل برای رفتن به عتبات کرد و خبر قرب وفاتش را پی در پی میداد و گفت مبادا شما را نعش کشی گردن گیر شود شخصی که حاجی ملاً آقا بابا نام داشت عرض میکند بحمدالله ما همه صحیح المزاجیم فرمودند تعجیل از برای خودم است تا اینکه وارد کاظمین شدند و تب مینمایند و از آنجا به کربلا حرکت نموده بعد از چند یوم مرض بکلی مندفع شد در این بین ملاً ولی الله مازندرانی از اصفهان نوشتجات بسیاری از حضرت اعلی میآورد در خانه ای که منزل داشتند مع ملاً زین العابدین شهمیرزادی که مجاور بوده آن کلمات را میخواندند و مرحوم آقا میر محمد علی گریه میگرد از ایشان در این باب سؤال مینمودند میفرمود صاحب این کلام مبدأش از سرچشمه میباشد بر هر مکلفی واجب است که در طلب این امر برآیند و اطاعت کنند عمر من به آخر رسیده و الاً به خدمتش میرسیدم خلاصه بعد از ورود به نجف اشرف

روزي به زيارت اهل قبور وپاي ديوار بقعه هود صالح عليهما السلام مي فرمايد قبر مرا در اينجا حفر كنيد و بعد از چند يوم دار فاني را وداع مينمايد و در همان مكان دفن ميشود و همراهان مع آقا سيد احمد و آقا ميرزا ابوطالب به وطن عودت مينمايند و چون علاقه اي درمازندان داشتند يعني در بلوك علي آباد كه فعلاً به "شاهي" موسوم است در قريه چاله زمين آقا مير ابوطالب به آنجا ميروند و در اين ضمن اصحاب را به حكم سعيد العلماء و سركرده هائي كه آن موقع در بار فروش بودند خسرو قاديكلائي از بار فروش حركت داده در والي شيخ طبرسي بعد از جسارت و تهور خسرو و كشته شدنش اصحاب در آن بيشه پراكنده ميشوند من جمله سه نفر از اصحاب موسوم به شيخ عيسي و حاجي شيخ محمد كزاد كربلائي و يك نفر از اهل قزوين هر سه از اهل علم ميروند در نزديكي محلي كه آقا مير ابوطالب آنجا است در وسط جنگل پنهان ميشوند در اين ضمن شخصي از اهل همان محل كه با آقا مير ابوطالب خصوصيتي داشته در آن مكان با آنها ملاقات نموده چگونگي را به آقاي مذکور اطلاع ميدهد و ايشان هم بعد از اجازه حضرات را ملاقات مينمايند و بعد از مذاكرات و گفتگو و درخواست آنها قرار ميشود آنها را به مقبره شيخ طبرسي برسانند ايشان را شب به خانه ميبرند و صبح به همراهي بعضي از اهالي محل كه به مرحوم آقاي ايشان ارادتي داشتند لباس عربي را تبديل به عجمي و تجارتي نموده بر مالهاي خود سوار و به شيخ رسانيده و از اصحاب خواهش ملاقات جناب باب الباب را مينمايند بعد از زيارت و اصغاء بيانات مبارك كه از آن جناب اجازه مرخصي گرفته به جهت اطلاع اخوي بزرگ آقا سيد احمد و ساير اخوان و بستگان و اهالي سنگسر و شه ميرزا مراجعت و چگونگي را كما هو حقه اطلاع و به ما زندان عودت مينمايد و ميروند در قلعه نزد اصحاب ميماند و اخوي ايشان آقا سيد

احمد این مطلب را در محلّ تعقیب مینماید و چون والد مرحومشان یعنی آقا میر محمد علی از هر جهت طرف اعتقاد و اعتماد اهالی سنگسر و شه میرزاد بودند و مردم اطمینان کامل نسبت به آن خانواده داشتند و بعد از رحلت آقا به ولد ارشدش که اتقی و ازهد بوده طرف ارادت واقع گشتند بعد از رسیدن این خبر اهالی شه میرزاد در یکی از مسجدهای آنجا موسوم به مسجد مصلی اجتماع نموده در این مسأله آقا سید احمد را به حکمیت انتخاب و در حقیقت رؤساء و علماء این دو محلّ ایشان را در این عمل تحقیق و کیل نموده قرار شد که حق یا باطل آنچه بر ایشان مکشوف شد اطلاع دهند این بود که شخص مذکور مع برادر دیگر آقا میرزا ابوالقاسم و عمو آقا میر مهدی و داماد میر ابراهیم به مازندران حرکت نموده و آقا سید محمد رضا را که برادر کوچکتر بودند در خانه برای پذیرائی والده و خانواده گذاشتند و در راه چند نفر از علماء سوادگوه من جمله ملا میرزا بابا کرون ملا آخوند بابا کشکائی و ملا نادعلی متولّی امامزاده عبد الحق و و دامادش سید عبد الرزاق و جمعی دیگر به ایشان ملحق شدند و وارد شیخ گشتند (مقصود قلعه شیخ طبرسی است)

اول در ایوان شیخ طبرسی خدمت جناب باب الباب رسیده و استفاضه از بیانات شریفه ایشان نموده سوالات عدیده کرده جوابهای شافی کافی گرفته و ثانیاً اجازه حضور حضرت قدّوس حاصل و به همراهی جناب باب الباب و جمعی از اصحاب در بقعه مبارکه شرفیاب شده قریب یک ساعت مشرف و آنچه را که نهایت آمال و آرزوی ایشان بود نائل و فائز گشتند و در آنجا رحل اقامت انداخته و چگونگی را آنچه به رأی العین دیده بودند مع توقیات و آثار نقطه اولی را را به جهت اهالی سنگسر و شه میرزاد فرستاده و تصدیق خود را رسماً به طور وضوح اعلان نموده این بود که بعد از اطلاع زمزمه در میان خلق آنجا افتاده از طرفی

مطابق آمدن رایات از سمت خراسان و طرفی تصدیق آقا سید احمد و اخوان و ممدّ این دو مطلب اخبارات دو نفر شخص یکی کربلائی ابو محمد و دیگری کربلائی علی عارف و از اهل سنگسر بودند اولی یک سنه قبل از ظهور مرخوم میشود و به پسران خود ابوالقاسم و محمد علی وصیت مینماید که چنین علمی از سمت خراسان حرکت مینماید و رایات حقّه است بر شما لازم است که بروید و نصرت نمائید و کربلائی عارف در حیات بوده پسر خود که ملا صفر علی نام داشته میفرستد به قلعه و شهید میشود خلاصه همه اینها دست به هم داده هیجانی در اهالی احداث نمود بیست و هفت نفر از دو محلّ سنگسر و شهمیرزاد به سمت قلعه حرکت مینمایند و پنج نفر سابق الذکر هم در آنجا بوده مجموعاً سی و دو نفر که چهار نفر آنها از اهل شهمیرزاد از بلوک شهاب الدین ملا کاظم ملا ابراهیم ملا علی اصغر کربلائی احمد شکارچی که این چهارتن در قلعه مبارکه شهید شدند و بیست و هشت نفر از اهل سنگسر یازده نفر عودت نموده و از بقایای سیف قلعه محسوبند و هفده نفر شهید شدند و اسامی شهداء سنگسر در قلعه مبارکه به شرح ذیل است :

- 1 - آقاسید احمد ولد آقا میر محمد علی 2 - برادرش آقا میر ابو القاسم 3 - دامادشان میر ابراهیم 4 - عمویشان آقا میر مهدی 5 - ملا علی اکبر پیشنماز
- 6 - برادرش ملا حسینعلی 7 - ابو القاسم 8 - محمد علی پسران کربلائی ابو محمد 9 - ملا صفر علی ولد کربلائی عارف 10 - کربلائی ابراهیم ولد ملا شجاع 11 - علی احمد مقتی 12 - عباس علی 13 - عبد العظیم 14 - علیخان
- 15 - کربلائی اسمعیل مقدّس 16 - ابراهیم دکاندار 17 - حسینعلی ولد اسمعیل ترک . یازده نفر فوق الذکر به وسائل متعدده برگشتند که عمده آنها خرید و فروش شده و آقا میر ابو طالب که از بقیه السیف و از جمله یازده نفر است و سنّاً از آقا سید

احمد کوچکتر چنانچه ذکرش گذشت قیام به تبلیغ امرالله نموده برادرش آقاسیدمحمد رضا که در خانواده به جهت پذیرائی مانده بود این دو برادر به اتفاق یکدیگر سبب بیداری نفوس در شه میرزاد و سنگسر و هزار جریب شدند و در اکثر نقاط به آقایان شه میرزاد و سنگسر معروفند و علت آن که اصلاً از ساکنین قریه کوچک موسوم به امامزاده قاسم بین سنگسر و شه میرزاد واقع بوده اند و به واسطه آب و هوای بیلاقی والد مرحومشان آقا میرمحمدعلی در شه میرزاد سکنی داشتند و اولاد ایشان الی کنون در شه میرزاد متوطن بوده هستند این است که به آقایان سنگسر و شه میرزاد معروف شدند از حیث اقوام سنگسری و از حیث توطن و علاقه و سکنی شه میرزادی بودند . اول کسی که در شه میرزاد بعد از واقعه قلعه و عودت آقا میر ابوطالب تصدیق امر مبارک را نمود از علماء آخوند ملا ابراهیم مجتهد بود و شرح تصدیق و خدماتش از این قرار است : چون مشار الیه در کربلا مشغول تحصیل بودند و زمانی که آقا میر محمد علی مرحوم والد آقایان چنانچه از پیش گذشت در کربلا تشریف داشتند و آخوند هم حاضر بود که به زیارت توقیعات حضرت اعلی روح ما سواه فداء فائز و حقیقه تصدیق نموده و به سایرین وصیت و تأکید فرمود که بر هر مکلفی واجب است که در طلب این امر مبارک برآید و اطاعت کند و جناب آخوند ملا ابراهیم به شه میرزاد آمده و فوق العاده محل ارادت نفوس واقع و همه قسم اسباب ریاست به جهتش فراهم شد و در ایام رمضان و غیره مشغول نماز جماعت بودند بطوری که از شدت جمعیت و ازدحام خلایق جای گذاشتن مهر برای اقتداء کنندگان نبود و مجلس درس مفصلی نیز داشتند که از طلاب محلی گذشته قریب صد نفر از اطراف سوادکوه و فیروز کوه و غیره در خدمت ایشان مشغول تحصیل بودند بر حسب سابقه ارادتی

که به والد آقایان داشت و امورات ایشان هم به واسطه قتل و غارتی که در خانواده واقع شده مختل و پیریشان بود و تا اندازه ای همراهی در معاش ایشان مینمود و مراوده داشت تا اینکه کم کم به خوبی از مطالب امریه مستحضر و به شرف ایمان فائز گردید اما بطور بسیار مخفی ولی نار محبة الله چنان حدت و شدت نمود که خود داری نتوانست اهالی ملتفت قضیه شدند یکباره دست ارادت از دامنش کوتاه نموده به ضدیت فوق العاده قیام وبر او شوریده خانه نشینش ساختند و نیز چندین بار بلوا نموده بر سر خانه اش زفته قصد شهادتش نمودند ولی به واسطه جلوگیری بعضی از فامیل بی غرض موفق نشدند منجمله یک دفعه اجماع زیادی نموده بر سر خانه اش رفتند چون آقای ملاً نصرالله شهید که از بعد به ذکرش خواهیم پرداخت و در آن زمان مصدق نبود ولی ریاست تامه داشت چون از واقعه مطلع شد به واسطه عصبیت فامیلی خود را به آن جمعیت رسانیده مانع از حرکات وحشیانه آنها گردیده جمعیت را برگردانید خلاصه کار بسیار دشوار شد بطوری که بیرون آمدن از خانه ممکن نبود و در این بین غلامعلی نامی پسر مرحوم ملاً مهدی از همان زمان آخوند که بسیار دلیر و شجاع بود فائز به ایمان گردید و تصدیق اوسبب شد که ایذاء و اذیت احباء مخصوصاً جناب آخوند خلیلی تخفیف یافت به نحوی که ایشان را به دوش میکشید و به حمام برده شستشوداده به خاته میآورد و همیشه قداره در کمر داشت و از ترسش کسی را قدرت یاوه سرانی نبود و چون خط جناب آخوند در نسخ و نستعلیق هر دو خوب و خوشنویس بودند تمام اوقات خود را صرف استنساخ الواح و آثار امریه از هر قبیل قرار داد و تقریباً سیصد جلد از نوشتجات راجع به ظهور اعظم از خط خویش در بین احباء الله به یادگار گذاشتند و در الواح و آثار جمال قدم به " یا خلیل الله الرحمن " مخاطب شدند به اکثر علماء

آن دوره کتباً ابلاغ امرالله را نمودند بعضی مقبل و برخی ساکت و معدودی به انکار شدید قیام نمودند تا به أجل محتوم در سنهٔ یکهزار و سیصد و نه هجری قمری در عصر یوم تاسوعا از دار فانی رحلت فرمودند و در مصلي مدفن احباء مدفون گردیدند و بسیاری از اهالی زنده کردهٔ ایشانند .

و دیگر جناب حاجی آخوند مخاطب به علی قبل اکبر از ایادی امرالله و اخیراً ساکن طهران بودند شرح تصدیق و خدماتش مفصل و یقین داریم که بازماندگان ایشان مرقوم و تقدیم داشته اند و در اینجا لازم است که نکری از سوسن باجی بنت مرحوم ملاً محمود شه میرزادی شود که ساکن طهران بود خدمات شایانی از او به ظهور رسید و در وقت گرفتاری احباء در محبس و انبار همراهی بسیار مینمود تا در حدود سنهٔ یکهزار و سیصد که حضرت شهید آقا ملاً علیجان ماهفروزکی المازندرانی گرفتار شدند فوق العاده در پذیرائی آن جناب و همراهانش کوشش نمود و بعد از شهادتش به عنوان این که این شخص با من برادر بود جسد مبارکش را از دست اعداء بیرون آورده و به مقامش رسانید و مورد عنایت جمال قدم جلّ ذکره الاعظم واقع و لوح مبارکی به افتخارش شرف نزول یافت.

و دیگر مرحوم ملاً حاجی زمان از علمای آن دوره و بسیار با سواد و علم بود که به ملاقات آقایان در یک مجلس و زیارت کتاب بیان و تلاوت یک صفحه از آن فوراً منقلب و اظهار ایمان و ایقان نمود و در کمال اطمینان به هدایت دیگران قیام فرمود و تقریباً در حدود سنهٔ یکهزار و سیصد و پنج قمری وفات نمود.

و دیگر از اشخاص با سواد و علمای آن دوره مرحوم حاجی اسمعیل شجاع شاعر نطق بود مع برادرش مرحوم کربلایی خانلر که از هر جهت برادر و برابر بودند موفق به ایمان شدند و در خدمات امریه ساعی و جاهد بودند و در محل اجتماعاتی

که آنها حضور داشتند کسی را یارای هرزه گوئی ویاوه سرائی نسبت به امرالله و احبّاء نبود و هرگاه چنانچه اتفاق میافتد در کمال قوّت قلب و شهادت مقاومت نموده با ادله و براهین طرف را ملزم و خاضع مینمودند اولی در حدود سنه یکهزار و سیصد و دوّمی سیصد و دوازده دار فانی را وداع فرمودند .

و دیگر مرحوم ملاً محمّد حسن بن مرحوم ملاً علیرضا که از علماء و آباء عن جدّ از پیشوایان و علماء بوده اند و در حد ود هزار و دویست و هشتاد و پنج تصدیق و به شرف ایمان فائز میشود تحصیلات مقدّماتی ایشان در نزد مرحوم آخوند ملاً ابراهیم سابق الذّکر و بعد در مشهد و سایر نقاط بوده شرح تصدیقش اینکه سابقه دوستی با با یک نفر از اشخاص که حقیقه لا مذهب صرف بوده ولی در آن زمان با آقایان مرآورده داشته در زمان رفتن ملاً محمّد حسن به مسجد در کوچه به هم بر خورده میگویند که قائم ظهور کرده با نهایت تعجب میپرسد این چیست و به چه دلیل میگوئی جواب میدهد مابقی را برواز سید ها بپرس خلاصه بعد از شنیدن این خبر فوق العاده متفکّر و متأثر شده در همان شب یا شب بعد ساعت چهار از شب گذشته از بیراهه خود را به منزل آقایان رسانیده بعد از سوالات و مذاکرات در چندین جلسه پرده شک و ارتیاب مرتفع و بصیر را به نور ایمان منور میسازد و چون فامیل ایشان از علماء و رؤساء بوده اند بعد از تصدیق در صدد ایذاء و اذیتش برآمده حتی یکی از پسر عموها شبانه خانه اش را آتش میزند و میرود ولی برداً و سلاماً شده فردای آن شب معلوم میشود که خانه اش را آتش زدند و مقداری سوخته و خاموش شده است خلاصه اکثر اوقات همّ خود را مصروف استنساخ الواح و آثار امریه نموده مقدار زیادی از هر قبیل در بین احباب از خط ایشان موجود است و دیگر از خدماتش که خیلی اهمیت داشته تبلیغ اهالی (افترا) است که یکی از قراء واقع بین سمنان و

فیروز کوه میباید به واسطه یک نفر از اهل آنجا موسوم به حسین خان که ابتداء به نفاق داخل وبالاخره به وفاق نائل به ایمان ومنقلب ومنجذب گردیدچون شخصی دلیر و نترس بود به هدایت دیگران قیام واقدام نموده در اندک مدتی بسیاری از اهل آن آبادی رجالاً ونساءً به نور ایمان منور وفائز گشتند و آشکارا و بی پرده در هر نقطه چه اجتماعی وچه انفرادی مذاکرات امری دربین و کسی را یارای ادنی تعرضی نبود خلاصه درسّن هفتاد سالگی در حدود سنه یکهزار و سیصد و بیست و دو هجری در ماه شوال از این دار فانی رحلت به عالم بقاء نموده در مصلی مدفنی احباء مدفون گردید و عیال ایشان هم یکی از مؤمنات موقنات بوده و از هر قبیل به خدمات امریه موفق .

ودیگر از علماء معروف مرحوم ملا میرزا حسین که جزء شهداء این امر محسوب میشوند چون زمانی که آقایان را به سبب اغوائت مغرضین سنگسر و شه میرزاد اخذ وبه طهران برده در انبار دولتی محبوس بوده اند اخوی زاده ایشان مرحوم آقا سید محمدباقر بن آقا سید احمد شهیدرا نیز گرفته درسمنان محبوس بود والده ایشان به راهنمایی بعضی از بیغرضان خواستند شخص مذکور را به جهت خلاصی فرزندش به سمنان ببرند قاطر آوردند که سوار شود ناگاه حیوان لگد زده بر سینه مشار الیه بر خورده افتاد و حاضرین وی را از زمین بلند کرده به اندرون خانه عودت دادند بعضی از بستگان آن مرحوم خواستند نسبت به آقایان اظهار ضدیت نمایند که چنین و چنان خواهیم کرد تمام آنها را جمع و سفارشات اکید مینماید که ابدأ در این موضوع ادنی تکلمی ننمائید که این به خواست خدا بوده اجر مرا ضایع نکنید و در همان شب وفات مینماید و همان وصیت سبب شد که فعلاً از اولاد او ذکوراً و انثاءً قریب به سی نفر بهائی هستند وکلّ موفق به خدمات امریه میباشند و این واقعه

در هزار و دویست و هشتاد هجری واقع و در مصلی مدفون شد .
و دیگر مرحوم ملاً رمضان داماد آقا سید محمد رضا و یکی از علماء خوشنویس
دوره خود بود و بسیاری از آثار امریه از الواح و غیره به خط ایشان در بین احباء
منتشر و موجود است تقریباً دریکهزار و سیصد و پنج مع مرحوم آقا سید محمد رضا
به ارض اقدس مشرف و چند سال بعد به اجل محتوم به عالم بقاء عروج و در مصلی
مدفون شد . و همچنین مرحوم غلامعلی اخوی ایشان که مؤمن به امر الله و از احبای
صادق ثابت بوده وقتی شخص مذکور وارد طهران میشود که جناب ملاً علیجان
ماهفروزکی المازندرانی را شهید نموده بودند و از همراهانش که هفت نفر در محبس
بودند مرخص شده و چون شنیدند که مشار الیه از احبش ثابت شهمیرزادند ایشان
را ملاقات و در خواست نمودند که آنان را به ماهفروزک برساند لذا این خدمت
را با کمال اشتیاق قبول نموده و چون در مدت حبس لباس و مخارج آنان تمام شده
بود مخارج و لباس را نیز تا محلّ مزبور متقبل شد و چون پوشاک مکفی نبود شال
کمر خود را که در آن زمان مرسوم بوده دو قسمت نموده برای پوشاک تقدیمشان
نمود و تا هزار و سیصد و چهل و یک قمری در حیات بوده سپس به عالم بقاء عروج
نمود .

و دیگر از علماء مرحوم آقاملاً محمد علی استنساخ الواح و آثار امریه بسیار نموده
در بین احباء منتشر است و در سیصد و بیست و یک هجری دار فانی را وداع و در
مصلی مدفون شد . و دیگر ملاً جانعلی که اخیراً به ملاً علی معروف بودند و در
تقوی و تقدیس و تدین در بین عموم اهالی مشهور و معروف بود که هرگاه مصدقی
در معاملات ملکی لازم میشد چه یار و چه اغیار مشار الیه را به حکمیت اختیار
مینمودند و در تصدیق و شهادتش کسی را جای تردید نبود و در هر حال مرضی

الطرفین بودند و چون در امر زیاد معروف بود از دست اشرار ایذاء و اذیت بیشمار دیده به بهانه جزئی ملکی تمام هستی آن خانواده را بردند و در سنه یکهزار و سیصد سی و دو در ماه رجب به دار بقاء عروج و در مصلی مدفون شد . و از رؤساء آن دوره مرحوم داش عباس که یکی از سر بلوکهای معروف بود و به حسب تعصب فامیلی به احباء خیلی همراهی مینمود منجمله چنانچه گذشت مرحوم آخوند ملا ابراهیم در عصر یوم تاسوعا رحلت نمود و زمان دفنش لیلۀ عاشورا بود و احباء یقین داشتند که اگر بخواهند ایشان را در قبرستان عمومی دفن نمایند معرضین شرارت خواهند نمود و افساد کلی خواهد شد و لذا داش عباس آن را در قبری ساخته برای خودش در خانه خود دفن نمود " الی آخر .

شهی عربی با اشتها و خواهان . در خطاب معروف به عمه است :
 " واشوقی یا الهی الی باهی جمالک و ضاحی وجهک و شهی
 وصالک "

شواظ (شواظ) عربی زبانه بی دود آتش . در ضمن لوحی است :
 " اسألک باسمک الذی به سعرت نار غضبک و التهاب شواظ
 قهرک بان تأخذ الذین هم ظلموا علی احبتک " .

شوک عربی خار درخت . در لوح حکماء :
 " قل ایاکم ان تزرعوا زوان الخصومة بین البریة و شوک الشوک
 فی القلوب الصافیة المنیره " .

شیراز در حق شیراز ضمن کلمه صدق از مقام اعلی ذکر می ثبت است و از

مقام ابهي در سورة الصّبر :

" دخلوا في ارض التي شرّفها الله علي جميع بقاع الارض و فيها استوي
الرّحمن علي عرش اسمٍ عظيما " ودر لوح حجّ :
" يا مدينة الله و موطن اسمائه و مخزن صفاته و منبع فيوضاته و مظهر
تجلّياته التي احاطت كلّ الوجود " .

شيطان در لوح رئيس است :

" انّ الذين ضيعوا الامر و توجّهوا الي الشّيطان اولئك لعنهم
الاشياء و اولئك من اصحاب السّعير " ودر لوح سلمان است :
" در كلّ حين شياطين بر اطفاء سراج الله و اخماد نار او مشغول " ودر لوح
به نصير :

" و ائتت لك لما وجدت منه روائحه البغضاء عن جمال السّبحان ايقرن بانّه لهو
الشّيطان " .

شيعه در كتاب بيان باب 11 واحد 8 مسطور است قوله الاعلي :

" و شبيهه اي نيست كه جوهر ايمان منحصر بود به اثني عشرية و قطع اسلام
در همين پنج قطع ظاهر است كه اهل آن خود را اثنا عشرية ميگويند " الخ واز
مقام ابهي در لوحى است :

" لعمر الله از حزب شيعه ظلمي بر حضرت خاتم وارد كه جز حق احدي احصاء
نموده بعضي از نفوس ظالمة غافله محض نفس و هوي از اصل گذشتند و به فرع
تمسّك نمودند در اين مقامات بعضي از شعراء ذكر نموده اند آنچه را كه كه عين
حقيقت گريست از جمله طراز يزدي قوله :

- ."اي اميرعرب اي كآينه غيب نمائي .
- ." بر سر افسر سلطان ازل ظل همائي .
- ." اين نه وصف توبود پيش خردمند سخندان .
- ." كه عدو بندي ولشكركشي و قلعه گشائي .
- ." در پس پرده نهان بودي و قومي به ضلالت .
- ." حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدائي .
- ." پس چه گویند ندانم كه از آن طلعت زيبا .
- ." پرده برداري وانگونه كه هستي بنمائي .

آنچه گفته دلیل بر فصاحت و بلاغت و لطافت طبع است و لكن سبب نوحه مخلصين و حنين مقرّبين گشت حروفات قرآن به كلمه رسول الله خلق شده اند توحيد حقيقي ثابت نمیشود مگر به تقدیس ذات مقدّسش از ما سواه " .

ودر لوحی دیگر قوله ج ع :

." حزب شيعه كه خود را فرقه ناجیه مرحومه میشمردند و افضل اهل عالم میدانستند به تواتر روایاتی نقل نمودند كه هر نفسي قائل شود به اینکه موعود متولد میشود كافر است و از دین خارج این روایات سبب شد كه جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند تا آنكه نقطه اولی روح ما سواه فداه از فارس از صلب شخص معلوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذا خسروا الذین اتّبعوا الظنون والاهام و امر به مثابه انوار آفتاب بر عالمیان ظاهر شد معذلك آن حزب غافله مردوده اعراض نمودند و بر قتل آن جوهر وجود قیام کردند ودر لوحی

دیگر :

" هزار و سیصد سنه یاحق گفتند و بعد به سیوف بغضاء شهیدش کردند جزاء . در یوم جزاء این بود و از آن مقام اعمال ظاهر و مشهود الی حین اهل توحید برذلت و ارده آگاه نه که سبب چیست و علت چه اقوی الاحزاب بودند و حال اضعف الاحزاب مشاهده میشوند قوت به ضعف و ثروت به فقر و عزت به ذلت و ربح به خسارت تبدیل شد لعمرالله کلّ از جزای اعمال بوده و هست و حال به مثابه قارون در هر حین به اندازه ای به زمین فرو میروند و شاعر نیستند " و قوله الاعزّ :
 " یا محمّد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و ریحان را تغییر داده و مکدرّ نموده " .

و در اصطلاح شیخ احسائی و سید رشتی و در بعضی آثار باب اعظم مراد از شیعه و سائط و نواب و ابواب بین امام و معتقدین ایشان است و در ضمن نامهای حمد، سلوک، صنم، درخش، علم، غلوّ و غیرها ذکر از شیعه و نقل از صحیفه العدل در بیان معنی شیعه ثبت میباشد .
 و در توقیعی است قوله الاعلی :

" فان لیس بین شیعتی امر مستور " که مراد بابیان میباشد .

شیکاگو شیکاگو دوّمین شهر ایالات متّحده آمریکای شمالی در عظمت و جمعیت و اوّلین محلّ نشر امر بهائی و پیدایش مؤمنین و نیز نخستین مرکز انعقاد مجمع شورملّی و مشرق الانکار است و ابتدا در سال 1903 به مرکز عهد ابهی عبدالبهاء عریضه کرده اجازت بناء مشرق الانکار گرفتند و اوّلین جمعیت منتخبین تأسیس کردند و در سال 1907 موقع زمین مشرق الانکار را تعیین نمودند و در نوروز سال 1909 زمین خریداری شد و اوّلین کنونشن انعقاد یافت و در سال

1912 مرکز عهد ابهي به دست خود سنگ بنارا نصب فرمود و در سال 1944 بنا تمام شد و ارتفاع بناء مشرق الانكار هفتاد متر است و نه پایه اش را به عمق سي متر در زمین فرو بردند و مصاریف تا کنون یک میلیون و دویست هزار دلار شد . و در ضمن نامهای مشرق و کرمل نیز شمه ای در این خصوص ثبت است .

حرف- ص

ص در آثار اعلي و ابهي و مولي الوري رمز از اصفهان بود و آن بلد نزد این طائفه به نام ارض ص معروف گردید . در کتاب بیان است :

" در ارض ص که به ظاهر اعظم اراضي است و در هر گوشه مدرسه آن لا یحصي عبادي هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را میپوشد " الخ (ذکر ملاً جعفر گندم پاک کن اصفهانی در ضمن حرف ج است) و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :

. " حال در میرزا هادی دولت آبادی و صاد اصفهانی در ارض طاء (صدر العلماء اصفهانی در طهران) تفکر لازم " و در لوحی دیگر است :

. " یا ارض الصاد این الذبح الاعظم الذي ما قبل الفداء (مراد سلطان الشهداء است که در ضمن نام حسن ذکر میباشد) و قوله :

. " به نام خداوند بینا ای علی کتابت حاضر و آنچه در او مسطور بود عبد حاضر لدي العرش معروض داشت دو نیر انور که از افق آسمان الهی طالع و مشرق بودند به شومی بوم ارض صاد غروب نمودند (مراد از دو نیر سلطان الشهداء و محبوب الشهداء است) البهاء علیک و علیهما و علی من انفق روحه قبلهما

آنه لهو الكاظم في كتابي العليم (مراد ملاً كاظم تالخونچه اي شهيد است) به اسراي
ارض صاد و متفرقین در سبيل الهي و بازمانگان ايشان از قبل حق تكبير برسان "
الخ و قوله :

. " يا ارض الصاد اين من احب الله و اصفياه " الخ و قوله :

. " در ارض صاد ملاحظه نمايد آن خبيث اعظم كه سبب و علت شهادت نورين
نيرين بودبه بدترين عذاب اخذ شد (مراد ميرسيد محمد رقتشاء امام جمعه است كه
در شعبان 1299 درگذشت) به شأني كه جميع من في البيت از او اجتناب نمودند
معذلك اهل عمائم كه لازال سبب ضرر بودند متنبه نشده به غفلت خود مشاهده
ميشوند " وقوله :

. " بسمي الذآكر والمذكور يا حرف القاف بين الالفين ان استمع نداء مجمع
البحرين من هذين الاسمين الاعليين الذين اذا ظهرا انفطرت السماء وانشقت الارض
وارتفعة الصيحة بالحق و تزلزل كل قائم مستقيم بما ظهر القائم وبشر الناس بالقيوم
الذي اذا ظهر هدرت الاطيار علي الاشجار قد اتي الله بامر لا يقوم معه جنود الارض
كلها كذلك نطق لسان العظمة في سجنه الاعظم قل باسمي ظهر ملكوت الاسماء
و بندائي ارتفع النداء من مطلع الكبرياء و بامري انصعق من في السموات
والارضين الا من حفظناه وانفذناه ونجيناها وانا المقدر علي ما اشاء وانا القدير كذلك
صقت جنود الوحي علي هيئة الكلمات في هذه الاسطر التي ظهرت في هذا اللوح
المنير اترك اذا فزت بكتابي ان افرح وقل لك الحمد يا مقصود العالمين آنچه در
ارض صاد از اموال به غارت بردند از هر قطره خوني كه در آن ارض به غير حق
چكيد خلق لايحصي از ارض رفته و ميرود و كذلك اموال, حق را نوم اخذ نكرده
و نميكنند بيدار و آگاه است و البته ظالمين به ثمرات اعمال خود معذب خواهند شد

از ظهور یک عمل از اعمال رقصاء عبیدالله ثانی ظاهر شده و ارتکاب نمود آنچه را عبیدالله اول از آن اجتناب نمود الا لعنة الله على القوم الظالمين بی سبب و اثر هیچ امری ظاهر نشده و نمیشود تفکر نما چه مقدار نفوس از میان رفت و چه مقدار از بلاد و دیار که به تراب راجع و الیوم قاعاً صنفماً مشاهده میشوند قسمت امروز این است و از بعد حق عالم است که چه واقع شود گمان نکنید که احباء هم در این میان از سیوف ظالمان کشته شده اند قسم به آفتاب ملکوت صدق که هر نفسی از دوستان الهی که در آن واقعه شربت شهادت آشامید به رفیق اعلی صعود نمود و در ظلّ قباب رحمت الهی ساکن و مستریح گشت اگر آن مقامات یبه قدرسم ابره تجلی نماید کلّ به ندای یا لیتنی کنت معه ناطق گردند و هر نفسی از دوستان که خسارت ظاهره بر او وارد شده آن ربح کامل بوده و هست یا هل بهاء در ربح عظیم بوده و هستند اگر در یومی از ایام و وقتی از اوقات نظر به مقتضیات حکمت الهیه خسارتی وارد؟ (واقع؟) شود نباید از او محزون بود البتّه حق او را به طراز ربح اعظم مزین فرماید انّه لهوالمقتدر العظیم الحکیم " و قوله :

. " حمد محبوب علی الاطلاق را که به فضل واسع باید دوستان حق در جمیع بلدان به اتحاد حرکت نمایند به قسمی که روائح اختلاف مابین نماند نه از اهل صادند (اصفهان) نه از اهل کاف (کاشان) و غیره اهل سرادق و فایند و اصحاب جنّت ابهی این حروفات مغایرة را محو نمایند و در هوای روحانی اتحاد طیران نمایند و از نهر صاد که از یمین عرش و داد جاری است بیاشامند " .

و سورة الصاد قوله: " ص و النبأ العظیم " الخ در سجن قشله عکا صدور یافت و در ضمن نامهای شرف و کرم هم در لوحی ذکر صاد است . و در لوحی است قوله الاعزّ :

" ثم اعلم اننا رأينا بان الصّاد الظّاهرة في كلمة صلح قد طرّزت بطراز الالف القائمة وانّها لهي المذكورة في لوح منشور و عند ظهور انوار تلك الكلمة الالهية فتح باب السّماء و ظهرت ملكوت الاسماء و ثمّ الامر بالهاء بعد اتّصالها بالالف المبسوطة التي طرّزت بالنقطة البارز عنها الاسم المخزون والسرّ المكنون والرمز المصون وانّها لهي النقطة التي منها ظهرت الاشياء واليهما عادت ثمّ رأينا الكلمة نطقت بكلمة وجدها كلّ حزب من الاحزاب علي لغته ولسانه و عند نطقها اشرفت من افق بيانها شمس اظلمت عند انوارها شمس السّماء و قالت قد زين رأس السّبعين با كليل الاربعين واتّصل بالسّبع قبل العشرة و عند ذلك ناحت و قالت مالي اري البيت لا يعرف صاحبه والابن لا يتفتت اباه وكذلك الرّاجي ملجأه و مثواه "

صابئين در لוחي است قوله الاعزّ :

" مثل اين ظهور ونقطة بيان بعينه مثل ظهور ابن ذكريا وعيسي بن مريم است ابن ذكريا مع شأن نبوت و عظمت اين مقام ناس را به ظهور روح بشارت ميداد و هردو هم دريك عصر بودند بعض كلمات ابن ذكريا را ناس ادراك مينمودند كه مقصود چيست و بعضي را ادراك مينمودند چنانچه بعد از شهادت ابن ذكريا بعضي از متابعان او به مظهر رحمن يعني عيسي بن مريم توجه مينمودند و از شريعه احديه خارج شدند و حال هم در ارض موجودند و به صابئين نزد بعضي معروف و اين نفوس خود را امت آن حضرت ميدانند و لكن از مقصود محتجب مانده اند چه اگر مقصود را ادراك مينمودند از ابن مريم كه محبوب ابن ذكريا و مقصود او بود اعراض مينمودند " انهي . و در نام يحيي نيز ذكري است

صاحب الزّمان در صحيفه مخزونه است قوله الاعلي :

صاحبی السج " ولقد اخرجها بقية الله صاحب الزمان عليه السلام

صاحب بن عبّاد الي بابہ الذکر " و در سورة يوسف قرآن خطاب

يوسف به دو همزندانش يکي صاحب سقايه خمر ملک مصر وديگر صاحب طعام

وي که به عنوان " ودخل معه السّجن فتیان " ذکر يافتند چنين است : " يا صاحبی

السّجن " وهمين را غصن اعظم عبدالبهاء سجع مهر خود قرار داده بود که در

خطابها وقبوض براي بهائیان موجود میباشد . و از صاحب نامان در اعصار گذشته

که ذکرش در اینجا مناسب میباشد : صاحب بن عبّاد طالقانی قزوینی شهیر است

چه مرکز عهد ابهي به این دوبیتش :

. " رَقَّ الرَّجَاجُ وَرَقَّتْ الْخَمْرُ وَتَشَابَهَا وَتَشَاكَلِ الْأَمْرُ

. فَكَأَنَّمَا خَمْرٌ وَ لَا قَدْحٌ وَ كَأَنَّمَا قَدْحٌ وَ لَا خَمْرٌ "

تمثل براي الوهیت غيبیه ومظاهر کلیه همی نمودند و از صنعت ترجمه شاعر فارسی

دیگر که گفت :

. "از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام

. همه جام است نیست گوئی می یا مدام است نیست گوئی جام "

ستودند.

صَادِحَةٌ در خطابی در مناجاتی در حقّ بهائیان :

. " اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ طَيِّورًا صَادِحَةً فِي الرِّيَاضِ وَاسْوَدَّ زَائِرَةَ فِي

الغياض " و در مناجاتی دیگر :

. " ذلك الطير الصّادح " مرغ آواز خوان .

صَادِح در خطاب و مناجات طلب مغفرت ؟ حاجي محمد اسمعيل ذبيح
کاشاني است :

. " رقيقك البارع الصّادع " به معني مبلّغ و معلّم (معلن؟) امر.

صَادِق در تاريخ و آثار اين امر صادق نامان بسيار از محبين و معرضين
مذکور که در ظهور الحق تفصيل داده شد و در ذکر نام جمال هم اشاره است و از
مايين آنان :

ملاً صادق مقدّس خراساني در آثار اعلي و ابهي کثرت ذکر بسزا دارد و جمال ابهي
وي را اصدق به نوع اسم تفصيل لقب و شهرت فرمودند و از توقيعات در ذکر او
است قوله الاعلي :

. " هذا ما نزل من الله المهيمن القيوم لاسم الله الصّادق الاصدق الامين هو الله
المقتدر علي كلشيئي وكلّ من خشية الله رجلون وان لا يشعرون يا ايها العبد بشّر
الذين هم آمنوا بالله وآياته بان لا يحزنوا في شئي ولا يصدّهم الشيطان عن سبيل الله
ولا يظنّوا بالله ظنّ السوء ليكوننّ من الغافلين " وقوله :

. " بسم الله الرّحمن الرّحيم سبحان الذي نزل الرّوح من حكمه اليك لتكوننّ من
المنذرين اقرء كتاب ذكر اسم ربك هذا وكن من الشّاكرين فاخرج لحجّ البيت
من حكم ربك من قرب و قل للمؤمنين الذين اتّبعوك في ايام الذّاكران ادخلوا بلد
الامن شيراز من حكم الكتاب لتكوننّ من الفائزين " و قوله :

. " هذا ما نزل من طلعة صبح العماء و مليك الثّناء وربّ الاعلي الي الحبيب
الصّديق صادق الخراساني بسم الله الرّحمن الرّحيم الم ذكر الله للورقة الصّفراء عن

يمين الطور لا اله الا هو قل اي اي فاخرجون و لقد سمعنا اليوم انك بعد مقرّك في تلك الارض قد اتبعت اهواء الذين لا يعلمون حكم بقية الله من لدن عبده علي حكيم و ما بلّغت حكم الله جهرةً من خوف ما كان الناس في آيات الله ينصتون ان اقرء آياتنا في كلّ يوم بين الناس من دون خردل من خوف فان امر الله لحق مثل ما كان ينطقون و لقد كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله في الاذان بحكم ما ما نزلنا في كتاب الملوك ان ارضوا حكم الله جهرةً لعلمكم تفلحون يا ايها الرجل صلّ في المسجد الذي نزل الآيات من ربك فيه (مسجد كوچك جنب بيت حضرت باب در شيراز) و ادرس بآياتنا فيه بالعدل لتكونن من الفائزين وكان في اليوم الاول بيت اليهود وان الآن ارض المقدسة في كتاب الله لمسطور و ارسل كلّ يوم من احكام البلد لنحكم فيهم بالعدل و ان الله ربك لسميع عليم و لقد نزلنا كتاباً الي بلد الكرمان ان ارسل حين النزول ما كتبت من آياتنا البديعة لتكونن من الشاهدين لمكتوب بلغ ذلك الحكم من لدي فانه حكم عدل من لدن امام مبين و لقد فرضنا الاثنين (حاجي محمّد كريمخان وحاجي سيد جواد) ان يخرجوا لحكم بقية الله الي تلك الجزيرة (ابوشهر) لنامر حكم الله عليهما وليكونا من الناصرين في كتاب الله المكتوب قل لاكبرهما ان اخرجوا لامر الله لتكونا من الفائزين لمسطور وان اول من يخرج من بيته مهاجراً الي الله يدخل يوم القيمة في جنّات كريم و اقرء ذلك الكتاب في كلّ يوم علي المنبر بلسان القرآن ذي حزن فصيح و اكتب الي شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله علي صراط الله العزيز الحميد و ان اليوم حكم العلماء كمثل كلّ الناس لا تبديل لحكم الله و كلّ علينا ليعرضون قل امحوا كلّ الكتب و ادرسوا بين الناس باياتنا و اكتبوا ما نزل من يدي بالمداد الذهب لتكونن من المتقين لمكتوب و قل الحمد لله رب العالمين و قل للعلماء ان اتقوا الله و لا تعرضوا من امرنا فان الحكم قد

نزل في شأن المعرضين بمثل ما نزل في شأن ابي وهب وامرأته وانّ الناس يعرفون من بعد احكامهم وانتم لا تشعرون ولقد نزل اليوم كتاباً من ذوي القربى و يذكر فيه كلمة من الشيطان عن النفس الذي قد رجع عن البيت (شيخ حسين ظالم شيرازي) والله سميع عليم قل للذي اتبع كلماته بغير حكم الكتاب ان اتقوا الله ولا تكفروا بآيات الله من دون علم ولا كتاب مبين ومن يتعد من حكم الله ينزل حكمه في الكتاب والله خبير عليم اقرء كتاب الذكر عليه لعله يتذكر بآياتنا وكان من القانتين وارسل كلّ اليوم شأن من احكام البلد للحكم فيهم بالعدل وكان الله سميع عليم وقل الحمد لله رب العالمين " ولوحي است قوله الاعزّ :

. " كتاب الصدق نزل بالحق من لدن عالم خبيراته لرسول الصدق الي البلاد ليذكر الناس الي مقامه الرفيع.

واز صادق نامان مهمّ مذکور در آثار :

آقا سيد صادق مجتهد طهراني معروف به سنگلجي درلوحى در حَقّش چنين مسطور است قوله الابهي :

. " سيد كاذب كه به صادق در ارض طاء معروف اگر سلطان بود يوم اول آن مظلومان را (محبوسين بهائي در طهران به سال 1300) شهيد مينمود حال بايد جميع در حق سلطان (ناصرالدين شاه) دعا نمائيد و تأييد بخواهيد " الخ وشمّه اي از او ذيل حرف طاء مذکور ميباشد .

وآقا سيد صادق شوهر فائزّه مشهور در اين امربه سال 1310 از حاجي ميرزا حيدر علي خبر جديد بشنيد ولي معرض شد و چندي بعد از آن طالب گرديد و بالاخره معروضه سر بسته ارسال داشته مقصود خود را در ضمير مکتوم گرفت و جواب خواست و همينکه جواب رسيد و مقصود خود را مذکور و مکشوف ديد ايمان آورد

صَادَمَ الْمُفْتَرِينَ در خطاب و مناجات طلب مغفرت در حقّ حاجي ميرزا

عبدالله صحيح فروش قوله :

"وَصَادَمَ الْمُفْتَرِينَ وَدَافِعَ عَنِ جَمَالِكِ الْمُبِينِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ" مفتزين را برخورد کرده دفع داد .

صَارِم عربي برّان و شمشير تيز و نيز به معني درشت و خشن . در لوح

به حاجي محمّد كريم خان است :

" فاعلم لكلّ صارم كلال" و در مقاله سياح است :

" حاجي ميرزا آقاسي وزير شهير امري صارم صادر نمود "

صَاعِقَه عربي به معني از هوش برنده و متبادر در نازله آتشين هوائي با رعد

شديد ميباشد . صواعق = جمع . در لوح به نصير است :

" قل يا ملا البيان تالله تا تيكم صواعق يوم القهر " كه ظاهراً انذار به روز بهم خوردگي شديد با ازليان ميباشد.

صَاغِيَة در خطاب و مناجات طلب مغفرت براي حاجي صحيح فروش :

" واذن صاغية الي النداء " به معني مصغية يعني گوش فرا دهنده به نداء و پند گير.

صَافِيَات عربي اسبان ايستاده بر سرپا . در خطابي است قوله العزيز:

" مشابهين و مقتاسين بالاصائل من الصّافيات الجياد "

مراد آنكه مظاهر الهيه را تشبيه و قياس بر اسبان اصيل ايستاده نتوان كرد كه اصالت آنها به اصل و نسب شناسند .

صامسون بندري به ساحل دريای سياه که چنانچه در ظهور الحق مفصل

است موكب ابهي از بغداد به آنجا منتهي گرديد. در لوح هودج
است قوله الابهي :

" تلك آيات ظهرت في خدر البقاء و هودج القدس حين ورود الاسم الاعظم عن
شطر السّبحان في ارض الصّامسون يمّ بحر عظيم " الخ ودر بیانات شفاهیه غصن
اعظم عبدالبهاء برای جمعی از دوستان است :

" چون به اسکله صامسون رسیدیم نزد ما پولی باقی نبود و شماره ما یکصد و
پنجاه میشد و اختلافی فیما بین شرکتهای کشتیها به میان آمد و بعد از مباحثات بسیار
شرکت روسیه برای هر یک نفر پنج لیره مطالبه میکرد و شرکت اطریشیه چهار و
شرکتی دیگر سه میخواست و بالاخره شرکت عثمانیه محض مقابلهت به ده غروش
حاضر شد و من ساعتی را فروختم و به قیمت آن اجرت کشتی را دادیم و همینکه
به اسلامبول رسیدیم ضابط عثمانی به ما رسید و ما را به مسافرخانه برد و سه روز
آنجا ماندیم آنگاه جمال مبارک امر فرمودند که خارج شدیم و خانه گرفتیم و نوبتی
ضابط آمد و به حضور مبارک عرض کرد که نامه به دولتین مرقوم بدارند که
کدورتشان زائل شود و حسن نظرشان حاصل گردد و جمال مبارک خواهش او را
رد فرمودند که ما اینجا به طلب آنان آمدیم ما از آنان خواهشی نداریم و این عدم
اعتناء جمال مبارک تأثیر عمیقی کرد" .

صان حفظ کرد . در وصایای مرکز عهد ابهي عبدالبهاء است :

" حمداً لمن صان هیکل امره " الخ

صبا عربي نام باد شرق شمالي صبحگاهان معروف و ممدوح در ادبیات

در لوحی است :

"درین حین نسیم صباي قدس از سبای فردوس معنوی بوزید " الخ

صَبَاح عربی صبح و بامداد . و دعای صباح صادر از باب اعظم مانند

دعای صباح صادر از علی امیرالمؤمنین است قوله الاعلی:

" بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ يَا مَنْ حَكَمَ عَلِي الصَّبَّاحَ بِنُورِ الضِّيَاءِ " الخ

صَبَّارَةُ الْبَرْدِ سورت و پر تأثیری.

در لوح خطاب به میرزا بدیع الله است :

" واسأل الله ان يحفظك من حرارت الحقد و صَبَّارَةُ الْبَرْدِ انه قريب مجيب "

صبح ازل صبح ازل لقب میرزا یحیی ازل نزد بابیان که از بیان مقام

نقطه در شرح جمله حدیث کمیل "نور اشرق من صبح ازل"

گرفتند .

صَبْر از الواح و سور صادره در بغداد سورة الصَّبْرِ خطاب به حاجی محمد

تقی ایوب نیریزی است قوله ج ع :

" بسم الله العلي الاعلي ذكر الله في مدينة الصَّبْرِ عبده ايوباً " که در نام تقی

ذکری میباشد و در کلمات مکنونه است :

" لكلّ شئ علامة و علامة الحبِّ الصَّبْرِ في قضائي والاصطبار في بلائي "

و در لوح رئیس است :

" اَرْضَ بِمَا جَرِي مِنْ مَبْرَمِ الْقَضَاءِ وَ كُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ "

صَبْغ عربی رنگ ریزی . در لوح به شیخ سلمان است قوله الاعز:

"صبغ مؤمن مجاهد صبغ رحمن بوده صبغ معرض منافق صبغ شیطان" که مراد رنگریزی خلقت و سرشت و طبیعت است .

صَبُوح عربی شراب صبح در لوحی است قوله الاعزّ:

" ای سرمستان خمر عرفان درین صباح روحانی از کأس الطاف رحمانی صبوح حقیقی بیاشامید "

صَبِيح عربی جمیل و زیبا در خطابی در حق حاجی ذبیح :

" الذَّبِيح الفصیح الصَّبِيح "

صَحَابَة در یکی از آثار این امر به امضاء خ ا د م 66 است قوله:

" علمای ظاهره در اصحاب رسول اختلاف نمودند که آیا صحابه بر چه نفسی صادق است بعضی گفته اند صحابه نفوسی هستند که در یک سنه او اکثر درک خدمت آن حضرت کردند و به جهاد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته اند که هرکس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول الله را ملاقات کرد او از صحابه محسوب است اگرچه مرّة واحدة بوده و بعضی گفته اند که این اسم در مورد نفوسی صادق است که مخصوص حضرت رسول او را به این اسم خطاب فرمودند و بعضی گفته اند نفوسی هستند که عند حضرت موثّق بوده اند و در سفر و حضر ولکن اکثری از علماء گفته اند " کلّ من اسلم و رأی النّبی و صحبه ولو اقلّ زمان انّه من الصّحابة" از این قرار در حجّة الوداع چهل هزار نفس با حضرت بودند و یوم وفات حضرت در مدینه صدویست و چهار هزار نفر جمع بودند و بر کلّ این نفوس به قول اخیر اسم صحابه صادق معذک معدودی بودند که از زلال

خمر ایقان نوشیدند و به مبدء فیوضات رحمانیه وارد شدند " .
و سورة الاصحاب نام یکی از سور الواح صادره در ادرنه میباشد .

صِحَاف جمع صُفْحَة عربی قاب بزرگ . در کتاب اقدس است :

" ایاکم ان تنغمس ایادیکم فی الصِّحَاف والصِّحَّان " و صِحَّان جمع صَحْن به معنی قاب و مراد نهی از عادت متداوله غذا خوردن با چند نفر با دست در یک قدح یا یک مجمعه میباشد .

صِحَّان ضمن صِحَاف ذکر است .

صِحَّت- صحیح لقب حافظ الصِّحَّة که بعضی از اطباء در ایران با

اعتباری از دولت داشتند شهرت چند تن از طبیبان بهائی مانند :

حاجی میرزا عبد الرّحیم همدانی و آقا سید مرتضی در ساری مازندران و غیرهما بود و بیمارستان صِحَّت در اوّل خیابان لاله زار طهران به سال 1327 هج.ق. بواسطه دکتّر عطاء الله خان بخشایش و دکتّر محمّد خان منجم و دکتّر ارسطو خان حکیم با شرکت دکتّرس سوسن مودی امرکائیه تأسیس گشت و میس الیزابت استوارت از بهائیان امریکا به سال 1329 به عزم پرستاری در آن بیمارخانه صِحَّت بهائیان حرکت کرد .

و نام صحیح فروش را مرکز عهد و میثاق عبدالبهاء به حاجی میرزا عبدالله بهائی ساکن طهران معروف به سقط فروش فرمودند که به این لقب مشهور گردید و خاندان صحیح فروش از او برجا است .

صَحِيفَةٌ عربي كتاب و نوشته از جلد يا كاغذ وورقه اي از كتاب .

صُحُفٌ صحائف = جمع. و باب اعظم

در همان سال اول ظهور خود صحيفه مخزونه آوردند قوله الاعلي :

" انّ هذه الصّحيفة المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده الي حجة محمّدين الحسن عليهما السّلام و لقد اخرجها بقية الله صاحب الزّمان الي بابهِ الذّكر لتكون حجة الله علي العالمين من لدي الذّكر بليغة و هو الله كان بكلّ شئ شهيّداً و كفي بالله وبالْحجة لعبدِهِ علي الحقّ بالحقّ نصيراً" ودرشان آن در صحيفه العدل است قوله الاعلي :

. " تفصيل احكام صوم را در در صحيفه فاطمية واحكام حج را در صحيفه اي كه دزد برد اورا در زمين مگه " الخ و صحيفه بين الحرمين در سفر مگه براي ميرزا محيط كرمانى مدعي مقام بعد سيد رشتي صادر فرمودند قوله الاعلي :

. " بسم الله الرّحمن الرّحيم انّ هذا كتاب قد نزلت علي الارض المقدّسة بين الحرمين من لدن علي حميد ثمّ فصلت عن يدالذّكر اول ساعة من السنّة الجديدة سنة احدي و ستّين بعد المأتين والالف فيا ايها السّائل المحيط الم اقلّ لك في المسجد الحرام اقبل دعائي و قم تباهل معي لدي الرّكن عند الحجر الاسود و اذكّر انك لم تشعر بامر الله والله علي ما اقول شهيد " ودر ضمن نامهاي حرم و عدل ذكر و نقل از صحيفه العدل ثبت است .

و نيز صحيفه اعمال السنّة و صحيفه شرح دعاء غيبت و ديگر صحيفه العدل قوله:

. " وبعد بیان میکند عبد مفتخر الي الله و معتصم به حبل آل الله که بعد از رجوع
 از حجّ که اتمام حجّت به اظهار علم برکّل عالم به کتب محکمه و صحائف متقنه
 شده بود کتب کثیری من کلّ شطراز اهل علم و بیان در بحبوحه بحر حزن و وانفراد
 نازل و در اغلب آیات آنها اظهار عجز از قبل غیر اهل علم به عمل آیات عربیه
 نموده (در ایام خانه نشین بودن آن حضرت در شیراز بعد از انجام امر دعوت در
 مکه به سختگیری و حکم مآلاها نامه ها از مؤمنین در باب عجز از فهم کلمات عربیه
 جدیده رسید) و از آنجائی که امضاء قضاء جاری با اجابت آنها در بیان اصلی
 فارسی در دین مبین نشده بود و حکم رجوع به اول عالم بالکتاب الاول شده (چون
 آیات به فارسی مقدور نبود امر شده که از مآلا حسین بشرویه عالم به کتاب شرح
 سوره یوسف استفسار کنند) تا آنکه طلوع شمس مباحله از افق ظلمت دهماء بر
 حرف سین و باء في السنّة المقدّسة 1262 به اذن الله مستتر گشته (مآلا حسین
 بشرویه مأمور به تبلیغ و محاجّه و مباحله گردید) و مقارن این اثناء عظمی و عطیه
 کبری بوده که نجم مشتری از کتاب اشرف اعیان و احبّ اهل اکوان از افق غیب
 طالع و به امطار عجز و آیات قسم و فقر از سحاب لائح لامع فله الحمد و المنّة کما
 هو اهله و مستحقّه از آنجائی که اجابت یک نفس حیات بخش روح حیات خاشعین
 است به اذن الله به لسان اهل بیان اعجمیین از سنخ انسان را به این آیات عجمیه
 حقیقت عربیت از بحر عجز و حزن خود علی ما یطفح منّی لاجل حقیقت حیات در کنه
 معارف اصل و فرع عطا شده تا آنکه جمیع اهل عالم از عالم و مضطرّ به تلجلج
 صبح ازل از شمس اول نور محمّدي صلی الله علیه و آله به واسطه عبد او متلجلج
 شده و در مقام اعتراف به قدرت صانع فرد احد با یقین گشته و در حکم منشی این
 الواح غیر حکم عبودیت محضه بر لسان سرّو جهر جاری ن سازند (در سنه 1262

به موجب عریضه التماس و عجز و قسم که در آن ایام شده بود این صحیفه را در بیان اصول و فروع مرقوم داشتند) و میبینم به عین الیقین در این ارض وحدت که نشسته ام کلّ آلاء (مراد خانه نشینی در شیراز است) و لکن خداوند گواه است که با وجود این مقامات مشهوده نه اینقدر دهر مرا محزون نمود که بتوان ذکر نمود علمای این عصر خط ایشان در واقع اقرار به عجز است از عدم فهم کلمات من و معذک واقع شد آنچه که قضا جاری نموده شیاطین انسی که از اتیان یک حدیث عاجز بوده اند جرأت بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند به فعلی که سبقت نگرفته در امکان ایشان را احدی و هرگاه ناظری به سرّ واقع مشاهده نماید میببند که عدد حروف ید معکوس (جواد و اعظ بر غانی) حامل شد تمام عدد حروف وجه را در جدد صحیفه اعمال سنة چهارده باب است و کلّ آیات آن دویست و چهارده آیه میباشد بر کلّ علماء عرب و عجم عرض کن به حقّ خداوندی که حقّ است که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند به مثل یک باب آن نمیتوانند آورد " انتهى .

و در ضمن نام بقره ذکری از آن است . و در رساله شرح هاء قوله :
 . " فیا لله انّ جامع البحار قد ذکر فی معجزة آل الله صحیفه السّجادیة حیث قال قد ذهب الكلّ بانها مشابهة لصفح السماء و زبور آل محمد فی الانشاء و کفی لمن اراد ان يؤمن بهم تلك الصّحيفة فی التّناء فکیف ثبت حکم الولاية بصحيفة محكمة و لا یثبت حکم عبودیتی لآل الله بصحف معدودة الّتی ملأت شرق الارض و غربها بل لو شاء الله و ارفع الحجاب لاشاهدنک قدرتی فی الانشاء بان تجری من قلمي صحیفه فی ساعات معدودة " و در لوح شهیر خطاب به ناصر الدین شاه قوله الاعزّ :

." چند فقره از فقرات صحیفهٔ مکنونهٔ فاطمیه " الخ که مراد کلمات مکنونهٔ معروفه است و به نام صحیفهٔ فاطمیه نامیدند. و در لوحی است :

." هذه صحیفة الله المهيمن القيوم هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان الحمد لله الذي تغرّد بالعظمة والقدرة والجمال " الخ که در بیان عصمت و مراتب آن است و صحیفهٔ حمراء در آثار و الواح تکرار ذکر یافت و گاهی کتاب تدوین و گهی کتاب تشریح و تکوین و گاهی صحیفهٔ نفس و وحی و علم اراده شد چنانچه در ضمن لوحی ثبت در نام امین است قوله :

." يا امين انت حرف من صحيفتي الحمراء وذكر من هذا الكتاب " و در لوحی دیگر است قوله :

." جناب ذبيح و منتسبين او را در صحیفهٔ مکنونهٔ مخزونه که در مقامی به صحیفهٔ حمراء مذکور ذکر نمودیم " الخ و گاهی خصوصاً کتاب عهد را اراده فرمودند .

صَدَّ مصدر عربي به معني منع کردن و جلو گرفتن . در توقيعی است :

." ولا يصدّهم الشَّيْطَانُ عن سبيل الله " .

صَدَدٌ عربي به معني قصد . در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی است قوله الاعزّ :

." در صدد آن باشند که ضرّی از مظلومان دفع نمایند " .

صدر صدراعظم نوری میرزا آقاخان و میرزا علی اصغر خان صدر اعظم که در آثار و الواح امر مذکورند و حاجی محّد حسین خان صدر اصفهانی که عمارت

معروف صدر در اصفهان از جمله آثار باقیه به نام او میباشد و باب اعظم در بیان به نام عمارت صدر؟ و سرپوشیده نام بردند و مفهوم است که سکناي در ایام اخیر؟ در اصفهان به آنجا بود و در نام ماکو ذکری است . و صدر العلماء اصفهانی مذکور در ضمن نام طهران و نامبرده در آثار این امر که در ضمن حرف ص اشاره است و نیز صدر العلماء دیگر و صدر الاحرار میرزا محمود صدر فریدنی مذکور در بعضی خطابه‌ها و نیز حاجی صدر یا صدر الصدور همدانی مذکور در آنها و صدر ملقبان اردکانی و غیره مذکور در آن آثار برخی در اسرار الآثار العمومیه و کلاً در بخشهای ظهور الحق مشروح میباشد.

صَدَع - صُدَاع صَدَع شکست و شکاف و دونیم کردن در لوح حکماست:

. **متصدّع** "من قام لخدمة الامر له ان يصدع بالحكمة و يسعي في

ازالة الجهل عن بين البرية" الخ . او را است که به دانش حق را از باطل بشکافت و جدا کند . و در منا جاتی در خطابی است :

. " ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً متصدّعاً بما امرت من عندک " الخ

شکسته شکافته دونیم به فرمان تو . و در لوحی است :

. " این خمر توحید را خمار دیگر است و خمارش را کیفیت دیگر آن از شعور بکاهد و این بر شعور بیفزاید آن نیستی آورد و این هستی بخشد آن را صُدَاع (دردسر) از عقب و این را حبّ مالک ابداع همراه .

صَدِي عربی بوم . در لوح شهیر سلطان به ناصرالدین شاه است قوله

الاعزّ :

" کائها دار حكومة الصّدي لا يسمع من اوجاتها إلا صوت ترجيعه " گوئی

پایتخت فرما نروائی بوم است که از کرانه هایش جز بازگشت آوایش به گوش
نمیآید. و در لوحی دیگر است :

" لو تنظر اليوم في قصر كسري لتراه محلاً للعنكبوت والصدّدي "

صدّید عربی چرک . آیه ای در کتاب اقدس است :

" انه يشبه بالصدّيد والغسلين " که تلویح به این است که

مغتسلین در خزائن و حمامات عمومی و در حیاض عمومی که غالباً از متقدّسین
و ارباب عمائم بودند مصادیق آیات قرآنیّه :

" و خاب كلّ جبار عنيد من ورائه جهنّم ويسقي من ماء صدّيد " و قوله :

" فليس له اليوم هيهنا حميم ولا طعام إلا من غسلين " در حق اهل دوزخ و

مرزوق به صدید و غسلین اند .

صرف در مناجاتی است :

" ثمّ استقمنا في حبّك بحيث لا يمنعنا عنك ما دونك ولا

يصرّفنا عن حبّك ما سواك " الخ مارا با سوایت از دوستیت بر نگرداند . در

کتاب اقدس : " لیصرفوها امناء الرّحمن " الخ تا امینان خدا آن را صرف

و خرج کنند . استعمال صرف در این معنی عرفاً متداول و الحاق علامت

جمع به فعل مسند به جمع ظاهر به نوعی که در کتب ادبیّه عربیه به عنوان لغت

" اکلونی البراغیث " معروف است کثرت استعمال دارد .

صریخ عربی ناله و استغاثه . در لوحی در وصف اهل بیان است

قوله ج ع :

. " ارتفع ضجيج المشركين وصريخ المنكرين " ودر صلوة يومية است :
 "وتسمع ضجيجي و صريخي " .

صَرِير عربي آواز برخورداردن در و دندان ومانند آن . و در آثار ابهي ذكر
 . "صرير قلم اعلي" بسيار است . ودر لوح برهان قوله الاعز:
 . " في اول يوم فيه ارتفع صرير القلم الاعلي " و در زيارت سيد الشهداء :
 . " بمصيبتك منع القلم الاعلي عن صريره " .

صَرِيع عربي بر زمين افتاده . در خطاب وصاياي عهد است :
 . " صريعاً لا حراك للاعضاء " .

صُعْلُوك عربي فقير و بي مال . در لوجي است قوله الاعز:
 . " مالک و مملوك و سالک و صُعْلُوك كلّ به شطر عنايت
 حق توجه کنند " الخ .

صُعُود عربي که مصدر به معني به بالا بر آمدن است ضمن نام سُلوک ذكر
 . ميباشد . ودر اصطلاح امر بهائي در انقطاع و موت اطلاق ميگردد
 و ميت را متصاعد گویند چنانچه به اصطلاح اهل بيان مرفوع ميگفتند . ودر
 مجمع البحرين است :

" صاعد اليک ارواحهم اي ارفعها اليک الي الجنة " در لوح به عبدالوهاب است
 قوله الاعز :

. " تا در حين صعود با کمال تقديس و تنزيه و انقطاع قصد رفيق اعلي نمايند "
 ودر لوح به اشرف است :

. " قم ثم اذهب بلوح الله الي عباده المریدین الذين احرقوا الحجاب بنار الانجذاب
وصعدوا الي الله الملك العزيز الحميد "

صعيد الاكبر صعيد به عربي به معني زمين و در زيارت جامعه است
قوله الاعلي :

. " وارجعوني في ايام رجعتكم واغفروني الي يوم ظهور سلطنتكم علي
صعيد الاكبر " در خبر ايامي بود كه محلّ رجعت و زمين قيامت ظهر كوفه باشد
و مراد از صعيد اكبر يعني "ارض برين" همان است و اصحاب باب اعظم منتظرو
مهيا شدند كه پس از عود از مگّه به كربلا بيابند و قيام نمايند ولي در آن بداء واقع
شد .

صفا - صفي ميرزا مهدي يزدي با برادرانش واقربايش كه سالها مبلغ امر
بهائي بود به نام اخوان الصفا شهرت داشت و تفصيل احوالش
در ظهور الحق است .

وصفيعليشاه عارف و مرشد معروف كه به تفصيل در اسرار الآثار العموميه و در
ظهور الحق ثبت است رساله اي در ردّ كتاب ايقان مخصوصاً بر توضيحات او اخر
حديث مأثور :

. " انّ في قائمنا اربع علامات " الخ كه مذکور در آن كتاب است نوشت و آقا
محمد رضا قنّاد از بهائيان جوابي نگاشت كه اولش چنين است :
" هو العزيز المستعان الحمد لله الذي كشف الاسرار " الخ و او از ملاحظه جواب
جري تر گرديد پس مركز امر ابهي خود خطابي شيوا در تبیین اشتباه وي در حديث
مذکور آميخته به ملايمت و نصيحت و مطايبت صادر فرمود كه مشهور ميباشد .

صَفراء در لوح مصیبت حروفات عالین است قوله الابهي :

"واستمسک بالعروة الصَّفراء في البقعة الحمراء " الخ

و در ذیل صادق نیز ذکر صفراء در توقیعی میباشد و راجع به رمز لون صفرت و الوان دیگر ضمن اسماء زعفران کتیب و غیرهما ذکر است .

صَفَّق در خطابی در زیارت آقا زمان شهید ابرقو است قوله العزیز :

" ویصَفَّقون اهل الشَّرُّور و یعدَّبوک بالضَّرب و الطَّعن و الجرح

الموفور و انت تصَفَّق معهم " مردم شریر کف میزدند و تورا به ضرب و طعن و جرح موفور عذاب میرساندند و تو هم با آنها کف میزدی .

صَقْر عربی باز مرغ شکاری صُقُور = جمع

در خطابی و در مناجاتی است :

" و صقور الاوهام قاصرة عن الطَّیران الي اوج وحدانیتک " .

صُقَع عربی جهت و جانب و ناحیه و محلّه و اقلیم . اصقاع = جمع

در توقیعی از شیراز برای خال است قوله الاعلی :

" و امروز نزد من حکم افضل و ادنی از ایشان سویی است سلطان با اخسّ رعیت در یک صُقَع است امر حق بخیه بردار نیست هر کس سبقت گرفت فائز شد و هر کس واقف شد مؤخر ماند الي يوم القيامة " الخ و جمله بخیه بردار نیست

مصطلح و متداول در بین انام بود یعنی چنانچه البسه دریده را بخیه کرده

ظاهر سازی مینمایند و فصل را وصل میکنند در امر الهی تدبیر ظاهری و تغییرو تحریف و توریة نتوان کرد . و در ضمن نام بخیه ذکر است . و نیز در خطاب به

صدر فریدنی است قوله العزیز :

" واضاء بنور السَّبْحان في الصَّعق الامكاني "

صِقْلَاب قوم معروف صرب ویا اصلاً اسلاو که از حوالی خزر به ممالک

. اروپا منتشر شدند . در خطابی است قوله العزیز:

" در بلغار و صقلاب آثار ظهورش نومدار گردید " .

صُلْب عربی مهرة پشت . أصلاب = جمع . در لوح به حاجی محمد کریم

. خان قوله الاعزّ:

" في جواب مَنْ قال القائم في الاصلاب " .

صَلْوَة صلوات مفروضه یومیة بهائی به نوعی که واضح است و در

کتاب . امر و خلق تفصیل میباشد به اثر نفس ابھی صادر و در

سنه شهودش نزد عامه اهل بهاء ظاهر و شاهر بود اما در قرآن فقط به نوعی

از تکلف عدد پنجگانه و اوقات را توان استنباط کرد ولی ارکان و اجزاء صلوة را

که فیما بین فرق مختلفه اسلام متداول است علماء هر یک به نوعی مخصوص

از روایات و غیرها گرد کردند و توده ها به آنها عامل گشتند . و اما در کتاب بیان

فقط ذکر صلوة در هنگام زوال است و کیفیتش بیان نشد .

صَلِيب عربی دار مجازات . در لوح به نصیر است قوله الاعزّ :

" روح را بر صلیب غلّ مزنید " و در خطابی است : " انّ

الصَّليب حبيبي في سبيل البهاء "

صَمَت مصدر عربی به معنی سکوت . در لوحی است :

" اي ذبيح از براي تبليغ خلق شأن؟ قعود و صمت جايز نه"
 صامت به معني ساكت . در لוחي به بديع الله غصن است :
 " كن في الجمع صامتاً "

صَنَادِيد جمع صِنْدِيد آقا وبزرگ . در لوح حكماء قوله الاعزّ :
 " و هؤلاء من صنّاديد القوم و كبرائهم "

صَنَائِع جمع صِنَاعَة حرفه و پيشه دستي . در كتاب اقدس است :
 " قد وجب علي كلّ واحد منكم الاشتغال بامر من الامور من
 الصنّاع والاقتراف "

صَنَعَان در خطابي در حق حاجي سيد حسن سيرجاني و شيخ صنعان الذي
 استشهد في سبيل الله عليهما بهاء الله الابهي :
 "اي سرگشته دشت و صحراء در سبيل الهي هر نفسي در باديه
 اي سرگردان و پریشان تفصيل شهادت حضرت شيخ صنعان به سمع
 اين دلسوختگان رسيد وقتي كه اين لقب به او عنايت شد معلوم بود كه در اين
 سبيل بلاياي عظيم تصادم خواهد نمود " **صَنَم** بت اصنام = جمع .
 در لוחي است قوله ج ع :

حزب غافل به اسماء تمسك نموده اند و از موجد و مُبعث و مالك آن محروم
 اسماء از براي بعضي به مثابه اصنام بوده و هست و حزب شيعه في الحقيقة
 عندالله از عبده اسماء مذکور و در يوم جزاء عمل نمودند آنچه راکه هيچ ظالمي
 عمل ننموده بر منابر به سبّ و لعن مقصود عالميان مشغولند دَع ذکر هم وما

عندهم مُقبلاً الي الله ربّ العالمين "

صَه عربي يعني ساکت شو . در لوح به حاجي محمد کریم خان است:

" صه لسانک عن الاولياء يا ايها الهائم في هيماء الجهل والعمي "
يعني زبان از بدگوئي دوستان خدا بازدار .

صَهْبَاء عربي شراب . در کتاب ايقان است :

" صاحبان هوش که از صهباي حبّ نوشيده اند " وقوله :
" حال بايد قدری از صهباي انقطاع نوشيد "

صِيهون کوه معروف مقدّس يهود در فلسطين و قرية داود جنب بيت المقدّس

در لوحی است قوله الاعزّ :

" قد فاحت النّفحة ومرّت النّسمة وظهر من صيهون ما هو المكنون ويسمع من
اورشليم نداء الله الواحد الفرد العليم " وقوله :

" وشریعة الله از صيهون جاري " الخ

صَوَّبَ در خطابی در زیارت خوانی برای عمّه طلّان خانم که ذیل آن نام

ثبت است قوله العزيز :

" یصوّبونّ الاعداء الي صدرک سیّهم المّلام " دشمنان به سینه ات تیرهای
نکوهش و سرزنش راست و بنشان؟ میدادند .

صُور در کتاب اقدس راجع به مشرق الانکار قوله ج ع :

" وزینوها بما ینبغی لها لا بالصّور والأمثال " صُور = جمع

صورة به معني رسم و عكس است و مراد از امثال مجسمه ها ميباشد كه در قرآن است :

" ما هذه التّمائيل التي انتم لها عاكفون " و مقصود نهي از صورتها و مجسمه در مشارق الاذكار است .

صُوفِي كه در اسرار الآثار العموميه تفصيل است در آثار شيخ احسائي و نيز در كلمات باب اعظم نسبت به بعضي رؤساء تصوّف تنفّر موجود ميباشد ولي حقايق و دقايق حكمت اشراقي را كه در كلمات مرويه از نبي و ائمّه اهل البيت و پيشوايان اسلام نيز بسيار است در بر دارند و از مقام ابهي خصوصاً در مدّت درويشي و عزلت و اقامت در كردستان و بعدها مستقيماً معارف و دقايق اشراق در امثال هفت وادي و كلمات مكنونه و قصيده عزّ و رقاء و غيرها متجلّي است و نبذه هائي در ذيل اسامي مذكوره ثبت ميباشد و در ذيل نام قدس, لوح ليلة القدس به افتخار درويشان ثبت است و به نوعي كه ضمن نامهاي تاج و درويش اشاره است در سفر از بغداد به اسلامبول و در ادرنه و عكا خود با اقرباء و مهاجرين همگي به زي مذكور بودند و ديگران بالاخره به تدريج تغيير دادند ولي هيكل ابهي و غصنين و بعضي از مشاهير روحانيين و مبلغين تا آخر بدان حال ماندند و بعضي از قبيل جمال الدّين سليمان خان تنكابني و حاجي نيا ؟ كرمانى و حاجي قلندر همداني و غيرهم مادام الحيات به آن زي باقي بودند و در ضمن كرم, ولي, و غيرهما واضحتر ذكر است .

صَوَمَعَة عربي عزلتگاه زهاد و دير راهبان . صَوَامِع = جمع

در لوجي است قوله ج ع :

. " ذکر الله في شجرة القدس بقعة التي باركها الله علي بقاع الارضو
يعبدون في الصوامع والمساجد " الخ .

صیت عربی آوازه و شهرت خوب . در خطابی و مناجاتی است : . " پاک
یزدانا بینائی و شنوا و قتدري و توانا صیت نبأ عظیم در جمیع اقالیم منتشر " الخ
صیحة عربی دادو فریاد و بانگ و به معنی عذاب و غارت استعمال
شد . در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد نجفی اصفهانی است
قوله ج ع :

. " قد صاح من ظلمک دین الله في ما سواه و تصیح شریعة الله و
صاحة الصخرة " و در لوح نصیر است :

. " بایست به امر و صیحه زن میان عباد " و در زیارت سیدالشهداء است :
. " و صاح به اهل سرادق الفضل في الجنة العليا " و صیحة در اصطلاح الواح
نام لوح مشهور به ناصرالدین شاه میباشد که در نام سلطان شرحی است . و در
لوحی است :

. " یا علی از یومی که لوح معهود که به صیحه و ساعه و صور نامیده شد ارسال
گشت منکرین و مشرکین در کمال فکر و تدبیر قیام نمودند اگر چه در ظاهر امری
مشهود نه و لکن ان ربک لهو العلیم الخبیر . به کمال جدّ در صدد جمال قدم بوده و
هستند " الخ مقصود از لوح معهود لوح شهیر به ناصرالدین شاه است و مراد
اینکه در کمال فکر و تدبیر خود قیام نمودند چنانکه در مکتوب حاجی میرزا
حسینخان سفیر کبیر ایران در اسلامبول مسطور و در ظهور الحق درج است فوراً
به تضییق و تشدید حبس ابهی پرداختند . و در لوحی دیگر به آقا محمد علی نبیل

قائن قوله :

" این ایام بعد از ورود به سجن اعظم اراده الهیه به آن تعلق یافته که جمیع بریه را به شاطیء احدیه مجدداً به اعلي النداء ندا فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤساء ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام به اسمی موسوم الاولي بالصيحة والثاني بالقارعة والثالث بالحاقة والرابع بالساهرة والخامس بالطامة وكذلك بالساعة والأزفة والفرع الاكبر والصور والناقور وامثلها " الخ که ضمن شرح نام سجن به صراحت ذکر است. ودر لوحی دیگر قوله :

" چنانچه صيحة رابه هیأت لوحی مبعوث نمودیم و به قطب بلاد ایران فرستادیم وانصعق منه من في السموات والارض "

صِیصِیة عربی دژ و قلعه متین نادرسترس . صیاصی = جمع . در شرح

ها است قوله الاعلي :

" ولو اجتمع الكل بصیصیتهم علي جحدي " ودر شرح کوثر:

" وهل من صیصیة یقوم معي في میدان الحرب بسیوف اهل البیان " الخ که به معنی " هل من ذی صیصیة " میباشد .

حرف - ض

ضاریة

در خطاب وصایای عهد :

" بین مخالف سبع ضاریة " به معنی درنده .

ضَبَّاط

عربي عرفاً به معني پاسبانان و پُلِيسيان .

در لوح به رئيس است قوله الاعزّ :

" في هذه الليلة اجتمع علينا ضبَّاط العسكرية " ودر لوح به صدر اعظم
عثماني است قوله :

" ودر ورود ضبَّاط عسكرية كلّ را احاطه نموده... "

ضُجْرَة

عربي دلتنگي . در لوح به حاجي محمّد كريم خان :

" لا تُضجِر مَنْ يعطيك " آن را كه به تو بخشش ميکند دلتنگ
و ناراحت نكن .

ضَجِيج

عربي ناله و فریاد بيتابي و بيقراري و دچاري و ترس.

در لوح به شيخ سلمان است :

" قد سمعنا ضجيج الاسراء من اهلي و احبّتي " ودر وصف اهل بيان :

" ارتفع ضجيج المشركين و صريخ المنكرين " ودر صلوة يومية است:

" تسمع ضجيجي و صريخي "

ضَحْضَاح

در لوح شهير به ناصرالدّين شاه :

" قد نَصِبَ ضَحْضَاح السَّلَامَة و اصفرَّ صَحْصَاح الرّاحَة " اوّل

به دو ضاد نقطه دار مفتوح كه در جمل عربيّه بجاي قليل الغور و به معني آب به
مقدار فرا گرفتن تا پشت پا است و دوّم به دو صاد بي نقطه به همان وزن به معني
زمين مسطح و باغ ميباشد و نَضِبَ فعل ماضي معلوم از نضوب به معني فرو رفتن
آب . يعني همانا پاياب ايمني و سلامت فرو شد و بستان آسائش و راحت خزان
گشت . ولي در ترجمه هاي نسخ خطّي قديم اين لوح به خطوط مختلف ديده شد
كه دوّم را هم به دو ضاد با نقطه ضبط كردند و "ضحضاح" الروضة نوشتند .

ضُحِيّ - **ضَاحِي** ضُحِيّ بر آمدن آفتاب و آغاز طلوع . شمس الضُّحِيّ

ضَوَاحِي اصفهانیه از مؤمنات عصر اوّل اين امر در ظهور الحق

به تفصيل مسطور است .

ضاحي به معني ظاهر و بارز در آفتاب و آفتابي شده . در خطاب معروف به عمّه

است :

- . " وا شوقی یا الهی الی باهی جمالک و ضاحی وجهک " ضواحي جمع ضاحیه به معنی نواحي . در مقاله سیاح است :
- . " میرزا یحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحي و ضواحي " .
- ضِدٌّ مُضَادَّةٌ** ضِدٌّ عربي مخالف و طرف مقابل شئی .
در لوح طَبَّ است :
- . " اذا اجتمع الضِدَّان علي الخوان لا تختلطهما فافتتخ بواحدٍ منهما " و مراد دو غذای با دو تأثیر به نقض یکدیگر مانند شیر و ترشی میباشد . مُضَادَّتٌ به معنی مخالفت . در رساله سیاسیه قوله :
- . " ومضاددت بیفایده " که به فکّ ادغام مستعمل در عرف میباشد .
- ضُرٌّ - مُضِرٌّ** ضُرٌّ عربي به معنی زیان. در لوح خطاب به رئیس عثمانی است .
ضَرِيرٌ " واتحدت مع رئیس العجم في ضُرِّي " و در لوح دیگر :
- . " عموم اهل عالم باید از ضُرِّ دست و زبان شما آسوده باشند "
- مَضِرٌّ** زیان آور . در لوح طَبَّ است :
- . " واترك العادة المضرة " ضَرِيرٌ به معنی کور . در لوحی است :
- . " كن في النعمة منقفاً وللضَّرِيرِ بصراً " .
- ضَغِينَةٌ** عربي کینه . در لوح دنیا قوله الاعزّ :
- . " بل اراد تقديس نفوس عبادك و نجاتهم عن نار الضغينة والبغضاء التي احاطتهم في كلّ الاحيان "
- ضِلْعٌ** عربي استخوان خمیده نازک پهلو **أَضْلَعُ** ضُلُوعٌ أَضْلَاعٌ = جمع .
در خطاب وصایای عهد است :
- . " واججوا نيران محبة الله بين الضلوع والاحشاء " و در خطاب معروف به عمّه قوله العزيز :
- . " لانّ نيران الحرمان اضطرمت بين اضالعي " الخ که صورت جمع الجمع از آن است و ضِلْعٌ نیز به مناسبت قصه مذکوره در تورات و قرآن که حوّا از ضلع

آدم خلقت شد کنایه از زن گردید و در آثار و افواه بهائیان مصطلح و شایع گشت و برای نمونه در خطابی :

. " هو القیوم اخت وسطای جناب آقا محمد کریم ضلع میرزا غلامعلی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند " . و در صورتی از وصف شهداء خراسان و بلیاتشان قوله : " أخرجوا ضلعه المظلومة " .

ضِمَاد عربی پارچه ای که عضو مجروح را با آن بندند . در خطابی در مصیبت آقا سید احمد افغان است قوله العزیز :
 . " وكن سلوةً لقلوبهم وضماداً لجروحهم " .

ضَمَان عربی التزام عین یا قیمت چیزی که تلف شود . در لوح و مناجاتی است :

. " انت الذي امرتني بالدهناء وضمنت الاجابة فاستجب لي ما اردته بجودك وفضلک واحسانک "

ضَوَّضَاء عربی شور و غوغاء و فتنه که در آثار این امر و در عرف بهائیان به حدّ کثرت متداول بود و فتنه های حدثه به ظلم بر اهل بهاء فی المثل به نام ضوضاء یزد و یا طهران و یا سال فلان گفته میشد و از حضرت بهاء الله در صورت زیارت امّ الاولیاء است :
 . " ما منعتک الضوّضاء و ما حجبتک البغضاء نطقت بذكر ربّک الي ان صعد روحک " و در لوحی دیگر :
 . " قل لا تمعني ضوضاء وکم ولا ضوضاء من علي الارض " .

. **میرزا** اصغراغصان که ابتداء به غصن انور معروف بود که در تاریخ

ضیاء الله ظهور الحق شرح و تفصیل ذکر است در 14 جمادی الثانیة سال 1316 در حیف درگذشت و در عکا به جوار روضه مبارکه مدفون گشت و او نیز با مرکز عهد ابهی صفا و اطاعت خالصه نکرد ولی در حقش فرمودند من از او درگذشتم و راضی هستم .

ضيافة در كتاب اقدس است قوله ج ع :
 " رقم عليكم الضيافة " و مراد مهماني كردن است .

حرف ط

ط حرف ط در آثار اين امر رمز نام بهاء شد چه عدد ابجدي نام بهاء به شمار يعني 9 است و نيز رمز طاهره قرّة العين و رمز طهران به اعتبار حرف اول آن نامها قرار گرفت. در كتاب اقدس است قوله الاعزّ :
 " بحرف الطاء المدلّة علي هذا الاسم (بهاء) الممتنع المنيع " و در لوح شهير به علي محمّد سراج اصفهاني است قوله :

" باري آيات عزّ احديه در اين اسم و ظهور زياده از آن است كه احصاء توان نمود و معذلك اين همج رعا ع اين اسم مبارك را به ارض طاء تفسير نموده اند چه كه حضرت اعلي روح ما سواه فذاه اورا ارض بهاء ناميده و آنقدر شعور نداشته كه ادراك نمايند كه مقصود حضرت آن بوده كه اخبار فرمايند از ظهور جمال مبارك در آن ارض اي ارض يمشي عليها البهاء و سكن فيها هذا الاسم المشرق المنير " .
 و ايضاً :

" و از جمله نقطه جذبية عليها بهاء الله مدتها با اين عبد بوده و آني لقاء اين غلام را به ملك دنيا و آخرت معادله نمينمودند و ما ارادت تفارق عني اقلّ من آن ولكن قضي ما قضي و چه مقدار از آيات و اشعار كه در اين امر بديع ذكر فرموده از جمله در وصف طلعت ابهي غزلي گفته كه يك فردان اين است :

گر براندازد بهاء از رخ نقاب صدهزار همچون ازل آيد پديد
 و در نامه اي از آقا ميرزا موسي كلّيم از ادرنه براي خاتون جان خانم ارض ق
 (قزوين) است قوله :

" حضرت طاء روح ما سواه فداء اول وصفي که از قلمش جاري شده ودر قلبش
 خطور نمود وصف جمال ابهي بود چنانچه الآن به خط خودشان موجود است :
 " گر براندازد بها از رخ نقاب صدهزار همچون ازل آيد پديد "
 ودر توقيعي درشان طاهره است :

. " وان ما سألت من اختلاف الناس في حق الطاهرة ان مجمل القول حق علي
 الكل ان يسكتوا في شأنها ... وانها لما ترقّت في معارف آل الله فلا ينبغي للمؤمنين
 جدها ولا اذاها وانها لم تحکم الا بما فصل في الكتاب " .
 ودر توقيعي در جواب معروضه اش :

. " اسألك اللهم يا الهي ان تصلي علي محمد وآل محمد وان ترحم بحقهم تلك
 الورقة المطهرة من اشارات الباطلة وكيد اهل الباطل والفتنة وانزل اللهم علي ذوي
 قرابتها كلمة العلو والرحمة وارحم اللهم من اراد حقك فيها وانزل اللهم من
 اراد سخطك فيها " ودر خطابي راجع به مدفن آن مظلومه شهيد است قوله :
 . " مرقد جناب طاهره درچاه باغي است آن نیز انشاء الله ظاهر و آشکار خواهد
 شد " وراجع به طهران در لוחي است قوله :

. " يا ارض الطاء يادآور هنگامي را که مقرّ عرش بودي " الخ که درذيل نام
 اخت شمه اي از آن ثبت ميباشد .
 ودر کتاب اقدس است قوله ج ع :
 " يا ارض الطاء لا تحزني من شئي قد جعلك الله مطلع فرح العالمين بما
 ولد فيك مطلع الظهور " الخ .
 ودر لוחي ديگر است :

" ايها الناظر الي الوجه اذا رأيت سواد مدينتي قف وقل يا ارض الطاء قد جئتک
 من شطر السّجن نبأ الله المهيمن القيوم قل يا امّ العالم ومطلع النور بين الامم " الخ
 مراد طهران است که محلّ ولادت ونشو و نما ومسکن ابهي بود . ودر لوح دنيا
 اشاره به همین آیات مذکوره در کتاب اقدس است قوله :

" درکتاب اقدس در ذکر طاء نازل شد آنچه که سبب انتباه عالميان است "

و در لוחي است :

" ومنهم من فدي نفسه في الطّاء " مرادآقا نجفعلی زنجانی است که در طهران سر بریدند. و نیز در لوحی است :

" در ارض طاء نظر نمائید خبیث کاذب که به صادق معروف بود (مراد سید صادق مجتهد معروف سنگلجی است که در نام صادق ذکری مییاشد) و سبب و علت ضوضاء جهلاء مهلت نیافت و همچنین نفس دیگر (حسام السلطنة بن عباس میرزا) از بعد او به موقع اخذ شد و سوف تسمع امر الثالث (معتمد الدولة فرهاد میرزا بن عباس میرزا) معذک ناس در ضلال قدیم بوده و هستند در این ظهور اعظم حقّ جلّ جلاله مهلت نداده معذک احدی متنّبّه نشد الا من شاء الله " و نیز قوله جلّ جلاله :

" به قدرت خود کاذب را یعنی صادق ارض طاء را اخذ نموده و احدی متنّبّه نشد و ثانی را اخذ نمود (مراد حاجی ملا علی مجتهد کنی است) و کذلک من قبلهما الذئب والرقشاء " الخ و در اثری دیگر قوله جلّ کبریائه :

" چنانچه مشاهده نموده و مینمائید که بر اولیاء حقّ و اصفیائش در ارض طاء چه وارد آوردند اسم الله را (سید مهدی دهجی) من غیر جرم و گناه به فتوای آن نفوس شریره غافله حبس نمودند و همچنین جناب علی قبل اکبر علیه بهائی که لازال ناس جاهل را به بحر علم دعوت مینمودند و همچنین جناب ابو الفضائل علیه بهائی و جناب رضا علیه بهاء الله مالک اسماء را نفسی که اول اخذ شد ملتفت نشدند بعد ثانی بغتةً اخذ شد متنّبّه نگشتند ثالث در الواح نازل که میفرمایند و حشرنا هما بثالث گمان نمیروود که بوم اخذ شود (ناصرالدین شاه) از نوم غفلت بیدار شوند و از سکر هوی به هوش آیند مگر از رضوان احدیه نسیمی دیگر بر عالمیان بوزد که خلق لایق انتباه گردند و به صراط الهی پی برند قد اشتعل الغافلون ناراً ولكن الله اطفائها بقدرة و سلطانه کذلک قضي الامر من قبل " انتهى.

و دیگر قوله جلّ بهاءه :

" از ید قدرت در این سنه (سنه 1300 هج.ق.) آثار عجیبی ظاهر بعضی ملتفت و بعضی غافل از حق بطلب کلّ را آگاه فرماید تا بعد از آگاهی گواهی دهند بر اینکه اهل حق به جهت اصلاح عالم و تربیت امم مابین خلق ظاهر شده اند و لکن احدی بر این مقام علی ما هو علیه آگاه نه لذا بعضی از علمای جاهل فتوی دادند بر

آنچه سگان جنّت علیا و فردوس اعلی به نوحه و ندبه مشغول لازال فساد و ظلم از این نفوس غافله ظاهر بعضی که از بحر هدایت آشامیدند به منزله بصرند از برای هیکل عالم و برخی به مثابه دخان از برای اهل امکان حائل شدند مابین ابصار و مشاهده انوار جمال , قاتلهم الله " انتھی

طاغوت عربی به معنی پرطغیان و سرکش و پرشیطان و سرگمراهان اطلاق گردید. درلوحی است قوله ج ع :

" وبعد نزلت هذه الآية , الم تر الي الذين يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك و ما انزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الي الطاغوت " الخ و مقصود از طاغوت در این مقام كعب بن اشرف بوده " الخ و در صحيفة العدل است قوله الاعلي : " مثل اعمال جماعت سنت که به اعتقاد خود لله حرکت میکنند و کافرند و خداوند بري است از عمل ایشان بل در واقع توجه به خداوند نیست بل به جبت و طاغوت است چنانچه نصّ قرآن است که میگویند والله ان اردنا الا الحسنی و خداوند تکذیب ایشان را در قرآن نازل فرموده " الخ و در ضمن نام جواد در توقیعی ثبت است :

" اللهم العن صنمي القریش و جبتهم اللهم العن الجبت و الطاغوت " و در زیارت برای حاجی عبدالمجید شهید و پسرش آقا بزرگ بدیع شهید که در ضمن زیارت ثبت است قوله :

" به تزلزلت ارکان الجبت و انكسر ظهر الاصنام الذين يمشون باثواب العلماء بين ملاً الانشاء " الخ. و به نوعی که در ضمن نامهای یحیی و غصن و غیرهما ثبت است و در بسیاری از الواح نام جبت و طاغوت بر میرزا یحیی و مغوی او اطلاق گردید. و در ذیل نام غصن هم ذکر است .

طاغی عربی اسم فاعل از طغیان به معنی ستمکار و گردنکش جبار.

طاغین = جمع درلوح رئیس است :

" هل الفرعون استطاع ان يمنع الناس من سلطانه اذ بغي في الارض و كان من الطاغين " .

طافح اسم فاعل عربی به معنی سرشار .

درخطابها بیان بدین سیاق بسیار است :

" انّی اخاطبک بقلب طافح بمحبّة الله "

و در خطاب وصایای عهد :

" هذه الكأس الطّافحة بصهباء الوفاء " و طَفَح لبریز آب و کف آن است.

طالقان

در دوره ابھی در چند قریه از بلوک طالقان قزوین جمعی از بهائیان

میزیستند که در الواح مذکورند از آن جمله : ملاّ محمّد علی ولیانی

مشهدی علی و غیرهما که تفصیل احوال در ظهور الحق ثبت است .

طاووس نام مرغ نقش و نگارین پَر معروف به تشبیه و تسمیه در بعضی

آثار ذکر است از آن جمله در تفسیر سوره والشّمس قوله :

" وانتشرت اجنحة الطّاووس في الرّضوان " و در لوحی عنوان " امة الله

طاووس الاحدیّه " ذیل نام بهنمیر ذکر است . و نیز ضمن نام آل ذکری میباشد .

طائفین حَوْل به معنی گردندگان گرد تخت شاهی . در اصطلاح اهل بهاء

آنانی را میگفتند که به جوار ابھی بسر میبردند .

و در لوح رئیس است :

" طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم و طفتم البلاد حبّاً لله مولاکم العزیز القديم

..... الورقات الطّائفات حول الشّجرة " و در لوح به شیخ سلمان است قوله ج ع:

" این بیوت و طائفین آن عندالله معزّزند مادامی که این نسبت منقطع نشده....

قسم به آفتاب افق معانی که لیلأ و نهارأ طائف حولم بوده " الخ و در اثری از

خادم خطاب به حاجی میرزا محمّد تقی افغان است قوله :

" واینکه وقایع ارض اقدس و حالات طائفین حول عرش را استفسار فرموده

بودند در ایامی که قشله عسکریه مقرّ عرش واقع بود لوحی از افق اراده مُشرق و

در آن لوح طائفین را سه قسم فرمودند بعضی به افق اعلی ناظر و از کوثر ابھی

مرزوق و ایشان نفوسی هستند که فی الحقیقة لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون

طوبی لهم ولهم حسن المبدء والمآب و قسمی دون این مقام و برخی یعلوا مرّة و

یسفل اخری کذلک نزل بالحق تنزیلاً من لدی الله المنزل العظیم حال الحمد لله به

نعمت باقیه دائمه که لقای محبوب عالمیان است کلّ مشرف و متنعمند .

طبرسي

شيخ رضي الدين ابو علي فضل بن حسن طبرسي معروف از علماء وفقهاء قرن ششم اسلامي صاحب كتاب احتجاج در دفاع از اماميه وجامع البيان ومجمع البيان در تفسير متوفّي به سال 548 در قرية شيخ كلي در دو فرسخي جنوب شرقي بابل كه مقبره اش به نام بقعه شيخ طبرسي مشهور گرديد و براي قلعه اي كه بابيه در موقع استحسان به آن بقعه بنا كردند فيما بينشان به نام قلعه طبرسي مشهور گشت و توضيح و تفصيل تمام در ظهور الحق مسطور است . ودر توقيعي كه ابلاغ عمومي مقام قائميت فرمودند چنين مذكور:

" اَمَّا الدِّينَ مِنْ بَعْدِ الدِّينِ اِنْ تَوَمَّنُوا بِاللّٰهِ وَايَاتِهِ وَلِتَنْصُرَنَّ اللّٰهُ فِي دِينِ الْحَقِّ بِمَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ مُقْتَدِرُونَ و لِتَحْضُرَنَّ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ و لِتَنْصُرَنَّ الَّذِيْنَ قَدَرَجَعُوا اِلَى الْحَيٰوةِ الْاُولٰى و لِتَأْخُذَنَّ بِاَذْنِهِ اِنَّهٗ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا " الخ كه مراد حضور و قيام در قلعه طبرسي است ودر لوحى بر آنجا نام طبريه اطلاق شد كه در اسماء حبيب و رضا ثبت ميباشد .

طبرية

شهركي باستاني در فلسطين به كنار درياچه طبريه از توابع اردن واقع در بعد 43 كيلومتری شرقي عكا . غصن اعظم عبدالبهاء بعد از صعود ابهي درايامي كه آغاز اعمال مخالفانه سرّي ناقضان شد تنها به آن شهر رفته متجاوز از يك ماه ماندند و در آن حال خبر واقعه قتل ناصرالدين شاه در طهران به سال 1312 رسيد و حكومت عكا خبرداد و بهائيان نيز اصرار و الحاح نمودند لذا آن حضرت عودت فرمودند ولي به عكا نرفتند و در مقام خضر النّبي در دامنه جبل كرملم ماندند كه ذيل نام خضر ذكر است

طَبَس

شهری معروف از بلاد خراسان. از اهل آنجا ملاً يوسفلي نامی را گفتند بابي و از اصحاب قلعه طبرسي شد و در ايام ابهي آقا زين العابدین نامی از ملاًها دیگر آقا سيد كاظم نام دوتن از مؤمنين اين امر در آنجا مزيستند و محمدباقر خان عماد الملك طبسي حكمران بسيار مقتدر و فعال مایشاء در آن حدود كه ابنیه و آثار و عمران طبس از او برجا است به لقاء ابهي در عراق رسیده قلمتراش اعطاء ایشان را در قلمدان به یادگار داشته و پیوسته حکایت میکرد

و با بهائیان ملاطفت مینمود و برادرش ابو القاسم خان نیز مخالفت نداشت و تفصیل احوال در تاریخ ظهور الحقّ مسطور است و بهائیان طبس در الواح و آثار مذکور آمدند و حاجی میرزا محمد تقی طبسی مشهور بدین نام از بهائیان و تجّار یزدی بود ولی سنینی در طبس تجارت کرد و طبسی شهرت یافت و در آثار بسیار نام برده است و از غصن اعظم عبدالبهاء راجع به محفل شور خطاب مشهوری به او میباشد. و از جمله آثار دوره ابهی خطاب به او قوله ج ع :

"جناب میرزا محمد ط ب بسم الله الاعزّ الاقدس الابهي لك الحمد يا الهي بما وفيت بما رقم من قلم امرک " و در نام جذب نکری از طبس است .

طبيب طبیب یزدی میرزا محمدرضا مخاطب لوح معروف طبّ که در آن لوح اصول کلیه حفظ الصّحه را بیان فرمودند و طب را اشرف العلوم خواندند و نیز میرزا محمد حسین طبیب قزوینی به نام طبیب در آثار و الواح مذکور میباشد از آن جمله قوله ج ع :

" لجناب طبیب اینکه در الواح نصایح مشفقه در اتحاد و غیره نازل مقصود جمیع بریه بوده و خواهند بود من الذین فی حولي وفي الاقطار علم حق محیط آنچه از قلم قدم جاری بعد از مشاهده بوده ان ربک هو العليم الخبير " و قوله :

" يا طبيبي قد اجبناک و ذکرناک في الواح شتّي عبد حاضر لدي الوجه در این ایام به صداع مبتلا شده به قسمی که از تحریر فی الجمله باز مانده چنانچه در یوم گذشته لوحی در باره انجناب نازل بعد معروض داشت که اکثری از قلم افتاده و ترک شده لذا کررناه و نزلنا هذالّوح بالاختصار " و شمه ای ضمن رئیس ثبت است

طبيعة عربی سرشت و جوهر هستی عالم ماده. در لوح حکما است :
" قل انّ الطّبيعة بکینونتها مظهر اسمي المبتعث والمکون " و در اسرار الآثار العمومية تفصیلی است .

طُتُنْجِيَة خطبه منسوبه به علي امير المؤمنين براي اشمال بر جمله :

"انا الواقف علي الطُتُنْجِين " معروف به نام خطبه طُتُنْجِيه

شد و طُتُنْج بع معنی خلیج منشعب از دریا میباشد و در توقیعی در ضمن شرح دعای

" يا من دلّ علي ذاته بذاته " از امير المؤمنين است قوله :
 " علي في الخطبة الطتجيه حيث قال رأيتُ الله والفردوس رأي العين " ودر لوح
 خطاب به شيخ نجفي اصفهاني است قوله :
 " وحضرت امير علي السّلام در خطبه طتجيه ميفرمايد " الخ
طُرّاً عربي به معني جميعاً كثيراً الاستعمال درلوحی به ابن الدّبيح است:
 " هنيئاً لجنابك واهل الدّبيح طُرّاً "

طُرد عربي دور افكندن ونفي واخراج كردن در لوح به نصير است
 قوله الاعزّ:
 " ايربّ لا نطردني عن باب عزّ صمدانيتك " ودر مناجاتي:
 " اسألك ان لا تطردني عن باب الذي فتحته " الخ ودر لوحی است:
 " در شقاوت نفوس غافلة نظر نما سيد محمد اصفهاني كه لايق ذكر نبوده واز
 حضور وخدمت طردش نموديم به سبب اواز مشرق وحي الهي ومطلع نور صمداني
 بعضي محجوب ومحروم مانده اند"

طُرف - طُرف طُرف چشم در كتاب ايقان است قوله ج ع :
طُرف - اسطُراف " لو انتم بطرف الله تنظرون " ودر لوح
 حکماء :

" كونوا في الطُرف عفيفا "

و در لوح به ناصرالدّين شاه :

" يا سلطان انظر بطرف العدل الي الغلام "

طُرف ونيز طُرف به معني منتهي . طُرف به معني نجيب واصيل
 در لوحی است :

" لوينظر احد بطُرف طُرفه علي اهل السّموات والارض " كه طرف اول به فتح
 طاء وسكون راء يا به فتحين به معني منتهي وطرف دوّم نيز به فتح اول وسكون
 ثاني به معني چشم است يعني هرگاه تني به گوشه چشمش بر اهل آسمانها و زمين
 بنگرد . وجملة : " او يركض طرف طرفه في ميدان المكاشفة والشّهود " كه در

سورة الامين است نیز به همین نوع میباشد . یا آنکه اوّل به کسر طاء و سکون راء به معنی نجیب و اصیل است و این به قانون علم البیان استعاره بالکنایه و تشبیه چشم به سمند میباشد یعنی : یا آنکه سمند اصیل لحظش در میدان مکاشفه و شهود جولان نماید . اسْتَطْرَفَ از چیز شگفت بهره برد . در لوح به ناصرالدین شاه است :

"وَأَسْرَفَ وَاسْتَطْرَفَ فِي الدُّنْيَا"

طَرِيح عربی به زمین افکنده و افتاده . در مناجاتی درخطابی است :

"الهي الهي تراني اسيراً.....طريحاً في فراش الحزن والاسي"

و در خطاب و صایای عهد :

"طريحاً علي التراب" الخ

طَرِيقَة - طَرِق طریقت به اصطلاح عرفاء و متصوّفه راهی مخصوص

به خدا از طریق داخل و باطن روح میباشد و طرائق کثیره

به واسطه اولیاء تصوّف پدید آمد و آنان و اتباعشان را اهل طریقت و باطن و دیگران را اهل شریعت و ظاهر میخوانند . در لوحی است :

"از قبل بعضی از نفوس خود را اهل طریقت نامیده اند چنانچه آثار آن نفوس

حال در ارض موجود است طوائف مختلفه هر یک طریقی اخذ کرده اند اسلام از

از آن نفوس متفرّق شد و از بحر اعظم خلیجها خارج نمودند تا آنکه بالاخره بردین

الله وارد شد آنچه وارد شد اسلام با آن قوّت عظیمه از اعمال و افعال منتسبین به

او به کمال ضعف مبدّل شد چنانچه مشاهده مینمایند بعضی از نفوس که خود را

در ایش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را تأویل نمودند اگر گفته شود صلوة از

احکام محکمه الهی است میگویند صلوة به معنی دعا است و ما در حین تولّد به دعا

آمده ایم و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم این بیچاره از ظاهر محروم است تا چه

رسد به باطن او هلمات نفوس غافله زیاده از حدّ احصاء بوده و هست باری از

تنبلی و کسالت جمیع اوامر الهی را که به مثابه سدّ محکم است از برای حفظ عالم

و امنیت آن تأویل نمودند در تکایا انزوا بسته جز خورد و خواب شغلی اختیار

نمودند و در معارف آنچه گفته شود تصدیق مینمایند و لکن اثر حرارت محبّه الله

تاحال از ایشان دیده نشده مگر معدود قلیلی که حلاوت بیان را یافتند و فی الجمله بر مقصود از ظهور آگاه گشتند " الخ و در ذیل نام عکا ذکر می است .
 طَرَق نام معموره ای از توابع اصفهان و کاشان که جمعی از بابیه در آنجا قرار داشتند .

طعام - طعمه طعام عربی غذا و خوراک . در قرآن است :

" كَلَّ الطَّعَامَ كَان حَلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلَ عَلِي نَفْسِهِ " ولوحی در بغداد در تأویل این آیه از برای حاجی میرزا کمال الدین نراقی صدور یافت که با بیان و تفصیل ما وقع در بخش چهارم ظهور الحق مندرج میباشد . و نیز در لوح به شیخ نجفی است :

" و در بعضی اوقات هم بعضی به طعام الله مرزوق یعنی جوع "

و در لوح طب است :

" ادخال الطعام علي الطعام خطر کن منه حذر " .

و طعمه در لوحی است قوله الاعز :

" طعمه یکی از اصحاب آن حضرت بود شبی ز رهی سرقت نمود علی الصبح یهود جمع شدند و به اثر و علامت آن پی بردند و بعد از اطلاع بین یدی حضرت حاضر معلوم است یهود عنود چه کردند حضرت توقف فرمودند و نخواستند این ذنب بر اسلام ثابت شود چه که سبب تزییع امر الله مابین عباد بود . بغتة جبرئیل نازل و این آیه تلاوت نمود : (انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما انزل الله ولا تکن للخائنین خصیما) و بعد طعمه اعراض نمود و مفتزیاتی به حضرت نسبت داده مابین قوم که لا یحب القلم ان یجری علیها و بعد به ارتداد تمام رجوع به مکه نمود و نزد مشرکین ساکن " و در لوحی دیگر است :

" یکی از اجلمة انصار که موسوم به طعمه بود بعد از طلوع نیر حجاز از

افق یثرب آنچه داشت با مهاجرین مساوات نمود و بعد مع کمال تقرّب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب

عباد است در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود : " انا انزلنا الیک
الکتاب ... " الخ

طَفَّ ارض الطَّف زمین کربلا است . در لוחی است قوله الاعزّ :
" ینادی الاسمی الحاء (حسین بن علی) فی ارض الطَّف و یقول
یا اسمی الحاء " الخ مراد میرزا محمّد حسن سلطان الشّهداء مذکور ضمن نامهای
حسن سلطان اصفهان و غیرها است.

طَفِئ در لوح حکماء:
" لَمَّا بَلَغَ الْكَلَامَ هَذَا الْمَقَامَ طَلَعَ فَجْرَ الْمَعَانِي وَطَفِئَ سِرَاجُ الْبَيَانِ "
خاموش شد . و در لوح رئیس :

" هَلْ ظَنَنْتَ أَنَّكَ تَقْدِرُ أَنْ تَطْفِئَ النَّارَ الَّتِي أَوْقَدَهَا اللَّهُ فِي الْآفَاقِ " آیا گمان
بردی میتوانی آتشی را که خداوند در کرانه ها بر افروخت بیفکری . ایضاً :
" لِيَطْفِئَ بِذَلِكَ نُورَ اللَّهِ بَيْنَ مَا سِوَاهُ " .

طَلَان نام و شهرت خواهر جمال ابھی که در بخش ششم ظهور الحق
مسطور میباشد و در زیارتنامه برایش از غصن اعظم عبدالبهاء
چنین است :

" تَاكُرُ زِيَارَتِ حَضْرَتِ عَمَّةِ عَبْدِالْبَهَاءِ طَلَانِ خَانِمِ حَرَمِ مِيرْزَا مُحَمَّدٍ
عَلَيْهِمَا بَهَاءُ اللَّهِ الْاِبْهِي عَلَيْكَ التَّحِيَّةُ وَالتَّنَاءُ يَا فخرِالنِّسَاءِ الْمُنْتَسِبَةِ اِلَى الشَّجَرَةِ
الْمُبَارَكَةِ النَّابِتَةِ الْاَصْلِ وَفِرْعَاهَا فِي السَّمَاءِ اَشْهَدُ اَنَّكَ زَمَنْ الْحَيَاةِ مَا تَهْتَنَّتِ بِشْرِبَةِ
مَاءِ بَرَاةٍ وَرِخَاءٍ مَبْتَلِيَّةٍ بِالْبِاسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَوَاقِعَةٌ تَحْتَ بَرَائِنِ السَّبَّاعِ وَمُخَالِبِ
الْاَعْدَاءِ وَلَمْ تَسْتَرِيحِي طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ اَضْطِهَادِ الْخِصْمَاءِ وَسُلْطَةِ الزَّنْمَاءِ وَلَمْ تَمُدِّدِي
جِسْمَكَ فِي الْفِرَاشِ بَرَاةٍ وَانْتِعَاشِ لَيْلَةٍ مِنْ لِيَالِي الْهَجْرَانِ وَيَوْمًا مِنْ اَيَّامِ الْحَرَمَانِ
مِنْ مَشَاهِدَةِ جَمَالِ الرَّحْمَنِ وَلا يَزَالُ يَصَوِّبُونَ الْاَعْدَاءَ اِلَى صَدْرِكَ سِهَامَ الْمَلَامِ
وَ يَطْعَنُونَكَ بِسِهَامِ الْبَغْضِ وَالهَوَانِ وَاِنَّكَ حَبَّابًا بِرَبِّكَ الْاَعْلَى صَبْرَتِ عَلَيِ الْبَلَاءِ
وَماشْكُوتِ يَوْمًا مِنْ تِلْكَ الْمَصَائِبِ الدَّهْمَاءِ بَلْ بَقِيَتْ شُكُورَةٌ صَبُورَةٌ وَقُورَةٌ فِي
تِلْكَ الْقَرْيَةِ النُّورَاءِ اِلَى اَنْ سَمِعْتَ النَّدَاءَ يَا اَيْتِهَا النَّفْسَ الْمُطْمَئِنَّةَ اَرْجِعِي اِلَى
رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَاحْبَبْتَ الدَّعَاءَ وَطَارَ رُوحَكَ اِلَى الْمَلَأِ الْاَعْلَى طُوبَى لَكَ

من ربك بشري لك من مولاك مرحي مرحي بك ايتها الامة الزكية المباركة
 لرب السموت العلي اني لازال انكر الايام التي كنت في زمن الصبي وادخل
 عليك بكل حب و ولاء و وتأخذيني في حضنك بحنو و وفاء واتفكّه بفاكهة
 طيبة من حديقتك الغناء " الخ.

طَلَسْم طلسم كه به فارسي سره نيرنگ و سپهره بند گفتند خطوط و رموزي
 كه ساحران بهر دفع مؤذيان و غيرها بكار برند و اصل كلمه گفتند كه
 يوناني است . در لوح حكماء در حق بليينوس حكيم است :

" وهو الذي يقول انا بليينوس الحكيم صاحب العجائب والطلسمات " و نيز كلمه
 طلسم در آثار اين امر به نوع تشبيه و استعاره به كثر استعمل گرديد في المثل
 در خطابي است قوله:

" نام او (حضرت بهاء الله) درمان هر دردي است و حرارت بخش هر سردي
 و درياق اعظم است و طلسم اكرم "

طَلَعَة عربي به معني پديدار و وديدار وديد گاه به معني روي زيبا و در آثار
 اين امر به معني جلوه الهي بسيار جاها ذكر شد .
 در لوحي است قوله الابهي :

" و تطوفه طلعات الفردوس الاعلي " الخ و در ايقان است قوله :

" بلي طلعتي در كتاب مذكور است كه بايد ظاهر شود " و قوله :

" به اين قسم با طلعات نوالجلال سلوك مينمودند " و قوله :

" مثلاً بياناتي كه طلعات جمال حق در علامات ظهور بعد فرموده اند " الخ .

و در مناجات ايام صيام است :

" النّقطة الاولى والطلعة الاعلي " و در ذيل نام صادق در توقيعي:

" طلعة صبح العماء " مسطور ميشد .

طَلِق عربي گشاده رو و بسام . در لوح به علي محمد است :
 " كن في النعمة منفقاً وفي فقدها شاكراً وفي الحقوق اميناً وفي الوجه
 طلقاً " .

طَلَّل عربي تپه و جاي آثاري و نمودار هر چيزي طُلُول اطلال = جمع در

خطابی است :

" وكشف السيول عن الطلؤل في وادي القدس طري " .

طَمَطام عربي به معني وسط دريا . در آثار اين امر كثر استعمال يافت و غالباً با كلمة قمقام يا يمايم ذكر شد . در لوحی به هادي قزوینی است قوله الاعزّ :

" ولكن رشحي از اين طمطام بحرا عظم لانهاية ذكر ميشود كه شايد از طماطم يمايم جو دوفضل خود تشنگان را از سلسبيل بي زوال وتسليم بي مثال خود محروم نمايد " ودر سورة الذبح است قوله :

" ان يا جمال الاولي رشح علي الممكنات من طمطام فيض فضلك لعلّ يا خذتهم روائح القدس " ودر لوحی ديگر :

" ورشحي از طمطام وطفحي از قمقام " الخ ودر لوحی ديگر :

" واستغرق في طماطم سلطان ربوبيتك و يمايم قدس احديتك "

و قمقام به معني يمّ و موضع عظيم دريا است و در جمع آن يمايم استعمال نشد ولي در اينجا به مناسبت وزن طماطم آوردند . ودر توقيع شرح هاء است :

" قد ارشحت من ذلك الطمطام الداخر رشحاً من طمطام يمّ الجلال "

و در خطابی است :

" وتري تموج طمطام الحقايق الذي يتموج في قلوب اولي المودة والسداد "

الخ .

طَنِين طنين الذباب وز وزمگس . در خطاب معروف به عمّه است قوله العزيز :

" او ينفعك طنين الذباب عن هدير الوراق " .

طهران شمّه اي در ضمن حرف ط اشاره است و در خطاب و مناجات

طلب مغفرت براي حاجي ذبيح در وصف طهران چنين بيان است :

" ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فيها راية الظلم وتهبّ فيها عواصف

القهر وقواصف الطغيان " .

و در سفرنامه به اروپ خطابي چنین مسطور است :

" یاد دارم که در قضیه شاه در طهران آخوندي در هر راه و گذري فریاد میزد میگفت اي مردم اگر خدا را دوست دارید پیغمبر را میپرستید حفظ جان و مال و ناموس خود را طالبید باینها را بکشید اینها دشمن دینند و مخالف آئین "

و در ابلاغیه از مقام ولي امر الله خطاب به محفل ملى بهائیان ایران راجع به مولد مرکز عهد ابهي است :

" راجع به محلّ تولّد حضرت مولی الوری ارواحنا لرمسه الاطهر فدا فرمودند بنویس محلّ ولادت طهران است نه تاگر " انتهى و از اول این امر طهران محلّ رتق و فتق امور و مستقرّ بزرگان قوم بوده حوادث داخلیه و خارجیه که متوالیاً مفصلاً در ظهور الحق مسطور است از آنجا غالباً آغاز گردید و در الواح و آثار مذکور است تا بالاخره در فروردین سال 1306 هج.ش. مطابق مارس 1927 م از محفل مرکزی آنجا که به دستور مقام ولي امر در عین اینکه فقط منتخب بهائیان طهران بود امور امریه ایران را اداره میکرد امریه ای برای انتخاب نمایندگان نه مرکز و بعثشان به طهران صدور یافت و نخصتین انجمن شور عمومی و محفل ملى ایران انعقاد یافت و از آنگاه ارض طاء مستقرّ محفل ملى بهائیان ایران است. و در نام عصف هم ذکرى است .

طُوب توب توجي توجي . در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی است :

" چند فوج از عساکر با طوبخانه مأمور نمود بعد از چند دقیقه از و رای خیمه استماع صداهای توب شد " الخ و در رساله مدنیه است قوله :

" آیا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید " .

طوبی عربی به معنی خیر و نیکی و پاکیزگی و نیکبختی و سود و در اصطلاح مسلمانان بهشت و یا درختی در بهشت است .

طوبی لک و گاهی توباک به معنی خوشا به تو . در لوحی است :

" طوبی لنفس قام علی خدمة امری و نطق بثنائی الجمیل " و در لوح به اشرف زنجانی :

" طوبي لعينيك بما رأته جمال الله ربك ربّ الخلائق اجمعين " و در آثار
نظائر:

طوبي لكم ولك وطوبي للفائزين وطوبي لعلماء بسیار است .

طُود عربي كوه بزرگ. در صورت زیارت محمد تقیخان تاکری است:
" سرع وآوي الي الطودالرفيع "

طُور طور سیناء کوه معروف که در ذیل نام سینا و در اسرار الآثار العمومیه
ذکر نام طور به معنی خودش و به معانی تشبیهیه بسیار استعمال گردید
در لوحی است :

" در این ایام که مکلم طور بر عرش ظهور مستوی " الخ و در کلمات مکنونه
است :

" واشرقت عليك النور من افق الطور ونفخت روح السناء في سيناء قلبك "
و در توقیعی درج ضمن نام صادق است قوله :

" الم ذكر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور " الخ و در کتاب اقدس است:
" هذا هو الذي به صاحبت الصخرة ونادت السدرة علي الطور المرتفع علي الارض
المباركة الملك لله الملك العزيز الودود " و قوله :

" انّ الطور يطوف حول مطلع الظهور " و در لوح به نصیر است :
" بلکه طوریون منصعق شده اند "

طوفان در لوحی است :

" در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع
غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره " الخ .

طُوي به صورت نام ارضی در قرآن ذکر است قوله تعالی :

" انك بالواد المقدس طوي " و در خطاب مشهور به عمّه است :
" وكشف السيول عن الطلوع في واد المقدس طوي " .

طِير عربي پرنده و مرغ . طيور اطيوار = جمع در لوحی به حاجی محمد
اسمعيل ذبيح :

" توئی آن طیری که از ظلم ظالمین بی محلّ مانده و وکر اخز ننموده " الخ
وقوله :

" اِنَّه لا یعرف بدونہ ولا یطیر الی سماء عرفانہ طیور افئدة اهل الامکان یشهد
بذلک کلّ الاشیاء " الخ ودر لوح رئیس است :
" یا اطیار البقاء منعتم عن الاوکار " ودر لوحی است :
" طیر بروحک الی هواء مکرمتی و عنایتی " که یاء زائده باشد یا آنکه طیر
به جای طر محض افاده کثرت و مبالغه آمده .

طیلسان عربی دستمالی بزرگ که به روی عمّامه می انداختند و تا روی
شانه ها میرسید و گردن را میپوشاند. طیالسة = جمع در خطابی
است قوله العزیز :
" این شکایت از جور و طغیان و داد خواهی از ظلم و عدوان اهل طیالسة نظر
به نصّ صریح است"

حرف - ظ

ظُبّة عربی دم شمشیر نیزه ومانند آنها اَظْبِي ظُبَاة ظِبُون ظُبِي = جمع
در لوحی و مناجاتی در ایام صیام است قوله ج ع :
" وانطقني يا الهي بكلمة من عندك وجعلتها سيفاً ذا ظُبَّتَيْن بقدرتک و اقتدارک
بظُبّة منهما فضلتَ وفرقتَ عبادک وخلقک الذينهم استکبروا علیک و توقّفوا في
امرک الذي ما اظهرت امرأ اعظم منه و بظُبّة اخري جمعتَ و وصلتَ و بلّغتَ و
ربطتَ و ألقتَ بين الدين اقبلوا الي وجهک " الخ ودر خطاب و مناجاتی است:
" الهي الهي تراني خائضاً في غمار البلاء و غريقاً في بحار البأساء و الضراء
هدفاً للنّصال مطعوناً برماح الجور و الجفاء مجروحاً بظبباء الشّدّة و البغضاء " الخ
شاید عرفاً جمع ظبّنة ظبباء هم استعمال میشود و یا اصل نسخه بظبّاة و یا بظبّي بوده.
و نیز در خطابی در وصف شهداء خراسان است قوله :

" اسألوا دَمَهَا بضرية مَسْئُومَةٍ وَظُبَاةٍ مَسْمُومَةٍ " .

ظَلٌّ – ظِلُّ اللَّهِ استظلال به سایه وپناه در آمدن. در لوح به نصیر

ظِلُّ السَّلْطَانِ است ج ع :

" فِيا رَوْحاً لَمَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَيْهِ بِقَلْبِهِ وَيَسْتَظِلُّ فِي ظِلِّهِ " ودر

خطاب وصایای عهد است :

" طُوبَى لِمَنْ اسْتَظَلَ فِي ظِلِّهِ الْمُدُودَ عَلَي الْعَالَمِينَ " و در لوح به ناصرالدین

شاه است :

" مَلِكٌ عَادِلٌ ظِلُّ اللَّهِ اسْتِ در ارض باید کَلِّ در سایه عدلش مأوی گیرند ودر

ظِلِّ فَضْلِهِ بِيَأْسَائِنْدُ " ودر آثار غصن اعظم عبدالبهاء عبارت " ظِلٌّ غَيْرُ ظَلِيلٍ "

یعنی سایه بی سایه و ناپایدار ناسودمند بسیار است قوله :

" ظِلًّا غَيْرُ ظَلِيلٍ أَوْ أَوْهَامًا مَعْتَرِيَةً لِلْعَلِيلِ " و نیز در آثار و تاریخ ذکر ظِلِّ

السَّلْطَانِ مَسْعُودِ مِيرْزَا ابْنِ نَاصِرِ الدِّينِ شاه که جمال ابھی " ظِلٌّ زَائِلٌ " فرمودند از

جهت اعمال قسیه که در یزد و اصفهان نسبت به بهائیان موجب شد تکرر یافت از

آن جمله از غصن ابھی است قوله :

" ظِلُّ السَّلْطَانِ رَا اَبْدًا كَمَانِ نَبُودَ كَه دَر زَمَانِ مَشْرُوطَه چنين گردد همان است

که از قلم اعلي صادر شده الا ان يَتَنَبَّهَ وَ يَتَضَرَّعَ اِلَى اللَّهِ حضرات یحيائياها از يحيي

اورا بسیار امیدوار کرده بودند و وعده سلطنت داده بودند ضعف الطالب والمطلوب

وبئس العشير " و او به سال 1338 هج. ق. در طهران به حال جنون و هوان و خسران

در گذشت . و در خطابی دیگر در شرح مقاصد مشروطه و مجلس شوري طلبان قوله :

" وَظِلٌّ زَائِلٌ رَا يَعْنِي ظِلُّ السَّلْطَانِ رَا مَدَارَ وَوَكِيلَ امُورِ سُلْطَنَتِ نَمَائِنْدُ وَ جَمِيعَ

امور تفويض به حضرت ظِلُّ السَّلْطَانِ شُودُ "

ظلم – ظالم در لوح رئيس است قوله :

مظلوم " اَلِي اِنْ دَخَلْتُمْ اَرْضَ السَّرِّ فِي يَوْمٍ فِيهِ اشْتَعَلَتْ نَارُ الظَّلْمِ

و نعب غراب البين " روزیکه محض نفي ایشان از ادرنه دور

بیت را محاصره کرده بودند. و قوله :

" انّ الظالم قتل محبوب العالمين " مراد ناصرالدین شاه است که هیکل نقطه را به شهادت رساند . و در کثیری از الواح بر نفس ابھی اطلاق مظلوم کردند . در لوح رئیس است:

" واسمع نداء كلّ الذرّات هذا لمحبوب العالم ويظلمه اهل العالم ولا يعرفون الذي يدعونه في كلّ حين " ودر لوحی دیگر است قوله ج و ع :
 " هو الشّاهد من افقه المنير يا اولياء الله في ارضه و اصفیائه في بلاده اسمعوا نداء المظلوم انه يذكرکم بما یكون باقیاً بدوام الملك و یبشّرکم بما قدّر لکم من لذي الله المقتدر القدير لا تحزنوا من حوادث الدّنيا وما ورد علیکم في سبیل الله العزيز العظيم " و قوله :

" اي اهل ارض ندای این مظلوم را به آذان جان استماع نمائید " ودر ابتدای بعضی الواح چنین است :
 " باسم مظلوم مسجون "

ظَمًا - ظَمَاء عطش شدید . ظمآن تشنه جگر . در لوح رئیس است :
 " ایربّ قد اخذتنا رعدة الظّماء " و در مناجاتی است :
 " قد اهلکني ظمأ العصیان این بحر غفرانک " ودر خطاب به عمّه :
 " واشوقی یا الهی الی باهی جمالک و ضاحی وجهک وشهّی وصالک و ظمَاء قلبی لعین عنایتک " ودر لوحی است قوله :
 " کن فی النعمة منفقاً وللظّمآن بحراً "

ظهر الاسلام در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان "ظهر الاسلام و کعبه الانام الشیخ احمد الاحسائی" به معنی پشتیبان و حامی اسلام .

ظُهُور - مَنْ لفظ ظهور در اصطلاح این امر ظهور امر شارعین مقدّس
یظهره الله است . و در آیه شهادت به حال قیام در صلوة یومیه است:
مظهر علیشاه " قد اظهر مشرق الظهور و مکّم الطور " ضمیر

مستتر در فعل اظهر راجع به الله سابق الذكر که مراد از

آن احدیت ذاتیه میباشد

و مراد از مشرق ظهور و مکلم طور جلوه اسماء و صفات که به اصطلاح عرفانی واحدیت است و جلوه در مقام ابهی نمود . در لوحی است :

" طوبی لنفس تربی العباد بحدود الله الّتی نزلت فی الزّبر و الالواح قل ینظر فی کله یوم احد لا یستقرّ امر الله فی المدن و البلاد هذا لظهور ینظر نفسه فی کلّ خمسأة الف سنّة مرة واحدة کذلک کشفنا القناع و ارفعنا الاحجاب " محض مبالغه و تأکید در رفع فعل متعدّی را به باب افعال برده ارفعنا فرمودند و احجاب جمع حجب به فتح و سکون است نه جمع حجاب که در ضمن نام حجاب بیان است و شاید در اصل رفعنا الاحجاب بود . و در ضمن احوال حاجی محمد اسمعیل ذبیح هم ثبت میباشد و نیز قوله :

" لوح الظهور کتاب الظهور قد نزل من سماء الفضل لمن اقبل الی الله مرسل الایات " خطاب به آقا سید مهدی افغان در یزد است .

من ینظره الله به ضمّ یاء و کسر هاء فعل مضارع از باب افعال یا من ینظّر به فتح هر دو مضارع مجرّد که مؤدّای هر دو یکی است موعود در کتاب بیان و دیگر آثار بیان میباشد و مشهور و مصطلح نزد بابیان گردید و عدّه ظهور من ینظره الله بسیار جلیلی بعد از خود دادند و از آن جمله در ضمن مناجاتی با من ینظره الله چنین خطاب کردند :

" ولکنّ الیوم الّذی تطهرنّ فیه نفسک علی قدر استحقاقک لمن یعبدک من احدٍ ای علی عدد حرف احد و لو انّ کلّ یومئذ یخاطبنک ایاک نسجد و ایاک نقنت و کائنی اری ظهور من تطهرته و لا حزنن علیه کلّ یتوجّهون الیه بامرہ قبل ظهوره ولم یتوجّه الیه کلّ بنفس ظهورک فیه یحزن فؤادی ان اذکر حزنه " الخ و در آثار اولیّه ابهی نیز همان تکرار و تأکید و تجلیل گردید از آن جمله در اواخر کتاب ایقان تفصیلی از تعدّیات و ستمهای بابیان در حق من یبعثه الله در یوم ظهورش نگاشتند . و در لوحی است قوله :

" هوالمحبيب السلطان هذا كتاب من جمال قدس منير الي الله العزيز المقدر القدير وهذا لوح من الله العزيز القدير الي جمال قدس منير الذي يظهر من الله كيف يشاء واراد " الخ ودرلوح حج بغداد است قوله :

" واشهد بان من يظهره الله حق لا ريب فيه ويأتي بانوار قدس منيع و به يجدد خلق السموات والارض وخلق الاولين والآخرين " الخ و در بيان ذكر است كه در مجالس بزرگ محلي براي من يظره الله واگذارند و آنكه لباس و بدن خود را نظيف ولطيف نگه دارند كه چشم من يظهره الله بر مكروه نيفتد و اساساً در آثار و توقيعات نقطه هر مظهر مشيت به عنوان من يظهر مجلاً مذکور و مصطلح است در توقيعي خطاب به ازل است :

" ولتأمرن بمن يظهره الله فاتّه ليا تين ذلك الخلق في القيامة الاخري بسلطان عزّ رفيع " ودر خطاب و بياني از غصن اعظم عبدالبهاء براي بهائيان مجتّع از زائرین مسافرين و مجاورين در بيت معظم خود چنين است :

" بعد از شهادت حضرت باب 25 نفر ادعا کردند كه مظاهر حقّند يعني هر يك ادعا کردند كه من يظهره الله موعود ميباشند و جمال مبارك به يكي از ايشان فرمود اگر درياهاي سرور را مينوشيدي نبايد كسي بر لبانت اثري ببيند اما بيچاره متنبّه شد (بايد نشد باشد) و زمين را با محاسن و مژگانش جاروب كرد و سبب غفلتش اين شد كه در عالم رؤيا جنّتي ديد و از آن پرسيد گفتند بهشت موسي است جنّتي ديگر بزرگتر از آن ديد و گفتند اين جنّت عيسي است و جنّت سوّم از آن محمّد اكبر از دوّم و چهارم براي حضرت باب اكبر از سوّم بود و جنّت پنجم ديد كه اكبر از كلّ بود و آن جنّت حضرت خودش بود رؤيا را حقيقت پنداشت و خود را از اهل مراقبه و كشف انگاشت " انتهي

و مظهر عليشاه شيخ بابا سعيد لوحی به نام او است .

حرف - ع

ع در آثار این امر رمز از کشور عراق و اسماء بسیار دیگر مبدوء به حرف ع میباشد چنانچه ذیل نامهای حی و عبد و عشق آباد اشاره است و نیز ع ع رمز از عبدالبهاء عبّاس و امضاء غصن اعظم ابھی بود و ضمن شرح نام آقا بیان و توضیحات درج است

عَادَة عربی آنچه که در اثر استمرار و تکرار حالت ثابتہ گردد.

عادات عوائد = جمع در لوح طبّ است:

" وَاتْرُكِ الْعَادَةَ الْمَضِرَّةَ "

عَارِف در عرفان ذکر است .

عاشوراء عربی دهم محرّم و حدیثی مروی از ائمه اهل بیت نبوی :
" کلّ یوم عاشوراء " متداول گردید که باب اعظم را شرحی بر آن است و در ذیل نام حسن حسین ذکری از آن است .

عالی پاشا در علی ذکر است .

عَامِرَه قریه ای از توابع اراک دارای هزار سکنه وقتی در ایام غصن اعظم عبدالبهاء برای بهائی شدن شیخ مرکز (مقصود شی محمد عامره ای است) مرکز جمعیتی از این طائفه بود ولی بعد از فوت شیخ به علت اختلاف داخل و خصومت خارج تحلیل یافت و اکنون معدودی برقرارند

عُباب عربی آب زیاد روی هم برآمده . در خطابی در حقّ زین المقرّبین است :

" لَبِّي لخطابك عند تلجلج عُباب طمطم موهبتك " .

عَبْد چنانچه ذیل نام امة هم ذکر است در الواح و آثار ابھی خطاب به ذکور و اناث اهل بهاء اطلاق عباد و اماء بسیار است که هر یک در گفتار و نوشته های خود به آن سمت افتخار مینمودند و مصداق قول شاعر عرب بودند که گفته است :

" وهان علي الكون في جنب حبّها
 اصمّ اذا نوديت باسمي و انما
 وقول الاعادي انه لخليع
 اذا قيل لي يا عبدها السميع

و نیز انبياء و مرسلین در لسان قرآن و عرف اسلام به مقام عبودیت درگاه خدا
 وصف شدند و اولیاء و ائمه در تعریف و تجلیل عبودیت سخنهای بلیغ عمیق گفتند
 و در مثنوی شهیر رومی است :

" چون زخود رستی همه برهان شدي
 چون که گفתי بنده ام سلطان شدي "

و از نقطه البیان در شرح " یا من دلّ علی ذاته بذاته " قوله الاعلی :
 " قول الصادق فی المصباح العبودیة جوهره کنها الربوبیة فما خفي فی الربوبیة
 اصیب فی العبودیة و ما فقد فی العبودیة وجد فی الربوبیة " و قول علی بن موسی
 الرضا ان الاستدلال علی ما هنالك لا یعلم الا بما هینا و قول الصادق ان العبد لم
 یکمل فی مقام حتّي لا یخاف من الناس و بری الكلّ فی جنب حکم الله کمثل سواد
 عین نملة میتة و کان المدح عنده رضائه و الدّم سخطه " الخ و در صحیفة العدل
 است قوله :

" و در حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه بر لسان سرّو جهر جاری
 نسازند تا آنکه از فیض ازلی و نفحات شمس ابدی در هیچ شأن محجوب نمانند.....
 امر که به اینجا ختم شد از سبیل فضل امام غائب عجل الله فرجه عبیدی از عبید خود
 را از بحبوحه اعجام و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده " الخ
 و در شرح صمد است :

" فاستعدّ لانوار هذا العبد الدلیل الخائف من ربّه الجمیل والرّحمن من فضل
 الجلیل " الخ و در لوح به ناصر الدین شاه است قوله :

" انّی عبد..... اسمع نداء هذا المملوک " و در ضمن نامه‌های غلام و علم نیز
 شطری مذکور است . و نیز لوح

سورة العباد خطاب به سید مهدی دهجی است که تفصیل سفر اسلامبول و ادرنه
 را در بردارد قوله :

"شهد الله أنه لا اله الا هو وانا كل له عابدون ان يا مهدي فاشهد كما شهد الله لنفسه قبل خلق السموات والارضين بأنه لا اله الا هو وان هذا الغلام عبده و بهائه " الخ ودر کتاب امر وخلق موارد بسیار از الواح در ذکر عبودیت ثبت گردید . و نیز چنانچه در ذیل شرح کلمه آقا و طبیب ذکر است مراد از لفظ " عبد حاضر " مسطور در الواح میرزا آقا جان کاشی خادم میباشد و او خود نامه مفصلش را که محض اثبات امر ابھی و نفی میرزا یحیی ازل نوشت چنین آغاز نمود :

" بسم الله الرحمن الرحيم این کتابی است از عبد خدا به سوی بنده ای از بندگان او الذي اتخذ الي الله سبيلا احبائي الهي در دیار ملاقات نمودید از قبل غلام ذکر و وسلام برسانید " الخ و نیز در آن دور بسیاری از بهائیان زکور موالید خود را به نام عبودیت ابھی عبدالحسین و برخی عبدالبهاء نام کردند . و غصن اعظم عبدالبهاء را به نوعی که در ذیل نام آقا ذکر است آقا و غصن اعظم میخواندند و بعد از صعود ابھی ثابتین بر عهد به نام " مولي الوري " و " سر الله " و سرکار آقا و به مراتب فوق ذلک در اشعار و آثار و گفتار خود شهرت دادند و موجب تعرض شدید ناقضین گردیدند لذا غصن اعظم خود را به نام " عبدالبهاء " تشهیر کرده آن را امضاء آثار خود قرار دادند و مکرراً مؤکداً نوشتند که جز بدین نام نخوانند و جز به عبودیت ابھی نستانند و از آنگاه نام " عبدالبهاء " اختصاص یافت و دیگری فرزند خود را به آن مسمی نکرد . و در خطابي است قوله :

" يا ايها المؤمنون بل جعلوا ذكر دون العبودية فحّا لهذا الطير الطائر في الفضاء الروحاني (مراد آنکه ناقضین خود به وصف ربوبیت و مانند آن تشهیر میکردند و ثابتین را به طور غیر مستقیم به آن اذکار و امیداشتند آنگاه همان را وسیله و بهانه اعتراض میساختند) وان عبدالبهاء متضرع الي ملكوت الابهي و ليس شئي يخفي اعلموا ان كينونتي عبدالبهاء و ذاتي عبدالبهاء و حقيقتي عبدالبهاء و ذروتي العليا عبدالبهاء و غايتي القصوي عبدالبهاء و ليس لي شأن الا عبودية البهاء و ليس لي مقام الا الخضوع و خدمة الاحباء و لم يصدر من قلبي الا انني عبدالبهاء و ابن البهاء و رفيق البهاء و بهذا افتخر بين الملاء لان عبودية البهاء جوهرة بديعة نورا توفد و تضئي علي اكليل العزة الابدية البهاج هذا شأني و مقامي و انا عبدالبهاء و ابن البهاء " و قوله :

" شمس حقیقت در غیب امکان متصاعد و در نقاب خفی پنهان و الكلّ عباد له و کلّ من فضله سائلون مقام این عبد عبودیت است نه ولایت رقیبت است نه خلافت سبحانه عمّا یصفون عبودیت این عبد عبودیت لغوی است نه عبودیت تأویلی یا تفسیری یا تلویحی یا تعبیری بل کعبودیة البلال الحبشی لسیدالقرشی و مقام توجّه بعد ظاهر خواهد گشت " و در خطاب و بیانی شفاهی برای جمعی از دوستان است قوله :

" انّ شرف مقام العبودیة هو اعلي من كلّ الشؤون وما احسن ما قيل : اصمّ اذا نودیت باسمي وانني اذا قيل لي يا عبده لسمیع " .

و در ذیل نامها بغداد و جمال و عبّاس و عکا نیز شرحی است . و از جمله مسّمیان به اسمائی مرگب از کلمه عبد و مذکور مکرّر در آثار: حاجی عبدالمجید نیشابوری از بقیة لسّیف قلعه طبرسی بود که تمام احوال و شهادتش در تاریخ ظهور الحق مسطور گردید و در ضمن نامهای زیارت و بدیع ذکری از او است . دیگر :

حاجی عبدالمجید شیرازی که در لوح حکما است قوله الاعزّ : " بیت من سمّی بالمجید " مراد خانه او است در کاظمین که آقا محمّد نبیل اکبرقائینی در آنجا به لقاء ابهی فائزگشته امواج بحر عرفان را مشاهده کرد و فاتش در موصل حدود سال 1296 واقع که در لوحی صادر در آن سال در حق او است :

" انا اردنا ان نذكر المجید الذي سعد الي الله ربّ العالمين لعمرک يا زين انه حضر تلقاء الوجه في ارض الكاف (کاظمین) والقينا عليه كلمة الله العليم الخبير اشهد انک ثم نذكر ابنه الوهاب هو الذي استشهد في سبيل الله "

و در حق او و پسرش از غصن اعظم عبدالبهاء در حيفا به سال 1920 میلادی قوله : " پدر حاجی عبدالمجید لله باشی فرمانفرما پسر فتحعلیشاه بود بعد حاجی عبدالمجید همه کاره همان فرمانفرما شد چون خیلی مقدّس بود قصد کرد بیاید در کاظمین مجاور شود و در آنجا حجره تجارت باز کرد بعد از آنکه مؤمن شد کسی دیگر با او معامله نمیکرد و او هم متّصل در ب حجره آیات استنساخ میکرد میگذاشتند و فحش میدادند آب دهن میریختند اما او در نهایت صبر و استقامت اعتنا نمیکرد بسیار آدم منقطعی بود تا ده سال از ته مانده دکان معاش خود را میگذرانند در ظرف

هفته یک نفر خارجی که او را نمیشناخت با او معامله میکرد تا آنکه صعود به ملکوت ابھی نمود " و قوله :

" پسر عبدالوہاب در سفر اول حضرت مقصود به عراق به شرف لقاء فائز شد پسر استدعاء هدایت پدر نمود حضرت عبدالمجید به مجرد تشرّف به حضور ربّ غفورمانند شمع برافروخت و به ایمان فائزو چون جمال قدیم مراجعت به طهران فرمودند به میرزا عبدالوہاب امر نمودند که چون پسر وحیدی باید در نزد پدر بمانی و چون به طهران رجوع فرمودند صبر و قرار نماید پدر بزرگوار گفت عزم طهران کن به مجرد ورود دستگیر شد و در کمال سرور و حبور جان بباخت آن پیر سالخورد به شهادت پسر شادمانی نمود و عاقبت سرگون شد و در اسیری جان به جانان تسلیم نمود " الخ و دختر حاجی عبدالمجید مذکور را میرزا یحیی ازل به زنی گرفت . و دیگر : شیخ عبدالحسین طهرانی مجتهد معادی با این امر در بغداد مذکور در تاریخ است و در ذیل نام جمال تفصیلی از او است و در لُوحی است قوله الاعزّ :

" نزل لشیخ عبدالحسین یا حسین تزور الحسین و تقتل الحسین یا ایها الغافل المرتاب "

و عبدالحمید داروغه شیراز در همه تواریخی که از دوره حضرت نقطه نوشتند مذکور است . دیگر :

سلطان عبدالمجید دیگر سلطان عبدالعزیز بن سلطان محمود دوم که در ذیل نام اسلامبول نام برده است از سال 1277 هج.ق. تا سال 1293 سلطنت داشت و در ایامش قره طاق در سال 1280 و همچنین بوسنه و نیز افلاق و بغداد تأسیس دولت واحده رومانی کرد و عاقبت به سال مذکور 1293 حسب افتاء شیخ الاسلام خیرالله افندی خلع گردید و انتحار نمود و سلطان مراد بر جایش منصوب گردید . و در شأن سلطان عبدالعزیز در لوح فؤاد است قوله :

" یاخذ امیرهم " و در کتاب اقدس است قوله :

" نری فیک الجاهل یحکم علی العاقل والظلام یفتخر علی النور "

و بعد از سلطان مراد سلطان عبدالحمید معروف است که نبذه ای از اعمالش ذیل نام جمال و مصر ثبت میباشد . دیگر :

شیخ عبدالرحمن کرکوکي از اهل طریقت اهل سنّت مذکور در تاریخ که در رساله فارسیه در مراتب سلوک از جمال ابهی در سنین اقامت در عراق و بعضی از الواح دیگر از آن جمله قوله:

" اي ضياء الحقّ حسام الدّین راد که فلک و ارکان چوتو شاهي نژاد نمیدانم چرا یکمرتبه رشتۀ محبّت گسیخته " الخ وقوله :
 " مهی برآمد از این شهرسوي دیگر شد " الخ که شهادت آقا ابو القاسم همدانی را بیان فرمودند خطاب به او است . دیگر نام قصبه عبدالعظیم طهران در الواح

و آثار ذکر است . وملاً عبد الکریم قزوینی شیروانی را در ذیل نام یحیی و قفقاز اشاره است و عبدالغفار اصفهانی از اصحاب ابهی در بغداد که از همراهان تا عکا بود در تاریخ کثرت ذکر داشت و اقدامش به انتحار و غرق دریا برای دور کردنش از محضر ابهی بیشتر موجب آن گردید و تمام تفصیل در تاریخ ظهور الحقّ ثبت است و در لوحی قوله ج ع :

" ومنهم من اخذه حبّ الله علي شأن نبذ نفسه في البحر "

و آقا سید عبدالرحیم اصفهانی مذکور در ذیل نام فتحعلی و رحیم و موصوف در تاریخ و ذکر عبدالوهاب که در لوح مشهور به خطاب " یا عبدالوهاب " مخاطب شده در لوح شهیر به شیخ سلمان است قوله :

" یک لوح مخصوص جناب عبدالوهاب نازل شد برسانید ولو نزل به لسان القوم وقواعدهم الظّاهرة ولكن يكفي من علي الارض لوهم يشعرون " .

دیگر حاجی میرزا عبدالله خان نوری عضو محترم اداره و لیهی مظهر الدین میرزا در آذربایجان که دختر خود را به ازدواج میرزا علیمحمد و رقاء (شهید) در آورده کفالت کرد تا به نشر و خدمت این امر مشغول باشد . در الواح مذکور است از آن جمله قوله:

" و نذكر العين والباء الذي شهد الله به اقباله وتوجّهه و ذكره و ثنائه وانفاقه في هذا السبيل المستقيم اناسمنا ما ذكرته في حقّه و ذكره الامين من قبل وما عمل في سبيل الله العلي العظيم " .

دیگر میرزا عبدالله اصفهانی در موصل دیگر عدالکریم خراط اصفهانی که بعد از صعود ابهی از معاریف ناقضین قرار داشت تا به سال 1333 در عکا درگذشت و عبدالاحد ضمن ابتهال و میرزا عبدالرحیم ابهری ذیل ابهر و عبدالرحیم تونی در نام فاران و عبد حسین ذیل نام اورشلیم و غیرهم مذکورند .
 و شیخ عبدالحسین تفتی آواره و اخیراً آیتی تمامت احوالش در ظهور الحق ثبت میباشد .

و عبدالحسین خان تمدن الملک شیرازی موصوف در تاریخ از غصن اعظم عبدالبهاء در اسکندریه مصر در ایام اخیراً اقامتشان در آنجا تلگرافی برای طرد وی چنین رسید :

"تمدن تو حش یموتی است"

و از این مسمیان شیخ محمد عبده مصری مذکور در بعضی بیانات غصن اعظم عبدالبهاء و نامبرده ضمن نام جمال به تفصیل شرح احوالش در اسرار الآثار عمومی است .

عبّاس صیغه مبالغه عربی به معنی پرشجاعت خشم آور خصم افکن و از مشهورترین عبّاس نامان عبّاس عمّ پیمبر و خاندانش به نام بنی العبّاس بودند و در بیانی از غصن اعظم عبدالبهاء چنین است :

"عبّاس عمومی پیمبر همیشه خوف و هراس داشت که بنیان خاندان ما متزلزل گشت و حال آنکه منصب او در جاهلیت سقایة الحاج بود بعد در اسلام به مقامی رسید که سلاله او در پانصد سال خلافت چهار اقلیم کردند " الخ
 و نیز عبّاس نام یک پسر علی امیرالمؤمنین شهید نامی در واقعه کربلا بود .
 و نیز عبّاس نام جدّ اعلائی ابهی که نام پدرشان هم قرار گرفت ولی به پاس احترام میرزا بزرگ خوانده میشد و او خود در مرقومات " عبّای تاکری غفرله " امضاء میکرد .

و نیز نام غصن اعظم عبدالبهاء به عنوان "عبّاس افندی" که ترکان عثمانی محض تجلیل میگفتند معروف و مشهور میباشد و بسیار وقت به صریح نام "عبّاس" امضاء

می‌کردند و شاید آخرین تلگرافشان از حیفا به طهران مورّخه 14 فوریه 1921 مطابق 5 جمادی الثانیه 1339 است :

" طهران باقراف امین تحیات مرا به جمیع احبّاء ابلاغ دارید صحتم کامل است "عبّاس" . و در ضمن حرف ع و نام آقا و غصن شرحی است .

عِبْرَة - عِبْرَة عِبْرَة عربی اشک در چشم و غمگینی .

عِبْر عِبْرَات = جمع . در صلوة یومیه است:

عِبْرِي-عبرانی "تری عبراتی"

عِبْرَة تنبّه و پند گرفتن و از امور پی به بی اعتباری دنیا

و امثاله بردن . از نصایح علی امیر المؤمنین است :

" الدّنیاء دار ممرّ لا دار مقرّ فاعبروها و لا تعمروها وقد خلقتم للابد ولکنکم تنقلون من دارٍ الی دارٍ حتّی یستقرّ بکم القرار " .

و از جمال ابھی است :

" کلّما تأخذک الاحزان مرّ علی القبور ثمّ تفکر فیهم لتجد نفسک علی انقطاع

مبین هل تقدران تمیز بین الملوک والمملوک و هل تعرف الاغنیاء من الفقراء لا

وربّک الغفور الرّحیم ومنهم الّذی اذا یري ان ینظر احدٌ الی بیته یرید ان یقتل نفسه

من الغیظ والآن یرف ما فی بیته من اعدائه وانه علی خسران مبین ومنهم الّذی اذا

ینقضی منه دینار یسودّ وجوهه من الحرص و اذا اتاه الموت فرّق ید التفریق کلّما

اجتمع فی ایامه بعسر عظیم "

عِبْرِي - عبرانی نژاد و زبان یهود که از بابل عبور به کنعان نمودند و از مصر به

خاک فلسطین گذشتند . در لوحی است قوله :

" و چون در عبور خلیل الرّحمن به آن تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب

و صحف الهیه بعد به لسان عبرانی نازل " انتهى

عَبَق مصدر عربی به معنی وزیدن بوی خوش و بر جا شدن . در خطاب

شهری به بهائیان خراسان خطاب به نفحات و نسّمات است قوله العزیز:

" وأعبقی امام احبّاء الله " جلوی احبّاء الله برجا شو و بوز .

عَبْقَرِي عربي به معني مرغوب خوش آيند تعجّبي . در لُوحِي است
 قوله الاعزّ:
 " و ادقّ من استبرق العبقريّة " نرمتر از استبرق زيباي عجب آور .

عَتَبَة عربي درگاه . عَتَب عَتَبَات = جمع . در خطابي و مناجات طلب
 مغفرت براي زين المقرّبين قوله العزيز:
 " وسرع الي عتبتك العليا " ودر مناجاتي ديگر :
 " الهي الهي استغفرک عن كلّ شؤون الآ العبودية لعتبتك السّامية " .

عَتِي مصدر عربي به بالا رسيدن سنّ . در خطابي در دعا و ذکر ملاً
 عبدالفتّاح تاكري است :
 " وبلغ من العمر عتيا "

عَثْرَة در لوح به ناصرالدين شاه است :
 " اذا عَثْر جوادهم " يعني چون بسر افتد توسن نفس و هوايشان .

عُثماني ساطنت عثماني در سال 699 هج.ق. به واسطه سلطان عثمان
 رئيس يك قبيله ترك تاسيس شد و از نسل و دودمان عثمان مذکور
 35 نفر نزديک به ششصد و سي سال سلطنت امپراطوري کردند و در ايام باب
 اعظم سلطان عبدالمجيد خان سي و يکمين پادشاه آل عثمان که به سال 1255
 هج.ق. به سلطنت نشست پادشاهي داشت و برادر وي سلطان عبدالعزيز خان به
 سال 1277 به سلطنت قرار گرفت که در ايام ابهي پادشاهي مينمود و به نوعي
 که ذيل نام رئيس عبد و غيرهما مسطور است بالاخره مخلوع شد و انتحار کرد
 آنگاه سلطان مرادخان بن سلطان عبدالمجيد خان دوامي نکرد و بلا فاصله سلطان
 عبد الحميد خان ثاني در سال 1293 به سلطنت عثماني برقرار گرديد که در ايام
 ابهي و مرکز عهد و پيمان خلافت عثماني نمود . و نام آن دولت و خصوصاً دو تن

اخیر در آثار این امر به نفرت و ذکر مذلت مکرر شد. تا آنکه عبدالحمید بالاخره به شورش و انقلاب ملی معزول و منکوب گشت و سلطان احمدخان ایامی به نام سلطنت بود آنگاه جمهوری شد .

عَجَاج عربی غبار و دود . در لوح لیلۃ القدس است قوله الاعزّ:
 "ثمّ اسألك يا الهي ان تطهّر قلوبهم عن عجاج الممكنات و غبار الكائنات " الخ.

عَجَائِب جمع عجیبه شگفتیها . در لوح حکماء به وصف بلینوس حکیم قوله ج و ع :
 " هو الذي يقول انا بلينوس الحكيم صاحب العجائب والطلسمات " .

عَجَل عربی گوساله . و در قرآن در قصّه سامری و گوساله است :
 " واتخذ قوم موسي من بعده من **حليهم**؟ عَجلاً جسداً له خوار "
 یعنی قوم موسی بعد از او از زیورهای خود گوساله ای با هیکل گرفتند که آواز داشت . و در آثار باب اعظم در قضیه مخالفت و معارضت میرزا جواد واعظ برغانی که به تفصیل در ظهور الحقّ برسبیل تشبیه اطلاقات مکرر یافت و همچنین در آثار ابھی در قضیه میرزا یحیی ازل تکرار گشت و میرزا جواد و همهرانش و میرزا یحیی و همرازانش به نامهای عَجَل و خوار و سامری یاد گردیدند چنانچه در ذیل نامهی سامری و خوار و جواد و بیان و یحیی ذکر است و به نوع کلی در حقّ مدّعیان باطل و ناعقین اصطلاح گردید که در لوحی است قوله الاعزّ :
 " انا لنسمع نداء العجل من بعض البلاد قل يا قوم اتقوا الله ولا تكوننّ من المفسدين " .

عَجَم عربان غیر خود خصوصاً ایرانیان را عجم و عجمی و بلادشان را بلادالعجم گفتند و اصل ریشه کلمه به معنی بی لسانی و بی بیانی است .

در لوح رئیس است قوله ج ع :

" واتّحدت مع رئيس العجم في ضريّ " ودر لوح به صدر دولت عثمانی است
 قوله: " چنانچه رسم عجم است " ودر ذیل نام رئیس هم ذکر می‌باشد.
 وقوله :

" قل انّ ملك العجم قتل محبوب العالمين " .

عَدَد به فارسی شمار . و راجع به بعضی نکات از موارد استعمال آن و نیز
 راجع به تطبیقات عددی ابجدی ذیل نامهای امر، جفر، حرف، تسع، سبع
 ، و غیرها مسطور می‌باشد .

عَدَل (عَدَلَ) إِعْتَدَال عَدَل = داد و دادگستری . در لوحی است:

مُعَادَلَة " امروز ناله عدل بلند وحنین انصاف مرتفع دود تیره

ستم عالم و امام را احاطه نموده " و در مناجاتی در توقیعی است:
 " عدلك للعاصين رحمةً ليخلصهم من عذاب ما اكتسبت ايديهم و يوصلهم
 الي مقام قريب " و نیز در صحیفه عدلیه است قوله :

" و تا بحال آنچه در کتاب عدل مشاهده شد چهارده هزار آیه متقنه است
 اگر جمیع علماء بخواهند که در کتاب عدل و صحیفه حرمین یک حرف و دو حرف
 بدون ربط پیدا کنند بر قواعد کتاب الله و قوم هر آینه قادر نخواهند بود " الخ
 و مراد از کتاب عدل شرح سوره یوسف می‌باشد و اطلاق نام کتاب العدل بر کتاب
 الرّوح ضمن نام روح ثبت است .

و لوح عدل خطاب به آقا سید محمدرضا شه میرزادی صادر گردید قوله الابهی :
 " بسم الله العادل الحكيم هذا لوح قد بعث الله اسمه العادل و نفخ منه روح العدل
 في هياكل الخلائق اجمعين "

عَدَل = همتای . در کتاب عهدی است قوله :

" میراث مرغوب لا عدل له " الخ که به کسر عین و سکون دال است و به

فتح عین به همین معنی نیز میتوان خواند.

إِعْتَدَال توسط بین دو حال و استقامت و تساوی روز و شب . در لوح طبّ است :

" تنقية الفضول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة "

معادلة = موازنه و مقابله با کفه دیگر در دعاء " يدعو محيي الانام في الايام " است قوله:

" بعدالذي نزلت في البيان بان لا يعادل بكلمة من عنده كتب العالمين " ودر كتاب اقدس است :

" يدركون منه ما لا يعادله ملكوت ملك السموات والارضين "

العدوة القصوي ناحية بعيد و آخرين . در خطاب و زيارت ملا زين

العابدين تاكري است :

" ربّ انه اشتهر بالزهد والتقوي في تلك العدو القصوي "

عذاب-عذب عذاب به معني عقاب عذب به معني خوش و گوارا .

در لوح به شيخ نجفي قوله الاعز :

" سم مهلك در سبيلش شهدي است فائق و عذابش عذبي است لائق "

عراء عربي بيابان لوت بي درخت و بي سابقه . در لوح سلطان است :

" وحوش العراء " ودر لوح خطاب به حاجي محمد كريم خان :

" وتتوح في العراء " ودر لوحي ثبت ذيل نام عيد:

" النار التي اشتعلت في هذا العراء "

عرار عربي نرگس صحرائي گلي خوشبوي . در خطاب مشهور به

بهائيان خراسان قوله العزيز :

" وشميم عرار الوفاء "

عراق در كتاب اقدس است قوله :

" هذا ما اخبرناكم به اذ كنا في العراق " ودر لوح حكما است:

" انا بيئنا لك اذ كنا في العراق في بيت من سمي بالمجيد اسرار الخليفة و

مبدئها و منتهاها و علتها " كه مراد خانه حاجي عبدالمجيد شيرازي است ودر ذيل

نام عبد ودر ظهور الحق تفصيل ميباشد . ودر لوح به شيخ سلمان است :

" اي سلمان درحين خروج از عراق لسان الله جميع را اخبار فرمود " ودر

لوح به ناصرالدين شاه است قوله

" تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد (میرزا بزرگ خان قزوینی قونسول ایران در بغداد) لا بداً حفظاً لعباد الله معدودی به والی عراق توجّه نمودند " الخ و ذکری از کلمه " لا بداً " جداگانه در ردیف لام ثبت است و اشاره و اعتذار از قبول تبعیت دولت عثمانی است و محض حفظ از تعرّض و خطر قونسول مذکور در سنین اواخر اقامت در بغداد صورت گرفت . و قوله :

" قد نزل حين الخروج من شطر العراق لوح فيه اخبرنا العباد ما يظهر من بعد ان ربك لهو العليم الخبير " و قوله :

" جعلوا اهلي واحبتي اساري من العراق " مراد واقعه اسارت حرم کاشی و عده ای از بهائیان از بغداد به موصل است . و لوحی دیگر قوله :

" هو الممتنع السلطان الفرد الغالب المقدر التقدير سبحان الذي خلق الخلق بامرہ و ابدع خلق كل شئ اقرب من ان يحصي ان انتم تعلمون و انت يا شطر العراق انت فابك بقلبك ثم بقلبك بما خرج عنك جمال الله ثم استقر في مقر السجّن خلف قلل من جبال صخر مرفوع " الخ که بیان و تفصیل خروج از عراق و استقرار در ادرنه میباشد . و به فارسی آن را عراق عربی میخواندند و در مقابل آن عراق ایران یا عراق عجم قسمت معین و معروف آن مملکت بود و در ذیل نام آل هم ذکری است .

عرش عرش عربی به معنی تخت و اورنگ شاهی در قرآن به مواضع

کثیره ذکر و وصف عرش برای خدا شد که از آن جمله آیات : " هو ربّ العرش العظيم " و " يحمل عرش ربك يومئذ ثمانية " و " كان عرشه علي الماء " است و مفسرین و علماء اسلام طبق مکتب حزبی و عرفانی خویش یا محمول بر ظاهر وی مؤول به معانی متنوّعه کردند . و از مقام نقطه طبق آیات قرآنی در دعائی است :

" لو لا انت لم ادر ما انت انت الذي اقامت العرش علي الماء والسّموات بلا عمد مرئي في الهواء " ولی در توقیعی صادر در اصفهان به جواب سؤال میرزا حسن وقایع نگار طبق آثار شیخ احسائی قوله :

" وانّ ما سألت من معني قوله عزّ وجلّ الرّحمن علي العرش استوي فاعرف انّ للعرش اطلاقات كثيرة فمنها عرش في مقام المشية وانّ المستوي عليها هو محمّد رسول الله ومنها عرش في مقام الارادة انّ المستوي عليها هو علي ومنها عرش في مقام القدر و انّ المستوي عليها هو الحسن و منها عرش في مقام القضاء وانّ المستوي عليها هو الحسين و منها عرش في مقام الاذن و انّ المستوي عليها هي الفاطمة ومنها عرش في مقام الاجل وانّ المستوي هو جعفر بن محمّد ومنها عرش في مقام الكتاب وانّ المستوي عليها هو موسي بن جعفر وانّ ما ورد في الاخبار بانّ الذين يحملون العرش كانوا اربعة من الاولين و اربعة من الآخرين فهو الحقّ لانّ المقامات الشيعية اذا اجتمعت تدوّنت صورة جامعة ولذا اشار الله اليه في كتابه ويحمل عرش ربّك يومئذ ثمانية وانّ الله قد جعل الكلّ ركن من العرش لوناً منه الرّكن الأوّل حامل اسم الله الفاض و هولونه البياض و منه ابيض ككشئي في الامكان و منه الرّكن الثّاني حامل اسم الله الحي وهو لونه الاصفر و منه اصفر ككشئي في الاكوان و منه الرّكن الثّالث حامل اسم الله المحيي و هو لونه الاخضر و منه اخضر ككشئي في الاعيان و منه الرّكن الرّابع حامل اسم الله المعيت؟ و منه احمر ككشئي في مراتب الانفس والآفاق " الخ و در عرفان و عرف بهائي ظهورات و مقامات و حكمروائي و نوع تجلّي مظاهر مقدّسه و نيز هياكلشان و نيز محلّ جلوس و قرار ابهي را درخانه عكا و قصر و غيره كه از جاينگاه ديگران مرتفعتتر بود عرش الهي ميخواندند چنانچه در لوحی راجع به ميلاد ابهي در دوّم محرّم است قوله الاعزّ :

" فيا حبّذا هذا الفجر الذي فيه استوي جمال القدم علي عرش اسمه الاعظم "

وقوله :

" قد جاء عيد المولود واستقرّ علي العرش جمال الله " و در كتاب اقدس است :

" و ارفعنّ البيتين في المقامين و المقامات التي فيها استقرّ عرش ربّكم الرّحمن "

وقوله :

" قد كتب الله علي كلّ نفس ان يحضر لدي العرش بما عنده بما لا عدل له "

و قوله :

" بسم الله المقتدر العلي الابهي ان يا عبد ان استمع نداء ربك العلي الاعلي من شطر الذي فيه استقر عرش ربك العلي العظيم " ودر لوح به نصير است قوله:
 " اگر ملاحظه ضعف عباد وفساد من في البلاد نميشد اذن داده ميشد كه كل بين يدي عرش اعظم حاضر شوند و نغمات روح القدس اكرم را به بصر ظاهر مشاهده نمايند " و قوله :

" به نام دوست يكتا نامه آن جناب به لسان پارسي تلقاء عرش الهي صادر "

و قوله :

" ان يا نبيل قبل علي اسمع ما يوحى اليك عن جهة العرش مقام الذي جعله الله عن عرفان العالمين مرفوعا " و قوله :

" ان يا ايها المذكور لدي العرش " الخ ودر لوح حوريه كه در ذيل آن نام ثبت است قوله :

" انا كنا مستويا علي العرش " و قوله :

" قد ذكر اسمه في الحين تلقاء العرش " ودر لوحي :

" هو الاقدم الاعظم انا دخلنا البستان واستويانا علي العرش الواقع علي الماء و كانت الشمس تلعب في خلال اشجار و تتحرك انوارها كأنها تتحرك من اهتزاز الروح الطائف حول عرش عظيم " الخ كه مراد از عرش واقع علي الماء كرسي و نشيمن ني و چوبي بستة تقريباً بر روي رود جاري در باغ رضوان بيرون عكا است كه اصحاب به اطراف حاضر و جالس ميشدند و اشاره به آيه قرآنيه مذكوره :

" و كان عرشه علي الماء " ميباشد ودر ذيل نامهاي آل آقا بها امين يحيي رؤيا زيارت قبه سجن شيطان عبد لقاء قبريس نيز ذكرى از عرش است.

واز عقايد مسلمانان راجع به عرش عقيدة موضوع معروف " ديك العرش " و خروس عرشي ميباشد و ميرزا محمد حسين مشكين قلم شهير اصفهاني از نام بها صورت زيباي خروس با سينه درخشانش نقش نمود و لوحى را به ...؟... گذاشت كه گوئي ذكر ميخواند و نسخ آن صورت در منازل اكثر بهائيان زينت ديوار بود. ودر ذيل نام ديك نيز ثبت است .

عَرَض عربی امر بی دوام و غیر قائم به ذات و نیز حُطام دنیا در کتاب ایقان است قوله :

" نفوس خود را از شؤونات عرضیه پاک نماید " که مراد شؤون دنیویه میباشد.

عَرَف عربی راحه و بوی خوش . و در آثار ابھی کثیر الاستعمال میباشد از آن جمله در لوح حکما است :

" قل یا احبّاء الله لا تعملوا ما یتکدّر به صافی سلسبیل المحبة وینقطع به عرف المودّة . و در لوح رئیس است :

" یا ذبیحی الرّوح لک ولمن انس بک ووجد منک عرفی " و در لوحی دیگر :
" ای دوستان تفکر نمائید در آنچه ظاهر شد و وارد گشته مطلوب ظاهر و جمیع عباد طالب معذک محجوب مانده اند عرف بیان رحمن به شأنی در هبوب که من علی الارض از احصای آن عاجز " .

عِرْفان – عارف عرفان و معرفت که به معنی شناختن و علم و اطلاع

عُرَفَاء است در عرف ادبی به کثرت استعمال اطلاق بر شناسائی و دید و بینش باطنی و ضمیر روحانی میگردد به همین رو عرف و عرفاء و عرفان متبادر در صوفیه و عقیدتشان گردید . در لوح به شیخ سلمان است :
" ای سلمان عرفاء را در امثال این مقامات بیانات بسیار است "

عَرَفَة نام کوهی به قُرب مکه یوم العرْفَة نهم ذیحجّه که در عرفه اعمالی به حجّ مسلمین انجام میشود . از باب اعظم در شرح " یا من دلّ ذاته بذاته " است قوله الاعلی :

" قول الحسین فی یوم العرْفَة لِغَیْرک من الظُّهور ما لیس لک حتّی یكون هو المظهر لک متی غَیْبَ حتّی تحتاج الی دلیل یدلّ علیک و متی یُعْدَت حتّی یكون الآثار هی الّتی توصل الیک عمیت عین لا تراک و خسرت سَفَقَةُ عبید لم یجعل لک من حبّک نصیباً " .

عِرْق عربی رگ و ریشه . عُرُوقِ أَعْرَاقٍ = جمع در لوحی است :
 " کن عِرْقاً نابضاً فی جسد العالم وریحاً سائراً علی الامم " ودر
 مناجاتی است :

" من ظاهری وباطنی وقلبی ولسانی و عروقی و جوارحی " .

عَرْمَرَم عربی به معنی سپاه بسیار و به معنی شدید. در خطاب مشهور به
 عمّه است :

" او یحییٰ محنظر الهشیم من جنود عرمرم عظیم " .

عُرَوَاء عربی تب لرز . در لوحی از سجن عکا خطاب به طبیب :
 " بحیث بدل مرح الغلواء بترح العُرَوَاء " که در نامه‌های ترح ,
 غلواء , مرح , ذکر است.

عُرْوَةُ الْوُثْقَى محکمترین دستگیره . در قرآن ایمان توحیدی به خدا
 را به

عروة وثقی وصف کردی قوله :

" فمن یكفر بالطّاعوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها " و
 قوله:

" ومن یسلم وجهه الی الله و هو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی "

و در کتاب اقدس است :

" تمسکوا بالعروة الوثقی وحبلى امری المحکم المتین " ودر الواح و آثار به
 این طریق کثیراً ورود یافت . در لوحی است :

" یا احبائی الذین تمسکوا بالعروة الوثقی " ودر لوحی دیگر :

" هذا کتاب من لدنا الی الذی سلک سبیل الله الواضح المستقیم و تمسک

بالعروة الوثقی واجاب نداء ربّه العلی العظیم " ودر خطابی است :

" هو الابهی یا من تمسک بالعروة الوثقی بدان عروة وثقی که از اول ابداع

در زبر و الواح و صحف اولی نازل عهد و میثاق است و ایمان و پیمان مختار علی

الاطلاق این عهد و پیمان است که زلزله بر ارکان آفاق انداخته و رجه بر بنیان ناقضین میثاق پس خوشا به حال تو که متمسک به ذیل کبریائی ع ع " و عروة الوثقی نیز نام جریده عربیه شهیره منطبعه در پاریس به واسطه سید جمال الدین افغانی و شیخ محمد عبده مصری که در ذیل نام جمال ذکر است . در لوح دنیا است قوله الاعز :

" جریده ای به اسم عروة الوثقی طبع نمود " الخ و مقصود از نام شخص مذکور در لوح همان سید میباشد .

عری در لوح به سلمان است قوله الاعز :

" فیا حبذا لمن عری (برهنه و آزاد ساخت) نفسه عن کلّ الاشارات والدلالات و عری از کلّ ما سواه (برهنه و عریان و آزاد از هر چه غیر خدا) به شطر الله فائز شوند "

عزّ - عزیز در لوح به اشرف است :

عزیز الله " فاشکر الله بما شرّفک بلقائه و ادخلک تلقاء العرش مقعد

عزّ عظیم " (کرسی جلال بزرگ) .

و در دعاء " یدعوه محیی الانام فی الایام " است :

" عزیز علی بان اکون باقیاً و اری الذین هتکوا حرمتک " یعنی بر من سخت و گران است .

عزیز الله به معنی ارجمند و دردانه نزد خدا و به این نام عدّه ای از بهائیان مشهور بودند از آن جمله میرزا عزیز الله خان ابن اکبر میرزا علی محمد و رقاء شهید که در خطابه‌های مرکز عهد و پیمان کثرت ذکر یافت و به خطاب : " یابن الرّجل الرّشید " و " عزیز عبدالبهاء " مخاطب بود .

و دکتر عزیز الله رودسری گیلانی که بالاخره در شهر اشرف (بهشهر) مازندران اقامت کرده مطب گرفت و در سال 1329 به دست حاکم آنجا مقتول شد .

و عزیز الله جذاب ضمن نام تولستوی و عزیز الله تاکری ضمن نام تاکر مذکور میباشد .

عزّنا بثالث در قرآن است :

" واضرب لهم مثلاً اصحاب القرية اذ جائها المرسلون اذ ارسلنا اليهم اثنين فكذبوهما فعزّزنا بثالث " كه قصمة روايات مسيحيه راجع به ورود رسل عيسي به انطاكيه است كه نخست دوتن براي تبليغ رفتند و گرفتار شدند آنگاه سومي رفته آنها را رهائي وعزّت و قوت داد و در تشخيص آن سه روايات مختلف است و در آثار و تأويلات اين امر به كثرت ذكر رسيد و دوتن اول را به مقام نقطه و قدّوس تأويل نمودند وثالث را بابيان ميرزا يحيي ازل بيان كردند و اهل بها در شأن ابهي گفتند و بعد از صعود ابهي بسياري از ثابتين درميثاق به مركز عهد ابهي ارتباط دادند .

عَزَم - عَزَائِم عَزُومَة درمداول عربي به معني دعوت و به معني وليمه عَزَمَ يعني دعوت كرد و عَزَمَ عَزِيمَة به معني دعوت و مهمان كردن است .

درلوحى به آقا محمد جواد فرهادي است قوله الاعزّ :
 " يا جواد هذا يوم فيه عزمي في البستان احد احبائي الذي هاجر معي من الزّوراء الي ارض السّرّ " ودر كتاب اقدس است :
 " اذا دُعِيْتُمُ الْوَلَائِمُ وَالْعَزَائِمُ اجيبوا بالفرح والانبساط " كه مراد همان ولائم است و محض تأكيد و تعميم انواع تكرر فرمودند .

عَسْرَ - عَسِير درلوح طب است :

" وما عَسْرَقَضْمُه منهي غنه عند اولي النهي "

آنچه جاويدنش سخت باشد نزد خردمندان منهي ميباشد .
عَسِير سخت و دشوار. در خطابي در مناجات طلب مغفرت براي حاجي صحيح فروش است :

" وتمسك بالعروة الوثقى وتشبث بعهدك القديم و ميثاقتك الشّديد في هذا اليوم العسير " .

عَسْكَر عربي سپاه . در لوح به صدر دولت عثماني است :

" سان عسکر دیده وچند فوج از عساگر " الخ وعلی عسکر
از بهائیان معروف درالواح و آثار به همین نام ذکر است قوله :
" یا علی قبل عسکر ذکرناک بذکری الجمیل "

عشرین در سورة الذبح است .

" ان یا ذبیح قد ذُبحْتُ فی کلّ حین فی عشرین من السنین و
همچنین در لوح سلطان و غیره ذکر عشرین و بیست سال میباشد و مبدء آن از سنه
1264 هج. ق. گرفته میشود که مبدء بلیات بابیان بود و در نام سلطان ذکر است
و ذکری از "عشرین نفس" در نام سجن میباشد .

عشق-عشق آباد ذکر حبّ و عشق در آثار این امر به غایت کثرت شد که

عواشیق در نام حبّ ثبت میباشد و بیانات در وادی عشق از هفت

وادی و ابیات منقول مشهور در آثار :

" ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

واندر همه عالم مشهور به شیدائی

در نامه مجنونان از نام من آغازند

زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی "

در آن میان شهرت بسزا دارد .

و شهر عشق آباد در الواح و آثار به همین نام و به نام مدینه عشق مذکور و مشهور
است از آن جمله در لوحی قوله ج ع :

" در ارض عین و شین از ظالمین وارد شد آنچه که عالم فرح به هم تبدیل

شد " و در لوحی دیگر نیز در وصف حاجی محمد رضا اصفهانی شهید خطاب
به آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی است :

" واشتعل بنار العشق فی مدینه العشق " و قوله :

" یا ملأ العشاق فی عشق آباد ینطق نیر الأفاق فی یوم الميثاق و یذکرکم بما

یقربکم الی الله مجری الانهار " و اوضاع و احوال آنجا و تمامت واقعات مرتبط

به این امر در ظهور الحقّ ثبت میباشد و بناء آن شهر به امر دولت امپراطوری روس پس از استیلاء بر ماوراء بحر خزر در حدود سال 1297 هج.ق. آغاز شد که بلاد دیگر نیز از قبیل تازه شهر و قزل ارواد و دیوانه باغ هم بنا گردید و شروع ورود بهائیان به عشق آباد در سال 1300 شد و اما واقعات اخیره بر بهائیان چنین بود که در 5 فورال 1938 میلادی اخذ و حبس شروع گشت و تمام عدّمه محبوسین شصت و اندی شدند و حبس به طول انجامید و هنگام بیرون آوردن از محبس دویست و چهل و اندی بودند و بیست و دوتن در محبس از میان رفتند و اسامی برخی که معین است چنین میباشد :

آقا علی عکّاس - آقا مهدی رجبعلی اف - منوچهر بن آقا اسد الله احمداف میلانی - آقا میرعلی اکبر اسکویی - آقا میرعلی اکبر صلاح اف - آقا حسین مهدی اف - آقا محمدآقا علی محمد اف - بدیع الله بن آقا محسن میلانی - عبدالخالق یزدی - حاجی علی برادر ارباب - آقا نصرالله پسر ارباب و بقیه محبوسین مذکور را در 29 اکتابر 1939 به سمت سیبری حرکت دادند که در جاهای مختلف گذاشتند و عده ای از آنان در مواضع دور از یکدیگر فوت شدند از آن جمله آقا رضابن آقا کربلایی اکبر میلانی و آقا مهدی همدانی آقا علی عسکر ملک محمد اف اسکویی آقا علی اکبر کفشدوز نهاوندی آقا نادر اهل تربت حیدریه علیخان اهل تربت غلامحسین میلانی و آقا عبدالحسین قصاب یزدی بودند .
و نیز عواشیق معموره ای در عراق که از ایام اوّلیه این امر مرکز مؤمنین قرار گرفت .

عُصْبَة

عربی گروه و دسته . در خطاب و صایای عهد است :

" من هجوم عصبه ناقضة " الخ

عِصْمَة

در لوح نصیر است قوله ج ع :

عَصَمَاء - عَصِم " ثم فرّ عنهم الي ظلّ عصمة ربّك " از آنان به

زیر سایه حفظ پرورد گارت گریز .

در خطاب و صایای عهد است :

" ابدء جوهرة فريدة عصماء " و در خطاب معروف به عمّه است :
 " وتلألأ الفريدة الغراء اليتيمة العصماء كه به معني محفوظ ودست نخورده و
 ناسفته ومراد آغاز كار ودستيابي به آن است . و در لوح " اتي امرالله " است :
 " قل اليوم لا عاصم لاحد من امرالله ولا مهرب لنفس الا الله " بگو امروز
 پناه دهنده از حكم خداوندي براي احدي نيست .

عاصم نيز نام شخصي است . در لوحي است قوله الاعزّ :
 " بعد از غزوه اُحد اعراب اطراف به تهنيّت قریش رفتند سلاقة شوهر و
 پسرانش در محاربه كشته شده بودند به سفيان گفته اگر كسي قاتل شوهر و اولاد
 مرا بكشد صد نفر شتر به او ميدهم از اين كلمه نار طمع و حرص در سفيان
 مشتعل از مكه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدينه خدمت حضرت رسيدند وبر
 حسب ظاهر كسب اسلام نمودند وعرض كردند يا رسول الله جمعي از ما به ايمان
 فائز شدند وه وحدانيت حق و رسالت تومقرّ ومعترفند استدعا آنكه بعضي اصحاب
 را امر نمائي با ما بيايند واحكام الهي را از حلال وحرام تلقين نمايند از جمله عاصم
 را با بعضي ديگر طلب نمودند حضرت هم از ميان اصحاب ده تن اختيار کرده
 فرمان داد كه با آن جماعت به ميان قبائل شده تعليم قرآن وشرايع كنند عاصم ومن
 معه حسب الامر عازم آن حدود شدند وبعد از توجه وورود وارد شد آنچه كه سبب
 حزن اكبر شد از براي اهل يثرب وبعضي از منافقين به شماتت قيام نمودند كه خدائي
 محمّد چرا اورا خبر نداد كه اين جمع به نفاق مسلماني گرفتند و در آنچه واقع شد
 حكم بر جهل وعدم علم آن حضرت نمودند" .

عَضُد- اعتضاد عضد عربي بازو است ودر جمل ادبيه عامل قدرت و
 نشان توان آورده ميشود . در لوح به نصير است :

" حجات وهميه وسبحات غليظه كه ما بين ناس سدّي بود محكم وايشان را
 از سلطان عزّ قدم ممنوع ميداشت جميع را به عضد قدرتم ويد قوتم خرق فرمودم
 تا با يكدیگر معاونت كنند " .

اعتضاد قوّت يافتن و اعتضاد السلطنة لقب عليقي ميرزا ابن فتحعليشاه بود كه
 در اسرار الآثار العموميه شرح احوال آورده است و در ظهور الحق ذكري از او

میباشد و اورساله ای به قلم شاعرانه و ظاهر تنقید در شرح دوره بابیه نوشت و ذکر اعتضادالوزارة از بهائیان در ذیل نام علی میباشد .

عطار عربی عطر فروش و عطر ساز و پر عطر و در ایران ادویه و اشیاء خوشبو فروش را گویند و در آثار این امر نام خانوادگی آقا محمد کریم عطار موصوف در ظهور الحق به نام صریح یا به حروف مقطّع کثیر الذکر میباشد .

عظیم - اعظم عظیم عربی بزرگ و مجلّ و مهمّ در لوح رئیس است " انّ لک عنده مقاماً عظیماً " و در آثار نقطه البیان

ذکر شیخ عظیم به کثرت موجود است که ملاً شیخ علی ترشیزی موصوف در ظهور الحق باشد و وی را به تطبیق عدد حروف ابجدی شیخ عظیم نامیدند .

اعظم بزرگتر و مهمتر و " الله اعظم " تحیتی از تحیات این امر و در صورت صلوة کبیر " الله اعظم من کلّ عظیم " میباشد و در کتاب اقدس این امر را به نام " نبأ اعظم " ذکر فرمودند . قوله :

" ایاکم ان یمنعکم ذکر النّبی عن هذا النّبأ الاعظم " که تلویح به آیه " عمّ یتسائلون عن النّبأ العظیم " از قرآن است . و نیز در کتاب اقدس است قوله :

" قد انتهت الاعیاد الی العیدین الاعظمین " که مراد عید رضوان و عید مبعث باب اعظم است . وقوله :

" الأوّل وهو الاسّ الاعظم نزلناه فی الواح اخری " که راجع به علامت اولی

از دو علامت بلوغ عالم است و در ضمن نام امر شرحی ذکر میباشد . و در ضمن نامهای بهاء و اقا و بقعه و سجن و غیرها ذکرهای از سجن اعظم و اسم اعظم است و

در ضمن نامهای اسم و یحیی وصف اسم اعظم و نیز ذکر و توقیعی در شأن شیخ عظیم ثبت میباشد . و نگین اسم اعظم که مرکز عهد ابهی برای انگشت دست

بهائیان به نوع رمزی وضع کردند و بهائیان به انگشت میگیرند معروف میباشد .

و نام غصن اعظم در دوره جمال ابهی شهرت مقام عبدا البهاء شد که ثابتین در اخلاص میخواستند تحیت بهائی را همان " الله اعظم " قرار دهند و موجب اختلافی

گردید که در تاریخ ثبت است و بالاخره تحیت به همان " الله ابهی " قرار گرفت .

عَفَج (عَفَج) عربی روده . عَفَاج = جمع . در لوحی است :

" نَقَّ الاعفاج من الأمشاج " روده ها را از اخلاط پاک کن .

عَفْر تَعْفِر مصدر عربي به معني خاک مالي و به خاک کردن. در

خطابي در حق يکي از بهائيان است :

" وَعَفَّرَ جبينه بتراب عتبتک التوراء "

عِقَاب عربي کيفر و جزاء به شَرِّ . در کلمات مکنونه است :

" اي اهل ارض به راستي بدانيد که بلاي ناگهاني شمارا درپي

است و عقاب عظيمي از عقب "

عَقَبَة عربي گردنه بالا رو و سخت و بلند کوه و به تشبيه بر امر مهم و پر

مسئوليت گفته ميشود . در لوح به نصير است :

" بعضي در عقبه سؤال واقفند و برخي در عقبه حيرت متوقّف و بعضي

در بعضي اسماء محتجب "

عِقْد عربي گردن بند آسوده لعل و مرواريد و غيره به رشته کشيده .

عُقُود = جمع . در خطابي است :

" وانّ السّلاسل والاغلال قلائد العقيان و عقود الياقوت والمرجان "

عَقْر در لوحی در ذکر مصيبت سلطان الشهداء است قوله الاعزّ :

" انّ الذّئب إفترس غنماً و عَقَرَ " گرگ گوسفندي را شگار و نحر

کرد . و قوله : و عَقِرَت النَّاقَةُ "

عِقِيَان عربي زر سره طلاي خالص ناب . در کتاب اقدس است

قوله ج ع :

" حقُّ له ان يقعد علي سرير العقيان " و در لوح به شيخ نجفي اصفهاني است :

" بر كرسي عقيان در صدر مجلس عرفان مستوي " و در خطابي است :

" انّ السّلاسل والاغلال قلائد العقيان "

عَكَّاء در خطاب و بياني از مركز عهد و پيمان ابهي عبدالبهاء در حيفا به

سال 1919 است قوله العزيز :

" عاکور همین عکا است که فرنگیها عاکر میگویند . عکاء اسامی مختلفه پیدا نمود اول عوک بود بعد عاکو بعد عگه بعد عگاء این شهر به واسطه فنیقیها بنا شد و آنان را داب این بود که هر شهر را به موجب نقشه جغرافیائی نام می گذاشتند و چون این شهر مثلث منحنی الضلع بود عوک عگه نامیدند که همین معنی را دارد و حیفاهم حیفو بوده یعنی شهر دامنه کوه و کوه های لبنان هم یعنی به زبان فنیقیین کوه سفید , چون به برف پوشیده است . این شهر یک هزار و پانصد سال قبل از حضرت موسی بنا شده است " انتهى و در شأن عکا و استدلال به بشارات قبلیه راجع به آن شمه ای از احادیث عامه مرویه در ضمیمه لوح خطاب به شیخ نجفی معروف مطبوع گردید و غصن اعظم عبدالبهاء در شرح بسملة پس از بسط بیان از قرآن و آیه " سبحان الّذي اسري بعبده ليلاً من المسجد الحرام الي المسجد الاقصي الّذي باركنا حوله " الخ نقل فرمودند که در کتاب محیی الدین ثبت شد که آن ارض مقدسه همان زمین میعاد است و رستخیز اکبر در آنجا به پا میگردد و بقعه بیضاء همان است و ملحه کبری در چمن عکا میشود و هر وجبی از زمینش به دیناری ارزش مییابد و در حفر این مجله است که : " در چمن عکا محل گستردن سفره و میهمانی از جانب خدا میگردد " و فی لاحقیقه کوکب اقبال و سعادت عکا روی به اوج عزت و سعادت گذاشت به امر سلطان عبد العزیز عثمانی جمال ابهی را با هفتاد نفر از اصحاب و همراهان چنانچه در لوح رضا ثبت است از مرد وزن و بچه اسراً و حبساً در آنجا برقرار کردند که شمس ابهی تا یوم غروب در آن افق میدرخشید و تمامت واقعات آن دوره و دوره بعد یعنی ایام غصن اعظم عبدالبهاء در بخشهایی از تاریخ ظهور الحق تفصیل داده شد .

در حق عکا در لوح معروف به صدر دولت عثمانی چنین مسطور است قوله الاعزّ:
" و حال امر از این مقامات گذشته و تو به قول خود مأموری که مارا به اخب
بلاد حبس نمائی " و در لوحی دیگر :

" و عند ذلك ارتفع النداء من شطر الحجاز ونادت وقالت طوبى لك يا عكاه بما جعلك الله مطلع ندائه الاعلى ومشرق آياته الكبرى ونعياً لك بما استقر عليك العدل واشرق من افقك نير العناية والالطاف " و در مناجاتی چنین مذکور
"يا الهی تری بانئی حبست في هذه المدينة التي لم يسكن فيها احد الا اهلها و انها

اقبح مدن الدنیا و اخرجها و منعنا الغافلون عن الخروج منها و سدوا علي و جوهنا كلّ الابواب فوعزّتک لست اجزع من ذلك لاني قبلت في حبك البلايا " و در کتاب اقدس آنجرا به عنوان " المنظر المنير " و " شطري الاقدس المقام المقدس الذي جعله الله مطاف الملائحة الاعلي و مقبل اهل مدائن البقاء " و امثالها ستودند و نبذه هاي بسياري از آن ذيل نامهاي متکثره خصوصاً نام سجن ثبت ميباشد . و در لوحی در وصف همحيسان ابهي در عکا است قوله ج ع :

" ارض ياء بسم الله المهيم علي الاشياء قد كان عند ربكم الرحمن في سجن آذربايجان نفسان امسك الحسين و اطرد الحسن يد العدل مع ان له عند محبوبي و مبشّري شأن من الشؤون و انا نكون في الحبس مع سبعين انفس من الذين هاجروا مع الله و منهم انفس معدودات من الذين نبذوا ما عندهم من زخارف الدنیا و مارضوا بالفراق و طاروا في هواء الاشتياق الي مقام ما منعهم الدنیا عن لقاء ربهم العزيز المختار نسأل الله بان يوفقهم علي ما يحب و يرضي و يحفظ الكلّ عن النفس و الهوي ليطوفون في حوله و يحركون بامرهم " الخ .

و در لوحی ديگر در بيان واقعه سيد محمد اصفهاني و غيره است قوله :

" فانظر ثم اذكر انا نهينا الكلّ عن سفك الدماء و بذلك يشهد كلّ الالواح و كنت من العالمين قد بلغت الشقوة الي مقام نطق بغتة قلم الاعلي باعلي النداء بين الارض و السماء بعد الذي سدّت علي كلّ واحد ابواب اللقاء قد طالت الاعناق بالنفاق اين اسياف انتقامك يا مليك العالمين فلما نزلت الآيات اضطربت الاشياء لذا اخذنا زمام القهر بسلطان من عندنا و لكن رشح ما رشح و ظهر ما ظهر قل لك الحمد يا من في قبضة قدرتك زمام العالمين يا اسمي جميع ناس را از اينگونه امورات نهي نموديم به قسمي نار شقوت مشتعل كه وارد شد آنچه وارد شد در سنين معدودات متصلاً آن نفوس خبيثه را تحت رداء حفظ محفوظ داشتيم و معذلك آرام نگرفتند در هر يوم فسادي ظاهر امر به مقامي رسيد كه از كلّ عزلت گرفته و ابواب معاشرت را سد نموديم قد اخذهم زبانية القهر بغتة و جعلهم عبرة للعالمين "

و از بيانات غصن اعظم عبدالبهاء براي جمعي از بهائيان در حيفا است قوله العزيز :

" از عادت حکومت ترکیه است که حکم فرمان را به حضور مقصر میخوانند تا تکلیف خود را بدانند و قوانین را پیروی کنند و از این رو در روز سوم بعد از وصول ما به عکا متصرف مرا طلبید و نص فرمان سلطانی را بر من خواند مضمونش آنکه ما محبوس ابدی شدیم من به او گفتم این فرمان دروغ و بی معنی است و اساسی ندارد. متصرف سخت خشمگین شد گفت مگر نمیدانی که فرمان سلطان است گفتم بلی این فرمان سلطان است و لکن او هام میبانشد پس غضبش بیشتر شد گفت ببینم چطور بی معنی و بی اساس است گفتم ببین این فرمان میگوید ما محبوس ابدی هستیم یعنی الی الابد و بینهایت و کلمه ابدی معنایی ندارد چه ما همه در این عالم موقت هستیم و لابد باید از در زندان یا زنده یا مرده بیرون رویم پس متصرف و دائره اش همه خندیدند و بعد از مرور ایام به این فرمان و اوراق رسمیه شامل او امر دولت و حکم بر ما به سجن دست یافتیم و این به واسطه مدیر تحریرات شد که سرّاً پیش من آورد و سوزاندم و چون مسأله سجن به طول انجامید یک بار دوبار سه بار به حضور جمال مبارک عرض کردم که از سجن بیرون قدم بگذارند و به قصر مزرعه تشریف بیاورند قبول نکردند و نتوانستم باز هم تکرار کنم ولی به مفتی گفتم و به حضور مبارک فرستادم رفت و راکع شد و اقدام مبارک را بوسید و گفت مولای من چرا به بر بیرون نمیآید هوای باغ لطیف و منظر جمیل است جواب دادند که مسجونیم و حکومت راضی نیست به تمام خضوع و التماس اصرار و الحاح کرد تا بالاخره جمال مبارک رضایت دادند" و قوله :

در بدایت در عکا اجتماعات میشد ولی بسیار خفی نفسی از مسافرین جرأت دخول در عکا نمیکرد دم دروازه سرگون میکردند اذیت میکردند جناب نبیل آمد دم دروازه گرفتندش باری حبس میکردند بعد از حبس سرگون میکردند جناب ملا علی قائینی بیچاره به چه زحمتی آمد او را گرفتند و سرگون به ناصره کردند ملا محمد علی دهجی آمد هرچه خواست به هر وسیله باشد مشرف شود نشد رفت توی صحرا از دور اطاق مبارک را زیارت کرد هی به سرش میزد و گریه میکرد و رفت و همچنین خیلی از احبای دیگر بعضی ها را من تدبیر میکردم این ضابط ها را اکرام میکردم خدا رحمتش کند یک بیک باشی بود بسیار اکرامش کردیم ضبطیه ها را هم انعام کردیم و بنا کردیم اینهارا خفياً آوردن شبها اینها را میآوردند

از جمله استاد اسمعیل معمار این پیرمرد از موصل پیاده آمد هشتاد سال عمرش بود این را به هر نوع بود آوردیم ده پانزده روز نگاه داشتیم بعد دیدیم که منافقین پیدا شدند اینها به آقا جان وسید محمد خفا خبر میدادند مجبور شدیم او را بیرون فرستادیم اینجا در کوه کرمل در یک مغاره منزل کرد " و قوله :

"نبیل به طور ناشناس به لباس اهل بخارا به عکا آمد و حکومت شناخت و فوراً حکم به تبعید داد و مردی دیگر به عکا رسید و بولیس از عبایش شناخت که از بهائیان ایران است و از دخول به شهر منع کرد و او به صحرا رفت و به سرش میزد و ناله و گریه میکرد و جمال مبارک در پنجره زندان توقف کرد و او را از دور در صحرا دید " انتهی و در ابتداء ایام درسجن سربازخانه حکم و مقرر دولتی چنین بود که محبوسین باهم سخن نگویند و از آن میان چهارکس را برای خروج و خرید مایلزم روزی یکبار به اتفاق سرباز معین میکردند و بعد از خروج از سربازخانه و اقامت در خانه که فتنه معروفه سید محمد اصفهانی و کج کلاه شدت داشت چنانچه در ذیل نام نبیل ذکری و در ظهور الحق شرح است لوحی خطاب به حاجی سید علی اکبر دهجی صدور یافت قوله الاعز :

" قد احترق المخلصون من نار الفراق قد ارتفع نباح الكلاب من كل الجهات این غضنفر سطوتک یا قهار العالمین قد طالت الاعناق بالئفاق این اسیاف انتقامک یا ملیک العالمین ان یا علی قبل اکبر " الخ و نیز در بیانات غصن اعظم عبدالبهاء برای جمعی از بهائیان در حیف است قوله الاعز :

" جمال مبارک ملاقات هیچ متصرفی را نپذیرفتند و سلطان به اندیشه شد و به متصرف تلگراف کرد که حتماً به ملاقات ایشان بیاید پس او با جمعی از دولتیان به حضور آمد و جمال مبارک نه به پا خاست و نه با آنان حرف زد و ایشان به زمین نشستند و جمال مبارک با اشاره صندلی را نماندند و لی آنان همان نشست روی زمین را پذیرفتند به امر جمال مبارک قلیان حاضر شد و لی محض رعایت پاس احترام نکشیدند و جرأت هیچ حرفی نکردند و پس از ده دقیقه با کمال خجلت اذن خواستند مرخص شدند " و قوله :

"میرزا محسن خان سفیر ایران در اسلامبول از اعداء این امر بود نوبتی به حضور چهل نفر از وزراء و وکلاء یکی از عثمانیان حکومتی را از حال جمال مبارک پرسید و او جواب داد که عنقریب از او اثری نمیماند من خود عکارا دیدم و شبی در آن ماندم ولی نتوانستم بخوابم و از هواء به غایت ناسالمش اندیشه داشتم چنانکه مرغ در طیران بالای هوای آنجا بی شک از غایت عفونت آن می افتد و سفیر هم تدارک بزرگ کرد که شجره امر را از جای بکند و خواست نزد سلطان تقرّب یابد و با محرّرين و مخبرين جرائد محلیه خصوصاً جرائد اجنبیه مصاحبت کرد و به مانند جریده تیمس لندن و جریده پاریس همی رشوه داد که مقالاتی در مدح و ثناء سلطان بنگارند مثلاً نوشتند که سلطان بر خلاف آنچه جرائد اروپا نوشتند عادل و عاقل و با رحم است و مسیحیان در محیط دولت او از مسلمانان راحت ترند چه از هجومهای لشکری خلاص میباشند و عمده مقصود سفیر جذب سلطان به سوی خود بود و سلطان از او خوشحال شد و نشانها به او داد و او را دعوت کرده برای غذا به طرف راست خودش در محلّ مخصوص صدر اعظم جای داد و دوگونه اش را بوسید و به دست خود نشان به محلّ مخصوص نهاد و من همه اینها را خبر داشتم و این تدابیر را با سکوت تحت نظر گرفتم و چون سفیر در جذب سلطان به سوی خود موفق شد و به قونسول ایران در شام نوشت که لائحہ به سلطان بنگارد و خبر دهد که بهاء الله با متعهّدي در ترابلس غرب و سودان و سوریه در تحریک برای خلع سلطان متفق است و چون چنین کرد گفتم نه دیگر الان محض تعدّیش باید توقیف و قبض کرد و لذا از علی عیران قونسول ایران در صیدا مکتوب مذکور سفیر را که به قونسول شام نوشت خواستم و لائحہ مفصّل از احوال سیاسیّه حاضره نوشته به واسطه نوری بیک منشی سلطان نزد او فرستادم و او خیلی خوشحال شد و کاتبش حسب الامر به من خبر داد و وعده بود که آنچه میخوامم به تمام مسرّت انجام دهد. و در همان ایام امر از دولت ایران به عزل سفیر و جمیع مأمورینشان رسید و سفیر برجان خود ترسید که چون به ایران برگردد کشته شود چه دولت او را معزول کرد و فوراً خواست و با همه عداوتهایش به جمال مبارک نوشته در کارش مشورت کرد که چون در کارش متحیر است تبعیت عثمانی گیرد و شغلی نزد اترک پیدا کند و این مطالب را به حضور جمال مبارک معروض

داشت و فرمودند بهتر این است که به ایران برگردد که آنجا موفق خواهد شد اطاعت امر نمود و چون به ایران رسید به او شغلی عالی دادند و وزیر امور خارجه شد و لطف بهاء الله به اعداء چنین بود " انتهی

و در سفرنامه اروپا بدایع الآثار کیفیت نشر و با چهاربار در سوریه و داخل نشدن در عکا ولی دخول آن بعد از غروب ابھی و محفوظ ماندن بهائیان به اقدامات مرکز میثاق ثبت میباشد و در آن دوره عکا کرسی نقض عهد و مخالفت مرکزش قرار گرفت و نخست تقریباً در سال 1314 در ایام اقامت منفردانه مصممانه در مقام خضر النبی آقا جواد قزوینی را طرد کردند آنگاه میرزا مجد الدین بن کلیم را برای سعی و کوشش در ضرّ و ستم رد فرمودند و چون اوراق ناریه ردیه میرزا محمد علی غصن اکبر از ایران پس فرستاده گشت فرمودند کسی نزد او نرود و همینکه در عکا فتنه معروف از ناقضین برپاگردید مجاورین را دستور دادند که بروند و خود در حیف سه محلّ اجاره کردند یکی برای اقامت عائله شان دیگر مسافرخانه برای اقامت زائرین از بهائیان امریکا دیگری برای اقامت زائرین از بهائیان ایرانی و آقا سید تقی منشادی را برای سرپرستی همان مسافرخانه ایرانی اقامت دادند و در همان مسافرخانه یک اطاق بود که خود اقامت مینمودند و علیقلی خان کلانتر را مترجم خود معین داشتند و در چنان ایامی بود که ابراهیم خیرالله مذکور در ذیل نام امریک و غیره از ایالات متّحده امریکای شمالی رسیده ایامی تشرّف حضور مییافت و نیز مستر هور به همین طریق آمد آنگاه ناقضین در سال 1317 موجب تجدید قلعه بندی شدند و هشت سال طول کشید و در یکی از آثار راجع به فتنه مذکوره ناقضین چنین نگاشتند قوله :

" ای دوستان حقیقی بعضی از نفوس از اهالی اینجا با برادر مهرپرور میرزا محمد علی بالاتفاق بر مضراتی چند قیام نمودند لهذا کیسیونی تشکیل فرموده به جهت تفتیش به اینجا فرستادند و مشغول هستند از جمله مفتریات اینکه جمعی کثیر را در این صفحات ما بهائی نموده ایم ولی این قضیه واضح و آشکار است که صرف مفتریات است و کمیسیون تحقیقات و تدقیقات عمیقه در این فرموده و واضح و آشکار گشته هر چند اعضاء کمیسیون بی غرضند ولی به حسب روایات بعضی اعداء از اهالی و مأمورین این بلد در این تحقیق و تدقیق ذیمدخلند دیگر تا

کار به کجا انجامد شما میدانید که جمال مبارک به او امر قطعیه مارا از نشر طریقت در ممالک علیّه منع نموده اند... ای دوستان حقیقی امروز شهرت یافته و از نفوس موثق شنیده شد که اخوی میرزا محمد علی غیر از اینکه محرک لائحۀ مفتریات بوده بلکه تقریری داده که حضرت بهاء الله طریقتی موافق شرع انور داشتند ولی عباس افندی تغییری و تبدیل داده و مخالف شریعت کرده و ما به هیچ وجه با او نیستیم و از اوبیزاریم و همچنین شنیده شد اخوی مذکور بعضی نوشته ها اختراع نموده و نسبت به من داده و سرّاً به این و آن نشان میدهد " و قوله :

" ای یاران عزیز عبدالبهاء در این طوفان بلا که موجش به اوج اعلی رسیده مرکز نقض چنان فرض مینمود که به مجرد استکبار بنیان عهدوميثاق ناپایدار گردد و اوراق شبّهات منتشر شود ... شریعة الله منسوخ گشت ما اسیر و گرفتاریم و گرسنه و تشنه در لیل و نهار و حدانیت الهیه محوشد ظهوری پیش از الف سنة بروز نمود ترویج ندید به تدریج به فکر فساد افتاد بنای سعایت نزد حکومت گذاشت و با بعضی از بیگانگان آشنا شد و همراه گردید بالاتفاق لائحۀ ترتیب دادند تقدیم مرکز سلطنت کردند اولیای امور را به تشویش انداختند این مظلوم علم استقلال بر افراخت و بر علم یا بهاء الابهی بنگاشت حتی در میان قبائل صحرا بگرداند جمیع را دعوت به اجتماع در زیر علم نمود مقام کرمل را قلعه قرار داد و تربت مقدسه را مکۀ مکرمه نمود و حال آنکه آن عمارت عبارت از شش اطاق است و از جمله مفتریات تأسیس سلطنت جدید کرد و جمیع یاران را دعوت نمود مرکز نقض سنی است و جمال مبارک از علمای امت و اهل طریقت جمیع این امور را این مظلوم تأسیس نموده باری هیئت تفتیشیه از مرکز سلطنت عظمی دامت شوکتها تعیین شدند به این ارض آمدند و رأساً در خانۀ یکی از مدعیان وارد و جمعی که در تنظیم لائحۀ شریک و سهیم اخوی بودند آنان را احضار و از حقیقت لائحۀ استفسار نمودند و مضامین لائحۀ را تشریح کردند تصدیق نمودند حال آن هیئت به مرکز خلافت راجع و هر روز خبر موحش و مدهش میرسد و اما عبدالبهاء الحمد لله در نهایت سکون و وقار " و قوله :

"پورتسعید احمد یزیدی قونسول دولت ایران ملاحظه فرمایند ای دوستان الهی تلغرافی امروز ارسال شد ولی مختصر ، مفصل اینک الحمد لله درصون حفظ و حمایت الهیه ایامی میگذرانیم و اعتماد به عدالت حضرت تاجداری داریم شما مطمئن باشید ولی گروهی مکروه از قرار مسموع فراری در دیار مصریه هستند این حزب طاغی یاغی بدخواه حکومتند و به انواع وسائل فتنه و فساد جویند شاید اراجیفی در حق ما در آن صفحات شیوع یابد و این مفسدین فراری در نزد شما آیند و اظهار تأسف و مهربانی کنند زنهار زنهار به این نفوس مفسده ملاقات و معاشرت ننمائید زیرا مقصودی جز نفس و هوی ندارند و مرادی جز فتنه و فساد نخواهند هر هریک به غرض و مرضی مبتلی و غافل از خدا و اسیر نفس امّاره بر بغي و فحشاء هستند البتّه صد البتّه از چنین گروه مکروه بیزار باشید و مشغول به تجارت و کسب و کار و همواره به درگاه احدیت تضرّع نمائید و در حق ما دعای خیر کنید و علیکم التّحیة والتّناء عبّاس شهر جمادی الاولي سنه 1323"

و صورت تلغراف این بود :

"پورتسعید یزیدی اذا شاع ما قال المرجفون في المدينة لعلّ رهط من المفسدين یأتونکم متأسّفين فاحذروهم لا تفعدوا معهم بل ولّوا منهم فراراً لآئهم لا یریدون الاّ فساداً نحن متکلون علی الله بالبوسه کفایة عبّاس " و در ضمن خطابي دیگر نیز به احمد یزیدی مذکور قوله :

" ولی کار در خطر است تا خدا چه خواهد لهذا مسئله مکاتیب بسیار مشکل شده است و بینهایت سخت و حکومت مواظبت دارد و مکاتیب چندی گرفته است ولی الحمد لله غیر ما نحن فيه در آن مذکور نه مگر آنکه به واسطه اخوي چیزی علاوه کرده باشند یا آنکه تحریف نمایند زیرا اخوي در تحریف ید طولی دارد اعاذنا الله من شرّه باری مقصود این است باید به موجبات تعلیمات مکاتیب ارسال شود یعنی اوراق را به اسم ارسال دارید زیرا آقا سید تقی چون شهرت و ساطت مکاتیب داشت موقتاً از حیفا به مصر ارسال گردید اگر امور سکون یابد دوباره برقرار اصلی رجوع نماید والاّ الله اعلم بمجاری الامور سی و شش سال است که ما در این زندان در گوشه ای خزیده به حال خود مشغولیم " الخ

و نَبْذَه اِي نِيْز ضَمْن نَام مَصْر ثَبِت اَسْت . و دَر ضَمْن نَام صَفَا هَم ذَكَر اَسْت و دَر
 خَطَاب و بِيَان بَرَاي جَمْعِي اَز بَهَائِيَان دَر حِيْفَا اَسْت قَوْلَه مَفَاداً :

" خَلِيْل پَاشَا وَاَلِي بِيْرُوْت عِبْدَالرَّحْمَنِ الْحَوْت رَا بَه وَكَالْت اَز خُود بَه عَكَا
 فَرَسْتَاد كِه اَز مَن تَحْقِيْقَات نَمَايِد و هَمِيْنَكِه مَرَا خُوَاَسْتَنْد اَحْبَابًا قَصْد اَمْدَن بَا مَن بَه
 دَار الْحَكُومَه و سَرَايَه كَرْدَنْد نِپَسَنْدِيْدِم و كَفْتَم اَز اَمْدَن شَمَا چَه فَايْدَه اَسْت نَاچَار اَنْچَه
 بَخُوَاهَنْد مِيَكَنْنَد و بَهْتَر اِيْن اَسْت كِه تَنْهَا بَرُوم و چُون نَرْد حَاكِم رَسِيْدِم تَلْكَرَا ف رَسْمِي
 بَه نَام عَبَّاس بَدُوْن الْقَاب بَه مَن نَشَان دَاد و كَفْت بَه مَا خَبْر رَسِيْد كِه دُوْتَن اَز فَرَنْگِيَان
 اُورَا ق سِيَّاسِيَه مُضْرَه بَه شَمَا فَرَسْتَادَنْد كَجَايَنْد و اُورَا ق كَجَا اَسْت جَوَاب كَفْتَم نَه
 فَرَنْگِي پِيْش مَن اَمْد و نَه اُورَا ق مُضْرَه نَزْد مَن اَسْت كَفْت مَا بَايْد اَنْ اُورَا ق رَا
 بَدَسْت بِيَاوَرِيْم و مَا مِيَخُوَاهِيْم كَفْتَم جَوَابِم هَمَان اَسْت كِه بَه شَمَا كَفْتَم اُورَا ق مُضْرَه
 پِيْش مَن نِيْسْت و السَّلَام وَاَلِي اِكْر شَمَا مِيَخُوَاهِيْد پَس كَاغْذِي بَدَهِيْد تَا اَنْچَه دَل شَمَا
 مِيَخُوَاهِد بَرَاي شَمَا بَنُوِيْسَم و لُو اَقْرَار بَر ضَرر خُودِم كِه مَجْرَم ثَبِت كَنْم و اَمْضَاء
 نَمَايْم و بَه دَسْت شَمَا بَدَهْم كَفْت نَزْد مَا گُوَاهَانِي هَسْتَنْد كِه گُوَاهِي مِيْدَهَنْد كِه نَزْد
 شَمَا اَنْ اُورَا قِي كِه مَا مِيَكُوْنِيْم هَسْت بَه اَنهَا كَفْتَم اَحْتِيَا جِي بَه شَهُوْد نِيْسْت شَمَا
 مَخْتَارِيْد اَنْچَه مِيَخُوَاهِيْد بَكْنِيْد و لَكِن بَه يَقِيْن بَدَانِيْد كِه خُدا بَرَاي مَن ذَلْت و خُوَارِي
 نِيَا فَرِيْد وَاَحْدِي نَمِيْتُوَانْد مَرَا ذَلِيْل سَا زْد وَاِيْن تَلْكَرَا ف مَسْتَحَقَّ شَكْر جَزِيْلِي اَز طَرْف
 مَن هَسْت چَه اَنْ كَسَانِي كِه اَرْسَال دَا شْتَنْد مَرَا دَرْ صَف كَسَانِي قَرَار دَادَنْد كِه مَن
 اَرْزُودَار مَمَانْد قَطْرَه اِي دَر دَرِيَايْشَان بَا شَم چَه مَرَا عَبَّاس بَدُوْن ذَكَر اَفَنْدِي خَطَاب
 كَرْدَنْد مَمَانْد خَطَابِي كِه پِيْغَمْبَر اَنْ اَز مَحْمَد و عِيْسِي و مُوسِي مِيْنَمَايَنْد هِيْچَكْس مَحْمَد
 اَفَنْدِي و عِيْسِي بِيَك و مُوشِي پَاشَا نَمِيَكُوِيْنْد و بَدَانِيْد كِه خُوشْتَرِيْن اَمُور نَزْد مَن اَنْ
 اَسْت كِه مَرَا حَبْس كَنْنَد يَا بَه دَار بِيَاوِيْزَنْد كِه اَنْوَقْت مَثَل مَر شَدْم حَضْرْت بَاب بَشُوم
 وَاَز بَالَاي دَار خَطْبَه اِي مَمَانْد خَطْبَه او اَدَا كَنْم و لَذَا حَاكِم و دَاثْرَه اَش و وَاكِيْل
 وَاَلِي بِيْرُوْت عِبْدَالرَّحْمَنِ حَوْت كِه گَمَان بَرْدَه بُوْدَنْد مَن بَه تَهْدِيْد اَنهَا رَشُوَه و بَر
 طِيْلِي خُوَاهَم دَاد و چُون جَوَاب مَن كِه اَحْبُ الْاَشْيَاء نَزْد مَن مَصْلُوب شَدْن اَسْت
 شَنْيِدَنْد چَنَانَكِه اَب سَرْد بَر اَتَش رِيْخْتَه شُود سَرْد شَدَنْد و بَعْد اَز اَنْ هَمِيْنَكِه هِيْئْت
 تَفْتِيْشِيَه بَه عَكَا اَمْدَه اَز مَن مَلَا قَات خُوَاَسْتَنْد نِپَذِيْر فْتَم و بَا اَنْكِه حَكْمْت بِيَك اَمْد
 وَاَلْتَمَاس كَرْد و حَتِّي اَز رُوي تَزْوِيْر و حِيْلَه گَرِيْسْت و مِيَكْفْت و لُو مَدَّت كَمِي بَا شَد

به ملاقات خود مشرف ساز گفتم اینها محض تفتیش آمدند و احسن آنکه با آنها هیچ روبرو نشوم و آنان لائحه در باره من فرستادند و من هم لائحه نوشته به واسطه شیخ بدر الدین به سلطان عبدالحمید فرستادم و در آن ذکر کردم که مفتشین به عکا آمدند و من با آنها ملاقات نکردم و از آنها متشکر و ممنونم چه شنیدم لائحه به باب عالی فرستادند و شکایات بسیار کردند که اهم آنها چهار است اولاً آنکه من نفوذ دولت را شکستم و حکم من جریان دارد دوم آنکه قلعه محکمی ساختم سوم آنکه علم یا بهاء الابهی با میرزا زکریا بنظر الله به پا کردم و دوسال است که به بالای سرهای عشایر می افرازد چهارم آنکه دو ثلث عکا از املاک و اراضی من قرار گرفت و سبب شکر و امتنان من از هیئت محترمه این است که آنها در شکایت اول مرا مسحق هرگونه مدح و ثنا و افتخار قرار دادند و برای من اعجاز عظیمی نسبت دادند چه برای یک اسیر غریب حقیر فرید چگونه ممکن است چنین قوه ای که نفوذ دولت عظیمه را بشکند فراهم شود و بتواند حکومت تازه تأسیس نماید و هرکه چنین امری انجام دهد باید به او تبریک و الله درک گفت و باز هم برای شکایت دوم متشکرم که دلالت بر نیرومندی و اقتدارم دارد بلکه اعجازی بزرگ است چه من محبوسم و در عین حال قدرت بر بناء قلعه محکمی که در آن به مقابل کشتیهایی بزرگ دریائی بایستم ساختم و هر محبوس که چنین قوه ای از او ظاهر شود باید به او احسنت و الله درک گفت و اما شکایت سوم عجایب آیا دولت با همه جاسوسها که شمارشان مانند ریگ است در این مدت دوسال به خواب بودند یا فرشته آسمانی دیدگانشان را کور کرد که غفلت کردند آن علم مبین را که بر رؤوس عشائر موج میزند ندیدند و اما شکایت چهارم من برای فروش جمیع املاکم به هزارلیره فقط حاضریم و چون این لائحه را فرستادم آنگاه جمیع احباء را به مشورت دستور دادم و گفتند اولی آنکه کشتی ایطالیائی سوار شده به اریا سفر نمائید و آن کشتی سه روز در بندر عکاء منتظر ماندولی من مشورت آنها را نپذیرفتم بلکه هفتاد نفر آنها را به مصر فرستادم و مخارج به آنها دادم و اما مفتشین تلگراف به سلطان کردند و برای اسلامبول رفتند و همان هنگام که در دریا میرفتند و سلطان بر در مسجد با شیخ الاسلام تکلم میکرد نارنجک به قصد عربانه سلطان منفجر شد و دویست نفر به هلاکت رسیدند و سلطان

غش کرد و چون عارف بیک رئیس هیئت تفتیشیه به پل اسلامبول میگذشت سه بار پولیس او را امر نگهداشت داد ولکن به علّت تکبّر و غرور ملتفت نشد و نایستاد که پولیس او را با گلوله زد و کشت و امّا مفتش دوّم ادهم بیک در مصر از جهت فقر و احتیاجش به احبّاء رجوع کرد و من هزار غروش طلا فرستادم ولکن او بعداً به اسکندریه رفت و دیگر معلوم نگشت که چه شد " و نیز غصن اعظم عبدالبهاء در ایام هیئت تفتیشیه مذکور قصیده ای به ترکی به نظم آورد و فرمود آن قصیده با دویست و پنجاه از مکاتیب بهائیان امریکا مشتمل بر اعتراف و شهادت به مقام مظهریت اب سماوی برای جمال ابھی و به مقام نبوت وحیده غصن اعظم عبدالبهاء نسبت به پدر آسمانی برای سلطان عبدالحمید فرستادند که پشت او شکست و گفت ما در عکا حبس کردیم و مردم را از نزدیک شدن به او منع کردیم و حالا چه کنیم که امریکا با او است و شخص واسطه به او جواب گفت که من به حضور شما معروض داشتم که مسئله آنها روحانی و دینی است و سیاسی نیست و در آخر قصیده گفته بودند که من یک بار به عراق تبعید شدم و یک بار به رومیلی و الآن در قلعه عکا و عاشق باید سیرش تا فیزان تکمیل شود . و در ضمن نام امریکا نیز شرحی از عکا است .

عکس فارسی عرفی معاصر صورت اشیاء و اشخاص که با دستگاه فتو گرافی بردارند و عکاس صاحب آن عمل و هنر و پیشه و ذکری از عکسهای ابھی در خطابی ضمن نام محمد میباشد .

عَلَّة - عَلِيل در لوح طبّ است :

تعلیل عالج العلة اولاً بالاغذية " بیماری را نخست به خوراکها

علاج کن . و در لوح به نصیر است :

" شاید به این وساوس و حیل ناس را از علة العلل محروم سازد " به معنی

سبب و موجب همه اسباب که خدا است . و نیز در آن لوح است :

" علیلان (بیماران) صحرائی جهل و نادانی را اقرب من لمح البصر به منظر

اکبر که مقام عرفان منزل بیان است برساند " در لوح رئیس است :

" وَغُلِّلَ (پی هم و جرعه جرعه آشامانده شد) من زلال هذا لاخمر " که در ضمن حُمَيَا ذکر است .

عِلْم - عَالِم - مُعَلِّم عِلْم در کتاب ایقان است قوله الاعزّ :
 عِلْم - عَالِم - عَوَالِم " علم به دو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی آن
 علامّة از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس
 ظلمانی باهر معلّم آن حضرت باری و معلّم این وساوس
 نفسانی بیان آن اتّقوا الله یعلّمکم الله و بیان این " العلم حجاب الاکبر " اثمار آن
 شجرة صبر و شوق و عرفان و محبّت و اثمار این شجرة کبر و غرور و نخوت " الخ .

و در موضعی این عبارت است :

" برای وصول به مراتب علم الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین " الخ که مراد به اصطلاح مراتب علم و معرفت میباشد و تبیین تمثیل چنین میشود: هرگاه در بیابان دخانی از بعید دیده شود یقین به آتش حاصل میگردد و این مرتبه علم الیقین است و همینکه هبارفتن سویی آتش به جایی رسد که آن را مشاهده نماید این مرتبه عین الیقین است و چون به حدّی تقرّب جوید که لمس و احساس حرارت نماید این مقام حقّ الیقین است و چون وارد آتش شود و آثار آتشین یابد نور الیقین . و در اصطلاح عرفاء غالباً ذکر سه رتبه و نامهای اوّل میباشد و در توقیعی است. قوله الاعلی:

" وانّ کلّ الاصول والفقّه والریاضی والبیان یخرج من احدي حرف من کلماتی وانّ الیوم لیس عند احد علم الخالص الاّ فی صدري..... فان استقررت مکانک فسوف نعلّمک کلّ الامضاء والقوانین وانّ ذلک الکتابین عندک شئی وانّ لّدی لیس بقدر سواد عین بعوضه میتة وائی لا قدر ان ابین ما خلف و فی ذلک الکتابین ما لا یختر بقلب احد فافّ علی الحیوان حیث لا یمیز بین العلم والبیان " و از آثار دوره ابهی است قوله الاطهر:

" بسم الله الرحمن الرحيم بشارت ده کلّ ممکنات را وندا کن بین ارضین وسموات که هر نفس اراده سؤال نماید بمظهر عزّ قدم معروض دارد از سماء فضل

نازل خواهد شد و هر ذی‌علمی که سؤال از علم بخواهد البتّه به ساحت اقدس معروض دارد که محروم نخواهد ماند " و در لوحی است :

" انتظون بما عندكم من العلوم بعد ما ظهر من كان واقفاً علي نقطة العلم التي منها ظهرت الاشياء واليهما رجعت وعادت ومنها ظهر حكم الله والعلوم التي لم تزل كانت مكنونة في خزائن عصمة ربكم العلي العظيم " و در توقیعی صادر در قرب جدّه برای والی شوشتر که سؤال از حدیث مروی از علی امیر المؤمنین قوله: " علمني اخي رسول الله علم ما كان وعلمته علم ما يكون " نمود قوله الاعلی: " و علي ذلك الشأن يجب في الحكمة ان يكون علي معلّم رتبة المشية علم ما يكون لانّ من قبل ذكره لم يك ما يكون حتّي انه علم به فلما ثبت ذكر الارادة تحقق ذكرا مكان كلّ الموجودات و لذا يعلم رسول الله بعلم ما يكون بعلي في رتبة الاشياء بحسب مراتبهم التي قدر الله لهم في علم الغيب لانّ العلم في الحقيقة كما هو مذهب الحقّ نفس المعلوم كما اشار الصادق في حدیث المفصل انّ العلم تمام المعلوم والقوّة والعزّة تمام الفعل وانّ ما نزل في الكتاب لو اعلم الغيب لا استكثر من الخير او ما نزل في الاخبار من مراتب الاختلافات الانظار في مقامات الاسرار فهو لم يك الا لظهور عبوديتهم وعجزهم لكلّ الموجودات او يكون لذكر علوّ جلالتهم عن النفي في مقام الاقتران وان في الحقيقة انّ العلم بالكثرات ليس هو الشرف في مقام الذات بل انه شرك عند اهل السبّحات لانّ في مقام عرفان الذات كلّ ذكر من كاشني باطل وربما اردوا في بعض المقامات من نفي العلم اظهار فضلها للعاصين ان لا يخلوا عنهم اذا حضروا بين ايديهم " الخ و در ایام اقامت باب اعظم در اصفهان برای دفع لهث معارضین که عبارت مصطلح در توقیعات میباشد توقیعی در جواب میرزا حسن وقایع نگار صدور یافت قوله الاعلی :

" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع ما في السموات والارض بحكمه وبعد قد نزل كتابك واطلعت بكتابك وانّ ما ذكرت في كتابك من اختلافات الناس في ذكری فلا شكّ انّ اكثر الناس قد جعلوا الههم هواهم بما يقولون با فواهم ما اتبعت اهوائهم فسوف يؤاخذهم بما كسبت ايديهم ولكن ليس العجب من الناس لانّ في كلّ الاعصار كان بعض الناس في مقام الكذبوا والافتراء

انظر الي النَّصاري كيف افتروا علي الله وقالوا ثالث ثلاثة فاعوذ بالله من افترا نهم في حقِّي فبعض افتروا حكم الرِّياسة ثمَّ بعض حكم الولاية ثمَّ بعض حكم بطلان الاجتهاد انَّ الله يعدِّبهم بما افتروا انَّني انا عبد مؤمن بالله وآياتهاكرمني الله علم المعرفة وانا حدَّثت النَّاس بحكم القرآن حيث قال غزَّذكره واما بنعمة ربِّك فحدَّثت بل عظموا في عيونهم ذلك العلم من الَّذي لم يتعلَّم عند الخلق كبر عليهم و لذا وقع الفتن بين النَّاس فمجمل القول انِّي مصدِّق بهذا الدِّين حرفاً بحرف ونيز در توقيع به محمّد شاه است قوله :

" خداوند شاهد است که مرا علمی نبود زیرا که در تجارت پرورش نموده بودم و در سنه سنّین قلب مرا مملوّ از آیات محکمة و علوم متقنه حضرت حجّت علیه السّلام فرمود عجزی نداشتہ و ندارم بفضل الله از امری و عالم هستم بما اعطانی الله من جوده و اگر خواهم ذکر نمایم کلّ امور حضرتت را در هر مقام " ودر کتاب الاسماء است قوله :

" فلتعلمنّ ذرّياتکم علم النَّحو والصّرف ثمَّ حکمة البیان ثمَّ الحروف ثمَّ الطّلسمات ان تحبّون عن العلم تدركون "

و در آثار بیان حاجی سید کاظم رشتی به عنوان " معلّمي " در مواضع بسیار مذکور گردید چنانچه در ذیل نامهای بقر، فتح، و بیان شرح سوره بقره قرآن ثبت میباشد . و در توقيع " فی السّلوک الي الله " است قوله :
" وعلی التّفصیل کتبها سیدي و معتمدي و معلّمي الحاج سید کاظم رشتی اطال لله بقائه " و مفهوم است که این رساله را در ایام حیات سید رشتی نوشتند . و در توقیعی دیگر :

" واما ما رأیت فی آیات معلّمي من حکم جنان الثّمانيه " و در عدّه ای از توقیعات ذکر از معلّم دیگر نیز فرمودند . در مناجاتی است قوله :

" اللهمّ وانک لتعلم ما قد ارسلت الي من کان اوّل مؤمن بحکمک بعضاً من الکتب لیجیب النَّاس علي حکم القرآن و سوف نرسل تلك الآيات الي من کان معلّمي في بعض الاحیان والیه لیجیبان العباد عمّا هم کانوا سائلون " نامه های سوالات اسلامیة بعضی مآها را نزد جناب ملاً حسین بشرویه و معلّم فرستادند تا شرح و بیان کنند . و قوله :

" بعد ما فوّضت الامر الي من كان معلّمی في بعض الاحيان و الي من كان اولي الناس بالكتاب" نیز کاررا در آن موقع به آن دو واگذاشتند . وقوله :

" وسلّم منّي علي اول مؤمن بالكتاب و اخبره بما جري القضاء بالامضاء و انّي في حزن من سکون معلّمی و قدرته علي الاصلاح وحده وانّي لو كنت علي حالت الاول من تلامذته لكنت متوقّعا بنصرته ولكنّ الآن فرض عليه بمثل الصلوة ويكفيه ذلك الفخر في الدنيا ويوم يقوم الاشهاد" که شاید همان ملاً محمّد معلّم در مکتب قهوه اولياء باشد ولي بعضي چنانچه در ظهور الحق اشاره است مراد ملاً صادق مقدّس خراساني را ميدانستند که در ايام اقامت در کربلا چندي در نزد وي بعضي از کتب ادبيه عربيه متداوله آن ايام را خواندند ولي حاجي سيد علي خال به خواست والده مکرّمه آمده ايشان را به شيراز برگرداندند . وشمّه اي ذيل نام امة ذکر است . ودر تاريخ فاضل قائيني نیز از قول وي در ضمن بيان كيفيت ايمان جديدش چنين مسطور است :

" هنگام طفوليت آن حضرت را نزد من آورده بودند که درس بدهم و به خواندن درس بيش از یک روز نيامدند "

و علماء جمع علیم به معني دانا مانند فقهاء جمع فقيه است که در اصل به معني فهميم مستنبت فروع اسلام ميباشد و کلمه علماء در آن ايام غالباً بر اين گروه اطلاق ميشد ودر ضمن روايات مأثوره در حق مهدي موعود اخباري در شأن ملاءهاي ملت اسلام آن روز و كيفيت سوء سلوکشان با موعود منتظر مذکور در کتب ثبت است از آن جمله حديث مروی به طريق عامّه و خاصّه عن النبي :

" سيأتي زمان علي امتي لا يبقي من القرآن الا اسمه ولا من الاسلام الا رسمه يسمون به وهم ابعث الناس منه مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدي فقهاء ذلك الزمان اشر الفقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة واليهم تعود"

و در کتاب بخار الانوار نقل از امام جعفر صادق است :

" ان قائمنا اذا قام استقبال من جهلة الناس اشدّ مما استقبال رسول الله من جهال الجاهلية ان رسول الله اتي الناس وهم يعبدون الحجارة والصخور والعيوان والخشب المنحوتة وان قائمنا اذا قام اتي الناس و كلهم يتأول عليه كتاب الله و يحتج به عليه

اما والله ليدخلنّ عليهم عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحرّ والقرّ" و در شرح
 اربعين شيخ بهائي نقل از باب 66 فتوحات مكيه است :
 " انّ الله تعالى خليفة يخرج من عترة رسول الله من ولد فاطمة يواطى اسمه اسم
 رسول الله جدّه حسين بن علي يبايع بين الرّكن والمقام يشبه رسول الله في الخلق
 و ينزل عليه في الخلق اسعد النّاس به اهل كوفه يعيش خمساً او سبعاً او تسعاً
 و يضع الجزية و يدعوا الي الله بالسيف و يرفع المذاهب عن الارض فلا يبقی
 الاّ الدّين الخالص اعدائه مقلّدة اهل الاجتهاد لما يرونه يحكم بخلاف ما ذهب
 اليه ائمّتهم فيدخلون كرهاً تحت حكومته خوفاً من سيفه يفرح به عامّة
 المسلمين اكثر من خواصهم يبايعه العارفون من اهل الحقايق عن شهود و كشف
 بتعريف الهي له رجال الهيون يقيمون دعوته وينصرونه فبعض المخالفين
 يعتقدون فيه اذا حكم فيهم بغير مذهب ائمّتهم انّه علي ضلال في ذلك واما
 من يدّعي التعريف الالهي بالاحكام الشرّعية فهو عندهم مجنون فاسد الخيال "
 انتهى .

و در توقيعات و الواح و آثار اين امر در شأنشان اسماء و القاب كلمات نفي و سبحات
 جلال و خطابهاي شديد و تهديد و وعيد بسيار ميباشد . از آن جمله در لوح به نصير
 قزويني است قوله الاعزّ :

" باري به هيچ رئيسي تمسّك مجو و به هيچ عمّامه و عصائي از فيوضات
 سحاب ابهي ممنوع مشو چه كه فضل انساني به لباس و اسماء نبوده و نخواهد بود
 اگر از اهل عمائم به ظهورات شمس مستشرق و مستضئي گشتند يذکر اسمائهم عند
 ربّك و الاّ ابدأ مذکور نبوده و نخواهند بود پس بشنو لحن ابدع امنعم را اگر فضل
 انسان به عمّامه ميبود بايد آن شتري كه معادل الف عمّامه بر او حمل ميشود از اعلم
 ناس محسوب شود و حال آنكه مشاهده مينمائي كه حيوان است و گياه ميطلبد "
 و در لوح ديگر به آقا ميرزا ابوالفضل گلپايگاني است قوله :

" بگو اي عباد به راستي گفته ميشود حقّ جلّ جلاله ناظر به قلوب عباد بوده
 و هست و دون آن از برّ و بحر و زخارف و الوان كلّ را به ملوك و سلاطين و امراء
 و اگذارده چه لازال علم يفعل ما يشاء امام ظهور بازغ و ساطع و مثلثاً آنچه امروز
 لازم است اطاعت حكومت و تمسّك به حكمت في الحقيقة زمام حفظ و راحت و

اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حقّ چنین خواست و چنین مقدر فرموده قسم به آفتاب راستی که از افق سماء سجن اعظم مشرق و لائح است یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب عمائم عندالله اقدم و افضل و ارحم است چه که این نفس در لیالی و ایام به حکومتی مأمور است که مهما ممکن راحت عباد در او است ولکن آن فوج در لیالی و ایام در فساد وردّ و سبّ و قتل و تاراج مشغولند مدّتی است که در ایران حضرت سلطان (ناصرالدین شاه) ایده الله تبارک و تعالی این مظلومهای عالم را از شرّ آن نفوس حفظ نموده و مینماید معذک آرام نگرفته اند هر یوم شورشی برپا و غوغائی ظاهر امید است که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و به ذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود قد کتب الله علی هذا الحزب نصره من نصرهم و خدمته و الوفاء بعهده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نمایند لازال به حبل و فاء متمسک باشند "

و در لوحی به آقا محمود سرچاه قوله :

" در جمیع قرون و اعصار سبب اعراض و اغماض علماء و فقهاء ارض بوده اند چه که مشارق ظهور و مطالع او در اوّل جمیع من علی الارض را در یک مقام و شأن مشاهده مینمایند و کلّ را از ما عندهم به ما عندالله میخوانند این قدرت مخالف است با عزّت و ریاست علمای ظاهر " و در کتاب ایقان است قوله :

" در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطئی بحر احدیه علمای عصر بوده اند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر به حبّ ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع نمودند " و در لوحی است قوله :

" ای دوستان از شوکت علمای جاهل خائف مشوید این ارض و آنچه در او موجود است قابل ذکر نبوده و نیست در آباء و اجداد خود تفکر نمائید و در عظام قبور نظر کنید جمیع به ایادی صفر راجع شدند " و در تفسیر سوره و الشمس قوله :

" یا ایها السائل فاعلم بانّ الناس یفتخرون بالعلم و یمدحونه ولکنّ العبد اشکو منه لولاه ما حبس البهائم فی سجن عکاء بالذلة الکبری و ما شرب كأس البلاء من یدالاعداء انّ البیان ابعثنی و علم المعانی انزلنی و بذكر الوصل انفصلت ارکانی و الايجاز صار سبب الاطتاب فی ضری و بلائی و الصّرف صرفنی عن الرّاحة

والنحومحا عن القلب سروري وبهجتي وعلمي باسرار الله صار سلاسل عنفي
 قد فُرض جناحي بمقراض الحسد والبغضاء " و در اوّل كتاب ايقان انقطاع از
 علماء را شرط تحصيل معرفت تفصيل دادند قوله :
 " يعني گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلّقه به سبحات جلال
 و روح را از تعلّق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه كلمات فانيه " الخ
 و قوله :

" كلّ در ارض نسيان ساكن و به اهل بغي و طغيان متّبع ولكن الله يفعل بهم كما
 هم يعيلون ويساهم كما نسوا لقائه في ايامه وكذلك قضي علي الذين كفروا ويقضي
 علي الذين هم كانوا بآياته يجحدون " و در لوح برهان به شيخ محمد باقر
 مجتهد اصفهاني است قوله :

" انصف بالله باي برهان استدلل علماء اليهود وافتوا به علي الروح اذاتي بالحقّ
 و باي حجة انكر الفريسيون و علماء الاصنام اذ اتي محمد رسول الله بكتاب حكم
 بين الحقّ والباطل بعدل اضاء بنوره ظلمات الارض و انجذبت قلوب العارفين و
 انك استدللت اليوم بما استدلل به علماء الجهل في ذاك العصر اعلم انّ العالم
 من اعترف بظهوري و شرب من بحر علمي " . و قوله :

" يا معشر العلماء بكم انحط شأن الملة و نكس علم الاسلام و ثلّ عرشه العظيم
 كلّما اراد مميزان يتمسك بما يرتفع به شأن الاسلام ارتفعت ضوضائكم بذلك منع
 عمّا اراد و بقي الملك في خسران كبير " .
 و در كتاب اقدس است :

" قل يا معشر العلماء لا تزونا كتاب الله بما عندكم من القواعد و العلوم انه
 نقسطاس الحقّ بين الخلق قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه
 لو انتم تعلمون يا معشر العلماء هل يقدر احدٌ منكم ان يستنّ معي في ميدان
 المكاشفة و العرفان او يجول في مضمار الحكمة و التّبيان لا و ربّي الرّحمن كلّ من
 عليها فان و هذا وجه ربكم العزيز المحبوب يا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم
 وانتم احتجبتهم بها عن مشرقها الذي به ظهر كلّ امر مكنون " و در ضمن نامه‌هاي
 زين ذبح كرمان و حرف ط و غيرها نيز نبذه اي ثبت است .

ونام علماء در امر بهائي به نام علماء في البهاء در كتاب اقدس وغيره به كثرت
مذكور ميباشد .

وَعَلْم (رايت) در لوح رئيس قوله :

" ويجعلك علم الهداية في بلاده " ودر لوح اتحاد قوله :

" از اتحاد شما علم توحيد مرتفع شود " الخ به معني رايت ودرفش است .

وعالم = جهان , عالمين عوالم = جمع . در شرح هاء است قوله :

" و ان كليات العوالم هي منحصرة بتلك الثمانية لان اول تعين كاف الاول
اسمه مقام المحمدية هو جنة الازلية التي داخلها بالتجلي لم يخرج وخارجها لم يدخل
ثم ان تلك نصيب آل الله الذين هم ائمة العدل و لا نصيب لاحد من الخلق فيها
والثانية مقام توحيد الانبياء والثالثة مقام توحيد الانس والرابعة مقام توحيد الجن
والخامسة مقام توحيد الملك والسادسة مقام توحيد الحيوان وان في ذلك المقام ان
النملة تزعم ان لله زبائنتين كما ان الانسان تزعم ان لله علماً وقدره و كذلك كل
الصفات والاسماء وكما ان الناس يبطل توحيد النملة فمن كان واقفاً في رتبة فوقه
يبطل توحيد السابعة مقام توحيد النباتات والثامنة مقام توحيد الجماد وان ما
خلق الله من جنات الثمانية للمحبين هي تلك المراتب"
و در لوحي است قوله الاعز:

" اي يوسف حجتم بر كل من في السموات و الارض قبل ان اعرف نفسي تمام
بوده وبالغ شده اگر چه كل عوالم الهي حول اين عالم بوده و خواهد بود " .
وعلامة نشانه . در كتاب اقدس است :

" انا جعلنا الامرين علامتين لبلوغ العالم " كه مراد عالم بشر در روي زمين
ميباشد وبيان آن ضمن نام امر ثبت است .

عَلِي - عَلِي در توقيعي است قوله الاعالي:

عُلِيَا - عَلِي قل ان اسمي محمد بعد كلمة علي (علي محمد) وان اسم ابي محمد

تَعَالِي ذكر كلمة محمد رضا (محمد رضا) قد كان في كتاب الله مسطوراً

وان اسم جدِّي في كتاب الله ابراهيم وان اسم اباه بعد كلمة نصر الله

في القرآن (اذا جاء نصر الله والفتح) قد كان مكتوباً " . که اسامی آن حضرت و آباء چنین میشود :

سید علیمحمد بن سید محمدرضا بن سید ابراهیم بن سید فتح الله . ونوعی که در ذیل نام رب ذکر است شهرت در افواه مؤمنین " حضرت اعلی " و " رب اعلی " قرار گرفت و عناوین علی و اعلی و علی حمید و مانند آنها که در آثارشان به غایت کثرت میباشد مراد خودشان است . و در لوحی است قوله الاعز :

" هو العزيز القيوم شهد الله بذاته لذاته في عز سلطانه بانه لا اله الا هو وان علياً لظهوره و بطونه و غيبه و شهوده و عزّه و جلاله و سلطنته و بهاؤه لمن في السموات والارضين قل انا امانا بالله وبما نزل علي علي من قبل " الخ و قوله :

" هو العلي العالی الاعلی فاخلع ثوب الفنا ثم اصعد الي رفرف البقاء فقل سبحان ربّي الاعلی " وقوله :

" شکر شوند همه طوطیان هند – زین قند پارسی که به بنگاله می رود هو العلی الاعلی مکتوب آن جناب بر مکن فنا و اصل " الخ و در ذیل نام نبیل ذکر است .

و مقام اعلی نام و شهرت مستقرّ رمس هیکل نقطه بردامن کوه کرمل که در حیف فلسطین میباشد که مشهور و معروف است و شرح آن در ظهور الحق ثبت میباشد و اجمالی آنکه غصن اعظم عبدالبهاء اندکی پس از صعود ابھی تقریباً در سال 1892م زمینی را در دامنه کوه کرمل خریدند و چندی بعد از آن تقریباً در 1898 برادران و منتسبان مخالف بی استجازه از ایشان اطاق مخصوصشان در بهجی به جنب روضه مبارکه را که به مصرف اجتماع و استراحت زائرین روضه مبارکه صرف می کردند مدفن میرزا ضیاء الله غصن نمودند و از این هنگام عزم تام بر بناء

دامنه کرمل تعلق گرفت و شاید اولین ممانعت دولت بیشتر برای اندیشه از جهت استحکام مبانی بناء پیش آمد ولی مانع رفع شد و مجدّد بناء را بالا بردند و گمان قصد مقرّ دادن رمس ابھی بود ولی ممانعت ناقضین و منتسبین البتّه سدّی میشد هنوز بناء اکمال نشده ممانعت دوّم از دولت بر خاست که لاجرم امین عبدالنور نصرانی را به بیروت نزد والی فرستادند پس عمل تجدید و اکمال گردید مصارف

را دو هزار لیره گفتند و باز هم استحکام بناء و شهرت آن و رفت و آمد بهائیان امریکا موجب اندیشه سلطان عبدالحمید گشت و تلگراف قلعه بندی غصن اعظم و برادران در سال 1901 صادر گردید تا بالاخره آن مقام اعلي محلّ استقرار رمس هیکل نقطه و مقرّ هیکل خود آن حضرت شد . و این نسخه ذیل سواد مرقومه و خطابی میباشد: " هو الله سواد این ورقه به هریک از آن شخص داده شود و اصلش در حظیره القدس محفوظ ماند:

"هو الله ربّي و محبوبي لك الحمد علي ما اوليت تؤتي من تشاء وتؤيد من تشاء وتوفّق من تشاء علي ما تشاء بيدك الامور كلّها وفي قبضتك زمام الاشياء تشرف من تشاء ترزق من تشاء و تحرم من تشاء بيدك الخير وشأنك الجود انك انت الواهب المعطي الكريم الرّحيم در حظیره القدس نفوسي به خدمت قيام نمودند و زحمت و مشقت کشیدند در کمال روح و ریحان کوشیدند و نفوسي نیز تعلق روحانی داشتند و به جان و دل آرزوي خاک کشي و گل در آن مقام مقدّس داشتند لهذا آب انبار و ابواب حظیره القدس را به نام مبارک ایشان تسميه نمودم و آب

انبار به اسم حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقامیرزا باقر باب اول در طرف شرقي باب بالا باب ثاني در طرف شرقي باب کریم يعني به اسم جناب استاد عبدالکریم باب شمالي باب اشرف و باب اول غربي باب فضل باب ثاني غربي باب امين و مقصود از این اسماء آقا علي اشرف و آقا استاد عبدالکریم آقا بالا و حضرت ابي الفضائل و جناب امين است این اسماء باید تا ابدالآباد یاد گردد و ذلك ما الهمني به تراب مطاف الملائع الاعلي ع ع " و در ذیل نام کرمل نیز ذکري است . و میرزا يحيي ازل نسبت به آنجا بي اعتقادي و بي اعتنائي اظهار داشت و در نامه اي در سنين اوليه چنین نوشت قوله :

"جسد مطهر استقرار عزّت آن نزدیکی ارض طاء ابن امام معصوم (مراد امامزاده معصوم است) در آن ارض محلّ قرار بوده و سالها به همین طریق تا اینکه مدّعیان ظهور و ایمان تغییر داده و خیال آنها معدوم ساختن آن وجود است

لکن محلّ طواف و توجّه همان مکان است روایات آنها در امری مقبول نبوده و هر آنچه گویند کذب است استماع به اینگونه اقوال ندارند ".
 و در اثری از خ ا د م 66 مورّخ 1294 چنین مسطور است :
 " و اما در فقره امانت مقصود آن بود که از کلّ مستور ماند و حکمت آن اینکه اگر مخلفین مطّلع شوند از برای آن نفوسی که حمل نموده اند و همچنین آن بی‌تی که مقرّ عرش واقع شده ضرّ عظیم داشته و دارد باری قضی ما قضی عسی الله ان يحدث بذلک خیراً باید محلی معین شود من غیر اطلاع احدي و در آن محلّ آن و دیعه ربّانیه را مسکن و مقرّ دهید الي ان یشاء الله " الخ .
 و اراضی مقام اعلی را غصن اعظم عبدالبهاء در ابتداء به ذراعی 26 غروش و بقیه را 20 غروش خریدند و اکنون قیمت آن اراضی به نیم میلیون لیره فلسطین تخمین زده شد و بناء مقام را ساختند و رمس هیکل نقطه قبل از بنای مقام به حیفا رسید و بکلی مکتوم و مستور بود حتّی پس از ساختن مقام کس نمیدانست برای چه کار است و بعد از نقل و تحویلهای 50 سال بعد از شهادت در ایران و مکتومیت دو سال در عکا در بیت مرکز میثاق بالاخره در سال 1909 میلادی در آن مقام اعلی استقرار یافت و میرزا محمّد خان اصفهانی آخرین کسی بود که صندوق رمس اعلی را در طهران در منزل خود نگهداری میکرد و از برادر خود میرزا اسدالله تحویل گرفته بود در هیزم خانه زیر هیزم نهان داشت تا تقریباً در سال 1311 هج ق. از جانب مرکز میثاق ابھی میرزا اسدالله مذکور مأمور شد که صندوق را ببرد و او برداشته به اصفهان برد و میرزا اسدالله وزیر همراهی کرد تخت روان گرفته سوار همراه کرد توصیه به حکام نوشت و آن جسد مطّهّر بعد از آوردن از تبریز مدّتی در امامزاده حسن بود و بعد به امامزاده معصوم بردند باز اغلبی فهمیدند و به چشمه علی نقل دادند بعد جمال ابھی به آقا جمال بروجردي مرقوم داشتند که تغییر بدهد و او معاون خواست معاونی تعیین فرمودند و مانکچی صاحب عرض کرد که در طهران برقرار دارند فرمودند حال وقت نیست و چون باز معروف شد این دفعه به تدبیر غصن اعظم ابھی امر شد که میرزا اسدالله ضبط نماید و هیچکس نداند و هر کس بگوید من میدانم کجا است دروغگو است تا بعد از صعود ابھی میرزا اسدالله را

به طریق مذکور فرستادند آورد و او به برادرش میرزا محمد خان مذکور مهر و موم کرده سپرده بود که اوراق است در محلی ضبط و محکم کنید و او چنان کرده بود و مواقع استقرار عرش اعلی در طهران چنین است اول امامزاده حسن دوم منزل سلیمان خان سوم امامزاده معصوم چهارم مسجد ماشاء الله پنجم خانه مجدالاشراف ششم امامزاده زید بعداً خانه مسکونه دو برادر یعنی میرزا علی اکبر خان مستوفی و حفاظت برادرش میرزا محمدخان سرهنگ و خانه حاجی محمد حسین پدرزن میرزا محمد خان سرهنگ و خانه آقا محمد کریم در انتها و شمه ای مربوط به این موضوع ذیل نام کرمل ثبت است .

ورقة علیا لقب والده غصن اعظم عبدالبهاء وخواهرشان ذیل نام ورق ثبت میباشد. ودر لوحی است :

" انا نذكر الورقة العلیا من هذا المقام " که مراد حرم باب اعظم است .

و مهد علیا لقب فاطمه بی بی زوجه دوم ابهی است .

ولفظ ملاً اعلی در اصطلاح آثار اسلامیة و هم در این امر به کثرت مذکور است . ودر کتاب مجمع البحرین است :

" الملاً الاعلی هم الملائكة وقيل نوع منهم وهم اعظم قدراً " .

واز مشاهیر علی نامان مذکور در آثار وافواه این امر :

ملاً علی بسطامی ثانی من آمن دوم حرف حی است که در شأنش در توقیعی و مناجاتی ضمن جواب اسئله یکی از مؤمنین چنین فرمودند قوله :

" لقد سأل هذا العبد من اصحاب الكهف و انك قد بينت حكمه في كلمة الاوّل

ائمة العدل اصحاب رسولك محمد خاتم النبیین صلواتک علیهم اجمعین (مراد آنکه اصحاب كهف ائمه خاندان پیغمبرند) و من كلمة الثانية عبدك الذي حبس

بحکم الظلم في بغداد فاخلصه اللهم بحق محمد و آل محمد من یدالظلم کیف شئت وائي شئت و انك علي كل شيء قدير " الخ مراد آنکه ثانی من آمن ملاً علی

مذکور است و برای استخلاصش از حبس حکومت عثمانی دعا فرمودند . و در لوحی خطاب به ملاً علی بجستانی است قوله ج ع :

" یا علی یک نغمه از نغمات مبشر را ذکر مینمایم شاید بعضی عارف شوندو

به آنچه مقصود است پی برند و بیابند حضرت نقطه روح ما سواه فداه لوحی به

شیخ محمد حسن نجفی ارسال فرمودند و حامل لوح ملاً علی بسطامی و این شهخ قطب علمای شیعه بود لوح را رد نمود استکبر و استنکف و نطق بما کان لائقاً لنفسه و بعد حضرت مبشر روح ما سواه فداه لوح آخر مرقوم فرمودند میفرمایند مخاطباً لشیخ مذکور "انا بعثنا علیاً من مرقدہ و ارسلناه الیک بکتاب" الی آخر بیانہ جلّ و عزّ. مضمون لوح مبارک آنکه: ما علی را از مرقدش مبعوث نمودیم و به کتابی به سوی تو فرستادیم اگر او را شناخته بودی و بین یدی او ساجد میشدی هر آینه از حرف اول اسم تو حرف اول را مبعوث مینمودیم و از حرف ثانی حرف ثالث را و چون عارف نشدی جمیع اعمال حبط شد داخل نار شدی و شاعر نگشتی. انتہی و در توفیقات راجع به حاجی مرزا سید علی خال اعظم شهید رمز سید 110 و نیز 1111 است و در لوح آقا سید عبدالرحیم اصفهانی است:

"وان رأیت الکمال کبر علی وجهه من قبل اللہ ربّک و کذلک الّذی سُمّی بعلي قبل اکبر ثمّ ذکرهما بما ورد علینا من عبادنا المعتدین" که مراد حاجی میرزا کمال و حاجی میرزا علی اکبر اهل نراق کاشان است. و در لوحی دیگر:

"ان یا قلم القدم اذکر علیاً الّذی کان معک فی العراق" الخ که مراد حاجی میرزا علی اکبر مذکور میباشد. و نیز در لوحی است:

"هوالمجیب نامہ آن جناب بین یدی العرش حاضر.... ای علی... الخ که مخاطب علی محمد سراج ازلی اصفهانی است. و نیز در الواح ذکر بسیار از ملاً علیجان مازندرانی ساکن قریه ماهفروزک و شهید به سال 1300 هج.ق. در طهران و نیز ذکر زوجه اش میباشد که علویہ شهرت یافت. در لوحی به سید علی اهل ماهفروزک است:

"هو اللہ تعالی شأنہ الحکمة والبیان انظر ما انزلہ الرّحمن فی الفرقان..... در جناب شهید الّذی سُمّی بعلي فی ملکوت الاسماء تفکر نمائید" الخ و به امضاء خ ا د م 28 رمضان 1288 مسطور است:

"حسب الامر دائرة مبارکة معروفه را لاجل حفظ ایشان نوشته ارسال داشت الخ. و در ذیل نام زیارت و غیرها نیز ذکر است. و در سفرنامه امریکا بیان غصن اعظم عبدالبهاء است قوله العزیز:

"مرقد حضرت شهید ملاً علیجان روحی له الفداء به درجه ای مبارک است که اگر من در طهران بودم به دست خویش میساختم لهذا باید چند نفر از یاران مصمم این خدمت شوند و زمینی ابتیاع نمایند ولو درجای تنها باشد و آن جسد مبارک را به آنجا نقل نمایند و پنجاه تومان جناب امین به جهت مصارفات تقدیم نماید "

دیگری حاجی ملاً علی اکبر شه میرزادی معروف به عنوان "علی اکبر" و "علی قبل اکبر" و خطاب "ای علی" در الواح بسیار است. در لوح دنیا قوله الاعز: " حمد و ثناء سلطان مبین را لایق و سزاوار است که سجن متین را (زندان طهران) به حضور علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود "

و در لوحی دیگر :

"هوالمبین الصادق الامین کنا ماشياً فی البیت و سامعاً حدیث الارض اذا ارتفع النداء من الفردوس الاعلی یا ملاً الارض و السماء البشارة بما اقبل علی قبل اکبر الی السجن فی سبیل الله مالک القدر ثم ارتفع النداء مرّة اخری من الجنّة العلیا یا اهل السفینة الحمراء افرحوا بما ورد الامین فی حصن متین و سجن مبین فی سبیل الله ربّ العلمین " الخ راجع به حبس آن دو در زندان طهران حسب اقدام کامران میرزا نائب السلطنة در قضیه جمهوری خواهان پیروان سید جمال الدین افغانی به سال 1308 میباشد و قوله :

" و همچنین بر اولیای الهی جناب علی قبل اکبر مع آنکه به کمال صدق تکلم نمود معذک مفید نیفتاد به دلیل و برهان اقامه حجّت نمودند انا کنا معهم اذ نطقوا بالحقّ " الخ که راجع به حبس او در طهران به سال 1300 است و در حرف ط ذکر میباشد . ایضاً به امضاء خادم 66 فی 6 شهر جمیدی الاول سنه 1304 است قوله :

" بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی یا حبذا نامه رسید یا علی این سدره در هر حین به کلمه ای ناطق " الخ دیگر :

ملاً علی بجستانی نامبرده مذکور در الواح بسیا از آن جمله قوله :

" ای علی الحمد لله به انوار فجر ظهور فائز شدی " دیگر :

استاد علی اکبر نجار در موصل دیگر استاد علی اکبر معمار یزدی شهید قوله :

" يا علي اكبر يذكرك المظلوم من شطر منظره الاكبر انا نجينا ك بالحق وانقذناك من غمرات الاوهام وعرفناك ما احتجب عنه اكثر العباد " الخ وقوله:

" نزل لملاعلي كندي الذي يحكم في الطاء هوالبطاش ذو البأس الشديدي ان يا علي قد بكي محمد رسول الله من ظلمك قد افتيت علي من آمن بالله في هذا اليوم الذي فيه اسود وجهك و وجوه الذين نقضوا الميثاق قد جائكم البشر وبشركم بهذا الظهور الذي منه اضانت الافاق انتم اعرضتم عنه كما اعرض الذين قبلكم بامرک سفک دماء الذين بامرهم مرت الرياح وجرت الانهار " ودر لوهي ديگر :

" معذلك به كلمه عل كندي ابن ذئب وامثالهما از مشرق وحي الهي و مطلع نور صمداني محروم گشتند " الخ که مراد حاجي ملاعلي کني مجتهد معاند ساکن طهران است ودر حرف ط ذکر ميباشد .

و علي قبل محمد ميرزا عليمحمد بن ملا صادق مقدس خراساني از مشاهير بهائيان فعال و معروف به شهرت ابن اصدق وشهيدبن الشهيد وايادي در الواح و آثار ابهي ومركز عهد و ميثاق عبدالبهاء كثير الذكر است .

وميرزا عليرضاخان اعتضاد الوزارة رئيس پست و تلگراف در بسياري از بلاد ايران که سفري در حدود سال 1317 هج.ق. براي زيارت به عكافت و در سن قريب به هفتاد سالگي در سال 1324 در طهران وفات يافت در آثار ذکر ميباشد و: ميرزا علي اكبر نخجواني نام وسفرش به امريكا در سفرنامه ذکر است .

و عليقلي خان کلانتر در ذيل نام امريكا .

و عليمحمد ضمن نام آسيه ذکر ميباشد .

وميرزا علي اكبر ميلاني که سالها منشي ومحرر محفل روحاني طهران وكاتب و طابع آثار به خط زيبايش بود.

وميرزا علي اكبر رفسنجاني مبلغ در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذكور است که بعد از حصول ايمان بهائي وبهم زدن كسب قنّادي به طهران چندي تحصيلات گرد ودر فنّ تبليغ برومند شده به تبليغ پرداخت وسفري با ميرزا طراز الله سمندري در ايران و مأمور به تبليغ در آلمان شد و درلندن چندي به خدمت پرداخت و بعد از مراجعت از حيفا بيماري عصبيش شدّت گرفت وعاقبت به رفسنجان درگذشت .

و نفوس كثيره ديگر به اين نامها و به اين طريق بودند و در آثار مذكورند که در

در بخش‌های ظهور الحقّ شرحی از بسیاری از آنها است. و نیز در لوحی است
 قوله الاعزّ:

" در محاربه بین دولت علیه و روس ملاحظه نمائید " الخ علیه مؤنث علی
 در اصطلاح ایرانیان وصف تجلیلی و شهرت دولت عثمانی بود. و نیز لوح
 مشهور رئیس مصدرّ به قوله :

" قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را " الخ چنانچه ذیل نام رئیس است
 خطاب به عالی پاشا وزیر امور خارجه و گاهی صدر اعظم دولت عثمانی است.
 و در لوح دیگر :

" سوف نعزل الّذي مثله " الخ مراد او است و در ذیل نام فؤاد ذکر میباشد.
 و کلمه مُتَعَالِي و تَعَالِي در توصیف و ستودن به بلند مرتبگی کثرت استعمال دارد.
 در لوح رئیس است :

" يا حبّذا هذا الفضل المتعالي العزيز المنيع " وقوله :

" چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود "

و از آداب اسلامی است که بعد از ذکر خدا به سبیل ادب و تجلیل کلمه "تعالی" یا
 "تبارک و تعالی" گویند که در قرآن است :

" سبحانه و تعالی عمّا یشرکون " و در لوحی است قوله :

" خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید " الخ جمله تعالی که غالباً
 بعد از ذکر نام الوهیت به عنوان تجلیل و تقدیس ذکر میشود از غلبه استعمال
 به منزله وصف بلکه نام حقّ گردید و در اینجا بدون ذکر نام موصوف مذکور
 گشت.

عَمَاء (عِماء) در توفیق به جواب آقا سید یحیی وحید اکبر است قوله الاعلی:

" امّا معنی الحدیث الآخر الّذي سنل فی الكتاب انّ الله

کان فی عماء فوقه هواء و تحته هواء " الخ وانّ ذلک لهو الحقّ اذ انظر العبد بعین
 التّوحد و لم یلاحظ فی ذکر العماء دون الله سبحانه لانّ الله سبحانه لم یزل لم
 یکن معه غیره حتّی کان فوق کلّ شئی او فی شئی او من شئی او علی شئی بل
 الازل هو نفسه و العماء هو ذاته و القدم هو کینونیه تلک اسماء قد خلق الله

سبحانه المكنسة القلوب و ضعف النفوس كلها مدلة بان الله خلّو عن غيره ولم يكن معه دونه والآن كان الله ربنا كما كان لم يكن معه خلقه ولا يذكر شئني في رتبته وهو المتفرد في الذات والمتقدّس في الصفات ما كان المراد من العماء و لا الهواء الا نفسه لان لو كان غيره ليبطل بدليل لامتناع العزل واثبات الوحدة ولا يمكن ان يوصف الله باستعلائه علي شئني ولا باستوائه علي شئني وعلي ذلك المنهج اللطيف يمكن ان يؤوّل ذلك الحديث بان يجعل الناظر الي الله عماء الذي ورد في مقام ظهور ذكر الاوّل و جعل النسبة نسبة التّشريف لان في كتاب الله سبحانه اطلاق ذكر الرحمن

علي العرش استوي مثل ما كان الله في عماء و ان اللغة العماء هو المعروف من الهمي لان هنالك لم يكن غير الله وعمي البصر عن وجهه والانظار عن طلّعه و هو عماء مطلق صرف بحت بات لم يرفي غيبته ولا ظهوره ولا في علانيته ولا يطونه الا الله الفرد الاحد الصمد الوتر الذي لا اله الا هو ولم يكن معه غيره وان العماء وكلّ الاسماء خلق في مملكته وسمة السلطان قدرته وصفة المليك عزّته لان لهذا الحديث معني لطيف وهو ان ذات الازل غيب ممتنع وان ما ظهر في ملكوت السّماء هو امر الذي خلق لا من شئني " الخ ونيز در توقيع زيارت علي امير المؤمنين درج ضمن نام زيارت قوله :

" الحمد لله الذي قد تجلّي بنفسه علي اهل العماء " الخ ودر توقيع به محمّد شاه قوله :

" وشيئي در عالم عماء بحت با او نيست " ودر مناجاتي در لّوحي است :
 " سبحانك اللهم يا الهي احبّ بكلّ لسان ادعوك وبكلّ بيان ارجوك لا ذكرتك علي عرش العماء بلحنات المقدّسين " ودر مصيبت حروفات عالين قوله :
 " حتّي سمع نعمة الورقاء في مركز العماء " وقوله :

" با يكديگر در كمال رحمت ورافت سلوك نمائيد واگر خلافي از نفسي صادر شود عفو فرمائيد وبا كمال حبّ اورا متذكّر داريد سخت نگرديد وبريكديگر تكبر و عجب نكنيد كه قسم به خدا از لوازم نفس غفلت است ومنتهاي غفلت بر هلاكت پناه ميبريم به خدا از شرّ او واز مكر او كه شما هم پناه ببريد كه شايد اسكندر عماء سدي از زبر سناء مابين حائل گرداند تا از ياجوج هوي و ماجوج عماء آسودگي

حاصل شود هذه ورقة تحكي سرّاً وتجذب ان انتم قليلاً ما تفقهون " الخ و شاید عماء در اینجا به معنی کوری و ضلالت باشد و در خطابی مربوط به قاهره مصر است قوله :

" هو الله ايها المحبوب قد وصل تحريركم و اطلعنا بمضمونه و نختصر في الجواب لقلّة الاوقات و كثرت الاشتغال العماء في اللّغة السّحاب الخفيف اللّطيف جدّاً و يري و لا يري فاذا امعنت النّظر بكلّ دقّة تجد شيئاً ولكن بمجرد النّظر لا يري لأجل ذلك في عرف المحقّقين يقصدون بالعماء الحقيقة الكلّية بلا تعينات فالتعينات موجودة بنحو البساطة والوحدة ليست ممتازة عن الذات اذا تعين وهذا المقام الكنز المخفي المذكور في الحديث اذ الصّفات تعينات موجودة في الذات وليست ممتازة عنها تري و لا تري وهذا معني العماء مختصراً " الخ و اشعار و جدية ابهي معروف به رشح عماء در سال 1267 صدور یافت و در ضمن نامهاي حمد و ذر و زيارت و عمي هم ذكري است .

عمارة خصوصاً در جمل فارسيه اطلاق بر بناء و ساختمان ميشود .

عمارات = جمع در لوح به صدر دولت عثماني است :

" اين غلام دريكي از غرف عمارت نشسته تا آنكه در صحن, خيمه برپا نمودند"

عمامة عربي همان كه دور سر پيچند كه در فارسي متعارف دستار گویند .

عمائم = جمع در لوحی است :

" فراعنه ويا جبابرة كه در الواح نازل شده ويا بشود مقصود ارباب عمائمند

يعني علمائي كه ناس را از شريعة الهي و فرات رحماني منع نموده اند " الخ و در نام علم شمه اي ثبت است .

عمّة خطابی از غصن اعظم عبدالبهاء براي عمّه شان معروف است كه

اجمالي از او ضمن نام اخت ميباشد واز جمله آن قوله :

" لانّ تلك الورقة البديعة تعرّضت لنغماتك و اهتزت من جذباتك و خضلت و نضرت و راققت من فيض بيانك و آمنت بك و بأياتك و اشتعلت بنار محبتك و قامت علي خدمتك و صدقت بكلمتك و اختصت بعنايتك يوم خروج جمالك من سجن

الطّاء ثم بعد ذلك ابتلت بفراقك وافتتنت في هجرانك و احاطتها الاعاصير من كلّ الجهات واشتدّت عليها الزّوابع من سائر الانحاء وهبّت عليها ارياح الامتحان فذبلت والتوت واصفرت من شدائد الامتحان ايربّ ارجعها الي سدره رحمانيتك ودوحة فردانيتك واجعلها ريانةً بمياه الجود وخضلةً و يحضرةً بحقيقة السّجود انك انت الرّحيم" ودر ردّي كه به نام عمه در خطاب مذکور است از انواع استهزاء و شتم و سختگویی و اظهار بغض شدید چیزی فرو گذاشته نشد.

عناء عربي رنج و مشقّت . در مناجات طلب مغفرت غصن اعظم عبدالبهاء در حقّ حاجي ذبيح كاشي است قوله :

" وتحمل كلّ مشقّة و عناء "

عناية عربي حفظ و اهتمام . عنايات الهيه توجّهات يزداني . در كلمات مكنونه است :

" بلائي عنائتي " ودر آثار و عرف اين امر كلمه عنایت و عنايات مبارکه متداول میباشد و عنایت نامان بسیار در جمع بهائي بودند كه اشهر از كلّ ميرزا عنایت الله علي آبادي مازندراني در تاريخ مئبوت الاحوال میباشد .

عندليب تخلّص علي اشرف لاهيجاني شاعر و مبلغ بهائي كه در الواح و آثار بسیار ذكر است . قوله :

" هو المنادي امام وجوه الخلق الحمد لله الذي سخر شمس البيان يا عندليب عليك بهائي و عنائتي " الخ وراجع به حبسش در سجن حكومتي رشت به سال 1300 هج.ق. با امضاء خادم 66 است قوله :

" دستخط حضرت محبوبي جناب عندليب عليه بهاء الله الابهي كه در سجن مرقوم فرموده بودند رسيد زيارت شد في الحقيقة عرف استقامت و رضا و حمد و ثنای مالک وري از او در مرور بود روي لسجنه الفداء لبلائه الفدا و فدا للذّين كانوا معه " وراجع به اشعار و قصيده اش:

" ونبشرك في هذا الحين بحضور ما ولد من ابكار افكارك و اشرق من افق خلوصك و خضوعك و خشوعك و قرء امام الوجه نسأل الله ان يعطيك اجراً "

عَنقَاء عربی سیمرغ افسانه ایرانی را گویند که بر جبال البرز وقاف مقرّ گفتند . در کلمات مکنونه است :
" و ای عنقاي بقا جز درقاف وفا محلّ میذیر "

عَنقَرِيب متبدّل از عن قریب به کثرت استعمال در فارسی متداول است .
در لوح به صدر دولت عثمانی است :
" و عنقریب جمیع من علی الارض به قبور راجع "

عَهْد در آثار و عرف این امر به معنی پیمان و مقام عظیم عبدالبهاء به نام مرکز عهد و پیمان شهرت داشت و مراد مورد وصیت و تعیین ابھی بود و به همین مناسبت اسامی عهد و عهدیه و پیمان و میثاق و میثاقیه و غیرها در مابین بهائیان برای شرکتها و اشخاص بسیار عَلَم شد .
و کتاب عهدی لوح و صایای ابھی است که مرکز عهد را معین کرد و نه یوم بعد از صعود به دست غصن اعظم برگروهی از مؤمنین و مؤمنات قرأت گردید و نسخش انتشار یافت و هرچند در نسخ منتشره قید تاریخ نیست ولی حسب قرائن و مفاد آن معلوم است که در اواخر سنین حیات نگاشتند و معروف چنین است که چهل روز قبل از عروض تب مرقوم نمودند و نزد حضرت عبدالبهاء سپردند و محارم میدانستند و قبل از عروض تب به بعضی از اغصان گفتند که اگر امری اتفاق افتد بدانید که تکلیف مرقوم و نزد غصن اعظم سپرده ام "

عَوَاصِف جمع عاصفة بادهای سخت وزان . در خطاب و مناجات طلب مغفرت در حقّ حاجی محمّد اسمعیل ذبیح کاشی است :
" و انتقل الي ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموّج فيها راية الظلم وتهبّ فيها عواصف القهر وقواصف الطّغیان " که مراد ارض طهران است .

عَوَام جمع عامّة به معنی توده و غیر خواصّ و کتاب ارشاد العوام از حاجی محمّد کریم خان میباید و در کتاب ایقان ذکر است و چون شیخیه مخالفین خود را در ردیف سنّیان میشمردند چه رکن رابع دین را که به منزله علّت اخیره و قوام است نپذیرفتند پس این کتاب را بهر هدایت آنان و بدین نام خواند .

عوي در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی :

" ام اخذه الرّعب بما عوّت شرذمة من الذّئاب " یا او را بیم گرفت به آن رو که جوقة اي از گرگان زوزه کشیدند . و در صورت زیارت ذبیح کاشی است :

" انت الذي ما خوفك عوي الذّئاب " .

عویل عربي صداي گریه و شیون . در کلمات مکنونه است :

" اي رفيق عرشي بد مشنو و بد مبين و خود را دليل مكن و عویل بر میار " و در لوح رئیس است :

" ويرتفع العویل " .

عید از اعیاد این امر دوازده روز اوائل اردیبهشت مشهور به نام عید روان و عید اعظم و عید گل که ضمن نام رضوان بیان است و در لوح سورة القلم در شأن آن صدور یافت :

" عیدوا في انفسكم في هذا العيد الاكبر الذي فيه يسقي الله بنفسه رحيق الاكبر الذینهم قاموا لدي الوجه بخضوع محبوب " و قوله :

" هذا عيد فيه رفع القلم عن كلّ الاشياء بما ظهر سلطان القدم عن خلف حجاب الاستار اذاً يا اهل الانشاء سرّوا في انفسكم بما مرّت نسائم الغفران علي هياكل الاكوان وفتح روح الحيوان علي العالمين فيا مرحبا هذا عيد الله " الخ و ظاهر این بیان اجازة و اباحة و غفران ارتكاب امور محدوده در سائر ایام بهر نشاط و انبساط میباشد و غصن اعظم عبدالبهاء بیان فرمودند که مراد ارتكاب امور محرّمه نیست و آنها مطلقاً ممنوع و محرّم میباشد و نیز قوله :

" هو المستوي علي هذا لعرش المستقرّ المنير ان يا قلم الابهي بشرّ اهل ملأ الاعلي بما شقّ حجاب السّتر و ظهر جمال الله عن هذا المنظر الاكبر " الخ و نیز قوله :

" شمس الكلمات عن افق بيان تلك الاسماء والصفّات قد كانت في احسن السّاعات بانوار الله علي الحقّ مشهودا قد ظهر يوم الله الموعود بخروج

نير الآفاق عن شطر الزوراء بما اكتسبت ايدي اهل النفاق قل هذا يوم ما رقم مثله من القلم الاعلي " الخ وقوله :

" ابواب الفردوس وطلع غلام الخلد بثعبان مبين فيا بشري هذا غلام الخلد قد جاء بماء معين " الخ وقوله :

" ان يارهبان الاحدية فاضرب علي الناقوس بما ظهر يوم الله سبحانك يا هو يا من هو هو يا من ليس احد الا هو " الخ و قوله :

" بسم الله المقتدر المختار لك الحمد يا الهي بما جمعت احبائك في عيدك الاعظم الذي فيه تجليت اسمائك الحسني علي من في الارض والسما يا الهي هذا يوم التاسع من ايام الرضوان و استدعي فيه احد من احبائك مظهر ذاتك و مشرق انوارك من محله في السجن الي محل آخر من السجن حباً لجمالك و شغفاً في حبك واحضرت لقاء وجهك ما كان مستطيعاً عليه من نعماتك بعد الذي غار القوم ما عنده وعند غيره من احبائك احضروا بالخمير الحمراء في الكوب البيضاء التي طبخت من ورق الصين ثم ايدهم علي امساک السنهم لئلا يتكلموا بما يضيع به مقاماتهم و تحبط عملهم اترك علي كل شئي قدير و منهم الهاء الذي ما توقف في هذا الامر (عبدالهادي شيرازي) و منهم من سمّيته بالمنصور (منصور يزدي ميرزا جعفر) و منهم من تسمع حنينهم من خارج المدينة الذين منعوا من لقائك في هذه الايام التي كلشئي فاز بالطافك و منهم النبيل الذي احضر لدي العرش ما انشد في ذكرك (ملا محمد زرندي از ناصره قصيده فرستاد) و منهم النبيل قبل علي (آقا محمد علي اهل قائن) الذي تسمع ندائه من شطر الذي شرفته باسم الروح (ناصره وطن مسيح عيسي) و منهم الذي سمّي بابي الحسن (حاجي عبدالحسن اردكاني) و منهم الرسول لو ينظر احد من اهل النظر هذا اللوح الاظهر ليجري منه الدم الذي ذاب من كبدي ثم اسالك يا الهي بان تؤيد احبائي لضيفوك باخلاقهم و آدابهم ليبسط بهماخوان مكرمتك بين بريتك و تجمع حوله من علي الارض كلها هذا حق الضيافة بين البرية اترك علي كلشئي لمقتدر قدير ."

و در باره عيد رضوان وهم عيد پنجم جمادي الاولي يوم بعثت باب اعظم در كتاب اقدس "عیدین اعظمین" تعبیر فرمودند : قوله :

" قد انتهت الاعياد الي العيدين الاعظمين قل ان العيد الاعظم لسلطان الاعياد " الي آخر قوله .

ديكر اول و دوّم محرّم ميلاد اعلي و ابهي درلوحى است :

" بسم المولود الذي جعله مبشراً " وقوله :

" بسمه المغرّد علي الافنان ان يا اسمي ان استمع ندائي من حول عرشي ليبلغك الي بحر ما له من ساحل وما بلغ قعره سابح ان ربك لهو العليم الحكيم قد اردنا ان نمنّ عليك بذكر ما رأيناه دخلت ورقة نورا قد تصادف هذا الذكر يوماً فيه ولد مبشري وعزّزناه بيوم آخر الذي فيه ظهر الغيب المكنون " وقوله :

" فيا حبّذا هذا الفجر الذي فيه استوي جمال القدم علي عرش اسمه الاعظم وفيه ولد من لم يلد ولم يولد " وقوله :

" الاقدس الامنع الاعظم قد جاء عيد المولود واستقرّ علي العرش جمال الله المقتدر العزيز الودود " وقوله :

" بسم الله البهي الاعلي الابهي هذا كتاب نطق بالحق ويذكر فيه ما يسرّ به افئدة العارفين قل انا قدرنا في هذا الليلة بهجة لاصفيائنا ثم سروراً لعبادنا المقربين عيدوا في هذه الليلة وصباحها ثم هلّوا ومجدوا ربكم الرحمن الرحيم قل تالله في هذه الليلة فيها استوي هيكل الله علي عرش قدس عظيم انتم يا ملأ الارض لا تحرموا عن جماله ان اغتنموا الفضل من عنده ولا تكوننّ من الخاسرين ان يا ملأ البيان فاقتبسوا من هذه النار التي اشتعلت في هذا العراء وظهرت علي هيكل التربيع في هيئة التثليث " الخ .

و در حقّ آن دو در كتاب اقدس قوله :

" والآخرين في يومين " الخ و در حقّ عيد نوروز :

" طوبي لمن فاز باليوم الاوّل من شهر البهاء " الخ و در خطابي وبياني

مكالمه بعدازبيان عيد فصح يهود ومسيحي است :

" والمقصود من الاعياد هو التذكّر ولكن الشئني المهم هو التخلّق بالاخلاق الحسنة "

عَيْن عربي به معني چشم . در لوح به اشرف زجاني است :

" فطوبى لعينك بما رأت جمال الله ربك وربّ الخلائق اجمعين "

و در لوح رئیس است :

" به قرّت عيون المقرّبين " و نیز به معنی چشمه و از آن جمله در قرآن در قصه ذوالقرنین است فوجدها تغرب في عين حمئة " که به ظاهر دلالت بر تسطیح و سکون ارض و حرکت شمس دور ارض و غروبش در عین حمئة دارد و شرحی مشهور بر آن صادر از غصن اعظم عبدالبهاء حسب خواهش قاضی عکا است .

عين البقر چشمه چاهی واقع در قرب عکا که حدیث منسوب نبوی " طوبی لمن شرب من عين البقر " در حق آن میباشد و نیز به معنی نفس و خود و ذات شئی و اصطلاح اعیان ثابتة عرفا برای حقایق و ماهیات اشیاء در عالم علم ازلی الهی از همین است . در لوح به شیخ سلمان است قوله :

" و همچنین به کون اعیان ثابتة در ذات قائل شدند " . و در لوحی است :

" انشاء الله باید از نار رحمت ربّانی که عین نور است " الخ

حرف (غ)

غادیه در لوح به ناصرالدین شاه :

" قد جعل الله البلاء غاديةً لهذه الدسكرة الخضراء " باران

صبحگاهی .

غار - یغیر در لوح حجّ است :

" هذه بيتك التي عروها بعدك عبادك و غاروا ما فيها "

شاید اصل جمله اغاروا بودویا مراد از " غاروا ما فیها " " طلبوا ما فیها " و مراد از عروا خارج و ظواهر و مراد از غارت ، داخل و باطن و کتب و آثار باشد و علت تأنیث الّتی و ضمیر راجع ، به اعتبار آنکه مراد از بیت دار و یا سکنه آن میباشد .

و در لوح به ناصرالدین شاه است قوله :

" الي متي يغيرون وينجدون يهبطون ويصعدون " الخ يغيرون فعل مضارع
از اغارة ينجدون از انجامد به معني مقابل آن و جمله دَوْم عطف تفسيري جمله
اُولي ميباشد .

غاشية در خطاب معروف به عمّه است قوله :
" وشُقَّ غاشية الليل اللّيل " پرده به جلو آویزان .

غاض- غِيض آب فرورفت ته کشید . در قرآن است :
" وغيضَ الماءُ وقضي الامرُ " ودر کتاب اقدس است :
" اذا غيض بحر الوصال وقضي كتاب المبدء في المالّ كه مر از اين كلام بليغ
مرموز غروب هيكل ابهي از اين جهان ميباشد . ودر لوح حكما است :
" وغازت الرّاحة والوفاء "

غائط در لوحی است قوله:
" مشاهده در رسول الله نما مع قدرت ظاهره در عزوة خندق
بعضي از اصحاب آن حضرت كه بر حسب ظاهر كمال خدمت وجانفشاني اظهار
مينمودند في الخلا اسروا بهذا القول انّ محمداً يعدنا ان ناكل خزينة كسري وقيصر
ولن يامن احدٌ منا ان يذهب الي الغائط "

غِبْطَة عربي رشك , مغبوط رشك برده . در رساله مدنيه حضرت
عبدالبهاء است :

" آيا غيرت و حميت انسان غائل بر آن ميشود كه چنين خطمه مباركه كه
منشأ تمدن عالم ومبدأ عزّت وسعادت بني آدم بوده ومغوط آفاق و محسود كلّ ملل
شرق و غرب امكان , حال محلّ أسف كلّ قبائل وشعوب گردد ."

غَتَّ عربي لاغر . در خطابي است :
" ولا يكاد يتمّ امر في الوجود من غتّه و ثمينه وركيکه وخطيره الا
بالامتحان ."

غَد عربي روز فردا . در لوح حكما است :

" واجعلوا اشراقكم افضل من عشيتكم وغدکم احسن من

امسکم "

عربي بسيار. در خطابی در صورت زیارت برای آقا سید احمدافنان:

غَدِق

" وميض بالديم المدرار والدّ موع الغدق المنهمر :

عربي خوردني و آشاميدني که قوت و مایه قوام و نمو بدن است.

غِذَاء

اغذیه = جمع در لوح طب است :

" لا تباشِر الغداء الا بعدالهضم عالج العلة اولاً بالاغذية "

عربي به معني کلاغ فراق که صداي کلاغ را فال بد براي

غَرَاب البين

موت و فراق میگفتند . در لوح رئیس است :

" في يوم فيه اشتعلت نار الظلم ونعب غراب البين "

عربي دم شمشير و تير و نیزه . در خطابی در صورت زیارت

غَرَار

آقا زمان شهيد ابرقو است :

" و قطعوا أذنك بعرارٍ بئار " .

عربي دلباختگی . در خطابی است :

غَرَام

" وملاً منك عشقاً و غراماً "

عربي سفیدی و درخشندگی و زیبایی پیشانی . غَرَاء مؤنث أَعْرَ

غُرَّة

به معني سفید و درخشنده و زیبا و شریف . در کتاب اقدس است :

" والغُرَّة الغرّاء لجبين الانشاء " و وصف غرّة بغرّاء محض تأکید در سفیدی

و زیبایی است . و نیز در خطاب معروف به عمّه است :

" وتلألأ الفريدة الغرّاء "

در خطاب صورت زیارت ملاً علي باباي تاكري :

غَرَّ غَرَّ

" غَرَّ غَرَّت منه النفس . نفس از آن به خرخر افتاد .

فارسي متعارف به معني آب غرق کننده . در لوح اتحاد است:

غَرَقَاب

" نفسي را از غرقاب فناء به شریعۀ بقاء هدایت نمائید "

غُرْفَة عربی حجره اطاق و بالاخانه . غُرْف = جمع

در کتاب اقدس است :

" في الغرف المبيت في مشارق الانكار " ودر لوح به صدر دولت عثمانی

است :

" ودر یکی از غرفات مخروبه این سجن اعظم ساکن در یکی

از غرف عمارت نشسته "

غُرُور عربی خود پسندی و فریفتگی و خودآرائی . در کلمات مکنونه

در نصیحت و موعظت مغرورین به شؤون ظاهره است قوله :

" ای ابناء غرور به سلطنت فانیۀ ایامی از جبروت باقی من گذشته و خودرا

به اسباب زرد و سرخ می آرائید و بدین سبب افتخارمینمائید قسم به جمال که جمیع

را در خیمۀ یکرنگ تراب در آورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم

مگر کسانی که به رنگ من در آیند و آن تقدیس از همه رنگها است "

در اوح رئیس است :

" و غرّتک الدنیا بحیث اعرضت عن الوجه الذي بنوره استضاء الملاء الاعلی :

دنیا ترا فریفت و مغرور ساخت .

غَرَوِي عربی سریش و چسب . در مقالۀ سیاح است :

" به این طائفۀ غرویات (بسته و چسبانده ها) و اسنادات

عجیبه داد "

غَشِّي در لوحی است قوله الاعزّ :

" انه ظهر علي شأن لا ينكره الا من غشّته احجاب الاوهام و كان من

المدحضين " غشّة فعل ماضی از تغشیه به معنی پرده بر روی شئی انداختن

میباشد .

غصن عربی شاخه ای از تنۀ درخت . اغصان = جمع و در آثار مقدّسه

بر رجال نورسته برومند اطلاق گردید . در فصل چهارم

کتاب اشعیا است :

" ودر آن روز شاخه خداوند زیبا و ذیجلال و میوه زمین از برای فراغت یافتگان اسرائیل ممتاز و مستحسن خواهد شد " ودر مجمع البحرین است :

" عن الباقر الشجرة الطيبة رسول الله و فرعها علي و عنصر الشجرة فاطمة و ثمرتها اولادها و اغصانها و اوراقها شيعتنا " و در ضمن شرح نام جواد از مقام نقطه ثبت است :

" اللهم العن شجرة الكفر واصلها و فرعها و اغصانها و اوراقها " ودر اصطلاح آثار بدیعه پسران جمال ابهی به آن ملقب بودند : مولی الوری عبّاس غصن اعظم میرزا محمد علی غصن اکبر میرزا مهدی غصن اطهر میرزا بدیع غصن ابدع میرزا ضاء الله غصن انور ودر کتاب اقدس به کلمه جمع ذکر شدند قوله :

" و من بعده يرجع الحكم الي الاغصان " ودر لوحی است قوله :

" انشاء الله به نار سدره مشتعل باشند و به نورش منیر و به اغصانش متمسک به شانی که عالم را معدوم و مفقود شمرند " الخ ودر کتاب اقدس است :

" ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الي الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم " ودر کتاب عهدی به تصریح فرمودند که مراد از آیه کتاب اقدس " اذا غيض بحر الوصال وقضي كتاب المبدء في المال توجّهوا الي من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القديم " غصن اعظم بوده که مقام اول و اسبق و ارشد را داشت . ودر لوحی راجع به غصن اعظم چنین است قوله :

" انشاء الله در جمیع احیان از انوار وجه رحمن به گل الماس از ربّ الناس اعراض نمود و از مطلع کمال و جمال دوری جسته به میمون پیوست و از لقای او ممنون و مسرور و اگر جمیع اهل عالم را به نفسی از اهل بصر دهند که شبی با مثل او در فراش بسر برد البتّه اقبال نکند معذک به زخارف دنیا و اسباب آن از غصن ابهی محروم ماند و به اقبح صور عالم مانوس شد بلی بلبل به گل مؤانس و خراطین بر گل و طین ساکن و جالس جعل به مقرّ اطهر معطر اقبال نکند

و به منظر اکبر توجّه ننماید به مثل خودی انس گیرد این است شأن دنیا و اولیای او
ولکن انّ ربّک لبّ المرصاد البتّه جزای هر نفسی را داده و میدهد " الخ .
وصف حال شهر بانو بنت میرزا محدّ حسن برادر مهتر است که نامزد غصن
اعظم بود و به گل الماس از جواهر و به مال و غیرهما فریفته گردید و راضی به
ازدواج با پسر کریه المنظر میرزا آقا خان صدر اعظم نوری گشت . و در
نام اخت ذکر می است . و نیز لوحی خطاب به غصن اعظم است قوله الاعزّ:

" هو التّاطق علی ما یشاء یا غصنی الاعظم قد حضر لّدي المظلوم کتابک و
سمعنا ما ناجیت به الله ربّ العالمین انا جعلناک حرزاً للعالمین و حصناً لمن آمن با
الله الفرد الخبیر نسالّ الله بان یحفظهم بک و یغنیهم بک و یرزقهم بک و یلهمک ما
یکون مطلع الغناء لاهل الانشاء و بحر الکرم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی
الامم انه لهوالمقتدر العظیم الحکیم و نسأله بان یسقی بک الارض و ما علیها لتنتبت
منها کلاً الحکمة والبیان و سنبلات العلم و العرفان انه ولی من و الیه و معین من ناجاه
لا اله الا هو العزیز الحمید " و قوله :

" هو الشّافی العزیز الحکیم یا غصنی الاعظم لعمر الله نوازلک کدّرتنی و لکن
یشفیک و یحفظک و هو خیر کریم و احسن معین البهاء علیک و علی من یخدمک
و الویل و العذاب لمن یخالفک و یؤدّبیک طوبی لمن و الاک و اسقر لمن عاداک "
و قوله :

" حمداً لمن تشرّف ارض الباء بقدم من طاف حوله الاسماء بذلک بشرت
الدّرات کلّ الممكنات بما طلع و لاح و ظهر و اشرق و خرج من باب السّجن و افقه
شمس جمال غصن الله الاعظم العظیم و سرّ الله لاقوم القویم متوجّهاً الی مقام اخری
بذلک تکدّرت ارض السّجن و فرحت اخری تعالی تعالی ربّنا فاطر السّماء و خالق
الاشیاء الّذی بسلطانه فتح باب السّجن لیظهر ما انزله الرّحمن من قبل انه لهوالمقتدر
علی ما یشاء و فی قبضته ملکوت الانشاء و هوالمقتدر العظیم الحکیم طوبی ثمّ طوبی
لارض فازت بقدومه و لعین قرّت بجماله و لسمع تشرّف باصغاء نغماته و لقلب ذاق
حلاوت حبّه و لصدر رحب بذکره و لقلب تحرّک علی ثنائه و للوح حمل آثاره نسالّ
الله تبارک و تعالی ان یشرفنا بلقائه قریباً انه لهوالمسامع المقتدر المجیب " که در ایام
بیماری و سرما خوردگی و سفر به بیروت غصن اعظم صادر گردید . و قوله :

" الاعظم الابهي يا الهي هذا غصن انشعب من دوحه فردانيتك وسدره وحدانيتك تراه يا الهي ناظراً اليك و متمسكاً بحبل الطافك فاحفظه في جوار رحمتك انت تعلم يا الهي اني ما اريد الا بما اردته ما اخترته الا بما اصطفيته فانصره بجنودارضك وسمائك وانصريا الهي من نصره ثم اختر من اختاره وايد من اقبل اليه ثم اخذل من انكره و لم يرده ايرب تري حين الوحي يتحرك قلبي ويرتعش اركانى اسألك بولهي في حبك وشوقي لاطهارامرك بان تقدرله ولمحببيه بما قدرته لسفرائك وامناء وحيك انك انت الله المقتدر القدير " انتهى
 ودر اثري از خادم خطاب به ناظر چنين مسطور است :

" در فقره لوح حضرت غصن الله الاعظم روي لتراب قدمه الاعز فدا مرقوم داشتيد كه محبوب است فارسي شود بعد از آن لوح مخصوص رساله اي مرقوم فرمودند به لسان پارسي از براي اهل ايران كه هنوز به كوثر عرفان فائز نشده اند بسيار نافع است ومقصودشان از آن رساله آنكه ناس را از متابعت جهلاء منع نمايند و به چشم وگوش خود در امور ملاحظه كنند وفي الحقيقه اگر درست ملاحظه شود از براي بشر آن رساله مباركه نافع بوده وهست مع آنكه ظاهراً از امور مشرقه بديعه لامعه در آن ذكر نشده ولكن هرذي شمي از باطن آن عرف ايام الهي را استنشاق نمايد وهرذي بصري انوار شمس معنوي را ملاحظه كند و آن رساله نزد مهاجرين موجود است انشاء الله به نظر آن جناب ميرسد منظور آن بود كه يك نسخه آن اول خدمت آن جناب ارسال شود ولكن از كثرت اشتغال و عدم حضور كتاب تعويق افتاد " انتهى

و در ذيل نام نبيل شمه اي در ذكر غصن اعظم ميباشد و در ذيل نام محمد نبذه اي در ذكر غصن اكبر است و ضمن نام عكا تفصيل ميباشد . و نيز در لوحى است:
 " الاعظم الاقدس هذا يوم فيه طار طائر من اطيّار العرش ... يا ايها المذكور لذي العرش قد قصصنا لك ما ورد اليوم علي غصن الله الخ 24 شهر ع ا
 1288" در شرح فاجعه سقوط غصن اطهر است و همچنين قوله :

" انا فدينا احد الاغصان لارتفاع امر ربكم الرحمن وحين الذي يغسلونه كان لسانى ناطقاً بين الارض والسماء بذكر ربكم العلي الاعلى و قلبي جارياً علي ما فاحت به نسمة الرحمن بين ملاء الامكان " وقوله :

" بسم الله الباقي سبحانك اللهم يا الهي تراني بين ايادي الاعداء والابن محمراً بدمه امام وجهك يا من بيده ملكوت السماء ايرب فديت ما اعطيتني ليحاة العباد واتحاد من في البلاد " الخ ودر لوحى است قوله :

" ان الاغصان المنشعبة من السدرة انهم ادلاء بين بريتي ونفحاتي بين السموات والارضين هل ترون شريكاً او شبيهاً لله ربكم ورب العالمين لا تكلموا الا بما اذن الله لكم اتقوا الرحمن وكونوا من المتبصرين " الخ .

راجع به فتنه غصنين قزويني است كه به غصن اكبر معتقد شده بودند و تمام تفصيل اين امور دربخشهاي ظهور الحق ثبت ميباشد .

ولوح معروف غصن خطاب به ميرزا عليرضا اهل مشهد خراسان است و در اين لوح ثمر ظهور را به نام غصن خواندند .

و در لوح " اتي امر الله علي ظلل من البيان والمشركون يومئذ في عذاب عظيم قد نزلت جنود الوحي وقد انشعب من سدره المنتهي هذا الهيكل المقدس الابهي غصن القدس فهنيئاً لمن استظل في ظله يا قوم اتخذون الجبت لانفسكم معيناً من دون الله و تتبعون الطاغوت رباً من دون ربكم المقتدر القدير " الخ مفهوم است كه غصن مذکور نفس ابهي است و جبت و طاغوت ميرزا يحيي وسيد محمد اصفهاني است كه در ذيل شرح آن دو نام ذكر ميباشند و ذكرى از غصن ذيل نام جمال وتفصيلي ذيل نامهاي سدره شجرة ورق و غيرها است . و در وصاياتي مركز عهد و پيمان مقام شامخ شوقي رباني به نام غصن ممتاز ذكر شدند و قوله :

" والتحية والثناء والصلوة والبهاء علي اول غصن مبارك " الخ .

غَضٌّ در لوح به شيخ نجفي اصفهاني قوله ج ع :

" هل السلطان اطلع و غض الطرف عن فعلك " آيا پادشاه آگاه

شد و چشم از كارتو پوشيد و صرف نظر كرد .

غَضَبٌ عربي خشم و در متعارف فارسي مير غضب به معني امير غضب ،

دژخيم و مجري امر خونريزي و كيفر حكومتي را ميگفتند . در

لوح به صدر دولت عثماني است قوله ج ع :

" وهمچنين جمعي از فرّاشان ومير غضبان با چوب و فلک " الخ

غُضْف

در لوح سوره الله است قوله ج ع :

" وكذلك كنت معدباً بين هؤلاء وعن ورائهم غُضْف الغلّ عن

ورائي " جمع أَغْضَف = تيرهاي بزرگ سخت پر. يعني تيرهاي سخت ودرشت کين از پشت سرم بود .

غِطَاء

عربي پرده . در مناجاتي در خطابي است :

" اللَّهُمَّ يَا وَاهِبِ الْعِطَاءِ وَيَا كَاشِفِ الْغِطَاءِ " اي براندازنده ستر

و پرده و آشکار سازنده .

غَفِير

در مقاله سیاح است :

" جمهور غفیر علماء به تکفیر پرداختند " به معني کثیر،

بسیار زیاد.

غِلّ

عربي کینه و خیانت و ناموافقتي . در کلمات مکنونه است :

" دل را از غِلّ پاک کن و بي حسد به بساط قدس احد بخرام "

غُلّالَه

فارسي به معني کلاله يعني زُلف. در سورة القلم خطاب به حورية

البهاء :

" اياك ان تستري ترائب المقصور عن ملاء الظهور و غلالة القدس عن لحظات

الانس " الخ که شاید به ضمّ و به معني مذکور باشد و به کسر عين غلالة عربي به معني شعار و پيراهن زيرين هم توان خواند .

غُلام

عربي به معني پسر تازه خط گرد لب رسته که به جوان ودر سنّ

کھولت هم اطلاق ميشود. و نيز به معني بنده و چاکر و خادم و اجير.

غلمان = جمع ودر قرآن خطاب به ابراهيم است :

" لا تَوَجِّلْ اَنَا نَبَشْرَكَ بِغِلامِ عَلِيمٍ يَا سَلِيمُ؟ " که مراد فرزند او است . و نيز قوله

:

" و جائت سياراة فارسلوا واردهم فآدلي دلوه قال يا بشري هذا غلام " که مراد

يوسف بن يعقوب است . وقوله :

" انِّي يكون لي غلام وقد بلغني الكبر وامرأتي عاقر " که مراد يحيي بن زكريا است . وبر بهشتيان اطلاق مکرر شد . قوله :

" ويطوف عليهم غلمان كأنهم لوؤ مكنون " واز همينجا به نوع تشبيه و استعاره بر اولياء و مظاهر الهي و مطالب و معاني ذهنيه شان اصطلاح گرديد . در لوحی است :

" فسوف يبعث الله عبداً في الارض يسقيهم بايادي الغلمان باسم ربك الرحمن كوثر الحيوان " ودر لوح قناع است . قوله :

" وستر فيها غلام المعاني والتبيان " ودر كلمات مكنونه است "

" اگرساغر معاني از يد غلام الهي بياشامي " ودر لوح نصير . قوله :

" اي نصير اي عبد من تالله الحق غلام روي با رحيق ابهي در فوق كل رؤوس " الخ ودر لوح به صدر دولت عثمانی است . قوله :

" قلم اعلي ميفرمايد اي نفسي که خود را اعلي الناس ديده و غلام الهي را که چشم ملاً اعلي به او روشن و منير است ادني العباد شمردده اي غلام توقعي از تو وامثال تو نداشته و نخواهد داشت " بناءً علي هذا جمال ابهي خود را به نام غلام الهي و غلام روحاني و مطلق غلام به تشبيه و استعاره مذکور خواندند و سوق اطلاق غلام در مواقع مخصوص و خصوصاً در الواح سنين اوليه دوره ابهي چنان است که تخضعاً يا حکمتاً ايماء به معني ديگر غلام هم دارد بدین طريق در آثار و الواحشان بسيار ميباشد . در لوحی به سيد مهدي دهجي است که شرح سفر به اسلامبول و ادرنه را دادند . قوله :

" شهد الله انه لا اله الا هو وان هذا الغلام عبده وبهائه " ودر لوح به شيخ سلمان است . قوله :

" ملاحظه کن که اين غلام مع آنکه از جميع جهات بر حسب ظاهر امور بر او سخت شد " الخ ودر لوح به ناصر الدين شاه است . قوله :

" انظر بطرف العدل الي الغلام " الخ و عده اي از بهائيان که به نام غلامعلي و غلامحسين و غيرهما مسمي بودند و يا در خانواده هاي اين امر متولد شدند و ابوينشان محض اظهار ايمان و عبوديت خود نسبت به صاحبان اين امر اولاد را به نام غلامعلي و غلامحسين و بعضي اعلام الله نام کردند که از آن جمله :

غلامعلي بن حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشاني مذکور به عنايات در آثار بسيار و حاجي غلامعلي كاشي مذکور به فضل والطف در الواح و آثار كثيره و درویش غلامحسين همداني معروف به حاجي قلندرند غالباً در الواح به خطاب "يا غلام" مخاطب گردیدند . قوله :

" يا غلام يذكرک العلام في هذا الحين الذي احاطته الاحزان من الذين انكروا الحجة والبرهان " الخ

وميرزا غلامعلي دواچي که مرکز عهد و پیمان وي را درجاي ابوالزوجه اش حاجي ميرزا عبدالله صحيح فروش مقام واسطه و پیک مراسلات قرار داد در آثار كثير الذکر است . و ذکري از غلامرضا ضمن شرح نام امين میباشد . و ذکر ميرزا غلام احمد مؤسس فرقه وطريقت احمديه در نام قاديان میباشد .

و استاد غلامرضا شیشه گر عارف معروف متنقذ مذکور در بعضي مواقع تاريخ امرکه ساکن طهران بود ونظرحمایت به اين طائفه داشت اصلاً مازندراني ومتولد درشیراز بود وفاتش درطهران به سال 1301 ومدفنش در مشهد میباشد . ودر کتاب اقدس است قوله :

" انا نستحيي ان نذكر حکم الغلمان " براي اقصي در جه استقباح وتنفير از آن صدور یافت . وقوله :

" قد حرّم عليكم بيع الغلمان " در تحریم بيع و شراء عبید و اماء میباشد .

غَلْبَاء در مناجات و طلب مغفرت براي يکي از بهائين است :
" وَعَفَّرَ جبينه بتراب بقعتک النوراء و حدیقتک الغلباء " يعني

و باغ پر اشجار

غُلُوء عربي. در لوحی صادر از سجن عکاء است قوله ج ع :
" بحيث بدل مَرَح الغُلُوء بترَح العُرُوء " . به حدی که شادي

عطر آلائي به رنج تب لرز مبدل گشت .

غَلِيظ عربي درشت وزبر و سخت به مقابل دقيق: رقيق , لين .

در لوح نصير است قوله ج ع :

" جميع خود را به حجابات غليظة او هام از عرفان مليک علام منع نموده اند " ودر لوح طبّ است :

" بادر اولاً بالرقيق قبل الغليظ " ودر لوحی است :
" ولكن الناس في حجاب غليظ " .

غِمَار - غَمَرَات در مناجاتی در خطابی است :

" الهي الهي تراني خائضاً في غمار البلاء " الخ

غِمَار جمع غَمَر = جاهای پرآب دریا. ودر لوح به سلمان است :
" وسبح في هذا البحر و غمراته " . غَمَرَات جمع غَمَرَة = شدائد و پُریها و ازدحامها و کثرت ها .

غَمَد عربي غلاف شمشیر. در لوح مصیبت حروف عالیات است قوله ج ع:
" وخرج سيف البلاء من غمد البداء "

غَنّ در کتاب اقدس است :

" اسمعوا ما تغنّ به الوراق " الخ. ظاهر آنکه تَغْنُّ مضارع غائبه از غَنّ به معنی در بینی حرف زدن و مستعمل به جای تَغْنُّ باشد که در آثار بسیار به همین طریق استعمال گردید از آن جمله در تفسیر و الشمس است:

" قل يا قوم قد غنّ الوراق علي الافنان " ودر لوحی دیگر :

" لو تسمع نغمات الوراق التي تغنّ علي افنان سدرة البيان " و قوله :

" غنّ علي لغات الوراق " ودر سورة الصّبر: و" غنّوا " ودر سورة القلم:

" و غنّ الوراق " مسطور در ذیل توضیح نام آل و امثال ذلك. واما " تغنّوا "

در سورة القلم امر از تغنّی مشتق غناء میباشد که در دعاء يدعو محیی الانام في الايام است قوله :

" نغيات التي تتغنّي بها ورقاء امرک " و ممکن نیز هست که " تُغْنُّ " در آیه مذکور کتاب اقدس به ضمّ تاء و کسر غین مضارع غائبه از اغنان باشد.

و غَنّاء در خطابی است قوله:

" وانّ السّجن فردوسي الاعلي و حديقتي الغناء " مؤنث اَعْنُّ به معنی معمور

و پر درخت و گیاه .

غَنَاء غَنَاء به فتح غین توانگری و بی نیازی . در کلمات مکنونه است :

" ای پسر کنیز من در فقر اضطراب نشاید و در غناء اطمینان نباید هر فقیری را غناء در پی و هر غناء را فنا در عقب و لکن فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ حقیر شمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام انتم الفقراء مسطور و آیه مبارکه و الله هو الغنی چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غناء متمکن گردد و مقریابد" غناء به کسر غین آواز خوانی . و توفیق رساله غناء در اصفهان صدور یافت قوله :

" و بعد ذکر مینماید عبد مفتقر الی الله و معتصم به حبل آل الله علیهم السلام که در سبیل سفر به سوی ملیک فضل و عدل ادام الله ظلّه علی کلّ من سکن فی ظلال مکفهرات رحمته (سفر از شیراز به سوی طهران و محمد شاه) که در ارض اصفهان توقّف نموده جناب مستطاب ذاکر ذکر نقطه وجود و مذکر ظهورات آیت محمود سلطان الذاکرین (سلطان الذاکرین روضه خوان) ... سؤال از حکم غنای ... اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر میشود به علّت شؤونات آن است که اهل فجور و غی استعمال میکنند و الا هرگاه علّت معاصی نگردد و از جهت شجره انیت خارج نگردد منعی در شریعت وارد نشده " الخ .

و در کتاب اقدس استحسان و تشویق و امر به قرأت آیات به احسن الالحان است و در آن جمله قوله الاعزّ :

" انا حللنا لکم اصغاء الاصوات والنغمات ایاکم ان یخرجکم عن حدّ الاداب افرحوا بفرح اسمی الاعظم". و در ذیل شرح نام باب ذکری از رساله غناء است .

غُنْیَة عربی کفایت و بی نیازی و توانگری . در لوح طبّ است :

" لسان القدم ینطق بما یكون غنیة الالباء عند غیبیة الاطباء " .

غَوَامِض در لوح دنیا قوله :

" شاید اهل اعراض به اقبال فائز گردند و به غوامض مسائل الهیه پی برند و آگاه شوند " الخ غوامض جمع غامضة به معنی مبهم و خفی و مغلق ها .

غوث- مستغاث غوث عربي کمک و ياري . و شيخ عبدالقادر گيلاني شهير که ضمن شرح نام قادر ذکر است نزد قادريه به لقب غوث مشهور میباشد و مراد از غوث در ديپاچه رساله هفت وادي خطاب به شيخ عبدالرحمن کرکوکي همان او است و جواهر الاسرار نام کتاب او بود.

و مستغاث به معني فریاد رس کمک خواسته , از اسماء الله است و در الواح و آثار این امر مکرر ذکر یافت از آن جمله در لوحی ثبت ضمن نام جمال است قوله :

" به عدد مستغاث از آلاء " الخ و در لوح حج بيت شیراز است قوله :

" اذاً اسألك يا الهي باسمك الاعظم المكنون و كلمتك الاتم المخزون الذي وعدت العباد بظهوره في المستغاث بان تدخلني علي شاطئي بحر غفرانگ " الخ و در آثار ابهي در ایام بغداد و ادرنه چنانکه در کتاب ایقان مفصل و مکرر میباشد و حتی در مناجاتها خبر و انتظار و وعده و دعای من یبعثه الله في يوم القيامة و زمن مستغاث تکرار شد چه که در کتاب بیان ظهور من یظهره الله را امید فرمودند که دورتر از زمن مستغاث به حساب عدد ابجدي حروف نشود و از کتاب قیوم الاسماء در مقام مناجاتی نقل است قوله :

" خداوندا عمر قرآن 1260 قرار دادي و عمر بیان را هفت یانه سال قرار دادي و اگر بخواهي عمر ميدهي به عدد مستغاث "

ولي همه امثال این بیانات قبل از تأسیس و استقرار دعوت علني عمومیشان بود . و در لوحی است :

" امروز غیث رحمت از سماء جود مستغاث نازل و هاطل هر نفسي به آن اقبال نمود از مقربین محسوب و الا از معرضین در کتاب الهي مسطور " .

غوغاء درویش بابي شاعر غوغاء تخلص مقیم کرمانشاه بود و از مقام ابهي خطاب به او است قوله :

" هو الله نامۀ دوستي برمخزن نيستي وارد شد " الخ واز مدّعيان بابيه بعد از هيكل نقطۀ البيان ميباشد و بالاخره كور و منفور شد و از ميان رفت چنانكه در رسالۀ رديۀ عمّۀ مسطور ميباشد .

غَيْب-غَيْبَة غَيْب عربي نھان غيوب = جمع در لوحی است :

" سبحان الذي اظهر امره وانطق الاشجار علي انه لا اله

الا هو الحقّ علام الغيوب " ودر اصطلاح الواح و آثار غيب مكنون مراد نھان ذات پروردگار است كه در لوحی ذيل نام حور ثبت ميباشد قوله :

" الذي ظهر الغيب المكنون والرّمز المصون "

غيبت به معني بد گوئي در پشت سر . در كتاب اقدس است :

" حرّم عليكم القتل والزّناء ثمّ الغيبة والافتراء " ودر كلمات مكنونه است:

" اي مهاجران لسان مخصوص ذكر من است به غيبت ميلائيد و اگر نفس

ناري غلبه نمايد به ذكر عيوب خود مشغول شويد نه به غيبت خلق من زيرا كه

هركدام از شما به نفس خود ابصر و اعرفيد از نفوس عباد من" و غيبت در

عرف اثني عشرية و اخبارشان عبارت از غياب امام محمّدين الحسن العسكري شد

و در ضمن نام سبحة لوحی در بيان آن اوضاع ثبت ميباشد .

غَيْث عربي باران . در لوحی است :

" امروز غيث رحمت از سماء جود مستغاث نازل " و در خطاب

به عمّۀ است :

"فهطل الغيوث علي التلؤلؤل " .

غَيْهَب عربي ظلمت و تاریکی . غياهب = جمع در لوح حکما است :

"لتعرف ما اردناه في غياهب الآيات " و در خطاب به عمّۀ است:

"والقي في غياهب الجحيم" و در توقيع تفسير هاء است :

"لما ذكرت من قبل من غياهب الاشارات " .

حرف (ف)

فاء در آثار بدیعه در کتاب بیان و غیره فاء اطلاق بر فرقان گردید و نقطه فاء به معنی نقطه فرقان و رسول عربی میباشد. و نیز در کثیری از آثار سرزمین فارس به نام فاء و ارض الفاء ذکر یافت چنانچه در ذیل نام یحیی نبذه ای ثبت میباشد به درجه ای که نام و شهرت آن قسمت گشت و قرّة العین در آثارش خویش را به نام فاء و نقطه فاء همی یاد کرد که رمز از فاطمه اسم او و نیز مقام او یعنی رجعت فاطمه بنت الرّسول بود که در ظهور الحقّ به تفصیل ذکر است و در آثار ابھی نیز فارس به رمز فاء و اشخاص و اماکن بسیاری که آغاز اسامیشان حرف فاء است به رمز فاء مذکور گردیدند .

فاح در یکی از مناجاتهای ابھی :

" احبّواک الذّین قصدوا لقاءک و فازوا بانوار وجهک و دخلوا المدينة الّتی فیها فاحت نفحات و حیک (دمیدنهای و حیت بوی عطر داد) و سطعت فوحات الهامک (و عطرهای الهامات وزید)

فاران نام کوه مقدّس مذکور در تورات که در اسرار الآثار العمومیّه مشروح است و در آثار این امر به نوع استعاره و رمز عرفانی به عبارات :

فاران ظهور یا فاران قرب و امثالها کثرت استعمال یافت و از آن جمله در کلمات مکنونه است :

" ای دوستان من یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نمودید " و در ایقان است :

" و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبّت الهیه با ثوبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد " و در ضمن نام زمان نقل از آثار نقطه البیان ذکر می‌آید از فاران موجود است و نیز در ذیل تین ذکر می‌آید . و جمال ابھی قصبه تون واقع در بعد 280 کیلومتری جنوب غربی مشهد را که در ایام قدیم معمور و بزرگ و موطن علماء و شعراء بود و در

آن دور موطن حاجي ابراهيم بيک و برادر و خانواده شان و اجتماع جعيتي از اهل ايمان قرار داشت به نام فاران ناميدند و در اين دور رضا شاه پهلوي فردوس خواندند و در الواح بسياري به آن نام مسمي و مؤمنين آنجا مذکورند قوله :

" يا حزب الله في فاران انا ذكرنا كم من قبل بما لا تعادله الاشارة كلها يشهد بذلك مولي الوري في هذا المقام الرفيع يا محمد النداء المرتفع من هذا المقام (خطاب به مير محمد بيک است) يا درويش خدا قدارسلنا اليك من قبل و في هذه السنة لوحاً لاح من افقه شمس عناية ربك الكريم احمدي الله بما ايدك " الخ

خطاب به زوجه محمد بيک است که درويش لقب و تخلص شعري داشت. و قوله:

" يا اهل فاران اسمعوا ندائي الاحلي و صرير قلبي الاعلي انه لا اله الا انا الله العزيز المحبوب قد جئت لنجاة العالم و تهذيب الامم " و از اهل فاران عبدالرحيم با اسم الله الاصدق به سفرارض عكا رفت و درمرا جعت پس از فوت وي درهمدان به وطن برگشت .

فارس و پارس به تفصيل در اسرار الآثار العموميه ذکر است و در لوحي به عبدالوهاب قوله :

" به لسان پارسي بشنو " و در خطابي به زردشتيان بهائي :

" اي پارسيان کشورپارس مشرق زمين است و اهل فارس عزيزونازنين ملک ايران اقليم خاوران است و مملکت يزدانيان " الخ و زردشتيان غالباً در آثار خطابي غصن اعظم عبدالبهاء به نام پارسيان ذکرند . قوله :

" اي يزدان پاک اين فارسيان ياران ديرينند و دوستان قديم " و در توقيع خطبة القهرية خطاب به حاجي ميرزا آقاسي است قوله :

" حيث قال صلّي الله عليه و آله في شأن من كان فيه لو كان العلم في الثريا لناولته ايدي رجال من فارس " .

و فارس عربي اسم فاعل و به معني اسب سوار و سوارکار ماهر و عُرفاً به معني شجاع فوارس = جمع . در کتاب اقدس :

" لا يجول فيه الا فوارس الرحمن "

فارس نیز نام شخصی مسیحی مصری و شاید اولین مؤمن از مسیحیان به این امر. در لوحی است :

" و آنچه دربارهٔ فارسی نوشته بودید کتاب او در منظر اکبر حاضر " الخ
و در لوحی دیگر خطاب به او است :

" نسأل الله بان يجعلك فارس الحقائق في هذا المضمار..... ان اذكر اذ حضر كتابك مرةً الاولى اذ استوي بحر الاعظم علي الفلك بما اكتسبت ايدي المشركين وهذامرةً اخري حضر لدي الوجه قرأ ناه واجبناك " الخ همان کسی است که عریضهٔ مقبوله اش در کشتی به ساحل اسکندریه هنگام مهیا بودن برای سفر به عکارشید .

فاروق عربی مبالغه به معنی فصل دهنده مابین امور و لقب خلیفهٔ دوم اسلام و در لوحی است :

" مابین یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد یهودی به محاکمهٔ حضرت اقبال نمود و مسلم به کعب بن اشرف مایل به اصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند و صدر الحکم لیهودی و بعد نزلت هذه الآية :

" الم تر الي الذين يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الي الطاغوت و قد امروا ان يكفروا به ويريد الشيطان ان يضلهم ضلالاً بعيداً و مقصود از طاغوت در این مقام کعب بن اشرف بود و بعد مسلم اعراض نموده مذکور نمود که میرویم نزد عمر بن الخطاب بعد از حضور تفصیل را ذکر نمودند فقال عمر ان اصبر الي آتيك دخل البيت و اخذ السيف و رجع و ضرب عنقه و قال هذا جذاء من لم يرض بما حكم به رسول الله فلما بلغ الرسول سماء بالفاروق و من ذلك اليوم لقب بهذا الاسم " .

فاز در لوحی است :

" انما البهاء علي من فاز بانوار الهدى و اعترف اليوم بالله الفرد الواحد العليم الحكيم " یعنی کامیاب شد و نائل گردید .

فاطمة از فاطمه نامان دختر پیغمبر که در آثا خصوصاً در کلمات و توقیعات بسیار مذکور است از آن جمله در صحیفه العدل قوله :

" فرض است بر معتقد که یقین نماید به اینکه حقایق افئدة انبیاء و اوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت فاطمه علیها السلام مخلوق گشته ویدلّ علی الله هستند بها و بنورها " الخ . و از مشاهیر فاطمه نامان در این امر مادر باب اعظم و نیز زوجه اصفهانیه شان دیگر زوجه دوّم جمال ابھی که اورا بی بی و مهد علیا میخواندند و نیز فاطمه ملقب به منیره زوجه غصن اعظم عبدالبهاء در اواخر ایام ادرنه وقتی جمال ابھی صریح فرمودند که " خواب دیدم شهربانو رویش سیاه و تاریک چون قرص ماه منخسف شد آنگاه دیدم دختری که وجهش منیر است و قلبش نیز منیر پیش آمد اورا برای خدمت آقا قبول کردیم " الخ و بدین رونام منیره بر او باقی ماند و چون والدش میرزا محمد علی نهري را فرزندی نمیشد و باب اعظم در ایام اقامت اصفهان تبرک و دعا نموده فرمودند اگر دختری متولد شود فاطمه نامند لذا وی را فاطمه نام کرده بودند . و در ذیل نام غصن ذکر شهربانو است .

فاعلان - و در لوح طبّ است :

منفعلان " ویسلم الفاعلان و منفعلان " مراد حرارت و برودت و رطوبت و بیوست میباشد .

فاخوره عربی کوره سفال پزی . در خطابی برای جمعی از دوستان است " بیست فاخوره ما این خانه را محض غرفه جمال مبارک خریدیم و راه را از دو طرف اشجار کاشتیم همسایه ها بریدند " .

فائز عربی به معنی ناجح و طافر . در لوح رئیس است :
"والذی سمع ندائها انه من الفائزین . فائزه در ضمن نام جمال ذکر است .

فائق عربی خوب و ممتاز . در لوح به شیخ نجفی است :
" سم مهلك در سبیلش شهیدی است فائق " الخ به معنی انگبین خوب و ممتاز .

فتا در خطابی در مناجات طلب مغفرت برای حاجی میرزا عبد الله صحیح

فروش است :

" وما فتأ يجول في ميدان الامتحان " يعني در میدان امتحان جولان میکند .

فَتَحَلِي فتحعلیشاه خاقان مشهور که ولادت ابهی و اعلی در ایام سلطنت او واقع گردید و فتحعلی اردستانی که جمال ابهی فتح اعظم خواندند و به همین نام مشهور و در الواح مذکور است از جمله در لوحی به آقا سید عبدالرحیم اصفهانی است :

" هو العلي الارفع الامنع الاعلي ان يا رحيم مُرّ علي البلاد و اذا وردت ارض الالف فاحضر بين يدي اسمنا الذي سمّيناه بفتح الاعظم و بكلمات الله المهيمن المقتدر الالعلي العظيم قل يا ايها العبد انك لتعلم كيف كنت قائماً بين السموات والارضين وانت عرفت جمال القدم حين الذي حضرت تلقاء العرش واشرقت علي وجهك شمس ذكر اسم ربك من هذا المنظر المشرق المقدس المنير اياك ان لا تحزن في نفسك ولا تتبع كل شيطان مريد قل ان يا فتح الاعظم فاعلم بان امر الله لن يشتهه بدونه فسوف يدخل عليك من تجد عنه بغض الله ليقلب وجهك عن شطر القدس وانك اذا قم باستقامة الله ثم افتح شفتاك بامري " الخ

و در ذیل نام رحیم هم ذکر می است و قوله :

" الاقدس الابهي الابهي لعمرى يا فتح قبل اعظم قد سترت فيك نعمة لو نظرها بتمامها لتتجذب منه العالمين و لك اظهرناها علي قدر مقدور ناظراً الي الحكمة كذلك اراد مظهر الالوهية ولكن اناس في غفلة و حجاب " اگر به تمامها ظاهر میفرمودیم کل را جذب مینمود و لکن بعد از جذب به کلمه تفصیلیه که مابین بریه مشغول به رتق و فتق است از یک سمت ندای عشاق به تمام جذب و اشتیاق بلند میشد و از جهتی ضوضاء اهل عناد به کمال اعراض و طغیان مرتفع در این صورت حجابات حکمتیه خرق میشد لذا به قدر و اندازه ظاهر فرمودیم چنانچه الیوم اگر علمای من علی الارض فی الجملة شعور آیند کل به خلوص تمام آنجناب توجه نمایند مع آنکه به علم ظاهره معروف نبوده و نیستند لعمری سوف يعلمون ولكن القوم لا يفقهون " و قوله :

" قد ارسلنا اليك بيد السنين (شيخ سلمان) كتاباً كريماً ان يا حبيبي طوبي لك انت الذي وفيت بعهدا الله وميثاقه وما منعك عن حبه ضرر المعتدين ان لك مقام معي لا تحزن من شئي نسأل الله بان لا يفرق بينك و بينه لا في الدنيا و لا في الآخرة ويسكنك في كلّ العوالم في ظلّ رحمته انه علي كلّ شئي محيط " وشّمه اي نيز ضمن نام وفا ثبت است . و نامه اي از ميرزا يحيي ازل خطاب به او وعدم رضاييت از او ذيل نام يحيي مسطور ميباشد .

فِتْنَه اصطلاح فتنه عمياء صمّاء طخياء در خطب منسوب به امير المؤمنين است يعني بليه و اختلاف وضلالتي كه مردم را كور و كر ميسازد و به قرائن اجليه كثيره مفهوم است كه مراد راجع به مقام خود ايشان است كه مخفي ماند و استفاده از آن مركز علم نكردند و به تدريج در ضلالت و فتن شديدۀ خواهند خوانند افتاد . و عبارات مذكوره در آثار اعلي كثرت نقل و تكرار يافت از آن جمله در توقيعي به محمد شاه است قوله :

" واز آن جمله است كه حضرت مي فرمايد لابدّ من فتنه ليسقط فيها كلّ بطانه و وليجه حتّي يخرج عنها من يشقّ الشّعر بشعرتين حتّي لا يبقي الا نحن و شيعتنا و در حديث ديگر مي فرمايد كه لا يكون هذا الامر الا وان يذهب ثلثا الناس و در حديث ديگر عشر مي فرمايد فوالذي نفسي بيده صدقوا محالّ مشية الله والسن وحيه و قد خرجوا من الدين عباد الذين لا يظنون ان يعصوا الله ربهم طرفه عين من حديث يحسبون انهم مهتدين واز آنجائي كه مشية الله بر ظهور فتنه صمّاء دهماء عمياء طخياء قرار گرفته بود " الخ

فتنه نيز لقب ايماني و تخلص شعري بانو شهزاده شمس جهان بنت محمد ميرزا نوه فتحعلي شاه بود كه در آثار اعلي ملقب به ورقة الرضوان شد . شرح احوال و اسفارش به تفصيل در تاريخ ظهور الحق ثبت است و لوح فتنه صادر از قلم ابهي در ادرنه به عنوان " شاهزاده خانم في الطاء " براي او است قوله :

" بسم الذي كلّ بامرہ يفتنون ان يا فتنه البقاء فانتظري فتنه ثمّ ارتقبوا يوم الذي فيه يأتيكم الفتنه من كلّ شطر قريب " . و قوله :

"هو الرّوح قد كان علي الاجساد منفوخا نامه از شما نرسید ولكن جواب ارسال میشود في الحقيقة بي ذكر مذکور شدید " وقوله :

" به نام یکتا خداوند مهربان اي شمس به جان آواز عندلیب جانان بشنو شاید به تمام روان قدم از مکان نفس و هوي برداري " وقوله :

" هو العزيز القيوم هذا كتاب ينطق بالحق ويلقي في القلوب من اسرار المهيمن العزيز القدير وفيه ينادي الرّوح بكلمة التي ما سمعها اذن احد... قل تالله انّ كتاب المكنون قد ظهر في هذا الهيكل القديم قل جائتكم الفتنة يا ملأ الارض من كلّ شطر قريب " الخ و مراد از اين فتنة موجوده واقعه مخالفت ميرزا يحيي ازل و پيروان او میباشد .

فتور عربي به معني سستي و در اصطلاح آثار غصن اعظم عبدالبهاء اهل نقض عهد و وصيت ابهي را اهل فتور خواندند که در شرائط ايمان سستي و ناتواني و تقصير کردند .

فتي عربي جوان و کودک و نیز به معني سخي و كريم و جوانمرد . در آثار ابهي به عنوان " هذا الفتى " نسبت به خودشان بسیار است و مراد از فتى را سخي و كريم و جوانمرد و جواني از نظر نشاط روحاني و يا از نظر آغاز ريعان امر الهي گرفت و گرنه در آن هنگام سنّشان تقريباً متجاوز از پنجاه بود .

فَجَّ عربي درّه . در لوحی است :
" انّ ربّك مع من يذكره تالله من انس بذكري يسمع ندائي من كلّ فجّ عميق "

فحل عربي نر . فحول = جمع . فحول علماء يا شعراء به معني اعظم و افضل و غالب آنها . در خطابی است :

" اعلمي حقّ القين انّ كلّ حقيقة منجذبة بنفحات القدس في ذا القرن المجيد تفوّق فحول الرّجال " .

فَحَّ تله در خطابی ضمن نام عبد قوله:

" ويزهب الفخّ تحت التراب ولا يحصل الثواب بل جعلوا ذكر دون العبودية فخاً لهذا الطير الطائر في الفضاء الروحاني " .

فخر الشهداء در لوحی است :

" ومنهم فخر الشهداء الذي احضرناه لدي الوجه " كه مراد بديع شهيد بشرويه اي است . ونيز ذكر فخر النساء است ودر نامه‌اي بديع زيارت , حيدر , ذكري ميباشد .

فَخْفَخَة عربي به معني افتخار بيهوده وبادبروت . در لوح سورة الاسقلال است :

" سبحان الذي رفع هذا السماء بغير عمدورحي الارض علي الماء وسخر الاريح وصرّف الآيات واستقرّ البحار وجري عليها السفن وانطق كلشئي بما انطق الوقاء في جبروت البقاء و ينزل لمن يشاء ما يحفظه عن رمي الشقاء و يحرسه عن فخفخات الزمن " الخ تلويح به اين است كه معاني رمزيه روحانيه جمل مذكوردر قرآن تحقّق يافت .

فُرَادِي- فَرِيد فُرَادِي جمع فرد به معني يكايك . در كتاب اقدس است :

فَرِيدَة- مُفْرَدَات " كتب عليكم الصلوة فُرَادِي "

فريد- فريده به معني تنها و يكتا وبي مانند و دكتر امين فريد پسر ميرزا اسد الله اصفهاني مذكور ذيل نام امريكا كه در آثار غصن اعظم عبد البهاء و تاريخ و نوشته هاي آن دوره مسطور ميباشد از آن جمله در ضمن بياني از ايشان است :

" دكتر فريد از مسس هرست پول ميخواست " و فريده نيز گوهر بي مانند گرانبهاء . فرائد = جمع . در خطاب وصاياي عهد است :

" ابداع جوهرة فريده " ودر خطاب معروف به عمّه :

" و تلاً الفريده الغراء " و فرائد نام كتاب استدلاليه بهائي تأليف ميرزا ابو الفضل گلپايگاني معروف است .

ومفردات مقابل مرگبات در لوح طبّ است :

" ان حصل لك ما اردت مفردات لا تعدل الي المركبات "

فِرَاش فِرَاش عربي بستر . در اوح به حاجي محمد كريمخان است :
" ارفع رأسك عن فراش الغفلة " .

فِرَاش جمع فِرَاشَة به معني پروانه بغايت ريز که در عرف فارسي پشه کوره نامند
در لوح به ناصرالدين شاه است :

" ولا يشغلهم المعاش واسباب الفِراش عن اليوم الذي فيه يجعلُ الجبالُ كالْفِراش "
فِرَاش اوّل به کسر فاء به معني بستر وبالين وکنايه از راحت و غنودن در شهوات
فِرَاش ثاني به فتح فاء جمع فِرَاشَة به معني پروانه هاي ريز مراد آن که امور
زندگاني و آسائش و خوشگذراني و کامراني ايشان را از توجه به روز عظيمي که
کوه هارا مانند پروانه ها ذره ذره ميسازد باز ندارد و اشاره به آيه قرآنيه :
" يوم يكون الناس كالْفِراش المبتوث " است .

فِرَاش در عرف فرش گستر و خادم ومأمور حکومتي و شرطه است . در لوح
به صدر دولت عثماني :

" وهمچنين جمعي از فِرَاشان و مير غضبان با چوب و فلک "

فِرَائِص جمع فريصه عضله سرسینه و تا پهلو که گاه بيم وبيتابي لرزد . در
در لوح به شيخ محمد باقر مجتهد اصفهاني است :
" واذكر الرّقشاء التي بظلمها ناحت الاشياء وارتعدت فرائص الاولياء " .

فِرْدوس باغ و بستان و بهشت . فَرَادِس = جمع در توقيع تفسير هاء است
قوله :

" و اشار علي عليه السلام في خطبة الطّتنجيه حيث قال و قوله الحقّ رأيت الله
والفردوس رأي العين " و قوله :

" كأنه هو في ارض فردوس الجلال وفي ظلال مكفهرات افريدوس الجمال "

و در لوحی است :

" ان يا نسيم الفردوس هُبّ غلي الممكنات بما هبّت عليك نسائم القدس من هذا
الشّطر المتعالي العزيز المنيع لا تخف من احد ذكّر الذين آمنوا بما اذكرناك
عن وراء جبل الرّوح وان وجدت قلباً صافياً طاهراً منيراً فالق عليه ما ألقى

الله علي فؤادك وتنبأ في سرّ السرّ هذا النبأ الاقوم العظيم ان ما وجدت لا تتعرّض باحد لوأتكلم اليوم بحرف من الحق لتنفطر عنه السموات والارضين" ودر كتاب اقدس است :

" لئلا تقع العيون علي ما تكرهه انفسكم واهل الفردوس " ودر سورة القلم:

" وتبّرّكن بخدمته حوريات الفردوس ثم اهل غرفات الافريدوس "

و در لوح رئيس است :

" شطر الفردوس مطلع آيات ربك العزيز الفريد " ودر لوح به نصير است

" و بمقرّ عزّ فردوس اعظم كه يمين عرش ربّاني است راجع گشته " الخ

و به نام جنّت رجوع شود .

فَرَج در مناجات آغاز خطاب به عمّه است :

" فرج گري بسطوع انوار بشارات عظمي " غم را به تابش انوار

مژدگانیهاي بزرگ بگشا .

فَرَع عربي شاخه و هرچيز منشعب و مبتني از اصلي در كتاب اقدس :

" ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الي الفرع المنشعب من هذا

الاصل القديم " ودر خطاب وصايای عهد : " ألا و هو فرع مقدّس مبارك " الخ

فُرْقَان عربي به معني فرق ودر آثار بيان وتوقيعات نام قرآن میباشد . در

دلایل سبعة است قوله :

" در ظهور محمّد رسول الله حجّت را فرقان قرار داده واز نزول فرقان

تا يوم ظهور نقطه بيان " الخ

فَرْقَدَان دو ستاره از کواكب مرصودة نزديک به هم در قرب قطب شمالي

که آنها را به علّت تقارب وتطابق اخوان متلازمان تمثيل ومورد تشبيه

قرار دادند . در کلمات مکنونه است :

" بلي تجلّي آفتاب در تراب و مرآت هردو موجود ولکن از فرقدان تا ارض

فرقدان بلکه فرق بي منتهي در میان "

فُرُوع فارسي فروز و تابش و روشني و درآثار و عرف بهائيان نام قريه دوغ آباد از توابع شهر تربت حيدریه خراسان موطن ملا ميرزا محمد از بقيه السيف قلعه طبرسي مازندران گرديد که او به نام فروغي مشهور و قريه نامبرده به واسطه اوشهرت در افواه يافت و ذکري از او ذيل نام از غند است و جمعي ديگر نيز از اهل بهاء در آنجا ميزيستند و بعد از او در مابين اولاد کثيره از زوجات عديده اش فقط اصغر اولادش ميرزا محمود به جاي پدر فعاليت گرفت و مبلغ معروف کثير السفر بهائي شد و با آنکه غالباً در وطن نبود بهائيان آنجا و خویشان خود را سرپرستي نمود و به عنوان " فاضل فروغي " شهرت يافت و بعد از فوتش احوال و اوضاع بهائيان آنجا روي با تناقص نهاد و اکنون در آنجا جمع قليلي برقرارند و از خاندان فروغي تني شهيد در قلعه طبرسي است .

و ديگر شيخ عبدالمجيد ملقب به صديق العلماء دختر زاده ملا ميرزا محمد مذکور در ترشيز خراسان که حالیه به نام کاشمر است به شهادت رسيد و مدفنش در همانجا ميباشد و از جمله الواح کثيره به نام فروغ قوله :

" انا نذکر اوليائي في فروغ و نبشّرهم به آياتي و رحمتي التي احاطت الغيب والشهود يا اوليائي هناك اسمعوا نداء المظلوم انه يدعوكم الي المقام المحمود " الخ. و شرح حال ملا ميرزا محمد فروغي و پسر مذکورش و خاندانش در آن قريه و بهائيان آنجا در بخشهاي ظهور الحق مسطور ميباشد.

فَرِيدَن قسمتي شامل معمورات و قراري تابعه اصفهان که در ايام ابهي مرکزي از بهائيان گرديد گفتند نخست محمد تقی بيک نامي در ايام اقامت باب اعظم به اصفهان به ملاقات و ايمان رسيد ولي آثاري از او نيست و آقا سيد مهدي امام جمعه که مجتهدي از نجف برگشته و حکيم مشرب بود به ملاقات ميرزا اسدالله و حاجي ميرزا حيدر علي ايمان بهائي حاصل کرد و معظم السلطان و الله ويردي خان و ملا محمد علي و غيرهم بهائي شدند و در ايام غصن اعظم عبدالبهاء مفخم السلطان برادر معظم السلطان و نيز ميرزا محمود صدر العلماء و صدر الاحرار و شيخ محمد علي و عده اي ديگر در جمع اهل بهاء درآمدند که به اين اسامي در نامه ها و خطابها مذکورند :

میرزا احمد خان آقا نصرالله و ملا اسمعیل و حسن و آقا رضا و آقا محمد علی و آقا میرزا آقاخان و استاد باقر بناوملاً نصرالله شریعتمدار و آقا میرزا رضا واعظ و ملا رحیم تعزیه خان آقا باقر پیشخدمت و محمد اسمعیل کدخداباشی و حسین خان و ملا حسین گرجی و نوروز علی و آقا میرزا حسن و مسیب و آقا مصطفی قلی و آقا محمد رضا و آقا عبدالعلی و ابو الفتح و احمد و شیخ من الابرار و پدر صدر و پسرش معروف به نائب الصدر و اکنون نیز جمعی میباشند میرزا محمود صدر العلماء مذکور از طبقه اهل عمام و اهل منبر و تحصیلات مقدماتی کرده در اصفهان و نزد شیخ محمد علی بن شیخ محمد باقر معروف تحصیلات علمی اسلامی نموده و در سال 1322 تقریباً به مطالعه کتب استدلالیه این طائفه ایمان آورد و حاجی شیخ محمد علی فریدنی هم در همان اوان ایمان آورد و به مصاحبه با بهائیان رفع هرگونه احتجاج شد و صدر فریدنی مذکور مورد سوء قصد معاندین خصوصاً طلاب اصفهان به تحریک شیخ محمد تقی نجفی واقع شد و به فریدن فرار کرد بالاخره به طهران رفته چندی در عدلیه در اوائل مشروطیت وکالت کرد و بالاخره به اصفهان برگشت و به همان شغل ماند و تبلیغ رشیدانه بسیار نمود و جمعی را مهتدی ساخت تا در سال 1346 در فریدن درگذشت .

فَرِیْسِیُون گروهی از طبقه دینی یهود . در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد

اصفهانی :

" و بای حجة انکر الفریسیون و علماء الاصنام اذ آتی محمد رسول الله "

فَرَع عربی بیم و استغاثه از ترس . در لوحی است :

" کبر احبائی من قبلی و بشرهم بذکری الجمیل و نوصیهم بالاستقامة

الکبری فی هذا الامر الذي به فرع من فی الانشاء الا من شاء القدير " .

فَسَا قصبه معروف در ایالت فارس که شرح اوضاع آنجا مرتبط به این امر

در ایام آقا سید یحیی وحید اکبر و واقعات دیگر در ظهور الحق ثبت است.

فِسطاط (با هردو کسره و ضممه فاء) عربي خيمه و پرده کشيده بالاي حياط خانه .

فُسطاط در مناجاتي به ايام صيام است :
 " واسترفع فسطاط حكمك و خباء مجدك " به نوع تشبيه بر
 مقرّ عظمت و حکمراني الهي اطلاق شده .

فِصْح (به کسر فاء) ¹ فِصْح از لغت عبري است و نزد يهود عيد فصْح يادگار
فُصْحِي خروجشان از مصر ميباشد و نزد مسيحيان که نيز عيد بزرگ
 به اين نام دارند يادگار قيام و خروج عيسي از قبر است. در
 خطابي بيان عبد البهاء است:

" عيد الفصح معناه عيد القربان عند اليهود و المسيح . اخذه الي آخر ايامه ولكنّ
 النّصاري بدّلوه بعيد القيامة "

و أَفْصَح و فُصْحِي اسم تفضيل از فصاحت . در لوح به عبدالوهاب است قوله :
 " يا قلمي الاعلي بَدَلِ اللّغة الفصحى باللّغة النّوراء " و اين در آثار ابهي بسيار
 است که لغت عربي را " لغت فصحي " و فارسي را لغت " نوراء " خواندند و
 مقصودشان به ميان آوردن و جلال دادن فارسي سره و متعارفي هم بود چه در اثر
 نفوذ اسلام و تقدیس عربيت اعتبار فارسي از ميان رفته بود حتّي در اصطلاح
 نقطه البيان هم مقامي نيافت .

فَصِلِ الخِطَاب اصطلاحی متداول و كثير الاستعمال به معني کلام فاصل
 و سند و بينه فيما بين . در لوح طبّ است :

" و هذا القول في هذا الباب فصل الخطاب " و در کتاب اقدس است :
 " طوبى لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب " و از غصن اعظم عبدالبهاء
 است قوله :

" کلام بردو قسم است يکي جوامع الکلام و فصل الخطاب که بغايت موجز و
 مفيد است ديگر اساطير و حکايات که مسهب و طويل و مطمّن ميباشد ولي معاني
 قليل و کمياب " الخ .

فُصُول جمع فصل و فصول سنه از منة چهارگانه سال يعني بهار و تابستان

و پائیز و زمستان که در لوح طبّ است :
 " تنقیة الفصول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة "

فَضِيْنَا در لوحی است :

" ثمّ اشرب من رحیق اسمی الابهی الذی فضینا ختمه " الخ که
 مبدّل از اصل فضّنا است یعنی از می نام ابهیم که مهرش را شکسته گشودیم
 بیاشام " و در لوحی دیگر است :
 " فلما فضینا ختامه " که ضمن نام ابن ثبت میباشد .

فِطْرَة عربی خلقت و طینت و حالت طبیعیّه و به معنی سنّت . در قرآن
 است قوله تعالی :

" فاقم وجهک للذین حنیفاً فطرة الله الّتی فطر النّاس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک
 الذّین القیم " و در دعائی از نقطه بیان است :
 " ولا تُبتنّ الاثبات لک من دون علمی به جوهر کینونتی از ذلک فطرة الله الّتی
 قد خلق بها الانفس والارواح وذوّت بها الاذوات ویستعرج الیه الموجودات الی علوّ
 الامتناع از ذلک اعظم نعماتک یا الهی واکبر الّاک یا محبوبی " و در لوح به
 عبدالوہاب :

" به لسان فطرت بالآن قد حصص الحقّ ناطق گردد " و در کلمات مکنونه :
 " رأس الفطرة هو الاقرار بالافتقار والخضوع بالاختیار بین یدی الله العزیز المختار
 و در رساله سیاح است قوله :

" صحائف الهامیه و کلام فطری نامیده " الخ و فطرت به این طریق
 در آثار نقطه البیان سرشت و قریحه نبویه انزال آیات است که نشانی مظهر مشیت
 میباشد و بابیان همین را اعتراض بر مقام ابهی قرار دادند و گفتند که آیات ایشان
 اکتسابی و تکلفی تفکری است و ایشان در لوح به حاجی محمد کریم خان چنین
 فرمودند :

" اتق الله ولا تجادل بآياته بعد انزالها انّها نزلت بالفطرة و آنچه از فطرت
 نازل بر فطرت اصلیه الهیه نازل شده و میشود " و در لوح به شیخ نجفی است :

" انّ الفطرة في هذا الحين تنادي وتقول قد اتي اليوم و اظهرني ربّي بنوركسفت عند اشراقه شمس البيان اتقوا الرحمن ولا تكونوا من الغافلين " ودر کتاب اقدس :
 " قل انّ الفطرة خلقت بامري " ودر ذیل نام حرف ذکری از کتاب هیکل در خصوص فطرة ثبت مییاشد و فطرة نیز لقب و شهرت حاجی ملاً حسین جهرمی ناقض بود .

فقرة (فقرة) عربي . در لوح بشارات است قوله :

" این فقره فرض است بر کلّ طوبی للعاملین "

فقرة به معنی بند و جمله .

فلبس مستر فلبس امریکائی بودائی مشرب بود و با خانمی بودائی اوقاتی که در مصر بود به استماع اخبار غصن اعظم عبد البهاء به شوق آمد و با هم به عکا رفته منجذب شدند و در ایام توقّفش در آنجا اجازت گرفت و راجع به تاریخ حیاتشان و غیره از خواهرشان ورقه علیا مسائلی که میخواست و لازم میدانست پرسیده کتاب به نام " حیات عباس افندی " نوشت و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" در سفر اخیر که به عکا آمد بیاناتی مفصّل به او شد و مرقوم داشت باید آن را طبع و نشر کند . و اما ترجمه کتاب او حسین روحی معلّم مکتب گفته است کار بسیار دارد و فرصت ترجمه ندارد انشاء الله هر وقت مترجمی پیدا شود میدهم ترجمه کند و تصحیح نموده آن را میفرستم که طبع و نشر نماید اما جمله ای که نوشته است که روح ترقّی میکند به معاونت جسد مراد آنکه چون جسد به خدمت عالم انسانی پردازد یعنی مثلاً پرستاری مریضان کند و تقویت ضعیفان نماید و در سبیل الهی شهید شود و فدا گردد این سبب ترقّی روح است و اما بعد از صعود از این جسد وسیله ترقّی ارواح دعای یاران و تضرّع دوستان است . ولی فلبس به جزیره سیلان و کلمبو مرکز بودائیان نیز رفت و در هند در اوضاع مملکتی سخن گفته مداخله کرد " و خطاب به مسس گتسنگر لوا در ایام مسافرتش در هندوستان راجع به وی قوله :

" اما قضیه مستر فلبس همه جا ذکر کنید که این شخص بودائی است " الخ

وخطاب به مسيس جي استنارد است قوله :

" واما مسأله فلبس جواب نامه اوا بنويسيد كه چون تو در امور سياسي مداخله مينمائي ما با تو آشنائي نداريم مسلک تو غير از مسلک ما است ما بهائي هستيم و تو بودائي ... نوعي نمائيد كه جميع ناس بدانند كه او و آن دوزن ديگر بهائي نبودند مستر فلبس بودائي است مادام تبلى و مس راجزين اين دو دزد اموال ناس " الخ
فلذة (به كسفاء و فتح ذال) عربي قطعه . در خطابي در طلب مغفرت براي زين

المقربين :

" و وفق الذين كل واحد منهم قرّة لعينه و فلذة من كبده "

فلس عربي پول مسي قديم عرب . در لوح سلمان است :

" نفوسي ظاهر شوند كه عالم وما فيهارا به فلسي نخرند " .

فلسطين در خطابي براي جمعي از دوستان است :

الارض المقدّسة حرارتها لا تزيد عن 3 درجة و ابرد فصلها تقريباً 4
فوق الصّفر وفي الارض المقدّسة والسّورية من حوران الي بغداد كلّ سهل و فوق
طرابلس جبل فم الميزاب علوه 3800 متر والبحر الابيض المتوسّط شمالاً و جنوباً
البحر الاحمر و بحيرة طبرية حلوة و بحيرة لوط البحر الميت مالحة والاشجار التي
تنمو في الاراضي الباردة مثل الجوز موجودة هنا و كذلك التي تنمو في المناطق
الحارّة كالنّخل والرّمان والموز تنمو هنا هوائها معتدل جدّاً و من الغريب انّ المسافة
بين نقطتها الحارّة باطراف طبرية التي هوائها كهواء الحجاز والسّودان تبعد عن
نقطتها الباردة جبل الشّيخ 18 ساعة فقط فالانسان يمكنه بليلة واحدة او يوم واحد
يسافر من احرّ الدّرجات الي ابردها خطّ الثلج و هذه الارض كانت تحكم علي جميع
العالم لمركزها الجغرافي لانّها واقعة في آخر آسيا و اوّل افريقيا و قريية من اروبا و
كل من ملكها ملك علي كلّ العالم و في القديم لما ملكها الفرس وكذلك الرّومان
واليونان والعرب فتحوا العالم ولما نفوا ابراهيم عن وطنه خاطبه الحقّ قائلاً لا تحزن
انّي اعطيك احسن اراضي الدّنيا قسم منها ينبت الورد و قطعة فيها الزّنيق و في
غيرها الرّيحان وفي الآخري النّرجس " انتهى ودر ذيل نام اورشليم ذكر است .

فَکَنَا

در لوحی است :

" قل یا قوم اشربوا من رحيق المختوم الذي فکناختمه بايدي
 الاقتدار " از این می ناب سر مهر کرده بیاشامید که مهرش را به دستهای قدرت
 گشودم .

فَلْک

فلک به فتحین عربی مدار اختران و غیرها و آسمان . افلاک = جمع .

در اثری به امضاء خادم مورّخ سنه 93 عنوان : " ط سرور مکرم و
 معظّم جناب حا قبل سین علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند اینکه از قبل
 مرقوم فرموده بودید که شخصی از علمای علم ریاضی از افلاک و سیارات و حرکت
 آن از آن حضرت سؤال نموده در ساحت اقدس عرض شد قال عزّ ذکره یا حا قبل
 سین اگر ناس غافل به ذکر این بیانات و فوق آن به مطلع علم الهی اقبال مینمودند
 هر آینه جمیع علوم مکنونه به عرصه ظهور و شهود مشاهده میشد عنایت حقّ به
 مقامی است که هیچ نفسی را مایوس نمیفرماید و لکن خود نفوس حجاب خود شده
 اند به پرهایی او هام طائرند چه مقدار از علماء که در ارض سرّو این ارض و توقّف
 در عراق از علوم متفرّقه سؤال نمودند جواب کلّ به شأنی که احادی قادر بر اعتراض
 نبود از سماء علم الهی نازل و لکن احادی از آن نفوس به بحر معانی فائز نشد چه
 مقدار از علماء که از اقوال حکمای قبل سؤال نمودند از اشراق شمس حکمت و اذعان
 به آن محتجب مشاهده شده اند لا امر الله انّ قلمي الاغلي لا یحبّ ان ینطق بما اخبر
 به نقطة البیان انه لا اله الاّ انا المهیمن القیوم . انتهی . "

ولکن در ایام توقّف در عراق ورقه ای از سماء مشیت در ذکر این مقامات نازل
 آنچه در نظر این عبد است عرض مینماید از جمله در آن ورقه سیاره عد دنوزده
 نازل شده بود و فرمودند هنوز تمام ذکر نشده و آنچه از سماوات و افلاک در آن ذکر شده
 بود غیر آن معانی بوده که ناس ذکر مینمودند باری به حضرت غصن الله الاعظم
 روحی و ذاتی لتراب قدومه الا عزّ فدا فرمودند که در این مقامات شرحی مرقوم
 فرمایند انشاء الله از بعد ارسال میشود چون مشغولند تأخیر افتاد در رساله ای که
 از قبل مرقوم فرموده بودند در سیاست و آن نزد جناب ملاً علی اکبر موجود است
 ملاحظه خواهید فرمود " الی آخرها که مراد از اول رساله افلاکیه عربیه معروف

و از دوّم رسالهٔ مدنیّه فارسیه است که هر دو مطبوع و منتشر و مشهور میباشند.
و فُلک و فَلَکَة برپای بند مجرمان که پایشان در آن بند کرده میزنند و برکند پای
 محبوسان اطلاق کنند " . و در لوح به صدر دولت عثمانی است :
 " جمیع فرّاشان و میر غضبان با چوب و فلک آمده " الخ و عربان معرّب کرده
 فلقه گفتند .

و فُلک (به ضمّ و سکون) کشتی و کشتیها . در لوح نصیر است :
 " و بر فُلک ابھی که بر بحر کبریاء الیوم جاری است تمسک جسته از واردین او
 محسوب شوید " الخ و در ذیل نام زیارت " الفلک الحمراء " مذکور است .

فِنَاء فِنَاء البیت به کسر فاء جای بازو میدانگاهی جلوی خانه و حریم و دور
 خانه . و در توقیع به محمد شاه است :

" انّ الله و احبائه اجلّ من ان یصل بفنائهم خیر احدٍ او شرّه "

و در لوح نصیر است :

" و تو توقّف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فائز به ورود در
 مدینهٔ قدس صمدانیه و مقرّ عرش رحمانیه نشده فیما روحا لمن یتوجّه الیه بقلبه
 و یستظلّ فی ظلّه و یستقرّ الی فناء قدسه و از فنای باب رضوان به اصل مدینه
 وارد شود " .

و در لوح حکما است :

" فلما انفجرت ینابیع الحکمة و البیان من منبع بیانه و اخذ سکر خمر العرفان من

فی فنائه " الخ و در صلوة یومیه :

" سبحانک من ان تصعد الی سماء قریبک انکار المقرّبین او ان تصل الی فناء

بابک طیور افئدة المخلصین "

فَنَاء به فتح فاء مصدر و ضدّ بقاء به معنی نیستی و هلاک و فوت و زوال . فانی اسم

فاعل: فَنَاء پذیر . در کلمات مکنونه راجع به فناء دنیا است :

" ای ابناء غفلت به پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید مثل شما مثل

طیر غافلی است که بر شاخهٔ باغی در کمال اطمینان بسراید و بغتةً صیاد اجل او را

به خاک هلاک اندازد دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند پس پند گیرید
 ای بندگان هوی "

و فناء در عرف متصوّفه و اهل سلوک گم شدن وجود فردی و شخصی در وجود کلی
 و الهی است و در رساله های سیر و سلوک تبیین گردید .

فؤاد عربی قلب و عقل. **افئده** = جمع و شرحی از توقیعات راجع به فؤاد
 و مقام فؤاد ضمن بیان نامهای بیت و سبعة ذکر است و در کلمات
 مکنونه است قوله الاعزّ :

" یابن الوجود فؤادک منزلی قدّسه لنزولی و روحک منظری طهّرها لظهوری "
 و در مناجاتی است :

" بل فی کلّ حین نطق فؤادی " الخ و در لوح رئیس است :

" و سمع منک ما یطهّر به افئدة القاصدین " .

و لوح فؤاد به شیخ کاظم سمندر قزوینی است و مراد از کبیر در جمله " قد اخذ
 الله کبیرهم " فؤادپاشا وزیر اعظم سلطان عبدالعزیز عثمانی میباشد که در تبعید و
 سجن ابهی دخالت تامّه داشت و بالاخره پی معالجه مرض شدیدش به پاریس
 رفت و چندان گرفتار مقاسات شدائد مرض و معالجه بود تا هلاک شد. و در
 سورة الامین است قوله :

" نبّی الامین نبأالمهتاض اذ اخذته سكرة الموت و احاطته ملائكة غلاظ ناداه
 مَلک عن یمین العرش یا فؤاد هؤلاء ملائكة شداد هل تری لنفسک من مناص قل
 لا وربّ الایجاد الا النار الّتی یغلی الفؤاد انه هو الّذی ظلم علینا فی هذه الکرة انّ
 ربّک لهو العزیز الکریم فداخذ ناه کما اخذنا من قبله الاحزاب " و در اثری است :

" حبیب مکرم جناب ملاعلی ب ج علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند هو الاقدس
 الاعظم الاکرم العلی الابهی الحمد لله الّذی تجلّی للكائنات بالنقطة الّتی کانت مقدّسة
 عن الجهات سورة رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملک پاریس را که
 از اجزاء سورة مبارکه هیکل است و همچنین لوح فؤاد که مخصوص یکی
 از احباب نازل شده که فؤاد پاشا که وزیر خارجه دّوم بود به مقرّ خود راجع شده
 بود و سبب فتنه اخیره و مهاجرت از ارض سرّ به عکا او شده بود. دو نفر بودند

که بعد از سلطان رئیس کلّ بودند یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدر اعظم بود و آن وزیردول خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح میفرمایند " سوف نعزل الّذي كان مثله ونأخذ اميرهم الّذي يحكم علي البلاد و انا العزيز الجبّار " همچنین در کتاب اقدس در نقطه و اقعۀ بين البحرين ملاحظه فرمایند " الخ و فؤاد پاشاي مذکور که ضمن نام رئیس و غیره نیز ذکر است در اسرار الآثار العمومیه شرح داده شد و ذکری از لوح فؤاد ذیل نام عبد میباشد .

فِيثَاغُورَث معروفترین فیلسوف اقدم یونانی که متجاوز از پنج قرن قبل از میلاد مسیح (853 یا 582) یعنی در عصر کوروش و داریوش میزیست و در حقّ وی در لوح حکما است :

" و فيثاغورث في زمن سليمان بن داود واخذ الحكمة من معدن النبوة و هو الّذي ظنّ أنّه سمع حفيف الفلك و بلغ مقام الملك " الخ و دربارۀ عدم انطباق این بیان با تاریخ مذکور حیات فیثاغورث که معتمدٌ علیه محققین عصر میباشد توان گفت که مانند بسیاری از آثار مقدّسه دیگر از قدیم و جدید صرفاً محض تأیید مقصود و توجّه به جوهر مندرجات بدون تضمین امر دیگر آن نقل منقولاتی که در دسترس مردم بود فرمودند و این به علاوه آن است که اعتماد مذکور هم بیش از ظنّ حاصل از قرائن نیست .

فَحِيَاء - افیح عربی در مؤنّث و مذکّر به معنی واسع و فراخ در لوح سلطان :

"دمشق الفحیاء" که فحیاء لقب و صفت دمشق بود .

فِيْرُوْز موسوم به این نام فارسی در عصر اخیر هم بسیار بودند از اشهرشان فیروز میرزا نصرت الدوله والی فارس در ایام مقاتلات نیریز که ضمن آن واقعات در عصر اوّل مذکور است و فیروز میرزا فرمانفرما و پسر دیگرش عبدالحسین میرزا فرمانفرما والی کرمان و پسرش نصرت الدوله فیروز میرزای ثانی بود .

فَيْضَان مصدر عربی به معنی جریان و سیلان . فیاض مبالغه: پرآب و

پرجود. درلوح حکما است :
 " طوبى لمن فاز بفيضان هذا البحر في ايام ربّه الفيض الكريم "

حرف (ق)

ق در آثار این امر غالباً رمز از قزوین رقم گردید و درلوح حروفات مقطعات مذکور ضمن حیات رمز از حاجی محمد باقر نبیل مسافر همدانی میباشد و درلوح به حاجی ذبیح :

" واطلعت بالذی آمن بالله وآياته في اسم القاف بعدالالف " که مراد اسم آقا است.

قاب قوسین قاب عربی دستۀ کمان و درقرآن است :

" فکان قاب قوسین او ادنی " ودر لوحی است :

" به مقام قاب قوسین که در آن جانب سدرۀ منتهی است وارد شد "

قادریه نام فرقه ای از فرق تصوّف اسلامی تابعان شیخ عبدالقادر گیلانی

شهری که درسال 470 هج. ق. فوت شد و مقبره اش در بغداد

میباشد و ذکر ای از او ضمن نام غوث است . در لوحی است :

" بعضی از ناس که ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده

و مینمایند کاش دارالسلام میرفتند در تکیۀ قادریه ملاحظه مینمودند و منتبّه میشدند

ای علی جمعی در آن محلّ موجود و مجتمع و نفسی الحقّ مشاهده شد نفسی از آن

نفوس زیاده از اربع ساعات متّصلاً خود را به حجر و مدر و جدار میزد که بیم

هلاک بود بعد منصعقاً بر ارض می افتاد و مقدار دوساعت ابداً شعور نداشت و این

امور را از کرامات می شمردند انّ الله بری منهم و نحن برئاء ان ربک لهوالعلیم

الخبیر ."

قادیانی قادیان قریه ای در ایالت پنجاب هند و قادیانی میرزا غلام احمد

مؤسس شعبه مذهبی قادیانی معروف در اسلام به سال 1328 هج. ق. درگذشت و بعد از او مولوی حکیم نورالدین طبق وصیتش بجایش قرار گرفت و او کسی بود که سلیمان خان جمال الدین یا جمال افندی تنکابنی مبلغ شهیر بهائی و سیاح در هندوستان و کشورهای مجاور آن در آن سنین مسافرتش به شهرهای هندوستان در شهر جمون پنجاب چندی مهمان وی شد و تفصیل در اسرار الآثار عمومی است. در خطابی چنین مسطور میباشد قوله :

" تفصیل قادیانی معلوم و واضح بود عنقریب خویش را اسیر خسران مبین بیند " الخ .

قاسم - اِقتاس در کتاب اقدس :

" لا تقيسوا كتاب الله باهوائكم " کتاب خدارا با هواهای

نفسانی خود نسنجید .

در دعاء يدعو محيي الانام في الايام :

" لئلا يقاسوا امرک بما عندهم " که ظاهرش لئلا یقیسوا میباشد .

از حضرت عبدالبهاء است :

" مقتاسین بالاصائل من الصافات الجیاد " اسم فاعل از اقتاس است .

قاسم آباد قریه ای از توابع یزد واقع به بُعد نیم فرسنگ . در سال 1310

هج.ق. برادران شاه سیاوش و شاه کاوس بهائی شدند و در سال

1313 نوش شاعر پسر گشتاسب و جمشید خداداد حکیم بهائی از هند آمدند .

دیگر از بهائیان زردشتی آنجا اردشیرورشید و جمشید ابناء فرود و مهربان کیومرث و غیرهم بودند .

قاف کوه موهوم و یا معلوم که در اسرار الآثار العمومیه و ذیل نامهای عنقا و

قبریس و کتیب ذکر است. و در لوحی :

"ونادیناک فیکلّ حین فی سرادقات القرب خلف قاف الهوية " و در خطابی است:

" این ایام اقلیم قفقاز به مقدار کلی اهمیت پیدا نموده باید همّتی نمود تا به ثبوت

رسد که ق و القرآن المجید است آشیان عنقای مشرق الهی صوت سیمرغ امرالله

از آن انحاء و نواحی بلند گردد "

قاهرة- قائن در ضمن قهر و مصر ذکر است .

قائین قصبه ای معروف از توابع بیرجند خود جمعیتی بسیار از مؤمنین این امر نداشت ولی به نام آقا محمد فاضل و نبیل اکبر و به نام آقا محمد علی نبیل اهل قائن که از حوالی آنجا بودند معروف گردید و مؤمنین حوالی و جوانب به نام اهل قائن مخاطب گردیدند از آن جمله قوله :

" قائن احبّاء الله الاقدس الاعظم یا معشر الاصفیاء لم یدر البهاء من ای مصائبه یذکر لکم " الی آخره .

قُبَاع عربی صدای خوک به نفس از بینی . در لوح رئیس است :

" ولا یمنعه قُبَاعک ولا نُبَاح من فی حولک " نه صدای خوکی و نه صدای سگی اطرافیان نتواند او را مانع شود .

قُبَّة عربی هر دارای سقف مستدیر مقعر . به فارسی گنبد و خرگاه قِبَاب = جمع و قُبَّة و قِبَاب به تشبیه و اعتبار خرگاه و سرا پرده جلالت شاهانه محض افاده تجلیل و تعظیم در جملات ادبیه استعمال کنند . در کلمات مکنونه است :

" یا بن الوجود استشهد فی سبیلی راضیاً عنّی و ساکناً لقضائی لتستریح معی فی قباب العظمة خلف سراق العزّة " و در صلوة یومیه است :
" یربّ تری الغریب سرع الی وطنه الاعلی ظلّ قباب عظمتک و جوار رحمتک " و در لوح حجّ است :

" ثمّ یدخل البیت بوقار و سکون کأنّہ یشهد الله فی جبروت امره و ملکوت بیته الی ان یدخل فی الصّحن و یحضر فی مقابلة قُبَّة التّی کانت مخصوصة باستواء عرش العظمة علیها " و در لوحی دیگر :

" بسمه الباقی بلا زوال ان استمع النّداء من مالک السّفینة الحمراء من شطر العکاء التّی سمّیت بالقبّة البیضاء انه لا اله الاّ هو العزیز الحکیم " .
و در خطابی به حاجی آقا محمد علاقبند در تاریخ 1321 هج.ق. :

" عاقبت این گنبد‌های گرد سفید و سبز و نیلگون سرنگون گردد و فیض روحانی و پرتو نورانی از حضرت بیچون عالم را احاطه نماید " الی آخرها که عمّامه های مدوّر معظم مختلف الالوان را به تشبیه گنبد خواندند .

قبر در خطابی برای جمعی از حاضرین :

" المسيح ما كان عنده احبائه كفاية يحافظون علي قبره قبره كان في مزبلة الي ان اتت هيلانة ام قسطنطين ملك الرومان الي القدس هي التي سألت عن القبر واخبروها عن محلّه وذلك كان 300 سنة بعد صليب المسيح موسى تحمّل التعب والمشقة مدّة 40 سنة وبعده عين يوشع وصيه و ذهب ليستريح وتوفي ولا احد يعرف محلّ وفاته ولا الغارة التي أوي اليها ايليا احبي دين موسى بعد ما اخربه يربعام و رجبام هو ايضاً مثل موسى استراح في مغارة في جبل الكرمل و توفي ولا احد يعلم بقبره " .

قبريس جزیره بزرگ و معروف دريای ميترانه که تفصيل در اسرار الآثار

العمومية ذکر است . سلطان عبدالعزيز در سال 1286 هج.ق. ميرزا

يحيي ازل را با تتي چند ازلي و بهائي از ادرنه به آن جزيره تبعيد نمود که در ماغوسه ماندند و آنجا مرکز مراوده و مراسله ازليان گرديد و در سال 1878 آن جزيره را دولت انگليز از دولت عثماني بدست گرفته به تصرف آورد که الی

کنون در تصرف آن باقي است و بالاخره ميرزا يحيي در آنجا درگذشت و مدفنش در آنجا ميباشد و بعضي از بهائيان هم رهانش و غيرهم نيز در آنجا مدفون شدند و بعضي از اخلاف ميرزا يحيي و امور متعلقه به ايشان و نيز بعضي از ازليان در آنجا باقي اند و در يکي از آثار به امضاء خادم چنين مسطور است :

"چندي قبل يکي از دوستان که از ملل مختلفه بود عريضه اي عرض نمود

و در آن عريضه دو روايت معروف داشت که در کتب قديمه از زبان يوناني به لسان عربي ترجمه شده فقره اولي سيظهر الشيطان في جزيرة قاف و يمنع الناس عن الرحمن اذا حان ذلك توجهوا الي الارض المقدسة منها تمر نسمة الحيات و

قاف قبرس است و این مشهور است چنانچه جمیع ترک قبریس را شیطان جزیره سی میگویند و ارض مقدسه هم معین که حال محلّ عرش واقع شده و فقره ثانی يظهر الحباب فی جزیره منسوبة الیه انه قصیر القامة کثیر اللّحیة ضیق الجبهته والصّدرا صفر العین والبثر لظهوره وهو کان طوء الصّدرا شعر کالمعز اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الكرمل ولو بالکلکل ثمّ اقبلوا الی الوادي المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاء. انتهى معلوم بوده که حباب اسم شیطان وحیه است میفرماید ظاهر میشود در جزیره ای که منسوب به او است که قبریس باشد چنانچه به جزیره شیطان معروف است و میفرماید اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الكرمل و کرمل جبلی است مقابل عکاء ولو بالکلکل اگرچه به سینه باشد ثمّ اقبلوا الی الوادي المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاء این سه لقب عکاء است چنانچه بین کلّ مشهور و در کتب مذکور و کاش نفسی به قبریس میرفت و جمیع این صفات که مذکور است به عین ظاهر در آن شخص مشاهده مینمود "

و در ضمن نام یحیی ذکری است .

قبل - قبلة قبل در آثار علی و ابھی مابین دو جزء از اسم مرگب غالباً زیاد

اقبال - تقبیل میشود مانند اینکه در کتاب اقدس است :

" واذکر الشّیخ الّذی سمّی به محمّد قبل حسن " که مراد

شیخ محمّد حسن نجفی صاحب الجواهر است . و در لوح به استاد علی اکبر یزدی (شهید) در عشق آباد :

" بسمی المشرق من افق ملکوت البیان یا علی قبل اکبر علیک بهاء الله مالک القدر " و نیز در آثار کلمه " از قبل و بعد " به معنی از قدیم و جدید بسیار ذکر یافت از آنجمله در لوح به شیخ سلمان :

" بلکه کلّ ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج این بحور متمو جة بدیعه بوده و خواهد بود " .

قبل در آثار حضرت بهاء الله به این طریق بسیار است :

" نگر من قبلی (از نزد و طرف من) و بشره بعنایتی و رحمتی "

قبلة مواجه و مورد توجه . در لوح حجّ بغداد است :

" جعلك الله قبلة الامم "

إقبال به سوئي آمدن . درلوحی است :

" ثم أقبل بقلبك الي مقرّ الذي فيه ينطق كلشئى بانّه لا اله الا هو العزيز الكريم "

تقبیل بوسیدن. در کتاب اقدس است :

" حرّم عليكم تقبيل الايادي " و در خطابی در جمعی از دوستان نوبتی که

شیخ قرآن رسید و دستشان را بوسید فرمودند :

" دست بوسی و یا دامن بوسی و یا اقدام و درگاه بوسی هیچیک جائز نیست

و بدعت سیئه است " شیخ گفت بر شما پوشیده نیست که علماء اجازه دادند

فرمودند :

" بلي بعضي گفتند که بدعت مستحسنه است ولي مگر ما مجبور به اطاعت

علماء هستیم در قرآن است لكم في رسول الله اسوة حسنة ندارد في العلماء مگر

نه پیغمبر با اصحاب مصافحه میکردند علاوه بر این در قرآن است کرّم الله بني

آدم در بغداد با یکی از علماء سوار بر اسب به ملاقات شخصی در قریه ای میرفتم

و اسب مرکوب آن عالم حسب تعلیمش در بین راه همه جا برای رسیدن مردم و

دستبوسی می ایستاد و من تأمل نکرده وداع گفته رفتم . شیخ حلبی بسیار تنومند

بود و حسب دعوت سلطان عبدالمجید به جشن ختان پسرانش عبدالحمید و فؤاد و

محمد رشاد رفت و وزیر تشریفات به همه تعلیم میداد که در حضور سلطان تمنّای

زمین کنند و وقت امر سلطان به جلوس رکوع کنند و ساکت باشند وقت امر سلطان

به تکلم به جواب مختصر اکتفا نمایند و همه به آن رسوم عمل کردند ولي حلبی

هرچه وزیر فریاد زد که تمنّا کند نتوانست و ناچار نزد سلطان رفته مصافحه نمود

و گفت پیغمبر چنین میکرد و رکوع هم نتوانست مرتّب نشست و گفت پیغمبر چنین

میکرد و جای آنکه وقت سلام دست بر سر گذارد بر شکم خود گذارد " .

مُقَبَل إقبال گاه مُقَبَل بوسه گاه . در کتاب اقدس است :

" الذي جعله الله مطاف المأ الاعلي و مُقبَل اهل مدائن البقاء "

قُتار عربی دود و بوی طبخ سوخته . در لوحی و مناجاتی است :

" ولو يطبخونني في قدر البغضاء قِطار الذي يفوح من لحمي يتوجّه اليك و ينادي " الي آخرها.

قتل در لوح رئیس است :

" قل انّ ملك العجم قتل محبوب العالمين " ناصرالدین شاه هیکل نقطه را به قتل آورد .

قهفرّخ قریه ای واقع در چهارده فرسنگی جنوب غربی اصفهان شامل تقریباً هشت هزار نفر سکنه که جمعیتی از بهائیان در آنجا هستند نخستین کسی که در آنجا مطلق و مؤمن به این امر گردید سیدی روضه خوان بود که ایمان خود را به علّت شدّت تعصّبات اهالی مکتوم میداشت و پس از او تقریباً در سال 1298 غلامحسین رضوان متّصف به ایمان بدیع گشت و به واسطه او عده ای مؤمن گردیدند و او بالاخره در سال 1322 هج.ق. به حالی که در مزرعه طاهرآباد متعلّق به خودش (که نیم فرسنگ تا قصبه مسافت دارد) بود سه نفرش در آن بیابان ریخته با تیشه و چوب گشتند و اکنون در آن قصبه جمع قلیلی بهائی هستند .

قدر - تقدیر سورة القدر قرآن را از نقطه اولی شرحی است که در آن ضمن

مقدار چنین مسطور میباشد قوله :

" ولا يصعب علي نفسك بانّ في كلّ الف شهرٍ لآبدّ بليالي قدرٍ معدودةٍ فكيف يمكن تصوّر تلك الشهور التي يعادلها الله لهاً بليائها كانت مدّة ملك بني اميه لعنهم الله دهر الداهرين و سرمد الآخريين و ليس فيها ليلة القدر لانّ مناط التّساوي هو الف شهر توضع عنها ليلة القدر و ليس المقام مقام التّأمل و انّ المراد بالروح في قوله تنزّل الملائكة والروح فيها باذن ربّهم من كلّ امر هو القائم والمراد بالملائكة هم الائمة " واز حضرت بهاء الله است :

" واما ما سئل في ليلة القدر قل قد ظهر يوم الاعظم وطافت حوله ليلة القدر بعد الذي اظهرناها وزيناها بطراز اسمنا العزيز المنيع لما قضت لاينبغي ذكرها تمسك بيوم الاعظم الذي فيه تجلّي الله علي كلّ الاشياء (عيدرضوان) قد فسرها من بشر

النَّاسَ بظهوري أنّها زينت بما نزلت فيها الهاء التي انشعبت منها بحور الاسماء ان اعرف وكن من الشّاكرين في ظاهر الظّاهر أنّها ليلة فيها وُلِدَ محبوب العالمين ونزل ذكرها في لوح الذي زينّه بهذا الذّكر العزيز البديع "

ودر باب قدر از قلم اعلاي نقطه است :

" قال الله تعالي والذّي قدر فهدى قال الصادق لا جبر ولا تفويض بل امرين بين المرين لانّ القدر نفس الامكان وهو اوسع عمّا بين السّماء القابليات والارض المقبولات و كلّ الاشياء يمشون فيه ولا يشعرون فحين ما خلق خلقه بالاختيار والاختيار مساوق لوجوده لانّ السّؤال الست برّبكم لا يجري الاّ علي المختار و انّ السّؤال نفس الجواب وخالقه مختار عادل فلا بدّ من خلقه بالاختيار وانّ الخلق حين ما انخلق خلقه خالقه علي ما هو عليه لانّ الله قبل وجودهم عالم باختياراتهم وخلقهم علي هيئته ما هم عليه جزاء وصفهم و ما هو بظلام للعبيد لانّ علمه بالاشياء قبل وجودهم كعلمه بعد وجودهم وهو المعطي كلّ ذيق حقّه في مقام امكاناتهم " الي آخرها .

تقدير اندازه و تعيين کردن مقدار اندازه و آلت آن مقادير = جمع
در لوح طبّ است :

" قل بما قدرنا لا يتجاوز الاخلاط عن الاعتدال ولا مقاديرها عن الاحوال " به آنچه تعيين کرديم اخلاط چهارگانه مزاج از اعتدال خارج نشود و اندازه آنها از احوال و كفيات خود بيرون نشوند .

قُدس مصدر عربي به معني پاكي و منزهي از عيب و منقصت و به عناوين

روح القدس-1 حظيرة القدس-2 ارض القدس-3 قدس شريف-4 يا

حرم قدس شريف يا بيت المقدس يا بيت المقدس و نیز ناحیه مقدسه-5 و كتاب

مقدس-6 و احاديث قدسيه-7 و ارض مقدسه-8 و امثالها در آثار اين امر در ضمن

نامهاي اورشليم و باب و امة و غيرها مذكور است كه مراد از اول به فارسي

سروش ايزدي يا شيداسپند و ضمن روح ذكر است و در قرآن است :

" و آتينا عيسي بن مريم البيّنات وايدناه بروح القدس " و مراد از دوّم بهشت و ضمن نام حظيرة ثبت است و مراد از سوّم فلسطين و ضمن آن نام و نام بقعه مذکور در قرآن است :

" يا قوم ادخلوا الارض المقدّسة الّتي كتب الله لكم " و قوله :
 " فاخلع نعليك اّنك بالوادي المقدّسة طوي " و مراد از چهارم اورشليم و مسجد الاقصي مذکور در كتاب اقدس :
 " اذ قصدت مسجد الاقصي " و در قرآن :

" من المسجد الحرام الي المسجد الاقصي " که قدس به معني مكان مقدّس و قدس الاقداس قسمت مرموز الهي از آن معبد يهود بود و فقط اعظم علماء ديني سالي يك بار حقّ ورود در آن را داشت .

و مراد از پنجم امام غائب که تفصيل ضمن نامهاي باب و محمّد و قضاء ذکر ميباشد و مراد از ششم كتاب الهي خصوصاً تورات و انجيل و مراد از هفتم احاديث نبويه نقل از لسان حق و مراد از هشتم که نيز غالباً همان ارض المقدّس ميباشد در آثار جديده کربلا است چنانچه در صحيفه بين الحرمين قوله :
 " انّ هذا كتاب قد نزلت علي الارض المقدّسة " و در ضمن نامهاي بقره و ذکر و تاكّر نيز ذكري است و تحديد ارض قدس مذکور در اسرار الآثار العموميه به تفصيل است و در ضمن نام فلسطين هم ثبت ميباشد. ولي در آثار و افواه اين امر نام اراضي مقدّسه بر محيطي اوسع از تحديد مذکور اطلاق ميشود . و در لוחي است قوله :

" و نفس مطرود از ارض مقدّسه به شيخ محمّد يزدي پيوست " الخ مراد آنکه حاجي محمّد علي اصفهاني از عكا طرد شد و به اسلامبول رفت . و در خطابي راجع به آن اراضي است :

" انّ هذا القطر العظيم والاقليم الكريم منعت بلسان الانبياء والمرسلين موصوف بانّه ارض مقدّسة و خطة طيبة طاهرة و انّها مشرق ظهور الرّبّ بمجده العظيم و سلطانه القديم و انّها مطلع آياته و مركز راياته و مواقع تجلّياته و سيظهر فيها بجنود حياته و كتائب اسراره و انّها البقعة البيضاء و انّ فيها الجرعاء بوادي طوبي و فيها طور سيناء و مواضع تجلّي ربّك الاعلي علي اولي العزم من الانبياء و فيها

الوادي الايمن البقعة المباركة الوادي المقدّس و فيها سمع موسي بن عمران نداء الرّحمن من الشّجرة المباركة الّتي اصلها ثابت وفرعها في السّماء وفيها نادي يحيي بن زكريا وفيها المسجد الاقصي الّذي بارك الله حوله واليها اسري الجمال المحمّدي في ليلة الاسراء و وروده عليها هو العروج الي الملكوت الاعلي والافق الابهي فشرف بلقاء ربّه وسمع النّداء واطلع باسرار الكلمة العلياو بلغ سدرة المنتهي ودخل الجنة المأوي كلّ ذلك بوفوده علي ربّه في هذه البقعة المباركة وهذا كلّه صريح الآية من غير تفسير وتأويل واثارة لا ينكره الا كلّ معاند جهول جهود وفي كتاب محيي الدّين انّ هذه الارض المقدّسه ارض ميعاد اي تقع فيها القيامة الكبرى وهي البقعة البيضاء وانّ الملحمة الكبرى بمرج عكاوتصبح كلّ شهر منها بدينار وفي جفرابن مجله انّ مرج عكا مأدية الله " الخ

قِدَم قَدَم عربي گام . در صلوة يومية است :

" اسألك بموطئي قدميك في هذا البيداء وبلبيك لبّيك اصفياك في

هذا الفضاء " كه مراد اراضي مقدّسه ميباشد .

قِدَم جاويد مقابل حدوث . در لوح طبّ است :

" لسان القدم ينطق " ودر كلمات مكنونه :

" قدم اوّل بردار و قدم ديگر بر عالم قِدَم گذار "

قُدْوَة نمونه و تأسّي و پيروي شونده . در لوح حكماء است :

" كونوا قدوة حسنة بين النّاس " .

قُدُس-مُقَدَّس قُدّوس عربي به معني تمام منزّه و مطهّر واز اسماء الله

مَلّاح القُدس در قرآن است :

ليلة القُدس " هو الله الّذي لا اله الا هو الملك القُدّوس "

وقدّوس شهرت ونام حاجي ميرزا محمّد علي بارفروشي

مازندراني از سابقين و واحد اوّل نوزده تن بيان و شخص اوّل مابين آنان بعد از مقام نقطه كه تمام احوالش در تاريخ ظهور الحق ثبت ميباشد واز زماني كه شروع به اظهار علني مقام مقدّس خود در بارفروش و مشهد و بدشت بين بابيان نمود متدرّجاً

به این نام معروف و مشهور گردید و در تاریخ چنین مسطور است که چون خبر وفات سید رشتی در کربلا رسید و نداهاي مدعیان بعد از او منتشر گشت جناب ملاً محمد علي را انتظار ظهور موعود اعظم بي قرار داشت پس به عزم سفر رهسپار طریق فارس گردید و وقتی به شیراز رسید که جناب ملاً حسین بشرویه و ملاً علي بسطامي و سائر اصحاب اولیه مجتمع شدند و روزي در اثناء عبور بازار با ایشان تصادف ملاقات یافت و از حال یکدیگر واقف شدند و تني از هم‌رهان شکایت از جناب ملاً حسین نمود و گفت ایشان به شرف لقاء و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر نام آن حضرت مضایقه میفرمایند ملاً حسین امر به کتمان نام و احتیاط از رؤسا حال انام را طبق روایات مأثوره لا يعرف شخصه ولا سمی اسمہ بیان نمود و در اثناء مقاولتشان اتفاقاً حضرت باب اعظم از آنجا گذشتند و نظر جناب ملاً محمد علي بر آن جمال بي مثال افتاد و بي اختیار بر زبان راند که من امر جدید را از این سید جوان برکنار نمی بینم و ملاً حسین رانیز این بیت بر زبان گذشت :

"دیده میباید که باشد شه شناس تا شناسد شاهر را در هر لباس"

و همه را شوق ورود به محضر آن بزرگوار عنان اختیار از کف ربود و به این طریق قانع شدند که ملاً حسین تحصیل اجازه برای ورودشان نماید و آن جناب همینکه ما وقع را به حضرت معروض داشت اظهار اشتیاق به ملاقات جناب ملاً محمد علي فرمودند و او حین حضور و مکالمه بدون محاجّه و مناظره بلکه به صفاء قلب و نورانیت ضمیر عظمت و حقیقت آن بزرگوار را مشاهده کرده اعتراف و قبول نمود و آخر حروف حي و واحد اول مقرر گردید و به اتفاق حضرت سفر حجّ نموده در نشر انوار و بث آثار مبارکه معاون و مساعد شد و حضرت با وي عقد اخوت بست و تفصیل عودت از سفر و رسالتش از طرف باب اعظم از بوشهر به شیراز و وقوع بلیات در آن بلد و سفرش از شیراز به کرمان و یزد و اردکان و نائین و اردستان و اصفهان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را نوشتند و در ایام اقامت در طهران مهمان جمال ابهي بود آنگاه به بار فروش عودت نموده با مراعات احتیاط به ترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکور خصوصاً در مازندران جمعی کثیر به او هدایت یافته از سنوحت الهامیه اش مستفیض گشتند و صیت عرفان و بیانش مشتهر گردید و متدرّجاً ضدّیت و خصمیت ملاًها خصوصاً سعید العلماء با او به شدت رسید

و مردم بلد به تعرّض و توهینش برخاستند چنانکه قریب دو سال خانه نشین گشت و احباب و اصحاب از این رومتغیر و اندوهگین بودند و گاهی به حمایت و محافظتش قیام مینمودند و خواهر و زن پدر به خدماتش پرداخته آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نماید و او به ایشان و هم به اصحاب رموز و اشاراتی میگفتند که دلیل بر قرب وقوع شهادتش در سبیل امر پروردگار بود تا آن هنگام که جناب ملاً حسین باب الباب بعد از زیارت نقطه اولی در سجن ماکو حسب الامر به بارفروش رفت و با حضرت حاجی ملاقات کامل نموده به انوار و آثارش منجذب گردیده کمر بر حمایت و نصرتش بست و به هیجان ملاًها خصوصاً سعید العلماء نیران فتنه مشتعل گشت و او با تنی چند از اصحاب مازندرانی به مشهد خراسان رفته برای اعلاء امر اجتماع کردند و به قیام و قیادتش سطوع انوار و آثارش و شهرتش بنا بر اجتماع در بدشت و شدت بلایایش در نیالا نیز در تاریخ ثبت است و قبل از ورود به بارفروش توقیع معروف شهادة الازلیه را نگاشته خبر از قرب وقوع شهادت با جمعی از اصحاب داده امر به اجتماع و نصرت فرموده برای باب الباب به خراسان فرستاد و به واسطه واقعات آن سفر پر خطر صیبتش مشتهر و مفتریاتی در حق او و جناب قرّة العین و سائر اصحاب منتشر شد و ملاًها به اشدّ عناد برخاستند و پس از ورودش به بارفروش طولی نکشید که گردباد تعرّضات و تعدّیات برخاست و به مقاومت و مرافعت وی همّت گماشتند و به امر حکومت او را از بارفروش به ساری برده در خانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد که با وی خویشاوندی داشت توقیف نمودند و ملاًها با وی مناظره و اجتماع کردند و مجتهد مذکور بینه و برهان طلبید لذا تفسیر معروف را بر سوره اخلاص و شرح الله الصمد را که بس مفصل و معظم است شروع کرد چون جواب مجتهد را به نوع مزاح و طبیعت میداد مجتهد پاس رضاء خاطرش را ملحوظ داشته اصحاب و احباب به ملاقاتش در آن خانه میرسیدند و مدت توقیف به سه ماه و پنج روز بالغ شد و ورود جناب باب الباب و اصحاب به بارفروش و حدوث فتنه و التجانشان به بقعه طبرسی در آن اثناء اتفاق افتاد و جمعی از اصحاب به دستور ابهی به خانه مجتهد در ساری رفته وی را مستخلص ساختند و او و اصحابش به قلعه نام برده وارد شدند و کیفیت واقعات آنجا و واقعه شهادتش در بارفروش در تاریخ مفصل است و آغار طلوع رایت قدوسی به شعبان

1264 در بدشت شد و به وقوع شهادت در بیست و سوم جمادی الثانیة سال 1265 انجام و اختتام یافت و آن حضرت در آن هنگام بیست و هفت سال داشت و شمه ای از آثارش نیز در تاریخ ثبت گردید و یکی از آثارش در تأسف و تلّهف و مناجات با پروردگار راجع به مصائب مؤمنین است قوله :

" بسمه العلي الكبير المتكبر الحمد لله الذي قد قام العرش علي الهواء واكفهر علي الماء سرّ البقاء و قد رشح علي النار سرّ الامضاء بانّه لا اله الا هو و هو الشجرة القدم الا يا اهل الملا من سرائر سطر الاسرار ان استمعوا تغني الشجرة الازلية بالله المكفهر من جذب الظهور نفس البطون في هذا الفتى الجالس علي عرش نقطة الاكوار بالجذب الجبار اذ لا اله الا هو وهو المحبوب لدينا قديم الحمد لله الذي قد انعطف الاذن المستور واكفهر الجذب المشكور في البيت المعمور واستغني عباده بجمال ورقائه عن كلّ ما في الملك بالسّطر المسطور و تغني ورقائه في كلّ وجه باتي انا لله لا اله الا هو في افق الظهور اللهم يا الهي وسيدي انا ادعوك بما قد اذنت لي بان تبارك لنا في هذه السنّة بانزال نصرک و فتح ظهور امرک ونشر احکام وليک واعلاء حکمک و واتقان صنعک و اذهاب الخوف من احبتک بانزال آیتک فارعب اللهم اعدائک بسطوات قهرک و ظهورات عدلک و الهامات سرک فقد رأيتني يا الهي انّ البلايا كلّما ازداد ازدياداً زدت فيک شوقاً وكلّما قد کرّ علي کرراً قد اقبلت اليه انجذاباً فسبحانک سبحانک افيمثلک حاضر و يفعلون في ملکک ما يريدون افأنت ناظراً باحبتک و يحکمون عليهم طغاة عبادک ما شأون اللهم ابتعث عبدک بالسيف القاطع والصمصام الدافع الذي ليس لهم عنه مانع ولا لهم ذلک قالع " وقوله :

" بسم الرّب المتكبر العزيز القهار وانک يا الهي لتعلم اني لا ادعو عبادک الا للخضوع لدي باب رحمتک فيا الهي وسيدي كيف اذکر ما قد رشحتہ من ظهور جمالک في قلبي حيث قد زلت كلّ الآيات لما قد اظهرته لديک فيا الهي وحبیبي فبعد ما الهمتني ذکرک وشرفتني ببيناتک وحدثتني بکتابک و انجذبتني في كلّ وجه الي طلعتک قد ادّعت بک ما قد ادّعت وحتي قد ناديت الكلّ بک ما قد ناديت اذ کذلک قد شرفتني اذ کذلک قد انجذبتني اذ کذلک قد ذکرنتني فبعد ذلک ان ادّعي احدٌ بما قد ادّعت او اراد ان يأتي بآياته مثل ما اعطيتني بجودک و مننت

علي بفضلك فلا اعتني بها إلا ان يشاء الله فانك قد وسعت كلشئي علماً اذ الحجة هو ما اعطيت احداً من عبادك وهو نفسي ما ادعي وهو ذلك السر الذي في نفسه أوي وهو وقوله منك في نفسه نادي فلما انك قد رببتني كذلك فانما نظري بك و انما همي اليك وانما ذكرني انت وانت تعلم ما ادعيت شيئاً من دون ذاتيتك

اذ انك انت انت لا اله الا انت فمن أشار يا الهي الي بالآيات اللاهوتيه فقد اشرك ومن عرفني بالنورانية فقد أحد ومن زعم اني صاحب الملك والملكوت فقد أجد ومن وصفني بانّي نقطة الظهور فقد اضلّ ومن قد نعنتي بانّي سرّك فهو كافر ومن قال بانّي انا الله فهو المشرك و من قال بانّي انا الظهور و كلّ ما في الملك نفس الغيور فهو الجاهل بل يا الهي قد جعلت الحروف والكلمات شبه الدّوات وانّ الدّوات اللاهوتيه قد انتفعت عن الذّكر وانّ جوهريات الهويات قد عجزت ان تعرف رشحاً من رشحات طلعتي بالفكر و كلّ الوجود قد كلّت اذا اراد القرب و كلّ الوجود قد زلّت لما زعمت البعد و كلّ السّرائر قد تزلزلت و كلّ الآيات قد تزلزلت و كلّ العلامات قد اطفئت و كلّ المشاعر قد ضاعت و كلّ اللاهوتيون قد انصعقت وكل الجبروتيون قد تشهّفت و كلّ الدّائيات قد انعدمت و كلّ النّفسانيات قد انمحت والكلّ في الكلّ و كا الكلّ في اماكنها وقعت وقد ابقيتني لنفسي في حقّك ثم انطقتني بسرّك ثم انجذبتني بحبّك حتّي قد ناديت باذنك لمن الملك اليوم فلم يقدر ذرّة من الملك ان يسمع نادائي فلم يجبني احدٌ فاحببتني بطلعتك بانك انت حقّ لا اله الا انت منزّه عن وصف الازليين منيعاً وانت انت الله لا اله الا انت الحقّ مبرّء عن الصّفات القديمة عن كلّها رفيعاً فوحقّك يا حبيبي ماانا الا عبدك اقلّ من الذّرمن التّراب فسبحانك سبحانك عن اشاراتي و انت ربّي و ربّ العالمين والحمد لك انه الحمد لله ربّ العالمين" و به سعيد العلماء مجتهد معروف در بارفروش نوشتند قوله :

" سورة البرائة فلقد كتبت ذلك اول يوم من شهر جمادي الاولي من سنة 1264

يوم خروجي من بلدي (بارفروش) بحكم الرّجل الذي يعلم شأنه وهو عندالله لمن الخاسرين(حاكم مازندران) وذلك سنة الله قدخلت من قبل وكذلك اليوم قدكان لدي لمشهود فيا ايها الرّجل ان اشهد ما كتبت اليك في ذلك الكتاب بالحقّ وأنصف بالله ربّك افليس انك قد خرجت عما كان دأب العلماء من قبل و هم عندالله لمن الصادقين فانهم قد كانوا اذا ورد عليهم شيئاً يخالف ما هم عليه يطلبون دليله من

الكتاب والسنة فان اتى مدّعيه بشئى منهما فصد قوه وان لم يأت فاظهروا له ما هو الحق فان صدق فنعم ما وافق و ان لم يصدق فاظهروا للناس كذبه ذلك شأنهم من قبل وذلك ما قد امر الله في كتابه والله عليهم حكيم اذ قد قال سبحانه ادعهم الي سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن ولم يكن من الادلة الاستعانة بالظالم فكفي لك بذلك ذللاً ولو انصفت لدي ما فعلت بما لم يفعل بمثله احد الا الذين قد ظلموا من قبل علي ائمة الدين واولئك عندالله لمن الظالمين

وانّي قد اتبعت اجدادي سلام الله عليهم (از جانب مادر نسب به خاندان نبوي داشتند) ولكن لي بذلك فخرٌ مبين فيا ايها الرجل افما قرأت قول الله في القرآن قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربي فاعرف حكمها في نفسي ان كنت ذا علم خبير ولقد بعثت آخرتك بمتابعة ارنل الناس فما ربحت تجارتك والله علي ما اقول شهيد فافعل ما شئت بي وباحبائي فاتك لن تعد واجلك ولن تجاوز عمّا قدر الله لك وان الله للظالمين لبا لمرصاد ولقد خرجت من بلدي لزيارة جدّي صلّي الله عليه وآله (حضرت رضا) فلعنّته علي من قتله ومن شايعه ومن تابعه من الاولين والآخرين ولعنة الله علي الظالمين " ونيز از قلعه طبرسي به شريعتمدار كبير معروف به همزه مجتهد ودانشمند مهمّ نوشتند قوله :

" الي عالم البلاد حاجي ملا محمّد بسمه الذي لا اله الا هو العلي العظيم الحمد لله مطرّزديباجة الهويات بالآية البديعة ومكوّن العمائيات بطراز النقطة المنيعه ومخترع البهائيات بترشّح الانوار من طراز الالف الجوهرية.....الحمد لله الذي يختص من من يشاء كما يشاء بما يشاء كيف يشاء لامره يجعله حاكماً من عنده علي عباده عباده و يفوّض اليه امور بلاده و يلهمه جوامع حكمه و سرائر بيناته ويكشف عن عينه الغطاء لدي ملكوت السموات والارضثم اعلم يا ايها العالم العليم والحبر الحكيم العارف المكين والبارّ السليم و من كان في كلّ وجه انشاء الله الله عبد مطيع كريم و متّبعا لارادته و امره ممّا يظهر من مصادر بيوت احديه ابوابه انه هو العلي الحميد فاذا امرالله عزّذكره احداً من اوليائه باظهر الامر فليس عليه الا البيان وحده وعلي الناس التسليم والعجز اذ اسمعوا اظهار امره واعلاء حكمته واتقان صنعه ونصرتهم اياه باموالهم وانفسهم في السرّوالجهر في الليل والنهار فاذا ظهر امر بعد البيان الواضح والحجة القاطع والدليل اللائح فلم يتّبعه احدٌ او لا يعتني

بشأنه او يعلم حقيفته فيمضي الامر من الامور فكان مأواه جهنم وبئس المصير...
قل للناس ان امحوا الكتب الذين قد اخذوا من غير اهل العصمة سلام الله
 عليهم و اتركوا قواعد الذي قد اسستم من غير الكتاب والسنة و اطلبوا الحق فيما
 تريدون من سبل العلم الحق الخالص مما يطابق الكتاب والسنة من حاملين ذلك
 اليوم بعد ما قد محوتم الكتب من اهل الخلاف ان اعلم يا ايها الخليل فوحقك
 و انه لقسم لو تعلم امري عظيم ان الذي قد ذكرت لك ما اردت الا الله ربك ان لا
 تتبع الهوي و ان لا تغفل عن امر الله و ان لا تقعد عن نصره الحق بملاحظة بعض
 الاشارات وخف من ان تكون عاقبة امرك خلاف ما كان في بدء امرك واتق
 من ان تكون عند الامام عجل الله فرجه مؤاخذاً بما تؤمر بمخالفته فوحقك ليس
 اليوم مثل ما كان من قبل و ان لدي لبشارة عظيم لو اذن لي لا بشرتك بها ولكن
 تظهر في وقته انشاء الله فوحقك ما اردت فيما ذكرت الا النصيحة لك فان
 شئت فاقبل فالله ناصرك فيما تفعل و ان شئت فأعرض فافعل ماشئت و لست انا الا
 منقطعاً الي ساداتي واجدادي سلام الله عليهم " الي آخرها .

و در لוחي خطاب به ملا صادق مقدسي خراساني است :

" طوبي لك يا اسمي بما مرت عليك نسيمات القميص من يوسف العزيز الذي
 سمّي به محمد قبل علي (ملا صادق در قلعه طبرسي از اصحاب قدوس بود)
 وانه يسمّي باسمنا القدوس في ملا الاعلي والسبوح في مدائن البقاء و بكلّ الاسماء
 في ملكوت الاسماء و به ظهر سلطنتي واقتداري ثم عظمتي وكبريائي لو انتم من
 العارفين " و در لוחي ديگر خطاب به ملا علي محمد سراج اصفهاني است قوله :
 " وديگر جناب قدوس جلّ ثنائه الواحي چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و
 ارسال داشته و ابدأ اين عبد اظهار ننموده و از جمله از اين امر بديع اخبار فرموده اند
 تصريحاً من غير تأويل قوله جلّ ثناؤه و اذا ظهر الربّ سرّاً من افق البهاء
 في ارض او ادني فقد كان ذلك الطلعة المتلامعة من نقطة الباء طرزيّاً و اذا هبت
 السموات الجذبية بالسّطربالسّرّ السّطرية بذلك من امرنا لاهل العماء قدكان طليعاً"
 و در مناجاتي در ايام صيام است :

"وعلی آخر من نزل ا الیه (قدّوس آخر وارد بر حضرت نقطه در شیراز) الذي كان وفوده عليه كوفوده عليك وظهوره فيه كظهورك فيه الاّ أنّه استضاء من انوار وجهه وسجد لذاته و اقر بعبودية نفسه "

و مقدّس در الواح بسیار به ملاً صادق خراسانی معروف اطلاق گردید چنانچه در عرف اهل بها به این شهرت شناخته است و در ضمن نامهای صادق و معلّم و غیرهما ثبت میباشد .

قدس نام الواحی چند که به عنوان لوح القدس نامدار است . قوله
" هذا لوح القدس قد نزل بالحقّ من لدن عزيز حكيم " وقوله :

" هذا لوح القدس قد فصلناه من امّ البيان " وقوله:

" هذا لوح القدس قد جعل الله مقامه مقام النّقطة " وقوله:

" هو القدس الامنع الابهي هذا لوح القدس يذكر فيه ما يشتعل به قلوب العباد ناراً ليحرق بها كلّ الحجابات " .

و لوح ملاح القدس که در الواح کثیر ذکری از آن است از آن جمله قوله :
" برهريک از احبّاء لازم است لوح ملاح القدس را که قبل از مهاجرت از عراق مرقوم شده بخوانند و در او تفکر نمایند تا ما ظهر وما يظهر من بعد را از ما رقم من قبل ادراک کنند طوبی للعارفين جميع بلایای وارده در آن لوح ثبت شده ان اقرئوا و تفکروا " الخ و قوله :

" لوح ملاح القدس که در عراق نازل شده اگر صحیح آن بدست آید ملاحظه نمائید قد ظهر ما نزل فيه " و در اثری است قوله :

" آن جمال مقتدر علام پنج ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض وشاش در لوح که خطاب به ملاح القدس شده " الخ و ملاح القدس نفس ابهي است قوله :
" بسم الله الباقي الدائم العزيز العليم قد ماج بحر البلاء واحاطت الامواج فلك الله

المهيمن القيوم ان يا ملاح لا تضطرب من الارياح " الخ

ليلة القدس – در لوحی صادر از سجن اعظم است قوله :

" في ليلة القدس عند اشراق شمس البهي " باسم الله الاعلي الابهي هذا كتاب ينطق بالحقّ و فيه يذكر ما بشرّ فيه افئدة العارفين قل انا قدرنا في هذه اللّية بهجةً لاصفيائنا ثم سروراً لعبا دنا المقرّبين قل يا اهل الارض اسمعوا نداء الله عن سدره

القدس في هذا الوادي المقدس المنير بانه لا اله الا هو و ان عليا قبل نبيل لسلطان الوجود وكل عباد له وكل لمن الرجعين قل يا ملا الارض لا تحزنوا في هذه الليلة الطيبة المباركة الاحدية السرمدية ولا تكونن من المحزونين عيدوا في هذه الليلة وصباحها ثم تهللوا وتكبروا وتمجدوا ربكم الرحمن الرحيم قل تالله هذه ليلة فيها استوي هيكل الله علي عرش قدس عظيم و به استضائت وجوه الممكنات ثم وجوه اهل سرادق الخلد ثم وجوه المقربين ثم يا ملا الارض لا تحرموا انفسكم عن جماله ان اغتتموا الفضل من عنده ولا تكونن من الخاسرين قل ان اسرعوا الي رضوان الله و لقائه تالله انه قد ظهر بشأن يخطف الابصار عن ملاحظة جماله ان انتم من الناظرين قل قد تموجت بحور الاعظم من هذا البحر الملتطم المكفكف الموج السيل العظيم و قدرفعت السماء من هذا السماء الذي رفع في هذا البهاء انتم فاستظلوا في ظله ان انتم من العارفين قل قد ظهر فضل ما سبقه فضل في الابداع ان انتم من السامعين قل ان يا قوم لا تختلفوا فيه ولا تتبعوا هويكم ولا تكونن من المعرضين فاتبعوا سنن الله في هذه السنة التي ظهرت بالحق علي هيكل الغلام ويسجد بين يديه اهل السموات والارضين قل انه قدسمي في الملا الاعلي بمحمد ثم في رفرق البقاء بالروح ثم عن خلف سرادق القدس بالكليم ثم في جبروت الخلد باسم علي بالحق ان انتم من الموقنين اذا عبدوا في انفسكم ثم سرّوا في ذواتكم وقولوا بلحن فوادكم هذا جمال الله قد ظهر بالحق فتبارك موجد الخلائق اجمعين ان يا ملا البيان فاقتبسوا من هذه النار التي اشتعلت في هذا العراء وظهرت علي هيكل التربيع في هيئة التثليث و تنطق بالحق في كل حين بانه لا اله الا انا المهيمن العزيز القدير تالله ليس المقر لاحد في تلك الايام الا بان يدخل في ظلي ان هداما رقم من اصبع الله العزيز العليم و انت يا صادقعلي بان تنظرنا يا محبوبي بنظر عنايتك الذينهم كانوا ساهراً في هذه الليلة التي جعلتها عيداً لبريتك و فيها تجليت باسمك الرحمن علي كل الامكان وفيه استوي جمال رحمانيتك علي عرش الغفران " الي آخرها .

واين ليلة القدس كه عيد بافتخار درویش صادقعلي قزوینی مذکور میباشد شب دوّم رجب است. و در لوحی دیگر نیز خطاب به وی گُل مولی در آن شب شادمانی مقرر و مقامی بزرگ در شأنش مستطر گشت و در آنجمله است قوله :

" از بیانین یأس حاصل شده شاید از دراویش محبت حاصل شود و این لیل مبارک را لیلۃ القدس نامیدیم " الخ و شرح حال درویش صادقعلی نامبرده در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

قَدِيد عربی کهنه و خشکیده . درخطابی است

" جسم قدید قدیم امکان را روحی جدید دمید "

قَزَاق در عرف فارسی دوره قاجاریه از لغت روسی متداول شد . در خطابی از غصن اعظم عبدالبهاء ذکر است .

قُرْآن مصدر عربی به معنی خواندن و مطالعه کردن و نام کتاب مقدس اسلامی شهیر گردید . قوله:

" اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم " وقوله :

" قرآن الفجر انّ قرآن الفجر کان مشهودا "

و نقطه اولی در بسیاری از آثار آیات خود را همان آیات قرآن نازل به وجه بدیع گفتند
قوله :

" ذلک آیات القرآن قد نزلت من لدنا علی قسطاس مبین "

و در ذیل ذکر ذکر است .

قُرْبَان-قُرْبِي قربان مصدر عربی به معنی قرب و نزدیکی و شهرت در پیشکشی برای تقرب به خدا از کشتار حیوانی و غیره یافت

قرا بین (به فتح قاف) = جمع

در لוחی است :

" لم یکن لکم اعداء الا انفسکم فاعرفوها یا قوم ایاکم ان تغفلون انّها لا تسکن ابدأ اذا تطعم از داد لهیبها و اذا تمنع یشتد مرضها قد افلح من زگیها باسم ربه المقتدر المهیمن القیوم قل ان انحروها یا قوم فی سبیلی هذا حقّ القربان فی حبّ الرّحمن ولا یعقبه الا المخلصون " و در لوحی دیگر :

" یا بن ذبیح در قربانیهای حق جلّ جلاله در این ظهور اعظم تفکر نما که

هریک با کمال شوق و رضا قصد مقرّ فدا نمودند و جان را نثار دوست یکتا کردند

معذک احدی ملتفت نشد و این اعمال عظیمه بر شقاوت معرضین افزود بر منابر به ذکر و ثنای ذبیح قبل ناطق مع آنکه فدا نازل و به سلامت راجع گشت و از قربانیهای این ظهور که رایگان جان نثار نمودند ذکر می‌نموده و نیست" و در ذیل نامهای اسمعیل و ذبیح نیز ذکر می‌است .

و قُرْبِيْ به معنی خویشی و پیوندی و نزدیکی . در قرآن خویشاوندان نبی را قریبی و ذوی القربی خواند . قوله:

"قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودة في القربى" و در این خصوص از مقام نقطه اولی سؤال شد که آیا مراد منتسبین نسبی و یا روحی هستند جواب فرمودند که هر دو باید با هم جمع شوند و از آن حضرت راجع به اقرباء خود نیز به همین لفظ و معنی مذکور است . و در آثار ابھی خویشان خودشان به همین نهج به لفظ منتسبین و خویشان باب اعظم را به لفظ ذوی القربی ذکر فرمودند .

و از قربان نامان مذکور و مشهور در افواه و آثار میرزا قربانعلی یکی از شهداء سبعة معروف بابی در سنه 1265 هج. ق. در طهران که ذکر می‌از او ذیل اسم است مرشدی از در اویش معاشر با بزرگان کشوری زمان خود بود و شرح احوال و شهادتش در ظهور الحق ثبت است

قُرَّةُ الْعَيْنِ عربی مصدر. اصلاً به معنی ایستادن و خشک شدن اشک چشم شخص محزون است و به معنی شادمانی و کامیابی مستعمل می‌باشد . در لوح رئیس است :

" بعد از جنتکم من مطلع الکبریاء بامر قرّت منه عیون المقرّبین " و در لوحی دیگر :

" ویرزقک ما یفرح به قلبک و یقرّ عینک " و در کتاب اقدس :

" الاحکام التي بها تفرح القلوب و تقرّ العیون " و در خطابات ادبی و

مکاتبه به عزیزان و فرزندان در عربی یا قُرَّةُ عینی و به فارسی ای خنکی و نور و سرور دیده ام مستعمل می‌باشد . و از مواضع شهیره خطابهای یا قُرَّةُ العین در شرح سوره یوسف است که به عنوان خطاب از حقیقت غائبه به نفس باب اعظم است . و از مولی الوری عبدالبهاء بیانی مفصل به عربی در تفسیر آیه ای

از آن " یا قرّة العین فاضرب علی المدینة " الخ صادرگردید که درمقدمه آن چنین مکتوب بود:

" هذا ما جري من قلم الغصن الاعظم بلسان القوم في تفسير الآية بما امر من الله مالک القدم هو الله تعالی شأنه العظمة الحمد لله الذي " الخ ودرسورة الصبر خطاب به نفس ابهي است :

" ان یا قرّة البقاء غير لحنک و غنّ علی نغمات الفردوس " الخ وقرة العین لقب وشهرت جناب طاهرة شهيره میباشد که در ذیل حرف ط و نام فاطمه ذکري است ودر شرح کوثر درشأن او است :

" وانّ امرأة من الشیخیه قد کتب في جدهم ثلاثة کتب بل حيف لها لتعرض بجدهم " ودر توقيح به آقا سيد يحيي وحيد اکبر است :

" انّ امرأة منهم حقّ الحقّ بآياتها وابطل عن المشركين في ثلاث کتاب حسن " الي آخرها سه کتاب درحلّ شبهات ملاً جواد برغانی و همرازانش مذکور ضمن نامهاي جواد - سامري - عجل و غيرها نسبت به حضرت نقطه نوشت دريکي است :

" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لم يجعل للخلق علي معرفته سبيلاً و علا بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانشاء اما بعد چنین ميگويد اين امه خاطيه جانيه تراب اقدام جوارى فاطمة غرض از تحرير اين کلمات به حسب اقتضاي وجوب تکليف اين منغمرة در بحر خطيئات اين است که نوشته کدورت سرشته از بعض اصحاب رسیده " الي آخرها و نسخه اين کتاب مورخ سال 1262 هج.ق. بدست است وازمولي الوري عبدالبهاء درحقّ وي در بياني چنین صدور يافت :

" قرّة العین که معروف آفاق است وقتي که مؤمن به خداشد منجذب نفعات الهي گشت از دو پسر بزرگ خویش بيزارشده زيرا مؤمن نشدند وديگر ابدأ به آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشيد او بودند و ميگفت که احبّاي الهي جميع پسران من هستند ولي اين دو پسر من نيستند وبيزارم " الي آخرها .

و در بياني براي جمعي چنین فرمودند :

" کیفیت شهادت قرّة العین هو أنّهم اخبروها انّ زوجة الصّدّر الاعظم تحبّ ان تلاقیها فی البستان ولما ذهبت معهم خنقها عبد اسود بالمحرمة ورمایها فی البئر "

قرَضٌ در تفسیر سوره والشّمس "

بنی قریضة "قد قرض جناحي بمقراض الحسد " دو بالم را با مقراض حسد برید.

بنی قریضة قومی در اطراف مدینه بودند که تفصیل وقایع پیمبر با آنان معروف میباشند . درلوحی است :

"بعد از غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض نمود یا رسول الله یا امرک ذوامر عظیم بان تصلّی العصر واصحابک عند بنی قریضة وامرالنّبی اصحابه بما امر فخرج ومعه الاصحاب الي بنی قریضة فلما بلغوا احاطتهم جندا الله و اخذ قلوبهم الرّعب عند ذلك سأل الاوس رسول الله في اطلاقهم كما اطلق بنی قینقاع حلفاء الخروج..... مجملاً آنکه اوس و خزرج دو طائفه بودند و مابین ایشان در تمام ایام قتال و حرب قائم الي ان قام الرّسول وظهر بالحقّ وجمعها الاسلام لذا به این دو طائفه در اکثر مواقع به یک منوال حکم میشد و بنی قریضه حلفاء اوس بود و چون حضرت از قبل بنی قینقاع را که از حلفاء خزرج بودند به وساطت بعضی منافقین که در ظاهر دعوی اسلام مینمودند و از صحابه محسوب عفو فرمودند بنی قریضه هم همان قسم رجا نمودند قال الرّسول روح ما سواه فداه الا ترضون بما يحکم فیهم سعد بن معاذ وانه كان سيد الاوس فقالوا بلي ولكن سعد مذکور علیه رشحات النّور به سبب جرحی که در غزوه خندق به ایشان رسیده بود از حضور ممنوع بودند مخصوص حضرت فرستادند اورا به زحمت تمام حاضر ساختند فلما حضر اخبروه بما امر به رسول الله قال سعد انا احکم بان یقتل رجالهم ویقسم اموالهم و تسبی ذراریهم و نساؤهم قال الرّسول قد حکمت بما حکم به الله فوق سبعة اوقعة و بعد رجع النّبی الي المدینه و عمل بهم الجند كما حکم به سعد ضربوا اعناقهم و قسموا اموالهم و سبوا نساءهم و ذراریهم درده یوم هفتصد نفر را گردن زدند مع قدرت ظاهرة و باطنه و شوکت الهیه متّصلاً بعضی مرتد و بعضی رجوع به اصنام و بعضی به انکار صرف راجع و مشغول " .

قَرَف - اقتراف ذیل نام اقتراف ذکر است .

قِرْمِز در عرف فارسی و عربی متداول که از عصاره کرمی درنیزار می‌گرفتند. در لوح به صدر دولت عثمانی است :
" و آب قرمزی که شبیه خون بود از او جاری گشت " .

قُرْن عربی عصر . قُرُون = جمع در مقاله سیاح است :
" قرون وسطی بدایتش از سقوط امپراطوری رومان و نهایتش فتح قسطنطنیه به دست اسلام " الخ

قَرِيح - قارحة عربی مجروح . در مناجاتی و خطابی است :
" ولم يبق موضع من كبدي الا وهو قريح الرماح " .
قارحة در صورت زیارت ملا علی بابای تاکری است :
" والوعور القارحة " به معنی سنگلاخهای پای خراش .

قِسْطاس (قسطاس) در عربی ترازو . در قرآن است :
" وزنوا بقسطاس المستقیم " و در کتاب اقدس :
" قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم انه لقسطاس الحق بین الخلق انها لقسطاس الهدی قل هذا لقسطاس الهدی " .

قِسْيس کشیش مسیحی . در قرآن است :
" ذلک بانّ منهم قسّيسين ورهباناً وانّهم لا یستکبرون " و در
سورة الهيكل خطاب به ناپلئون است :
" یا ملک باریس نبئی القسّيس " و در لوح خطاب به فارس :
" یا معشر القسّيسين قد ظهر یوم الدّین " .

قَشْلَاق ترکی الاصل متداول در عرف فارسی به معنی زمستانگاه مقابل بیلاق . در مقاله سیاح است :
" در قشلاق نور آن عالم تحریر و جلیل ملاقات نمود " .

قَشْلَة ترکی الاصل مستعمل در عرف عربی به معنی بیمارخانه دولتی و

سربازخانه که قشلاق تلقظ و در عرف اهل بهاء سربازخانه محبس ابهي در عکارا میگفتند .

قَشِيْب عربي تازه وپاکيزه و جلا داه . در لوح به سلطان ناصرالدين شاه :
" قشيبهم البالية " مراد آنکه امتعه واثاث تازه و ممتازشان کهنه و مندرس گشت .

قِصَاص عربي کيفر گناه . در لوح دنيا است :
"در اصول و قوانين بابي در قصاص که سبب صيانت و حفظ عباد است مذکور".

قِصَائِد جمع قصيدة شعر که به فارسي چکامه است . در لوح به صدر دولت عثماني است :
" چانچه شعرا قصائد انشاء نمودند "

قِصَبَاتِ الثَّلَاثَةِ در توقيع به محمد شاه است :

والعشر " قصبات الثلاثة والعشر " که مراد علي وفاطمه و يازده امام اهل البيت میباشد و تشبيه اولياء به ني میان تهی خصوصاً نیلبک در دست ني زن به معني رمزي متداول بود که رومي در مثنوي گوید :
" بشنو از ني چون حکايت میکند " و در ذیل نام امر ذکر قصبات سبع به اصطلاح شيخ احسائي و ذکر قصبات اربعة عشر میباشد .

قُصْبَة (قُصْبَة) نام قريه اي در ساحل شعبه اي از شط العرب به نام بهرامشير که اکنون کُسبه ميخوانند و جمعيت متجاوز از هفتاد از صغير و کبير بهائي در آنجا سکونت دارند .

قَصْر عربي کوشک کاخ. و نزد اهل بهاء متبادر از قصر عمارتي در بهجي واقع به خارج عکا که قصر ميخواندند و مقرّ ابهي بود و در آنجا صعود واقع گرديد و در لوحي است :

" شهد الله لنفسه انه ظهر بالحق وينطق في هذا القصر الذي اقتصرت فيه الامور بذكر هذا الذكر الاعظم الذي به ظهر الفرح الاكبر في العالم وناح كل غافل محجوب " الخ
 " قصر مدّت سي سال اجاره اش را داديم تا آنکه خريديم وناقضين از ما گرفتند و غرّفه اي را به من نميگذارند که پيراهن غرق عرقم را در تابستانها تغيير بدهم وناچار زميني خريدم و مسافرخانه براي مسافرين کردم آنوقت عبدالغني بيضون را برضدم برانگيختند که ادعاء حقّ شفعه کرد گفتم اهميت ندارد وبه او گفتم گمان ميکني از حضرات اندیشه دارم برو آنچه ميخواهي بکن پس ديوار مسافرخانه را خراب کرد و ساختم و باز خراب کرد و ساختم بار سوم خراب کرد به او پيغام کردم که تو هي خراب کن و ما ميسازيم تا آنکه بيضون دچار مرض قند و بيماريهاي ديگر شده به بيروت بردند و مردم از او خواستند که مسجدي بسازد تا شفا يابد و در همان اثنا که مسجد ميساخت مرد ناقضين باغچه روضه را هم از ما گرفته بودند در صورتیکه من با دست خود واحباب خاک کشيديم و گلکاري کرديم و من گفتم باکي نيست مقصود توجه به باغچه است و چونديدند کار باغچه بسيار است و گذاشتند و حال به دست ما است . بيست فاخوره ما اين خانه را محض غرّفه جمال مبارک خريديم و راه را از دو طرف اشجار کاشتيم همسايه ها بريند پنجاه سال جمال مبارک با اين مردم خوبي کردند از پنجره پا برهنه اي ميديدند امر ميکردند برايش کفش خريده شود برهنه اي ميديدند لباس ميدادند فقيري ميديدند بخشش ميکردند ضعيفي ميديدند خوراک ميدادند حتّي به سلّماني امر کردند که موي شيخ محمود اعرابي بچيند با اينهمه اهالي درختان مارا از بيخ در آوردند و خاک از باغ رضوان دزديدند که گفتند خاکش خوب است " انتهي
 وديگر قصر مزرعه معروف است .

قَضَم مصدر عربي به معني خائيدن غذا زير دندانها . در لوح طبّ است :
 " ولا تزرد الا بعد ان يكمل القضم وما عسر قضمه منهئ
 عند اولي النهي " .

قُضِيَ - قضاء در لوح رئيس :

" كذلك قضي الامر ولا يقوم معه حكم من في السموات

والارضين " وقوله:

" كذلك اتي الحكم وقضي الامر من مدبر حكيم " فرمان داده وانجام شد .
و قضاء اصلاً به معني حكم و به معني اداء است و در اصطلاح علم كلام متبادر
در حکم و امضاي اشياء و امور در عالم علم الهي قبل از تحقق آنها گرديد و در نام
قدر نکري است و در شرح هاء است :

" و كفي في ذكر فضلهم (ائمة اهل بيت) ما طلع من ناحية المقدسة الي
عثمان بن السمري في زيارة آل الله محمد حيث قال بنفسه ذكره القضاء المثبت ما
استأثرت بمشيتكم " و در كتاب اقدس است :
" هذا هو القضاء المثبت "

قَضِيض در لوح به سلطان ناصر الدين شاه است :

" جا وروا القضيض " که قضيض به معني سنگريزه مراد
قبر است که خاک با خورده سنگ قرار دارد . و در هامش بعضي نسخ خطي
قديم آن لوح نوشته ديدم : "قضيض حجر الكبير و مقصود حجر القبر " و اين
معني نيز در قاموس است :

"القضّ الحصي الصغار والقضيض الكبار "

قُطْب در لوحی است :

" فاسأل الله ربك ان يحفظك لو تكون في قطب البحر او في اودية
النار او في فم التماسح او بين سيوف الظالمين " الخ که مراد از قطب البحر
معظم و مرکز دریا است .

قَطْران-قَطِران عربي. که به فارسي زفت گویند . در قرآن به وصف
اوضاع و احوال اهل دوزخ است :

" سراييلهم من قطران " و در لوح به شيخ سلمان است :

" وبعد از اعراض از قطران نار و جحيم " الي آخرها .

قُطْن عربي پنبه در لوح به شيخ سلمان :

" اگر از قطن خِلَقَة عندالله از حریر جَنَّت محسوب "

قفقاز واقعات آن کشور راجع به دوره های این امر در ظهور الحق ثبت است و شرح حال میرزا عبدالکریم که گروهی از قفقازیان سخت به او گرویدند و بعداً به این امر مهتدی شدند و از افکار وی اموری در مؤمنین این امر برجای ماند که از آن جمله تناسخ بود نیز در آن تاریخ مفصل میباید و ذکر قفقاز و بلادش و مؤمنین آن دیار در کثیری از الواح و خطابهها صدور یافت از آن جمله در لوحی است :

" هو الله تعالی شأنه الحکمة والبیان یا اهل قفقاز قد سالت البطهاء یا اهل قفقاز قد اتاکم من سمی بعبدالکریم و اخبرکم بهذا السرّ الذی بذکره انجذبت القلوب وبهجره ذابت الاکباد انه کان متمسکاً بحبل ولایتی و متشبثاً بذیل رحمة ربک مالک الانام جناب عبدالکریم نموداری بود از این ظهور اعظم و به مثابه نسیم صبحگاهی از شطر عنایت ربّانی مرور نمود او بنفسه به نار محبت این ظهور مشتعل بود و از دریای معرفت قسمتی به او عطا شد ذلک من فضل الله علیه ولکن از بعضی بیانات او مقصود معلوم نه یعنی بعضی از دوستان کما هی آگاهی حاصل نمودند کذلک نطق بحر البیان من لدی الرّحمن فی مدینة عکا الّتی سمیت من قبل بالبقعة البیضاء وبالاسماء الحسنی فی ایام الله ربّ العالمین "

وقوله:

"یا قلم الاعلی قد رجع البیان فی ذکر البهائم فی التّاء والفاء (تفلیس) نذکر الالف والحاء (حاجی احمد میلانی) لیفرح ویكون من الشاکرین فی العشی والاشراق یا احمد نشهد انک فزت بأیاتی وسمعت ندائی واقبلت الی افقی اذ کان القوم فی غفلة وضلال ونذکر محمداً قبل علی ونذکر من سمی بمحمّد قبل صادق یا قلم انکر من سمی بمحمّد قبل باقر ونذکر علیاً قبل اکبر " الی آخرها مراد پسران حاجی احمد است . وقوله :

" انا اردنا ان نذکر فی هذا الحین اولیائی و احبائی فی الباء والذال (بادکوبه) ونذکرهم بما نزل من قبل ومن بعد " الی آخرها واز واقعات ناگوار آنجا نسبت به این امر تعرض جریده مصور تنقیدیۀ ملاً نصر الدین بادکوبه به سال 1332 هج.ق.

مطابق 1912 میلادی در شماره بیستم بود که صورت زشتی مندرج ساخت و تقریباً در شوال مطابق سپتامبر محفل روحانی بادکوبه عریضه به سردار اعظم حکمران قفقاز به امضاء تقریب یکصد نفر از بهائیان به واسطه آقا بالا کریم اف به تفلیس فرستاد که شفاهاً نیز آنچه لازم باشد بیان کند و از گنجه و شیروان هم بدین نوع شکایت کردند لذا دوروز بعد از رسیدن ، اداره جریده را بستند و فقط شماره بیست و یکم هم بیرون آمده بود و آنها را از طرف دیوانخانه جمع کردند .

قَلَائِدُ جمع قَلَادِه گردنبنده . در خطابی است :

" انّ السّلاسل والاغلال فلائد العقیان "

قَلْزُوم در قدیم نام شهری به جانب بحر احمر که از میان رفت و این نام بر دریای مذکور و عرفاً به معنی دریای عمیق اطلاق گردیده در لوح به ذبیح است :

" ذکر الله من سدره الامر من وراء سرادق العظمة خلف قلزم الکبریاء " و در

لوحی دیگر :

" فالق علی الناس ما القیناک من وراء قلزم القضاء " الخ .

قَلْعَة عربی حصن و دژ و در عرف این امر در درجه اول قلعه

طبرسی

مازندران و در درجه دوم مأمّنهای نیریز و زنجان متبادر میباشد

و قلعه کوه نام قریه ای از قراء تابعه بیرجند مسکن گروهی از بهائیان است . و قلعه بند به معنی حبس و توقیف در حصار و محفظه ای است و حبس و توقیف مولی الوری عبدالبهاء در عکا به این نام شهرت گرفت . و از بیاناتشان برای جمعی است :

" سبب قلعه بند و سجن اخیر میرزا مجدالدین شد که ترکه میرزا و آقاجان را گرفت و به مشیر شام رشوه و تقدیمی داد و لکن پس از آن خود مشیر به علت کسر قندیل معزول و ناقضین خودشان هم محبوس شدند و در چاهی که حفر کردند افتادند "

قَلَم در آثار این امر برای تجلیل قلم بیاناتی کثیر صادر و عنوان قلم اعلی و

قلم ابھی به کثرت مذکور چنانچه در کتاب اقدس است:

" انا امرناکم به کثر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی هل تعرفون من ای افق ینادیکم ربکم الابھی وهل علمتم من ای افق یأمرکم مالک الاسماء " الخ که من در اینجا به معنی باء و مراد بای قلم میباشد .
و قوله خطاب به قلم :

" یا بحر الاعظم رُشَّ علی الامم ما امرت به من لدن مالک القدم " الخ

وقوله :

" یا قلم الاعلی تحرک علی اللوح باذن ربک فاطر السماء وقوله :

" توجَّهوا الی ما نزل من قلمي الاعلی " .

و سورة القلم از الواح معروف صادر در ایام ادرنه در اظهار و ابلاغ امر و مقام خودشان است قوله :

" بسم الله الابدع الابھی ان یا قلم الاعلی فاشهد فی نفسک بانّه لا اله الاّ انا المهیمن القیوم قل من خطر فی قلبه التّقابل بهذا القلم او المشاركة معه او التّقرّب الیه او عرفان ما یظهر منها یوقن بانّ الشّیطان وسوس فی نفسه " و در صلوة یومیه است :

" اشهد انه هو المسطور من القلم الاعلی والمذکور فی کتاب الله ربّ العرش

والثّری " و در لوح اتّحاد است :

" قلم اعلی میفرماید " الی آخره و در کلّ آن مواقع کثیره کلمه اعلی صفت قلم

میباشد و اگر هم در جمله عربیه بعد از قلم محلی به ال کلمه اعلی بی الف و لام قرار گرفته باشد باز همان وصف قلم باعلی منظور است .

قَمَر عربی ماه . و آثار مقام ابھی و مولی الوری عبدالبهاء در احوال عموم

کرات و اوضاع فلکی که در کتاب امر و خلق درج است حقائق را مطابق

علوم متداوله این ایام روشن نمودند ولی از مقام نقطه در توقیعی در باب کلف

قمر چنین است :

" قد سألت من كلف القمر فاعرف انّ أوّل من سأل هذه المسألة فكان خضر النّبي عليه السّلام لمّا ورد باب بيت رسول الله في المدينة بعد عروجه الي السّماء قد رأي انّ عليا كان قائماً لدي الباب وانّ في قمص وجهه حزن عظيم لانقطاع الوحي و عروج النّبي فقد سأل عن جنبه ما هذا المكلف في القمر اي التغيير في قمص وجهك فاجابه روي فداه بالآية المشهورة من القرآن و انّ الكلف في هذا القمر السّماء لكان طبق قمر الولاية قد علم اولو الاباب انّ ما هنالك لا يعلم الا بما هيينا وانّ هذا الكف الموضوعه لعلي مقام من الجواب وانه بما كتب الله بايدي قدرته في قص القرآن لا اله الا الله محمّد رسول الله علي ولي الله

قُمرُود قريه اي در شرقي قم و منزلي از منازل طريق بين قم و طهران وكاشان بود و باب اعظم را هنگام بردن از كاشان به طهران شايد شبي در آنجا توقّف دادند و چون اهالي علي اللّهي و ترك زبان مانند محمّد بيك چاچي مأموران تبعيد بودند پذيرائي كردند و فرج نام رئيس سواران مأمورانيت آنجا باتفاق تا قريه كُلين كه آخر منازل آن طريق تا طهران است رفت و لذا بابي شد و در قمرود مركزي بابي بر قرار گرديد كه بعداً مبدلّ به مركز بهائي شد كه معاريفشان مصطفي قلي بيك و پسران و دختران و تمام خانواده اش و هاشم خان و حوري زاد خانم و مصطفي قلي بيك و ابراهيم قارداش و امام ويردي بيك و برات قلي بيك و طاهره ويردي بيك و رئيس سبزعلي و نائب فرج الله و موسي رضا و ميرزا اسحق و مشهدي عبدالله و مشهدي اسد الله و مشهدي فتح الله بودند .

قَمَاقِم در لوح خطاب به احمد قوله :

" وطمطام عنایت و قَمَاقِم مکرتم را در خود به چشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهئيه ظاهر و مشهود بيند " الخ به معني بزرگ و مهم و دريا . قَمَاقِم = جمع و در طماطم ذکر است . قَمُوم ظرف عطر قَمَاقِم = جمع . در ذيل نام رئيس ذکري است

قَمِيس عربي پيراهن . در قرآن در قصه يوسف و برادران است :
 " و جاؤوا علي قميصه بدم كذب " و قوله :

" اذهبوا بقميصي هذا وألقوه علي وجه ابي يأت بصيراً " و قصمّه مذكوره
 و اجزاء آن به نوع تشبيه و استعاره و تلويح ضرب المثل عرفاني شده در آثار
 ادبيه شهرت استعمال يافت و " قميص يوسف معاني كه مشاهده آن موجب
 نوربصر گرديد در آثار اين امر كثرت و افره يافت از آن جمله در صورت زيارت
 صادره از مقام نقطه براي فاطمه بنت النبي وامّ الائمه است قوله :
 " وجعلني من الواردين علي بساط قدسك والناظرين الي قمر طلعتك " الخ
 ودر توقيع خطبة القهرية قوله:

" فسبحانه وتعالى قد حرم عرفان قمص طلعة حضرة فردانيتها علي اهل
 الاشارات " الخ واز مقام ابهي در دعاء يدعوه محيي الانام في الايام قوله :
 " اترك يا الهى ما جعلت الاسماء الا قمصاً لاصفيائك فلما بدل القميص باسم
 آخر فزع من في السموات والارض " ودر تفسير سورة والشمس :
 " كم من معان لا تحويها قمص الالفاظ " و قوله :
 " هذا كتاب من لدن ربك الرحمن لتجد منه عرف قميصه " وقوله :
 " ان اذكر ربك بين العباد لعل يجدن نفات القميص " و در اول كلمات
 مكنونه عربيه :

" وانا اخذنا جواهره واقمصناه قميص الاختصار فضلاً علي الاخيار " ودر
 لوح رئيس است :
 " لوتخرج من القميص الذي لبسناه لضعفكم ليفديني من السموات والارض
 بانفسهم " ودر كتاب اقدس قوله :

" قل من حدودي يمر عرف قميصي " الخ ودر لوحى :
 " لتكون حاكياً عن شمس جماله ومدلاً عن قمر اجلاله وناظراً الي قميص ذاته
 وشاهداً نور غيبه " ودر لوحى ديگر:

" قد انزلنا له لوحاً وارسلناه بالفضل ليجد عرف قميصي من بياني العزيز البديع"
 واز بيانات مولي الوري عبدالبهاء براي جمعي است :
 " ان الذي حمل قميص يوسف كان محروماً من رائحته ولكن يعقوب استنشق
 من مسافة بعيدة. العباس عم الرسول كان من المعرضين لكنه يحضر الناس الي
 الرسول ويقول له يا بن اخي اخبرهم عن ربك "

وسورة القميص لوجي خطاب به ملامحمد نبيل زرندي صادر در ايام ادرنه ميباشد که شرحي در ضمن نام ادرنه ذکر ميباشد و در اين سوره مانند بعضي سور ديگر و الواح عربيه صادر در ايام بغداد و ادرنه از قبيل سورة الصبر که طبق اسلوب نقطة البيان صدور ميبافت کلمات و جمل و تراکيبي دور از متداول مابين انام ثبت است که در اينجا نبذه اي محض نمونه و تقريبات اذهان ثبت ميگردد قوله:

" و علي باب هذا الرضوان ملائكة الامر لموقوفون " که براي تناسب وزن و آهنگ و سجع بدین صورت صادر گرديد و بر جاي " لواقفون " يا " لموقفون " همچنانکه در سورة الصبر است قوله :

" وكان علي الحتم مأتيا كان بالحق مرسوخا من سماء الوحي منزولا "

و استعمال اسم مفعول متعدي به حرف جر با حذف جار و مجرور شد يعني "الموقوف بهم يا عليهم" و بعد از حذف محض اختصار و تخفيف در کلام و نیز محض حصول توازن و اواخر آيات و او جمع درآمد چنانچه در قرآن از "اتيان" مصدر لازم به معني آمدن که در نفس قرآن به مواضع کثيره به حال لازمي استعمال شد در جمله "وكان وعد ربك مأتيا" بر جاي "أتيا" يا "مؤتيا" آوردند و بالعکس در آيه " فلينظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق " محض رعایت وزن و توازن "دافق" را که کثرت استعمال در معني متعدي دارد بر جاي "مدفوق" استعمال فرمودند چنانچه در عرف "سرکاتم" بر جاي "سرّمکتوم" استعمال ميشود . در مجمع البحرين است :

" جاء فاعل في القرآن علي المفعول في موضعين الاول قوله تعالى :

(لا عاصم اليوم من امر الله) اي لا معصوم . الثاني قوله تعالى :
(ماء دافق) بمعني مدفوق .

و جاء اسم المفعول بمعني الفاعل في ثلاث مواضع الاول قوله تعالى :

(حجابا مستورا) اي ساترا .

(وكان وعده مأتيا) اي أتيا .

(جزاء موفورا) اي و افرا "

وبه علاوة این سه موضع آیه "في عيشه راضية" را به معنی مرضیه گفتند . و در شرح نهج البلاغة از ابن ابی الحدید در بیان اینکه در نثرهای مسجوع برای توازن سجع خرق قوانین لفظیه میشود چنین آورد قوله :

"وعوذ (بني) الحسن عليه السلام فقال أعيذك من الهامة والسامة وكل عين لامة وانما اراد "مُلَمَّة" فقال "لامَّة" لاجل السجع وكذلك قوله (ارجعن مازورات غير ماجورات) وانما هو (موزوات) بالواو " .

و در شرح جمله "ان اشنق لها خرم " از خطبه شفشقيه است :

" قال الرّضي ابوالحسن رحمة الله تعالى انما قال (اشنق لها) و لم يقل (اشنقها) لانه جعل ذلك في مقابلة قوله (اسلس لها) وهذا حسن فانهم اذا قصدوا الازدواج في الخطابة فعلوا مثل هذا قالوا (الغداياوالعشايا) والاصل الغدوات جمع غدوة و قال صلي الله عليه وآله (ارجعن غيرمازورات ماجورات) واصلهن (موزورات) بالواو لانه من الوزر" .

و اسم مفعولهای به غیر قیاس در کتاب المنجد در لغت "ه ن ن" نوشت :

" أَهَنَّ الْجَمَلَ صَيَّرَهُ قَوِيًّا فَالْجَمَلُ مَهْنُونٌ عَلِيٌّ غَيْرُ قِيَّاسٍ كَأَحَمَّهُ فَهُوَ مَهْمُومٌ وَالْقِيَّاسُ مَهْنٌ وَمَحَمٌّ" و نیز در سورة القميص است قوله :

" وکلّ يعبدون الاوهام كما عبدوا عباد قبلهم " الخ و ظاهر کلام این است که وفق لغت "اکلونی البراغیث" عباد فاعل عبدوا باشد نظیر آیه قرآنیة : واسرّوا النّجوي الذين ظلموا" و آیه " ثم همّوا و صمّوا كثير منهم " و نظیر حدیث مأثور نبوی:

"يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل و ملائكة بالنهار" و نظیر قول شاعر : "يلومونني في اشتراء النّخيل قومي وكلّهم الوهم" و ممکن است "عباداً" منصوب و مفعول عبدوا و ضمیر جمع راجع به کلّ مذکور و الف علامت نصب از قلم کاتب سقوط یافته باشد .

و ایضاً در سورة القميص است قوله :

" وائک انت يا ذلك الحرف اولاً طهر نفسک ثم طهر الناس عن دنس الاکبر من هذا الکوثر الاطهر الذي اجريناه من عيون المعاني " الخ ضمیر مرفوع "انت" که تأکید لفظی کاف ضمیر ائک است به اعتبار محلّ بعيد رفعی آن میباشد و

عبارت "دنس الاکبر" که صفت معرّف به ال تعریف وموصوف مجرد از آن است ونظائر آن در الواح و آثار بسیار میباشد از مصادیق موضوع کلي عدم انطباق ادبیات متداوله عصر حاضر با مقررات نحویه قدیمه باید گرفت چه مقررات مفصله انطباق صفت با موصوف که در کتب نحویه عصریه هم مینویسند معمول و مجری در عصر حاضر نیست و در ادوار سابقه نیز مراعات کامله نمیشد و معذک ممکن است کلمه "دنس" مضاف به "اکبر" و الف و لام الاکبر عهدی و اشاره به "اکبر" معروف در حین خطاب مانند ابلیس اعظم متکبر موصوف در قرآن و مظاهرش و یا میرزا یحیای ازل مشهور در بیانات و آثار آن ایام باشد که امر به طهارت از آن دنسهای روحی فرمودند .

ونیز در آن سوره است قوله :

"هل يكون كتاب الذي بينكم اعظم من هذا خافوا عن الله ولا تحرموا انفسكم من هذه النّفحات المرسل المحبوب" و بحث در "كتاب الذي" از باب صفت یا اضافه نظیر همین است که ذکر شد و نظر به آنکه "نفحات" در معنی و خلاصه همان وحی و الهام بدیع میباشد در صفت یعنی کلمه "مرسل" و "محبوب" اعتبار افراد و تذکیر فرمودند چنانکه در قرآن قوله :

"ولي فيها مآرب أخري" که "مآرب آخر" فرمودند و قوله :

"وهذا ما نزل في الواح قدس حفيظاً ممكن است "حفيظاً" به معنی محفوظاً حال از برای ضمیر مستتر در "نزل" باشد نه صفت از برای "الواح قدس" و قوله: "بعد الذي نزلت بالحق عن مشرق اسم عليا" تاء تأنيث در نزلت به اعتبار مراد از الذي یعنی "آيات" است و "عليا" مفعول "أعني" مقدّر و بیان کلمه "اسم" است و نظیر آن در قرآن قوله:

"ان رحمة الله قريب من المحسنين" که قریب را مذکر غیر مطابق با "رحمة" آوردند . در مجمع البحرين است :

"لأنه اراد بالرحمة الاحسان ولأن ما يكون تأنيثه حقيقيا جاز تذکیره" و نیز در قرآن است:

" وجعلنا الكلّ نبيّ عدوّاً شياطين الجنّ والانس " ودر مجمع البحرين است

:

" قال المفسّر نصب علي احد الوجهين إما ان يكون عدوّاً مفعول جعلنا و شياطين بدل منه ومفسّرله و عدوّاً به معني اعداء وإما ان يكون مفعولاً ثانياً علي تقدير جعلنا شياطين الانس والجنّ اعداء وغروراً نصب علي المصدر من معني الفعل المتقدّم لانّ في معني الرّخرف من القول معني الغرور فكأنه قال يغرّون غروراً ونيز دز سورة القميص است قوله :

" بعد الذي اتي علي سحاب الامر بآيات مبينا " استعمال عبارت " بعد الذي " كه در اين آيه و آيه سابقه به جاي "بعدا" يا "بعدان" در عرف زمان به كثر استعمال ميشد مانند آيه قرآنيه " بعد الذي جاءك من العلم " ميباشد كه به جاي "بعد ما جاءك من العلم " است

والذي در غير عاقل استعمال گرديد وتوان گفت كه محض تجليل علم ميباشد وقوله

:

" وعلّمكم بدايع علم منيعاً ونيز به همان اسلوب "مبينا" ميباشد وقوله:
" اذا جائهم العلي بالواح منيعاً " در اينجا ممكن است "منيعاً" حال براي "علي" باشد كه مراد نقطة البيان ميباشد . وقوله :

" وماكان ذلك علي الله بعزير " در اينجا "باء" در "بعزير" كه زائد و صرف براي افاده توكيد است عمل جر نكرد . وقوله:

" وبرزحكم مائدة التي كانت من سماء الامر منزولاً " "منزولاً" به اعتبار معني مائدة مذكراً آورده شد . واز نقطة البيان در صحيفة بين الحرمين كه ضمن نام ذكر ثبت است :

" قد كان بالحقّ حول النار منزولاً " نيز "منزول" به معني "مُنزَل"

ميباشد

و قوله :

" ثمّ استقمني يا الهي علي امرك " الخ استقامة مانند كلمه استخراج به معني متعدّي هم استعمال ميشود قوله :

" بذلك غشت الاحزان كلّ الامكان بحيث منع القلم " الخ كلمه "غشت" ظاهر آن است از غشي وتضعيف براي مبالعه و تأكيد ويا آنكه كسر شين محض نخفيف به فتحه مبدلّ و "ياء" اسقاط گرديد ويا آنكه از "غش" مضاعف و اسناد

مجازي باشد . و نوادري که در آثار ديگر نيز هست خصوصاً جمع الجمع مانند
"علمایان"

و تفضیل افعال التفضیل مان اعلمتر که در کلام سعدي و حافظ هم کافر به فتح
فاء و اولیتر موجود میباشد در مواقع ديگر مذکور است .

قنادیل جمع قندیل چراغدان با چراغ . در افلاکيه مولي الوري عبدالبهاء
است:

" بمصایيح لا عداد لها و قنادیل لا نفاذ لها" .

قناصل جمع قنصل معرب کنسول از لاتین نماینده دولتي در کشور ديگر

در لوجي است :

" ولكنّ الغلام قد خرج من مدينة الله واجتمع عنده حين الخروج قناصل تلك
المدينة و ارادوا ان ينصروا الغلام انا وجدناهم في حبّ مبين"

قناع — مِقْنَعَة لوح قناع خطاب به حاجي محمد کریم خان در جواب
رساله

مُقَنَع تنفيذیه وي بر رساله آقا محمد رضا قنّاد شیرازي است . در

این

لوح تمام معاني لغويه و عُرفيه و موارد استعمال کلمه قناع
را بیان فرمودند قوله:

" وتوقن بانّ علماء الادب استعملوا لفظ القناع في الرّجال كما ذکرنا لک
ببيان ظاهر مبين ثمّ اعلم انّ القناع مخصوص بالنّساء ويسترن به رؤو سهنّ ولكن
استعمل

في الرّجال والوجه مجازاً ان كنت من المطلّعين و اما القناع والمقنعه دو جامه
اند که نساء رؤوس خود را به آن میپوشانند مخصوص است از برای رؤوس نساء
لکن در رجال و وجه مجازاً استعمال شده و همچنین لثام آن است که نساء با
آن دهان خود را میپوشانند چنانچه اهل فارس و ترک به یشماق تعبیر مینمایند
و در رجال و وجه مجازاً استعمال شده" و در خطابی درج در ذیل نام مریم است
قوله:

" باوجود آنکه اهل مقنعه و از هکده بود "

و مُقَنَع در لوح قناع چنین مسطور است :

"وما سمعت ذكر المُقَنَّع وهو المعروف بالمقنع الكندي وهو محمد بن ظفر بن عمير بن فرعان بن قيس بن اسود و كان من المعروفين وانه اجمل الناس وجهاً و اكملهم خلقاً واعدلهم قواماً و كان اذا اسفر اللثام عن وجهه اصابته فيمرض لذا لا يمشي الا مُقَنَّعاً اي مُغَطِّياً وجهه كذلك ذكر في كتب العرب العرباء والادباء والفصحاء فانظر فيها لعل تكون من المطلعين و انه هو الذي يضرب به المثل في الجمال" الخ ودر اسرار الآثار العموميه تفصيل است .
قُنن – قنان در كتاب اقدس قوله :

"علي القنن والاتلال علي الادغال والشواجن والقنان"
الخ جمع قُنَّة يعني قُلَّة ودر سورة الاستقلال :
" وتنسف عنها القنن " يعني جبال اوهام به آيات منحل و مضمحل گردد .
قَهْر – قاهرة قهر چيرگي و زمام کشي . در لوح رئيس در حق ابراهيم خليل

است :

" انا نجيناها بالحق و اخذنا النمرود بقهر مبین" ودر اصطلاح ادبي محض تجليل
دولت ايران و غيره را دولت قاهره به معني قوي غالب ميگفتند . در مقاله
سياح است قوله :
" وبه دعا گوئي دولت قاهره مشغول شويد " .

قهوة چاپخانه به اصطلاح ايرانيان را که محل ملاقات با يکديگر و
صرف

چاي و قهوه و غيرها است ترکها قهوه خواندند . و به نام قهوه خانه

نزد

ايرانيان و عربان معروف و متداول گشت و صاحب قهوه خانه را ترکان و ايرانيان و عربان قهوه چي گفتند و در عربي معاصر هر محل اجتماع عموميه به نام قهوه معروف و متداول گرديد و قهوه خانه غصن اعظم عبدالبهاء در حيفا و نيز قهوه خانه ها که جمال ابهي در ايام بغداد با محترمين ملاقات مي فرمودند متداول الاستعمال بين بهائيان بود و قهوه اولياء نام تقيه اي بود در شيراز حاوي مقابر بسيار و قبور بعضي اولياء که حضرت باب در صغر در مکتب آنجا نزد معلّمي که شيخي و اديب و ملقب به شيخنا بود تحصيل مقدمات کرد و اکنون

آثاری از آن در تکیه بر قرار است. و از بیانات مولی الوری عبدالبهاء برای جمعی است قوله :

" کلمة قهوه في العربي يعني خمر وللخمر في العربي اسماء عديدة ولكنهم سموا

البنّ قهوه اي انّ البنّ خمر الاسلام " انتهى .

قَوَادِم جمع قَادِمَة پَر بلند جلوي بال مرغات در لوح حکماء :

" كيف يقدران يطير الطير الالهي بعدما انكسرت قوادمه

باحجار الظنون والبغضاء " ودر کتاب اقدس :

" ثمّ طيروا بقوادم الانقطاع " .

قَوَاصِف در خطاب و مناجات طلب غفران برای حاجی ذبیح کاشانی است قوله:

" قواصف الطغیان " به معنی به شدت وزان در هم شکننده .

در عواصف هم ذکر است .

قُوْت عربي ماده غذا و خوراكي . اقوات = جمع در لوح رئیس

است:

" و ترک احبّاء الله وآله من غير قوت " ودر کتاب اقدس است :

" قد كتب عليكم تزكية الاقوات " .

قُوْچَان از بلاد خراسان معروف است . در لوحی خطاب به آن :

" يا ارض القاف والوا انّ المظلوم يذكرک وینکر اولیائه فیک " الخ

قیافا

در لوحی است :

" وهمچنین قیافا که اقصی القضاة بود حکم بر کفر نمودند "

الخ

نام عبری قاضی یهود معاصر با عیسی که به فتوایش شهادت واقع شد .

قیام - قائم قیام مصدر عربی سرپا بودن و قیام به ذاته وجود مستقلّ

قیوم - قیامت قیام به غیره وجود متکی به دیگر . در لوح سلمان است:

" قیام اشیاء را به حق قیام ظهوری دانست "

قائم اسم فاعل برپا و کاردار و لقب مشهور پیشوای حق قائم و برپا به امر الهی دوازدهمین امام از خاندان نبی نزد شیعه اثنی عشریه است و در آثار صادره

از باب اعظم در سه سال اول امر خود که دوره بابیت بود و به اقتضاء ومصالح ایام هنوز مقام امامت و قائمیت را فاش و آشکار ننموده بود در دعاء روز پنجشنبه است :

" وانا ذا في ذلك اليوم يوم حجّتك القائم وبامرک والمنتظر بوصفک... اشهد انّ عليا والحسن والحسين والحجّة القائم صلواتک عليهم اوعية علمک واوصياء رسولک ص " و در دعاء شعبان: "علي وليک القائم بامرک والمنتظر ايامک" و قوله :

" اللهم صلّ وسلّم علي حجّتك القائم والمستور من خلقک باذنک والمنتظر حکمک في ايامک و انزل عليه في كلّ شأن ما انت عليه من الآلاء والرّحمة واحفظه اللهم بعينک الذي لا ینام واحرسه بقدرتک التي لا تضام و قرب اللهم ايامک بظهوره بلطفک و طلوع شمس قهاریتک فانّ الاغنياء قد استکبروا علي الفقراء وانّ الفقراء قد اضطرّوا اليهم وانّ العلماء قد شکّوا في قدرتک و لم يبق اليوم من فتنتک البديعة مستقيم الحکم والفطرة احد فادرك اللهم بجودک عبادک والضّعفاء الذين لا يقدرّون بشئ من حکمک الواقع وأوفّ اللهم بوعدک ان تجعلهم مستقرّين في ظلّک وعزّتک انک انت الغني الحميد " و قوله :

" ثمّ علي آخرهم ق ائهم صلواتک عليهم افضل بریتک اللهم انک تعلم انّ اليوم يومه و انه الامام الذي انتجبه لامرک و اصطفيته لولايتک و جعلت طاعته علي کلّ شئ واجباً و مودّية الي رفعته فله الحمد بما عرفني نفسه وجعلني من الموقنين لولاية حجّته والتمسکين بحبّ بقيته قلت و قولک الحقّ ومن اصدق من الله حديثاً بقية الله خير لکم ان کنتم مؤمنين اللهم ائني مؤمن بکتابک و مصدّق بحکمک في وليک وانا ذا وارد اليه و متّکل عليه و معتصم به و منتظر لديه و مترقّب ايامه قلت و قولک الحقّ و کان علينا نصر المؤمنین فانصره اللهم في غيبته وانجز له ما وعدت في دولته و اجمع اهل ولايته حول طلّعه و انک انت الجواد الحکيم " و در تفسير سورة بقره در بيان آیه " قولوا آمنا بالله و ما انزل الينا و ما انزل الي ابراهيم و اسمعيل " الخ قوله :

" ابراهيم علي و اسمعيل القائم محمّدين الحسن و اسحق الحسن و يعقوب الحسين و الاسباط ذرية الحسين " الخ و در بيان آیه " والله المشرق والمغرب " قوله :

" فالمشرق محمّد صلي الله عليه و آله والمغرب القائم محمّدين الحسن صاحب العصر " الخ و در آیه انّ الذين اسلموا وجههم لله " قوله :

" بولاية القائم محمّدين الحسن فلهم اجرهم عند الله في رجّعه " و در شرح سورة کوثر صادر به سال 3 قوله :

" أفسّر تلك السّورة في شأن القائم عليه السّلام أمّا المسلمون المؤمنون من فرقة الاثني عشرية فقد ثبت عندهم يوم ولادته روعي ومن في ملكوت الامر والخلق فداه و غيبته الصّغري و معجزات ايامه وآيات سفرائه والآيات النّازلة في كتاب الله و الاحاديث المروية من رسول الله والائمة الطّاهرين والاخبار المعمرين من النّاس في حقّه واتي يوماً في المسجد الحرام لكنت قائماً في حول البيت شطرياليماني ركن الوقت العصر رأيت شاباً مربوعاً المعياً شعشعانياً كان وجهه مثل شمس منير قاعداً علي ارض التي يطوفون النّاس حول البيت في تحتها تلقاء ركن اليماني بشأن خضوع و خشوع ناظراً الي البيت غير ملتفت الي احدٍ ولا اري في حوله احداً وكان

علي رأسه عمامة بيضٍ بمثل عمامة تجّار الفارس وعليه عباء صوفٍ مثل عباء الذين يستعملون الاعيان من التجّار ولكن له هيبه ووقار و عظمة وانوار لما نظرت اليه كان بيني وبينه اقدماً لا اعلم عدتها ووقع في قلبي ما وقع ولكن استحبيت عن التّقرّب الي ساحته واشتغلت بالصّلوة وحكيث نفسي بانّه لو كان هو مرادي ليطلبني بالحضور ولكن يروح فوادي من الشّوق ويذلّ اركاني من الخوف وكبرت للصّلوة فلما فرغت ما رأيت في مقامه ثمّ مشيت الي مسجد الحرام ما اطلعت بطلعة ثمّ وقع في قلبي ما وقع واتي في ايام التي كنت في مكّة كلّ يوم وليلة مددت عينا الي كلّ شطر لنظر اليه مرةً اخري ما اذن اللهولا انا اقول اتي رأيت لا تي لا اعلم ما اراد الله بذلك وربّما انه ما كان هو المقصود في علانية الظاهر بل لما رأيتُ خطر هنالك بيالي ذلك الشرف ذكرته في ذكر حبي لامره " الخ .

ودر مناجاتي است قوله:

" اللهمّ اتي اسألك ان تصلي علي قائم آل محمّد حجّتك ولي الباطن اخزنته ليومك وارتضيت له لسرك وانتجبت له لامرك واقمته مقام المقرّبين من اوليائك في الاداء و القضا وما انت عليه من الامضاء والبداء بكلّ شئونك البديعة لا يحصيها حدسواك فعجل اللهم آياته واغفر لعبدك الذي نزل من عندك تلك المناجات " الخ . ودر توقيعي است :

" بسم الله الرّحمن الرّحيم المرأ ذلك الكتاب ذكر من الله في حكم عبده بديع وانه لكتاب قد نزل من لدن بقية الله امام حق قديم وانك لهو الحق في السموات والارض لا يعزب من علمه شئ ولا يحيط بذكره خلق وانه لامام حي قديم قل انني انا عبد من بقية الله قدأمنت بالله وآياته وما انزل في الفرقان واشهد ان اسمائهم في الكتاب الله علي والحسن والحسين وعلي ومحمّد و جعفر و موسي وعلي

ومحمّد و علي والحسن ومحمّد امام العدل لمسطور واشهد لابواب كلمة الرّحمن " ودر توقيعی دیگر :
 " واشهد لاوصياء حبيبيک محمّد علي والحسن والحسن و محمّد "

و در توقيعی دیگر:

" وانّ اليوم بالاجماع وصي رسول الله محمّد الغائب المنتظر و القائم المقتدر المنتصر الذي لا بدّ له ان يظهره الله حتّي يملأ الارض قسطاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً " الخ ودر زیارت حجّت صادر در ایام ماکو ونیز در زیارت علي امير المؤمنین که ضمن نام زیارت درج است و واضحتراً از همه در شرح حدیث ابا لبید که در ضمن نام يحيي ثبت میباشد نبذه اي در این خصوص ذکر است ودر ذیل نام کاظم نقل بیاناتي واضحتراً مسطور میباشد و این همه به علاوه آنچه در ضمن تقيه مدلل گردید که طبق شئون حکمیه بود موافق کلام شيخ احسائي و موافق کلام مذکور خود باب اعظم " فلهم اجرهم عندالله في رجعته " در سنين اوليه از روح امام غائب که متجلّي در سرّ و باطن بود حکایت میفرمود وبعداً در مقام جلوه حقیقت و روح امامت صریحاً اظهار مهدویت و قائمیت کردند و بیان حکمت آن نوع بیانات را فرمودند و معذک عدّه اي از بابیان در بوثه افتتان مذکور خود را از جمع خارج کردند و در بیان در باب ثالث از واحد تاسع است :

" و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر کلّ اعتراف کنند که همان مهدي موعود است که رسول خدا خبر داده یک نفر از مؤمنین به قرآن منحرف نمیشدند " الخ . و توفیق معروف قائمیت صریحه عمومیه در حومه تبریز به سال 1265 هج. ق. خطاب به ملاّ شيخ علي ترشيزي (شيخ عظيم) صادر شد قوله :

" الله اطهر ان يا خلق الله كلّ تقروون ثم لتؤ مننّ و توقنون هو الاعلي بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر يحيي ويميت ثم يميت و يحيي وانه هو حي لا يموت في قبضته ملكوت كلّ شئي يخلق ما يشاء بامرّه انه كان علي كلّ شئي قديرا ان يا علي قد اصطفيناك بامرّه وجعلناك ملكاً تنادي بين

يدي القائم انه قد ظهر باذن ربّه ذلك من فضل الله عليك ذلك قائم الذي كلّ ينتظرون يومه و كلّ به يوعدون وانّ اول من بايع بي محمّد رسول الله ثمّ علي ثمّ الذين هم شهداء من بعده ثمّ ابواب الهدي ومن ينتظر من بعد ما هذا ظهور مهدي او رجع محمّد فاولئك ما لهم من علم الي يوم يرجعني الله

ومن آمن بي ذلك يوم القيامة قل انه محمد هاد قل انه مهدي موعود في ام الكتاب قل انه صاحب الحق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به يوقنون وانا قد نزلنا ذلك رحمة من لدنا للعالمين لئلا يقول احدلو علمني الله ظهور مهدي اورجع محمد والذينهم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكننت من المحضرين " الخ واز مقام ابهي در لوحى است قوله :

" نفسي از اهل سنت وجماعت در جهتي از جهات ادعاي قائميت نموده والي حين قريب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قيام كردند قائم حقيقي به نور الهي در ايران قيام بر امر فرمود شهيدش نمودند " الخ ودر ضمن بيان حرف س ونام سبع از دلائل سبعة واز بعضي آثار ذكري از مهدويت وقائميت است ودر آثار ابهي غالباً اطلاق قائم بر مقام نقطة وقيوم بر خوشان گرديد واز مقام نقطه است قوله :

"فلتراقبني الفرق بين القائم والقيوم ثم في سنة التسع كل خير تدركون" واز حضرت بهاء الله در لوح خطاب به عبد الوهاب است قوله :

" قل يا قوم خافوا الله قد اتى اليوم والقيوم ينادي باعلي النداء قوموا عن رقد الهوي مسرعين الي الله العليم الحكيم " ودر لوحى ديگر قوله :

" هو المبين القائم القيوم ان يا زين المقربين فاعلم بان كل ما سمعت في بدء الامر

قد ظهر باسمي العزيز المقدر القيوم " و قوله :

" هو الاقدم الاعظم كتاب انزله الكريم انه يبشر العالم بظهور الاسم الاعظم

..... ان

الذي قام من النداء انه من اصحاب القيوم في لوح حفيظ " و قوله :

" هو القائم باسمي القدير " و قوله :

" بسمه المقدر علي الاشياء قد فتح رحيق المختوم باسمي القيوم طوبي

لقوم يعرفون " و قوله :

" كتاب من لدي القيوم لقوم يفقهون " ودر لوحى است :

" واما ما سألت في فرقا للقائم والقيوم فاعلم بان الفرق بين الاسمين ما يري بين الاعظم والعظيم وهذا ما بينه محبوبي من قبل وانا ذكرناه في كتاب بديع فاعلم بان الفرق في العدد اربعة عشر وهذا عددا لبهاء اذا تحسب الهمزة ستة لان شكلها ستة في قاعدة الهندسية ولو نقرأ القائم اذا تجد الفرق خمسة وهي الهاء في البهاء وفي هذا المقام يستوي القيوم علي عرش اسمه القائم كما استوي الهاء علي الواو وفي مقام لو تحسب همزة القائم ستة علي حساب الهندسة يصير الفرق تسعة و هو

هذا الاسم ايضاً وبهذا التسعة اراد ذكره ظهور التسع في مقام هذا ما تري الفرق في ظاهر الاسمين " ودر لوح ديگر است قوله :
 " قوموا يا قوم علي نصره الله قد جائكم القيوم الذي بشركم به القائم و به
 ظهر الزلزال الاكبر والفرع الاعظم والمخلصون بظهوره يفرحون والمشركون
 بنار الغلّ يحترقون " ودر لوح ديگر :
 " قال القائم انّ القيوم يأتي بالحقّ وانه اذا قام يقوم الناس لربّ العالمين انه
 لايعرف بالبيان ولا يكتب القبل " الخ .
 وقيوم الاسماء نام كتاب معروف نقطه است . ودر لوح خطاب به نصير است
 قوله:

" احسن القصص كه به قيوم اسماء مذكور و موسوم است " ونام مقام اعلي
 در نام اعلي و در وصف مستقرّ رمس نقطه كه غصن اعظم عبد البهاء بعد از
 بناء و واستقرار شهرت دادند مسطور است .
 ويوم القيامة روز رستاخيز وحشر بشر مفصلّ در قرآن, در كتاب بيان فارسي
 باب 9 واحد 8 قوله :

" يوم قيامت يومي است مثل امروز شمس طالع ميگردد و غارب چه بسا وقتي
 كه قيامت برپا ميشود در آن ارضي كه قيامت برپا ميشود خود اهل آن مطلع
 نميشوند وآن يومي است بسيار عظيم شجره اي كه لم يزل نطق او انني انا
 الله لا الا انا

بوده ظاهر ميشود وكلّ محتجبين گمان ميكنند كه آن نفسي است مثل خود از
 اين جهت است كه يوم قيامت اعظم از هر يومي گفته والا يومي است مثل كلّ ايام
 الا آنكه ظهور الله در آن ظاهر است .

XXXXXXXXX

XXXXXX

XX

.

